

سلسله مباحث

امامت و مہدویت

ولایت و امامت خاصہ و عامہ

جلد اول

حضرت آیت اللہ عظمیٰ صافی گلپایگانی رحمۃ اللہ علیہ

سرشناسه	: صافی گلپایگانی، لطف‌الله
عنوان و نام پدیدآور	: امامت و مهدویت: ولایت و امامت خاصه و عامه / لطف‌الله صافی گلپایگانی.
مشخصات نشر	: قم دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله‌العالی، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ج ۴.
فروست	: سلسله مباحث امامت و مهدویت.
شابک	: ۸-۱۹-۷۸۵۴-۶۰۰-۹۷۸: دوره؛ ۰۰-۱۵-۷۸۵۴-۶۰۰-۹۷۸ ج ۱، ۱۸۰۰۰۰۰ ریال.
وضعیت فهرست نویسی	: فیا.
یادداشت	: کتاب حاضر قبلاً توسط انتشارات حضرت معصومه (س) منتشر شده است.
یادداشت	: چاپ ششم، کتاب‌نامه.
موضوع	: امامت، ولایت، مهدویت.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۵ / ۸۳ / الف ۲ / ص ۲۲۳ BP
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۴ / ۴۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۲۳۳۵۳

دفتر تنظیم و نشر آثار

حضرت آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی رحمته‌الله

- نام کتاب: امامت و مهدویت / ج ۱
- مؤلف: حضرت آیت‌الله العظمی لطف‌الله صافی گلپایگانی مدظله‌العالی
- چاپ اول ناشر (ویراست اول)، ششم کتاب: جمادى الاولى ۱۴۴۱ / زمستان ۱۳۹۷
- شمارگان: ۳۰۰۰
- بهای دوره چهار جلدی: ۱۸۰۰۰۰ تومان
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۵۴-۱۵-۰
- شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۵۴-۱۹-۸
- سایت الکترونیک: www.saafi.net
- پست الکترونیک: saafi@saafi.net
- آدرس پستی: قم / انقلاب ۶ / پلاک ۱۸۱
- تلفن: ۳۷۷۵۵۵۴۳ (۰۲۵)

فهرست مطالب

۱۳سخن ناشر
۱۵ولایت تکوینی و ولایت تشریحی
۱۷پیشگفتار
۲۱تذکر دیگر
۲۲پیرامون مقام ولایت
۲۵بررسی و تذکر چند مطلب مهم
۲۷۱. توحید و پرهیز از شرک و غلو
۲۹۲. تفویض، شرک و باطل است
۳۱۳. قدرت غیرمستقل و یاذن الله
۳۵۴. اداره سازمان کائنات به اذن خدا
۳۹۵. پیرامون غلو
۴۵۶. مجاری فیض
۴۹۷. خوارق عادات
۵۲بررسی این آرا

۴.....	امامت و مهدویت / ج ۱
۵۶.....	۸. ولایت شخص بر نفس و آنچه مسخر بشر است
۵۹.....	ولایت تکوینی و تشریحی
۶۱.....	معنای ولایت تکوینی
۶۲.....	مفهوم و مدلول لفظی ولایت تکوینی
۷۳.....	احتمال دیگر
۷۸.....	تفسیری از ولایت تکوینی
۸۰.....	توضیحی پیرامون مجاری فیض
۸۹.....	نظر صحیح در معنای ولایت تکوینی
۹۳.....	بیان دیگر
۹۸.....	سخن نهایی و معقول
۱۰۱.....	تذکر یک مطلب مهم
۱۱۰.....	معنای ولایت تشریحی
۱۱۸.....	معنای دیگر ولایت تشریحی
۱۲۶.....	خلاصه برخی از مطالب کتاب
۱۳۱.....	کتاب‌نامه
۱۳۷.....	پیرامون معرفت امام
۱۴۱.....	پیشگفتار
۱۴۳.....	فصل اول: امامت عامّه

فهرست مطالب	۵
امامت عامّه	۱۴۵
۱. نیاز جامعه به مرکز و مدیر	۱۴۸
شکل مدیریت	۱۴۹
نظامات دیگر	۱۵۴
بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی	۱۶۱
۲. شناخت مفهوم امامت	۱۷۹
۳. شرایط و اوصاف امام	۱۸۵
۴. برنامه نصب و تعیین امام	۱۸۹
۵. وجوب اطاعت امام	۱۹۳
۶. وجوب معرفت امام	۱۹۷
۷. راه‌های شناخت امام	۲۰۳
فصل دوم: امامت خاصّه	۲۱۳
امامت خاصّه	۲۱۵
کتاب‌نامه	۲۲۳
نظام امامت و رهبری	۲۳۱
پیشگفتار	۲۳۵
شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیه‌الله ×	۲۳۹
پرسش ۱. چرا کاوش برای شناختن امام واجب است؟	۲۴۱

- ۶.....امامت و مهدویت / ج ۱
- پرسش ۲. امامت چه مفهومی دارد و چگونه شرح و تفسیر می‌شود؟ ۲۴۳
- امامت برحسب اصطلاح..... ۲۴۴
- پرسش ۳. نظام امامت، با «توحید» خداوند متعال چه رابطه‌ای دارد؟... ۲۴۷
- امامت و رهبری..... ۲۴۸
- پرسش ۴. چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت است؟..... ۲۵۲
- پرسش ۵. نظام امامت چگونه نظامی است؟..... ۲۵۴
- حکومت سلطنتی..... ۲۵۵
- حکومت انتخابی..... ۲۵۹
- معایب دموکراسی..... ۲۶۱
- پرسش ۶. فرق امامت با رژیم انتصابی انقلابی باندونگ چیست؟..... ۲۶۶
- پرسش ۷. چه مانعی دارد که حکومت اسلامی دو دوره باشد، نظام امامت، دموکراسی و شورایی؟..... ۲۷۰
- مسئله اکثریت..... ۲۷۴
- شوراها..... ۲۷۵
- حاکمیت ملی..... ۲۷۷
- پرسش ۸. امام انسان مافوق است یا مافوق انسان است؟..... ۲۸۰
- پرسش ۹. آیا پیغمبر| امامت بعد از خودش را تعیین فرموده‌اند؟..... ۲۸۹
- پرسش ۱۰. پیغمبر| چه کسی و چند نفر را به امامت منصوب فرمود؟..... ۲۹۲

فهرست مطالب ۷

پرسش ۱۱. آیا غیر از علی×، نام و نسب سایر ائمه اثناعشر[^] اعلام
و معرفی شده‌اند؟ ۲۹۴

پرسش ۱۲. آیا انحصار به دوازده نفر، مؤید دوره محدود و انتقال به دوره
دیگر نیست؟ ۲۹۶

پرسش ۱۳. آیا این ترتیب در امامت دوازده نفر است موهم نظام
وراثتی نیست؟ ۲۹۸

پرسش ۱۴. آیا نظام امامت پس از امام حسن مجتبی× تا ظهور حضرت
مهدی× تعطیل و از تصرف ممنوع خواهد ماند؟ ۳۰۵

پرسش ۱۵. آیا پیامبر| به امامت حضرت مهدی× مژده داده است؟ ۳۱۰

پرسش ۱۶. دلایل امامت حضرت مهدی× چند قسم می‌باشد؟ ۳۱۱

تعلیقات ۳۱۹

تعلیقه ۱. بهترین تعبیر از جامعه اسلامی همان «امت» است ۳۲۱

تعلیقه ۲. عدم انقطاع امامت در تمام اعصار ۳۲۲

تعلیقه ۳. نهی امیرالمؤمنین× از رفتار دهقانان انبار ۳۲۳

تعلیقه ۴. تأیید نظریه شیعه در امامت توسط فلاسفه مشاء و اشراق ۳۲۵

کتاب‌نامه ۳۲۷

عقیده نجات‌بخش پیرامون عقیده به ظهور و حکومت حضرت مهدی× ۳۳۳

مقدمه ۳۳۷

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی× با چگونگی‌های ذهنی و فکری ۳۴۳

.....۸امامت و مهدویت / ج ۱
.....۳۴۷جهانی
.....۳۵۹رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی * با وحدت جامعه و حکومت
.....۳۷۱رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی * با مساوات اسلامی
.....۳۷۱رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی * با عدالت اجتماعی و زمامداری
.....۳۷۹نظام حکومت حضرت مهدی *
.....۳۸۳رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی * با عدل و قسط
.....۳۸۵معنای احادیث فوق
.....۳۸۵مقدمه نخست: نظام امامت، نظام عدل و قسط است
.....۳۸۸مقدمه دوم: بحثی در الفاظ مترادف
.....۳۹۰معنی ظلم
.....۳۹۱معنی عدل
.....۳۹۲معنی قسط
.....۳۹۳قسط در قرآن مجید
.....۳۹۶قسط در نهج البلاغه
.....۳۹۶ابعاد متعدد عدل
.....۳۹۹الف) عدل حاکم
.....۳۹۹ب) بُعد قانونی قسط و عدل
.....۴۰۰ج) بُعد اقتصادی قسط و عدل

۹	فهرست مطالب
۴۰۱	د) بُعد اجتماعی قسط و عدل
۴۰۵	تقسیم سهام بر اساس واقع
۴۰۹	انقلاب در نظام مالکیت
۴۳۳	نتیجه
۴۳۹	کتاب‌نامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

با استعانت از خداوند متعال و در ظلّ عنایات خاصه حضرت مولی‌الوری، بقیّة الله فی الأرضین - ارواح العالمین له الفداء - تعدادی از مقالات و تألیفات حقیر که پیش از این مکرر چاپ شده، برحسب درخواست علاقه‌مندان تجدید طبع می‌شود که باز هم ران ملخی از این مور ریزه‌خوار سفره گسترده احسان آن حضرت به ملازمان درگاه و چاکران پیشگاه سلیمان‌پناهی آن قطب عالم امکان و صاحب زمان - علیه افضل التّحیّة و السلام - باشد.

إِنَّ الْهُدَىٰ عَلَىٰ مَقْدَارٍ مَّهِمًّا.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَقَرِّبْ زَمَانَهُ وَاهْلِكْ اَعْدَاءَهُ
وَاجْعَلْنَا مِنْ مَقْوِي سُلْطَانِهِ وَانصَارِهِ وَمِنَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ
بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

رجب‌المربع ۱۴۱۷ هجری قمری

لطف‌الله صافی

سخن ناشر

بسم الله الرحمن الرحيم

با استعانت از خداوند جلّ و علا و در ظلّ عنایات و توجهات خاصه حضرت مولی الوری بقیه الله الاعظم - ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء - و به مناسبت میلاد مسعود آن حضرت# و در راستای احیای آثار اهل بیت عصمت و طهارت^ و تبلیغ و ترویج اندیشه‌های پاک و زلال ائمه طاهرین^ دفتر تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی افتخار دارد این مجموعه نفیس و غنی را که به قلم عالم وارسته، فقیه اهل بیت عصمت و طهارت^ و نگهبان مخلص مرزهای عقیده، مرجع عالیقدر جهان تشیع حضرت آیت الله العظمی صافی مدظله العالی می باشد، به عنوان سلسله مباحث «امامت و مهدویت» به زیور طبع بیاراید.

قابل ذکر است مجموعه سلسله مباحث «امامت و مهدویت» قبلاً در طول سال‌های متمادی در سه و چهار جلد منتشر شده است. هم‌اکنون ویراست جدید این مجموعه با افزودن ترجمه، اعراب‌گذاری احادیث و متون عربی، استخراج اسناد و مدارک پاراگراف‌های بدون ذکر منبع، واریسی منابع و مصدريابی و تهیه کتاب‌نامه در چهار مجلد در اختیار دوستداران اهل بیت^ قرار می‌گیرد.

۱۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

امید است نشر این اثر فاخر و ماندگار به شرف خط قبول شیعیان و ملازمان
درگاه و چاکران آستان ملائک پاسبان آن قطب جهان و کهف امان و ولیّ دوران
قرار گیرد.

دفتر تنظیم و نشر آثار

۱۵ شعبان المعظم ۱۴۳۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ولایت تکوینی

و

ولایت تشریعی



پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

اگرچه مسلمانان در تمام ازمنه و اعصار و امکنه و اقطار، همواره به اتحاد، اتفاق، برادری، وفاق و پرهیز از جدال و نفاق احتیاج داشته و دارند؛ اما در کمتر عصری مانند عصر حاضر، درمان دردهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حل مشکلات مادی و معنوی آنها، به وحدت کلمه محتاج بوده است. چنانکه در هیچ عصری مانند عصر ما، از جهت وسایل ارتباطی، تحقق وحدت کامل اسلامی و اتحاد مسلمانان زمینه نداشته است.

وسایل ارتباط جدید، خودبه‌خود مسلمانان را به هم نزدیک کرده و از حال هم باخبر ساخته، و فاصله زمان و مکان را از میان برداشته و مسائلی را که مسلمانان در هر منطقه و کشوری با آن درگیری دارند، به عموم مسلمانان عرضه و همه را به همکاری و هم‌صدایی دعوت می‌کند.

امروز اتحاد اسلامی، می‌تواند بیش از یک میلیارد مسلمان^۱ کشورهای و قاره‌های مختلف را به هم پیوند داده و در خود بگنجانند، و در آن واحد از همه، برای همه و در راه تحقق اهداف عالی و انسانی اسلام و دفاع از عدالت و آزادی، یاری و کمک

۱. طبق بعضی آمارها.

بگیرد و همه را در عین حالی که گرفتار حکومت‌های مختلف و متنازع شده‌اند،^۱ تحت حکومت و قیادت اسلام رهبری نماید و حکومت اسلام را مافوق هر حکومت و رژیم قرار داده و پرچم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و اعتصام به حبل الله را در برابر چشم بصیرت هر مسلمان افراشته سازد؛ اتحادی که در مشترکاتی چون قرآن و احکام آن، قبله، مساجد، مآذن، نماز، روزه، حج و شعایر اسلامی دیگر، پس از چهارده قرن، هنوز نظایرش به قوت جلوه‌گر است، گسترش دهد و به یک اتحاد نیرومند تمام‌عیار فرهنگی، آموزشی، سیاسی، مالی و اقتصادی اسلامی برساند.

مسلمانان امروز صدای یکدیگر را می‌شنوند و می‌توانند به استغاثه یک نفر مسلمان و یک نفر هم‌نوع که در دورترین نقاط جهان گرفتار فشار تبعیض‌نژادی و طبقاتی و سلب آزادی شده باشد، جواب دهند و دنیای اسلام را برای یاری و کمک او بسیج نمایند.

بدیهی است که در تحقق و حصول این هدف عالی، وجود یک مرکز مطمئن و خودساخته و مورد اعتماد که مجهز به تمام وسایل ارتباط با مسلمانان جهان باشد، بسیار لازم و مؤثر است.^۲

اما اینکه این کار چگونه باید انجام شود، چه کسانی باید شروع و اقدام نمایند،

۱. کشورهای چون: لیبی، مصر، سودان، مغرب، الجزایر، عراق، سوریه، اردن، فلسطین، عربستان سعودی و حکومت‌های به اصطلاح آزاد، یمن جنوبی و شمالی و حکومت‌های دیگری که شاید از چهل حکومت بیشتر باشد که اکثراً متمایل به شرق یا غرب بوده و تحت نفوذ آنها و مکتب‌های استعماری و الحادی آنها می‌باشند.

۲. خوشبختانه در اثر انقلاب اسلامی ایران، عملی شدن و دست یافتن به اهداف اسلام و کارسازی اسلام در بازسازی جوامع بشری، بر اساس ایمان به خدا و حکومت احکام خدا و لغو کامل استعباد و استضعاف، آشکار شده و دنیای متحیر به ویژگی‌های مکتب اسلام در رفع سرگردانی‌های کنونی، تا حدی متوجه گردیده است.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / پیشگفتار ۱۹

محل این مرکز کجا باید باشد و برنامه کار چگونه باید تنظیم شود، مطالب مهمی است که در این رساله جای بررسی آنها نیست.

اجمالاً باید همه در این مطلبی که پیشنهاد می‌کنم و از مسائل بسیار حیاتی عالم اسلام است، فکر کنند و طرح بدهند و کوشش نمایند که هرچه زودتر - به نحوی که عقلا و دوراندیشان و مخلصان شیعه و اهل سنت آن را تصویب نمایند - جامه عمل بپوشد و بحث در این موضوع، موجب اختلاف تازه یا تشدید آن نگردد:

(وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ)؛^۱

«پیروزی تنها از جانب خداوند حکیم است».

این مسلمانان هستند که با نیروی اتحاد، هم‌اکنون با مسلمانان اریتره، فلسطین، فیلیپین، بلغارستان، یوگسلاوی، سومالی، برمه، چین^۲ و نقاط دیگر همدردی کرده و در مجامع رسمی بین‌المللی، یکدیگر را تأیید و پشتیبانی می‌نمایند.

بحمدالله، هر روز زمینه برای مستحکم‌تر شدن وحدت اسلامی که اساس و پایه وحدت آزاد و انسانی - جهانی است، فراهم‌تر می‌شود و روزبه‌روز جنبش طرد برنامه‌ها و نظامات غیراسلامی و مطالبه برقراری نظام اسلامی در مسلمانان قوی‌تر می‌گردد.

صدها میلیون مسلمان، در آفریقا و آسیا، استعمار را از سرزمین‌های خود بیرون رانده‌اند، و این ملت مصر است که با بیرون کردن بیش از بیست‌هزار کارشناس و افراد روسی، خود را از خطر سلطه کمونیسم نجات داده و بازگشت خود را به نظام اسلامی رقم زده است.

۱. آل‌عمران، ۱۲۶.

۲. و اخیراً با مسلمانان مظلوم افغانستان، که گرفتار وحشیانه‌ترین هجوم‌ها از سوی روسیه شدند، مسلمانان جهان، غیر از معدود سرانی که با روسیه بندوبست داشته یا نوکر روسیه هستند، با آنها همدردی می‌نمایند و مصائب آنها را مصیبت خود می‌دانند.

۲۰.....امامت و مهدویت / ج ۱

و این ملت پاکستان است که حکومت غرب پرست را ساقط می کند و تعطیلی یکشنبه را لغو و به جای آن تعطیلی جمعه را رسمی می نماید و اجرای کامل نظامات اسلامی را عنوان می نماید.

و حتی این ملت ترکیه و دانشجویان مسلمان آن هستند که پس از پنجاه سال اختناق رژیم تحمیلی و ضداسلامی و استعمارگر، به پا خاسته و شعایر اسلام را احیا می کنند و به سوی اسلام می روند و بازگرداندن مسجد ایاصوفیه را به اسلام و اخراج رهبر اخلال گر دولت ملّیون مسیحی را از اسلامبول مطالبه می نمایند.

خلاصه تقریباً در همه جا، چه در کشورهای به اصطلاح آزادشده اسلامی؛ مثل پاکستان، بنگلادش، مصر و اندونزی و چه در کشورهای آزاد نشده، جنبش اسلام خواهی و مطالبه عمل به احکام اسلام و شعار «سرزمین های اسلام، برای اسلام و مسلمانان»^۱ کم و بیش دیده می شود.

بر مسلمانان لازم است که از فرصت استفاده کرده و به وحدت اسلامی تمسک جویند تا رسالت جهانی اسلام را به جهانیان برسانند و ناتوانی و ضعفی را که در اثر اختلافات و بدگمانی ها و جهل به حقایق دین، و خیانت ها و تحریکات و تلقینات سوء و اضلال استعمار، پیکر جامعه مسلمان را رنجور و نحیف ساخته با اتحاد و اتفاق و حسن ظنّ و حمل به صحتّ و گذشت و اصلاح ذات البین و رعایت حقوق اخوت، برطرف سازند و مسائل و مباحث سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و اعتقادی را فقط و فقط به منظور تحقیق و کاوش و ظاهر شدن اندیشه های اصیل اسلامی و کمک به پیشرفت و ترقی نسل معاصر، طرح و در چهارچوب تعالیم جامع اسلامی بررسی نمایند و در این باب جاه طلبی و شهرت

۱. شعار «سرزمین های عرب، یا نفت عرب، برای عرب» و مانند آن، اسلامی نیست و برای منحرف کردن افکار مسلمانان در جهت مبارزه با شعار اسلامی «سرزمین ها و معادن اسلام، برای اسلام» عنوان شده است.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / پیشگفتار ۲۱

خواهی و عناد و لجاج و خودرایی را کنار گذاشته و از مکتب‌های بیگانگان و مزدوران استعمار الهام نگیرند و از مطرح کردن مسائلی که فعلاً طرح آن لزومی ندارد - غفلت جامعه از بررسی آن، زیانی به جایی نمی‌زند - و چه بسا موجب اختلاف و جدایی و جدال گردد، خودداری نمایند و بی‌سبب دودستگی و تفرق ایجاد نکنند و به اسم تحقیق و روشن کردن افکار، جامعه‌ای را که باید به جبران عقب‌ماندگی‌های خود پردازد و در رشته‌هایی از صنعت و علوم تجربی که از دیگران عقب مانده، هرچه زودتر و سریع‌تر پیش برود، از کار و تلاش باز ندارند.

تذکر دیگر

هوشیاری و بیداری ملت اسلام، دشمنان را نگران ساخته و منافع استعمارگرانه آنها را سخت در خطر انداخته است، پس افراد مزدوری را استخدام کرده‌اند که بر وحدت اسلامی و اتحاد مسلمانان ضربه وارد کنند و مسلمانان را به خود مشغول، و از مسیر ترقی و حرکت و جهاد خارج نمایند و مسائلی را طرح کنند که موجب گمراهی افکار و حمله به عقاید و تاریخ و مقدسات و قلب و تحریف حقایق باشد، تا فکر و قلم اندیشمندان و علما و نویسندگان و گویندگان را متوجه دفع شبهات و گمراهی‌ها و جلوگیری از انحراف افکار و دفاع از حقایق و عقاید و تاریخ و معارف گردانند، و از پرداختن به مسائل دیگر که استعمار را به‌سوی جهنم سقوط می‌برد، بازدارد.

آنان حتی به اسم توحید و اتحاد اسلامی و دعوت به ترک شرک و نفی غلو - و این‌گونه الفاظ و مفاهیم که مورد قبول هر مسلمان است - هر چند روز یک بار، آتش اختلافی را روشن می‌نمایند، و پس از آنکه در اثر بیداری مردم، آن آتش خاموش و آن نغمه فراموش شد، آتش دیگری روشن، و نغمه تازه‌ای را ساز می‌کنند.

بر مسلمانان است تا این صداها و فریادهای تفرقه‌انداز را از هر حلقومی که بلند شود، ساکت کنند، و کلام حکمت‌نظام امیرالمؤمنین[×] را در نظر گرفته تا مانند «**اِتَّبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ**»^۱ از هر صدایی پیروی کردن» نشوند و مفاهیم و الفاظ و اصطلاحات و برنامه‌های اسلام را از راه‌هایی که صحّت آن تضمین و به گواهی رهبر اسلام رسیده، فراگیرند.

پیرامون مقام ولایت

از جمله چندی است که عوامل مزدور و مغرض و مأمور - که به هویت آنها اشاره شد - به مقامات قدسیه انبیا و اوصیا، متهتکانه و بی‌ادبانه جسارت کرده و شئون و مراتب مسلم و معلوم آنها را انکار می‌کنند و می‌خواهند از این راه جنگ داخلی برپا کرده، تشکّل و هم‌بستگی نیرومند مسلمانان را در برابر دشمنان اسلام و مزدوران الحاد و استعمار ضعیف نمایند. یکی را برمی‌انگیزند تا فضایل و علوم لدّنی آنها را انکار کند، و دیگری را مأمور حمله به حریم ولایت آنها می‌سازند و شئونی را که خداوند متعال به آن بزرگواران عطا کرده است، حاشا می‌نمایند. حتی پای جسارت را فراتر گذاشته، با نواصب و دشمنان اهل بیت رسالت هم‌صدا شده، پیروی از یزید، معاویه، زیاد، ابن‌زیاد، حجّاج و متوکّل را شعار خود ساخته، و آیین بنی‌امیه و دشمنان آل محمد[|] را نوسازی می‌نمایند.

پاره‌ای هم با تأویلات و تفسیرهای نادرستی در پیرامون مسائلی مانند عصمت، طهارت، شفاعت، ولایت، وصایت و امامت می‌خواهند خود را روشن‌فکر جلوه

۱. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۶)؛ صدوق، الخصال، ص ۱۸۶.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / پیشگفتار ۲۳

دهند، تا تنی چند از افراد خام و روشن فکرزده را به دور خود جمع کرده، در مقاصد جاه طلبانه خود از آنها استفاده نمایند.

راجع به ولایت تکوینی و تشریحی نیز باب بحث و انکار را باز کرده، و خوشبختانه یا متأسفانه، بیشتر آنان که در انکار آن مبالغه دارند، معنای صحیح آن را درک نکرده و ندانسته و متعصبانه و از راه لجاج و عناد انکار می کنند، چنان که بسیاری از معترضان و مخالفان آنها نیز از ناحیه علم و آگاهی هم طراز آنها هستند.

از این جهت بسا می شود که سلب و ایجاب طرفین وارد بر دو موضوع شده و آنچه یک نفر اثبات و از آن دفاع می نماید، غیر آن چیزی است که دیگری انکار و رد کرده است و مفهوم ولایت تکوینی و ولایت تشریحی نزد کسی که آن را رد می کند، مفهومی است که اثبات کننده ولایت تکوینی و تشریحی هم آن را رد می نمایند و در نظر اثبات کننده نیز مفهومی است که رد کننده هم آن را اثبات می کند و اگر طرفین بفهمند نفی و اثبات آنها در دو مورد است و به هم ارتباط ندارد، می فهمند که نزاع آنها لفظی بوده و ناآگاهی و ترک تحقیق باعث آن شده است.

پاسخ هایی پیرامون این دو جمله داده شده است؛ ولی به نظر می رسد به طور کافی روشن کننده این مطلب نیست و محل بحث را تعیین نمی کنند و موارد لفظی بودن این بحث و موارد حقیقی بودن آن را آشکار نکرده اند.

البته پاره ای هستند که عامدانه و مغرضانه و مأمورانه، راه خلاف را می پویند و حتی ادعیه ای مثل دعای «جوشن کبیر» که تمامش ذکر خدا و اسماء الحسنی و توحید است و کتاب هایی مثل *الغدير* را خرافات می گویند و ولایت تکوینی و تشریحی را به هر معنایی انکار می کنند، حتی از ابن تیمیه ها و ابن قیم ها و ابن حطان ها و نواصب دیگر هم در دشمنی با اهل بیت^ع پیش افتاده اند؛ ولی

۲۴..... امامت و مهدویت / ج ۱

بیشتر کسانی که در میدان این مجادلات کشیده شده‌اند، فریفته الفاظ گردیده‌اند که اگر بفهمند منکران مأمور و مزدور چه قصدی داشته و چه حقایق مقدس و ثابتی را انکار می‌کنند، از آنها بیزاری می‌جویند.

قسمتی از این کتاب به‌طور اختصار، توضیحی است راجع به این دو موضوع (ولایت تکوینی و ولایت تشریحی) که در دو بخش تنظیم شده؛ در بخش اول که به‌منزله مقدمه است، بعضی از مطالب بسیار مهم و اصولی تذکر داده شده که در درک حقیقت این بحث و اطراف و جوانب آن مفید بوده و دانستن آن، با قطع نظر از این بحث نیز کمال لزوم را دارد و در بخش دوم - ان شاء الله تعالی - توضیحات و تحقیقات پیرامون ولایت تکوینی و ولایت تشریحی به عرض پژوهشگران و جویندگان حقایق می‌رسد.

امید است برای روشن شدن اذهان و حفظ وحدت کلمه مسلمین و جلوگیری از تفرقه، مؤثر باشد.

(إِنْ أَرَدْتُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ
تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ)؛^۱

«من جز اصلاح - تا آنجا که توانایی دارم - نمی‌خواهم. و توفیق من

جز به خدا نیست؛ بر او توکل کردم و به‌سوی او بازمی‌گردم».



بررسی و تذکر چند مطلب مهم

پیش از ورود در اصل بحث، بررسی چند موضوع مهم لازم است؛ زیرا این بررسی، هم در روشن شدن حقیقت و اطراف و جوانب این بحث مؤثر است و هم مستقلاً شامل چند رشته از مسائل بزرگ و اساسی اعتقادی و فکری است که در متن معارف توحیدی و اسلامی قرار دارد:

۱. توحید و پرهیز از شرک و غلو^۱

در میان مسائل و اصولی که دعوت اسلام بر آن قرار دارد، موضوع و پایه‌ای مهم تر و اساسی‌تر از «توحید» نیست. چنان‌که عقیده‌ای خطرناک‌تر فاسدتر و باطل‌تر از «شرک» و «غلو»^۱ نیست. آن را باید اثبات کرد و هرچه روشن‌تر و وسیع‌تر و خالص‌تر و پاک‌تر فراگرفت و این را باید طرد کرد و از صور و مظاهر و نمایش‌های گوناگونی که دارد، فکراً و عملاً پرهیز کرد و جلوگیری نمود:

(وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ

تَهْوَىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ)^۲

«هرکس همتایی برای خدا قرار دهد، گویی از آسمان سقوط کرده و

پرنده‌گان (در وسط هوا) او را می‌ربایند و یا تندباد او را به‌جای دوردستی

پرتاب می‌کند».

۱. غلو اعم از شرک است؛ مثلاً قول به تقدیس انبیا از اکل و شرب و منافات آن با مقام نبوت، غلو

است؛ اما شرک نیست.

۲. حج، ۳۱.

در مسئله ولایت تکوینی و تشریحی و مقامات و فضایل انبیا و اولیا باید کمال توجه را به این دو موضوع داشت، تا توحید با تمام شعب و اقسامی که دارد، صددرصد محفوظ باشد و به حریم آن تجاوزی نشده و از خلوص آن، چیزی کم و کاست نگردد، و مخلوق در مرتبه خالق و ممکن در مرتبه واجب شناخته نشود، و شرک و غلو پیش نیاید و از افراط در عقیده به شئون انبیا و اولیا و نبوت و ولایت که فکر و عمل شخص را به شرک و غلو گرایش می‌دهد، جلوگیری شود.

از سوی دیگر، از تفریط نیز باید پرهیز کرد و به نام گریز از شرک یا غلو، نباید فضایل و مقامات و مناصب و شئونی را که انبیا و ائمه^ه دارند، انکار نمود و به «ولایت» - که خود نیز شعبه‌ای از «توحید» است - حمله کرد و کمالات و مقامات انسان‌های نمونه و برتر را - که باید از آنها کسب معارف توحیدی کرد، و کشتی نجات بشریت هستند - منکر شد.

بدیهی است مطلوب، دقیق و حسّاس است و در این میان، شناخت صراط مستقیم کمال لزوم را دارد، و در بعضی از موارد و دقایق آن، فقط علمای متفطن و متبحر و زحمت‌کشیده در قرآن و احادیث اهل‌بیت^ه می‌توانند اظهار نظر نمایند، و راه میانه و منزّه و پاک را از افراط و تفریط مشخص سازند و به دیگران هم نشان دهند، که متأسفانه هم افراط و هم تفریط، بسیاری را گمراه کرده است و بعضی مسائلی را غلو پنداشته‌اند که اعتقاد به آنها در حق انبیا و ائمه^ه نه فقط غلو نیست؛ بلکه در حق دیگران هم جواز و امکان آن مسلم است و از سوی دیگر، برخی هم به اندازه‌ای بی‌پروایی و بی‌احتیاطی کرده‌اند که گرفتار تعطیل و تشبیه و شرک و حلول و اتحاد و تاریکی‌ها و گمراهی‌های گوناگون گردیده‌اند.

(وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ)؛^۱

«و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست.»

أَعَادْنَا اللَّهُ مِنَ الشِّرْكِ وَالْغُلُوِّ وَالْإِلْحَادِ وَالتَّشْبِيهِ وَالتَّعْطِيلِ،
وَمِنَ التَّقْصِيرِ فِي مَعْرِفَةِ أَوْلِيَائِهِ وَمَنَاصِبِهِمْ وَمَقَامَاتِهِمْ.

۲. تفویض، شرک و باطل است

تفویضی که باطل و خلاف توحید است، دو معنا دارد:

اول اینکه: بندگان در کارهای خود مستقل و فاعل بالاستقلال باشند و قضاو قدر الهی در کار نباشد، افعال عباد از حیثه اراده و نظم عام الهی در عالم خلقت خارج باشد.

دوم اینکه: امر خلق، رزق، اماته، احیا، شفای بیماران، برقراری نظامات و تدبیر کائنات، به حجج الهی^۲ یا به غیر ایشان واگذار شده باشد که فاعل بالاستقلال در این امور باشند و خدا از تدبیر امور و افعال کناره‌گیری کرده و عالم را به غیر خود سپرده باشد.^۲

واضح است که تفویض به این دو معنا، خلاف براهین عقلی و ادله شرعی است.

اما از نظر عقلی:

از این رو که استقلال غیرخدا در افعال و تدبیر امور کائنات، هرچند به اقدار خدا باشد و حادث بوده و ازلی نباشد، منافی با ذات ممکن است که بی استقلال و عین وابستگی و تعلق و ارتباط به واجب‌الوجود است؛ خواه مجعول بالذات،

۱. نور، ۴۰.

۲. تفویض در امور تشریحی و جعل و وضع تکالیف نیز آمده است که در آینده، جداگانه از آن بحث خواهد شد. ان شاء الله.

۳۰..... امامت و مهدویت / ج ۱

ماهیات باشند یا حقایق وجودیه، و فرض وجودی غیر از خدا که به نحو استقلال و استبداد، منشأ جعل و خلق و مبدأ وجود باشد، مستلزم خُلف و خروج آن از امکان به وجوب، و از ارتباط به استبداد و از تعلق به استقلال است و این، علاوه بر اینکه محال است، عین شرک است.

خلاصه، مستقل و فاعل بالاستقلال شناختن غیرخدا - حتی در افعال شخصی - شرک است؛ زیرا فاعل بالاستقلال و وجود مستقل مطلق، منحصر به خداست و فرض استقلال برای غیرخدا، اگرچه در حیثیات باشد، فرض محال و شرک است، هرچند آن استقلال به جعل الهی باشد، خواه به جعل تألیفی و ترکیبی باشد و خواه به جعل بسیط. بدیهی است که امور مستحیله متعلق هیچ‌گونه جعل واقع نخواهد شد.

و اما از نظر شرع:

پس کافی است در رد آن، آیه شریفه:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ

يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ)؛^۱

«یهود گفتند: دست خدا (با زنجیر) بسته است، دست‌هایشان بسته باد!

به‌خاطر این سخن از رحمت الهی دور شوند. بلکه هر دو دست (قدرت

او) گشاده است».

و نیز آیه کریمه:

(كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ)؛^۲

«همه کسانی که در روی آن (زمین) هستند فانی می‌شوند».

۱. مائده، ۶۴.

۲. الرحمن، ۲۶.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / بررسی و تذکر چند مطلب مهم ۳۱
و آیات زیادی که راجع به امر رزق و خلق، کشف ضرر، وجوب توکل به خدا
و غیر اینها وجود دارد.

و نیز روایات بسیاری مثل حدیث معروف:

«لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ وَلَكِنْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ»^۱؛

«نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه امری است میان این دو».

و حدیثی از امام رضا:

«مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَفْعَلُ أفعالنا، ثُمَّ يُعَذِّبنا عَلَيْها، فَقَدْ
قال بِالْجَبْرِ. وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ فَوَّضَ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ إِلَي
حُجْبِهِ، فَقَدْ قال بِالتَّفْوِیضِ. وَالْقائِلُ بِالْجَبْرِ كافرٌ، وَالْقائِلُ
بِالتَّفْوِیضِ مُشْرِكٌ»^۲؛

«هرکس گمان کند خداوند عزوجل کارهای ما را انجام می دهد، سپس
ما را بر انجام کارهای (ناشایست)، عذاب می کند قائل به جبر شده است؛
و هرکس گمان کند که امر آفرینش و روزی به حجت های خداوند
واگذار شده است، به سمت تفویض رفته است؛ درحالی که قائل به جبر
کافر است و قائل به تفویض مشرک است».

۳. قدرت غیرمستقل و باذن الله

اعتقاد به قادر بودن عبد، به طور ارتباط و غیرمستقل و باذن الله، بر امامت
و احیا و شفای بیماران و خلق و رزق، نه به عنوان اداره امور و خلق خلایق

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰؛ ابن ابی جمهور احسانی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۹.
۲. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۱۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۹۸؛ مجلسی، بحار الانوار،
ج ۲۵، ص ۳۲۸.

۳۲.....امامت و مهدویت / ج ۱

و ترتیب دادن نظام کلی ارزاق و برقرار داشتن سازمان کائنات؛ بلکه طبق حکم و مصالح عارضی و ثانوی، که در داخل این سازمان مناسب می شود، شرک نیست.^۱

با این حال، اطلاق بعضی از اسما - که اختصاص آن به خدا ثابت نیست - به کسی که چنین قدرتی به او اعطا شده و همچنین استناد افعالی که به طور حقیقت به خدا استناد داده می شود، به کسی که در شرایط مذکور، فعلی از او صادر می گردد، توفیقی و محتاج به دلیل و اذن شرع است، و حداقل باید گفت: در مواردی جایز است که قراین یا قرینه ظاهری از حال و مقال باشد که به هیچ وجه شائبه شرک و استقلال در بین نیاید، لذا قرآن مجید در یک مورد می فرماید:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا)؛^۲

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند».

و در جای دیگر می فرماید:

(تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا)؛^۳

«فرستادگان ما جان او را می گیرند».

و نیز:

(الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ)؛^۴

۱. اعطای این قدرت به عبد، به دو نحو متصور است:

یکی اینکه: به شخص، تسلط و قوه و نیرویی بخشیده شود که بتواند به اذن خدا کارهایی انجام دهد.
دیگر اینکه: اشیا مطیع و فرمانبر او گردند و به قدرت و اذن خدا به نحوی گردند که عبد در آنها تصرف نماید؛ مانند نرم شدن آهن برای حضرت داوود[×].

۲. زمر، ۴۲.

۳. انعام، ۶۱.

۴. نحل، ۲۸، ۳۲.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / بررسی و تذکر چند مطلب مهم ۳۳

«همان‌ها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می‌گیرند».

بنابراین، اطلاق بعضی از اسماء‌الحسنی، مثل «الرازق»، «الممیت»، «المحیی»، «الخالق» و «الخالق» به غیرخدا به‌طور اطلاق، خواه آن غیر، ملائکه باشد یا غیرملائکه جایز نیست، و جواز و عدم جواز آن برحسب موارد، و برحسب اسماء‌الله ملاحظه می‌شود. لذا و بر اساس همین جهت که بیان شد، می‌بینیم به کسی که زمین موات را احیا می‌کند، «محیی» می‌گویند و شائبه و توهم شرک در آن نیست؛ زیرا قرینه است که معنایی که از اسم «المحیی» در هنگام اطلاق آن بر خدا اراده می‌شود از آن اراده نشده، بلکه مجاز است؛ زیرا به لحاظ اینکه او اسباب و معدّات زنده شدن زمین را برای روییدن نبات در آن، فراهم می‌سازد، به او مُحیی می‌گویند. چنان‌که به زمین هم، به لحاظ آنکه در آن اشیای زنده روییده می‌شود، «محيات» می‌گویند،^۱ اما زنده ساختن زمین و رویاندن نبات، فعل خدا است.

باری، غرض این است که در امثال این موارد، قراین در کار است و هیچ شائبه و توهم شرکی در بین نیست، و اگر به احیاکننده زمین مُحیی بگویند و عمل احیا را به او نسبت دهند، با احیای ارضی که در آیات:

(اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا)؛^۲

«بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می‌کند».

۱. ممکن است گفته شود، «حیات» چون معنایی مشترک است بین تمام موجودات زنده و آن عبارت است از: مبدئیت شیء برای ظهور آثار و خواص خود، ازاین جهت چون محیی و معطی این مبدئیت خدا است لذا محیی تمام موجودات اوست و چون عمل محیی، این مبدئیت را به ظاهر فعلیت می‌دهد، به او محیی و به زمین محیات اطلاق می‌شود. به‌رحال این اطلاق مجاز باشد یا حقیقت، در آنچه ما درصدد تحقیق آن هستیم تفاوت نمی‌کند و مثال را تغییر نمی‌دهد.

۲. حدید، ۱۷.

و نیز:

(وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا)؛^۱

«زمین مرده برای آنها آیتی است، ما آن را زنده کردیم».

به خدا نسبت داده شده، اشتباه نمی‌شود. و تفاوت مفهوم این دو اطلاق را، هرکس اندک ذوق و معرفتی داشته باشد، به وضوح درک می‌کند.

نکته دیگری که گاه مانع از جواز اطلاق بعضی از اسماء الحسنى، بر صاحب قدرت ارتباطی و اذنی و غیرمستقل است، این است که برخی از این اسماء، عندالاطلاق، دلالت بر استمرار تلبس ذات به آن دارد، مثل «الفيّاض»، «المحيي»، «المميت» و «الرزاق»، درحالی که ظهور قدرت اذنی، چون برحسب مصالح و حکمت‌های خاصه است، موارد آن بسیار نادر، بلکه در برابر ظهور قدرت استقلالی و ذاتی حقّ «اندر من النادر» است و پیوسته و لایزال نیست و این مقدار، مجوّز صحّت اطلاق این اسما به طور مطلق نمی‌شود. به علاوه، از اطلاق این اسماء بر خدا چیزی فهمیده می‌شود که از اطلاق آن بر غیرخدا فهمیده نمی‌شود. مثلاً اگر فرض کردیم اطلاق «الشافی» بر طیب، دوا، دعاکننده و کسی که به اذن خدا می‌تواند بیماران را شفا دهد، مانند عیسی × جایز باشد، از این اطلاق آن معنایی که هنگام اطلاق آن بر خداوند متعال اراده می‌شود، اراده نمی‌گردد. خدا شافی مطلق و بالذات و شافی بالاستقلال است و پزشک و دارو و تشخیص پزشک و اثر دارو و دعا و استجاب و اذن در شفا همه و همه اسبابی هستند که «او» فراهم ساخته است و آنجا هم که دوا اثر می‌کند، و پزشک بیماری را معالجه می‌کند و دعا مستجاب می‌شود، و عیسی × کور مادرزاد را شفا می‌دهد،

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / بررسی و تذکر چند مطلب مهم ۳۵

شافی اوست، اما تشخیص پزشک و تأثیر دارو و دعا و فعل عیسی × هریک، از اسباب عادی یا غیرعادی شفا می‌باشند که تشخیص پزشک به توفیق و هدایت خدا و تأثیر دارو به جعل خدا و اثر دعا - که سبب غیرطبیعی است - به استجاب آن از جانب خدا و فعل عیسی × هم - که سبب غیرعادی است - به اذن خدا می‌باشد.

بنابراین، اگر هم کسی این اشیا را شافی خواند، مفهومش با مفهوم «الشافی» که به خداوند اطلاق می‌شود، از زمین تا آسمان و از ممکن تا واجب تفاوت داشته و با یکدیگر اشتباه نمی‌شوند. آن شفا، اثر عالم غیب و غیب این عالم است و این شفا، اثر اسباب طبیعی یا عادی است که این اسباب نیز مثل خود شفا، آیه و نشانه و اثر عالم غیب است؛

(قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ)؛^۱

«بگو: همه اینها از ناحیه خدا است».

و درک تفاوت و مغایرت مفهوم «الشافی» اگر بر غیرخدا اطلاق شود، خصوصاً اگر اطلاق‌کننده، موحد و خداشناس باشد، با مفهوم آن وقتی بر خدا اطلاق می‌شود، مثل درک مفهوم «المحیی» است که گفتیم هر صاحب ذوق آن را درک می‌نماید.

۴. اداره سازمان کائنات به اذن خدا

ممکن است مدیریت کلی سازمان کائنات را، به نحوی که مستلزم شرک نباشد، به این گونه عنوان کرد: عقلاً مانعی ندارد که اداره سازمان کائنات را به اذن خدا، انسان کاملی مانند نبی و ولی وقت عهده‌دار باشد، نه به نحو استقلال که

اشکالات عقلی لازم بیاید و محاذیر عقیده یهود که می‌گویند:

(يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ)؛^۱

«دست خدا (با زنجیر) بسته است».

پیش بیاید، بلکه به این نحو که فرد مذکور جزء جنود حق و مظهر مرتبه:

(كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)؛^۲

«او هر روز در شأن و کاری است».

باشد و اداره امور کائنات توسط او، ظهور مدیریت مستقل ازلی و غیرمنقطع دائمی الهی باشد، و چنان که این منصب به‌طور جزئی برای ملائکه ثابت است و هر کدام از آنان - باذن الله تعالی - در پستی انجام وظیفه و مأموریت می‌کنند و آیات قرآن مجید، مثل:

(فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)؛^۳

«و آنها که امور را تدبیر می‌کنند».

(فَالْمَقْسِمَاتِ أَمْرًا)؛^۴

«و قسم به فرشتگان که کارها را تقسیم می‌کنند».

و احادیث بر آن دلالت دارند، مانعی ندارد که به‌طور کلی - اما به همان نحو که برای ملائکه ثابت است - برای فردی از افراد بشر، که اکمل خلایق باشد، ثابت باشد. این احتمال - اگرچه شرک نبوده و اعتقاد به آن کفر و خلاف ضرورت نیست، و چه بسا که بعضی از اخبار ضعیف هم دلیل آن شمرده شود - ثابت

۱. مائده، ۶۴.

۲. الرحمن، ۲۹.

۳. نازعات، ۵.

۴. ذاریات، ۴.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / بررسی و تذکر چند مطلب مهم ۳۷

نیست، و دلیل محکمی از قرآن کریم و احادیث صحیح و معتبر، بر اینکه سازمان کائنات به طور کلی به نبی یا ولی و اگذار شده، و نبی یا ولی، عامل مطلق مشیة الله و ارادة الله است وجود ندارد؛ هر چند ممکن است بعضی از اطلاقات را عده ای دلیل بگیرند، اما آنچه به نظر حقیر رسیده و فعلاً در نظر است، این اطلاقات برای اثبات این مطلب کافی نیست. علاوه بر آنکه ظواهر آیات زیادی دلالت دارند که بسیاری از افعال را خداوند متعال بلاواسطه انجام می دهد:

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛^۱

«فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن

می گوید: موجود باش، آن نیز بی درنگ موجود می شود».

و اگر هم قابل حمل بر فعل به واسطه بدانیم، یا حمل بر مجرد صدور فعل از او بنماییم - خواه با واسطه باشد یا بدون واسطه - با توجه به اینکه موارد بسیاری در قرآن و حدیث است که با عدم قرینه، اطلاق و استناد فعل به خدا داده شده است و ظاهر در فعل بدون واسطه است، این همه ظواهر را نمی توان توجیه و برخلاف ظاهر حمل کرد. در هر صورت این ادعا دلیل محکمی ندارد، و قول به آن قول به غیر علم است.

اگر گفته شود: به ملاحظه بعضی از احادیث، مثل:

«نَزَّلُونَا عَنِ الرَّبُّوبِيَّةِ [وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ]»؛^۲

«ما را از مرتبه ربوبیت و خدایی پایین آورید، سپس هر چه می خواهید

در فضل ما بگویید».

این مقام و منصب برای آن بزرگواران ثابت است.

۱. یس، ۸۲.

۲. صفار، بصائر الدرجات، ص ۲۶۱؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۰۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۳۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۰.

جواب این است که:

اولاً: اعتبار این حدیث محقق نیست و ضعیف است.

ثانیاً: این حدیث دلالت ندارد بر اینکه مناصب و افعالی را که شک در تلبس و صدور آن از آنان داریم، بر ایشان ثابت کنیم و محقق الوقوع بگیریم، مثلاً معجزه ای را که شک در صدور آن داریم، جهت وجود این خبر، صادر بدانیم یا هر بخشش و اعطا و هر صدقه و هر فعل مستحب را به آنها نسبت دهیم، بلکه فقط در این موارد، نفی امکان این منصب یا نفی صدور معجزه کذایی از آنها جایز نیست، اما مسئله این است که امکان، غیر از وقوع است.

ثالثاً: نفی این منصب از نبی و امام، دلیل بر عدم کمال نفس قدسی آنها، و عدم صلاحیت و شایستگی نفسانی آنها برای این منصب نیست؛ زیرا ممکن است به رعایت مصالحی که خدا داناتر است، یا موانعی این منصب برای آنها نباشد، تا مردم غرق در توجه به واسطه نشده و از ذی‌الواسطه غافل نگردند و قبل از واسطه و با واسطه و بعد از واسطه و بدون واسطه، خدا را دیده و به او توجه کنند و او را قاضی الحاجات و کافی المهمات و مجیب الدعوات و اقرب من حبل الوريد، بدانند.

رابعاً: چنان که قبلاً گفتیم، توجیه و حمل تمام ظواهر قرآن که دلالت بر این دارند که صدور بسیاری از افعال از خداوند متعال بدون واسطه است، عرفی نیست و دلالت فی‌الجمله آنها بر صدور افعالی از خدا بدون واسطه قابل انکار نیست، بنابراین با اتکا به مدارکی مانند:

«قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ»؛^۱

«هر چه می‌خواهید در فضل ما بگویید».

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۷۰.

نمی‌توان دست از این ظاهر برداشت.

۵. پیرامون غلو

اعتقاد به امکان اینکه خداوند، ممکنات را مطیع و فرمان‌بر بشری قرار دهد، یا بشر مانند فرشته، مناصب یا مأموریت‌هایی در داخل سازمان کائنات و رتق و فتق امور و امر خلق و رزق داشته باشد، مثل ملائکه صورت‌گر، یا ملائکه موگُل بر امطار و سحاب و حتی حاملان عرش، شرک نیست؛ ولی بعضی ممکن است از طریق «غلو» این‌گونه عقاید را مورد اشکال قرار دهند و بگویند: این مناصب از خواص ذاتی ملائکه است و بشر این خواص را ندارد و اعتقاد به اینکه فردی از افراد بشر این مناصب را دارد، اعتقاد به ارتفاع و خروج او از عالم بشریت است، مانند اینکه کسی بگوید، انبیا مثل ملائکه بالذات خوردن و خوابیدن و خسته شدن و بیماری و گرسنگی و تشنگی و رنج و درد ندارند. این عقیده اگرچه شرک نیست؛ چون ملائکه این عوارض را ندارند، ولی غلو است. بنابراین اگر کار و عملی که مقتضای ذات بشری نیست، از نبی و ولی ظاهر شود، خرق عادت بوده و حقیقتاً فعل خدا است.

اما پاسخ از این توهم این است که:

اولاً: از کجا می‌گویید مداخله ملائکه در اموری که مأموریت دارند، و مناصبی که برعهده دارند، از خواص ذات آنهاست، تا بنابر اینکه خاصه مشترک بین آنها و انسان نباشد، قول به آن نسبت به بشر غلو باشد؟ بلکه ممکن است مأموریت و منصب باشد و بعضی از افراد بشر نیز مانند آنها مناصب غیبی داشته باشند. مانند بنده‌ای که در سوره کهف، شرح ملاقات حضرت موسی[×] با او مذکور

۴۰..... امامت و مهدویت / ج ۱

است، و مأموریت‌های غیبی و باطنی و غیرعادی انجام می‌دهد.^۱ و مؤید اینکه این مناصب خاصیت ذات ملائکه نیست، این است که هرکدام از ملائکه، قائم به منصبی و مختص به مأموریتی هستند؛^۲ درحالی‌که اگر خاصیت ذات آنها بود، باید همه دارای تمام این مناصب باشند، و قول به اینکه هر فردی از ملائکه خاصیت ذاتی جداگانه‌ای دارد که اقتضای مقام خاصی را دارد، مستلزم قول به این است که ملائکه انواع مختلف هستند و چه انواع مختلف باشند و چه نباشند، این جهت که مداخله آنها در امور کائنات، خاصیت ذات آنها باشد، آن‌هم نه خاصیت مشترک بین آنها و انسان، مردود است.

ثانیاً: اگر از خواص ذات آنها باشد، خاصیت مشترک بین آنها و بشر است؛ زیرا چنان‌که گفته شد بعضی از افراد بشر نیز از این‌گونه مناصب سرّی و مخفی و غیرعادی دارند. اگر گفته شود: پس چرا تمام افراد بشر این مداخله را ندارند؟ ممکن است جواب داده شود که اصل این خاصیت، در بشر هست ولی ممکن است ظهور آن شرایطی داشته باشد، یا موانعی از ظهور آن منع کنند، یا عللی اصل آن را فاسد و باطل نمایند.

ثالثاً: جماعتی از حکما و فلاسفه - چنان‌که خواهیم گفت - خرق عادت و قدرت بر تصرف در اکوان را لازم ذات نبی و ولی می‌دانند، و حداقل این رأی، این است که قدرت بر تصرف، از لوازم ذوات و نفوس کامله است، خواه ملک باشد، خواه بشر.

رابعاً: اگر بگوییم: قدرت غیرعادی بر تصرف در اکوان و اطاعت و فرمانبری مخلوقات، از بشر، ذاتی او نیست، از کجا بگوییم حصول این قدرت یا اطاعت،

۱. کشف، ۶۵ - ۷۸.

۲. ر.ک: ذاریات، ۴؛ نازعات، ۵.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / بررسی و تذکر چند مطلب مهم ۴۱

و فرمان‌بری کائنات از بشر، منافی با ذات اوست،^۱ چنان‌که در عوارض دیگر نیز همین‌طور می‌توان گفت. مثلاً سهو و نسیان برای بشر امکان دارد، اما ضروری نیست و چنان نیست که بشر «واجب‌السهو و النسیان» باشد، چنان‌که مراتب و موارد سهو و نسیان و همچنین تذکر و توجه، به‌حسب همه افراد امکان دارد، ولی این مراتب برای همه واجب نبوده و اتفاق نمی‌افتد. و با چنین تحقیقی، می‌توان بین قولی که قائل به سهو نفوس کامله است، که مراد او امکان ذاتی سهو آنها باشد - هرچند خلاف ظاهر کلام او و استدلال اوست - و بین قولی که قائل به عدم جواز سهو است، به این‌که مراد او نفی امکان وقوعی آن است، وفق و سازگاری داد؛ و این نظر در ملائکه هم جاری است.

بنابراین، هیچ مانعی ندارد که انبیا و اولیا، تحت رعایت‌های خاصی این مناصب را داشته باشند، و مثلاً از سهو و نسیان مصون باشند و غلوئی در این فرض نمی‌شود و احتمال غلو ناشی از عدم تحقیق و بررسی موضوع است.

امیرالمؤمنین × راجع به پیغمبر اعظم | در خطبه قاصعه می‌فرماید:

«وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهٖ مِنْ لَدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلَكٍ مِنْ
مَلَائِكَتِهٖ يَسْأَلُكُ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ
وَنَهَارُهُ»^۲

«خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگانش را از وقتی که پیغمبر از شیر

گرفته شده بود همنشین آن حضرت گردانید که او را در شب و روز به

راه بزرگواری‌ها و خوی‌های نیکو سیر دهد».

۱. چنان‌که در ملائکه نیز بعضی از مناصب و صفاتی که دارند، بیشتر از اینکه منافی با ذات آنها نیست، ثابت نمی‌باشد و ذاتی بودن تمام مناصب و صفات آنها معلوم نیست.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۹۲ (ج ۲، ص ۱۵۷).

و اینکه یک نفر تحت نظر خاص تربیت و رعایت الهی یا جنود غیبی حق باشد و دیگری نباشد، امر نادری نیست و:

(اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)؛^۱

«خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد».

مثلاً یک نفر صدقه می‌دهد، یا صلّه رحم می‌کند، یا دعا می‌نماید، بلا از او دفع می‌گردد، و جنود غیبی الهی از او نگهداری می‌نمایند و به او کمک می‌دهند. یا یک نفر صدقه نداده و قطع رحم کرده است، عمرش کوتاه گردیده و ملائکه‌ای که از او محافظت می‌نمایند، او را ترک می‌کنند. اینها غلو نیست بلکه مسائلی است که در نظام تدبیر امور کائنات - که قائم به آن خداوند قیوم است - وارد و از اسرار قضا و قدر الهی است.

خامساً: ممکن است گفته شود، ریشه تمام کمالاتی که برای موجود ممکن، متصور و معقول باشد، در تمام انسان‌ها نهفته است، و مراتب ظهور آن به حسب وجود اسباب و شرایط و عدم آنها و همچنین وجود یا عدم موانع، مختلف و متکثر است و شدت و ضعف دارد، و اختلاف مراتب به قدری است که بعضی از مراتب عالی آن مافوق مرتبه انسان جلوه می‌کند، چون انس اغلب با مراتب مادون است. مثلاً استعداد تعلم غیوب، به وحی و الهام الهی و حتی از طریق خواب و تفرّسات، نیرویش در وجود بشر هست، هرچند بالذات عالم به غیب نیست؛ لذا می‌بینیم بسیاری حتی با خواب، از امور غیبی و آینده مطلع می‌شوند؛ حال اگر افرادی باشند که تحت رعایت و عنایت الهی، و در اثر ریاضات و عبادات و خلوص نیت و کمال معرفت با الهامات و عنایت‌هایی از غیب مطلع

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / بررسی و تذکر چند مطلب مهم ۴۳
باشند، جایز است و غلو نیست و فوق مرتبه بشری نمی‌باشد، اگرچه خارق
عادت است؛ آنچه فوق مرتبه بشر است، علم غیب ذاتی است.

سادساً: برحسب روایات معتبر، انوار و ارواح رسول اکرم و ائمه - صلوات‌الله
علیهم اجمعین - در عوالم قبل از این عالم، همیشه مشمول عنایت‌های الهی،
و دارای کیفیات خاص و خصوصیات ممتاز و واجد شئون و مراتب و مقامات
عالی بوده‌اند که احدی آن مراتب و مقامات را نیافته است و سوابق آفرینش
و سیر آنها در عوالم مختلف و ظهور انوارشان، حاکی از کمالات وجودی ایشان
است و هرچند سر اختصاص آنها را به این عنایت‌ها - کما هو حقّه - درک
نکنیم، ولی اختصاص آنها به مقامات و درجات و کمالات و مناصب رفیع
و علوم غیبی و قدرت تصرف در کائنات و اطاعت و فرمان‌بری مخلوقات از آنها،
امری مسلّم و واقع شده است و محل استبعاد نیست. درحالی‌که ما در عصر خود
دیده‌ایم، برخی از اهل عبادت و تقوا را که با خواندن قرآن و دعا و کشیدن دست
بر محل درد، درد را آرام می‌کردند، از ذوات مقدّس محمد و آل محمد| که نخبه
کائنات و علّت غایبی مخلوقات می‌باشند و مراتب و مقاماتی که خدا به آنها اعطا
کرده است، استبعاد ندارد و درعین حال با آیه:

(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ)؛^۱

«بگو: من فقط بشری هستم مثل شما (امتیازم این است که) به من

وحی می‌شود».

منافات ندارد و لازمه این کمالات «بشر برتر» بودن است، نه برتر از بشر بودن
و غیربشر بودن، تا غلو محسوب شود.

و آخرین نکته‌ای که در این قسمت متذکر می‌شویم این است که اعتقاد به اینکه نبی و ولی پاره‌ای از خصائص ملائکه را دارند، غلو نیست؛^۱ زیرا پیغمبر اکرم^۱ و ائمه^۲ از ملائکه افضل هستند و بلکه سایر انبیا نیز از ملائکه افضلند. چنان‌که خواجه نصیر طوسی در *تجريد الاعتقاد* گفته است: «وَهُوَ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَكَذَا غَيْرُهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ أَفْضَلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَوْجُودِ الْمُضَادِّ لِلْقُوَّةِ الْعَقْلِيَّةِ وَقَهْرِهِ عَلَى الْإِنْفِيَادِ عَلَيْهَا».^۲ بلی، چون بشر بودن انبیا و ائمه^۳ از ضروریات است، انکار بشر بودن ایشان چون انکار ضروری دین است، کفر می‌باشد و اما غلوی که در کتب فقه و کلام از آن بحث شده و قائل به آن کافر و نجس شمرده شده این است که پیغمبر اکرم و ائمه طاهرين^۴ را خدا و معبود بدانند، یا ایشان را در الوهیت و ربوبیت و خالقیت و رازقیت شریک خدا بدانند یا اینکه بگویند خدا در ایشان حلول کرده یا متحد شده است یا اینکه بدون تعلیم خدا و افاضه او عالم به غیوب هستند، یا آنکه برای ائمه^۵ نیز مقام پیغمبری و نبوت قائل باشد، یا اینکه معتقد باشد که با ولایت و محبت خاندان رسالت، حاجتی به عبادت و اطاعت، و پرهیز از معاصی نیست، و امثال این عقاید که یا شرک است و یا انکار ضروری که در هر دو صورت کفر است.

۱. هرچند با اعتراف به اینکه خصوصیتی که از خصائص ملائکه است، برای غیرملائکه به غیر خرق عادت و اعجاز، قابل اثبات نباشد، ولی به‌هرحال این اعتقاد غلوی نیست که در فقه، حکم به کفر آن می‌شود، مگر آنکه چنان‌که اشاره کردیم، به انکار ضروری دین برگشت کند.

۲. «پیامبر اکرم^۱ برتر از ملائکه است و همچنین پیامبران دیگر نیز، برتر از ملائکه هستند؛ به دلیل برخوردار بودن از قوایی که ضد قوه عقلیه‌اند اما این قوا را مقهور و فرمانبردار عقل ساختند». ر.ک: علامه حلی، کشف‌المراد، ص ۴۸۸.

۶. مجاری فیض

بعضی می‌فرمایند: ذوات شریف رسول خدا | و ائمه هدی^۱ مجاری وصول فیض خدا به ماسوا هستند.

مقصود از این بیان، اگر جمع بین نظر حکما و اهل معقول و روایات و احادیث باشد، بدین ترتیب که بخواهند، میان این رأی که: «صادر اوّل و معلول اوّل و علّت ثانیه، عقل اوّل است و پس از آن عقول و علل دیگر تا عقل عام‌تر» با احادیثی که دلالت دارند بر اینکه:

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ، نُورُ النَّبِيِّ»؛^۱

«اولین چیزی که خداوند خلق کرد، نور رسول اکرم| بود».

وفق بدهند، که هم نظر حکما را در چگونگی حصول کثیر از واحد و ربط حادث به قدیم حفظ نمایند، و هم این احادیث را قبول کرده باشند و بگویند: خلقت اشیا، غیر از صادر اوّل یا عقل اوّل یا نور رسول اکرم| - هر تعبیری که نمایند - بدون واسطه، محال و غیرمقدور است؛ و بگویند: هر واسطه‌ای نیز در رساندن فیض به واسطه بعد از خود که معلول او هم می‌باشد - به ایجاب یا غیر ایجاب - مثل علّت اوّلی، مؤثر و مفیض است و افاضه فیض از ناحیه فیاض حقیقی، بدون تأثیر و توسط این وسایط امکان‌پذیر نیست و به عبارت دیگر، این وسایط را به ایجاب یا غیرایجاب، جزء علل فاعلی معلولات بگیرند، این معنا خلاف آیات و روایات زیادی است که دلالت دارند بر اینکه علّت فاعلی ایجاد کائنات و خالق مخلوقات، خداوند متعال است و هرکجا نیز وسایط و فواعلی

۱. ر.ک: ابن ابی‌جمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۹۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۳۰۹.

۴۶.....امامت و مهدویت / ج ۱

- مانند ملائکه - به اذن او در بین آمده باشد، برحسب مصالحی است، و آن فاعلیت و واسطه بودن هم - برخلاف قول حکما در عقول عشره - ذاتی آن فواعل و وسایط نیست که در نتیجه صدور افعال و افاضه فیوض، منحصرأً بالایجاب، و لزوماً از مجرای آنها صورت‌پذیر باشد و گذشته از این قول به فاعلیت ذاتی صوادر و وسایط در برابر فاعلیت ذاتی حق، شرک است خواه از فاعل تعبیر به عقل شود و یا به نور پیغمبر.

مضافاً بر اینکه همان‌طور که هر بنده می‌تواند بدون واسطه با خدا مرتبط

شود و بگوید:

«وَأَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتَ لِسِرِّي بَعِيرِ شَفِيعِ فَيَقْضَى لِي

حَاجَّتِي»؛^۱

«و خلوت کنم با او هر جا بخواهم برای راز دلم».

خدا به طریق اولی می‌تواند فیض خود را در هر حال و هر مکان، بدون واسطه به او برساند. اضافه بر اینها، بین این نظر و روایات و احادیث، نمی‌توان سازگاری کامل داد؛ زیرا اگر صادر اول، نور جمیع حضرات معصومین^۱ باشد، صادر دوم نور کیست؟ و اگر نور شخص پیغمبر باشد، و سایر معصومین^۱ به سلسله مراتب صادر باشند، به‌طور مستقیم با کلام حکما تطبیق نمی‌کند.

به هر حال، اگر مبانی حکما در این مورد به نحوی تقریر شود که اشکالی پیش نیاید، و شرک و ایجاب و محاذیر دیگر لازم نشود و برهان قاطع هم بر آن اقامه شود و دانستن این مباحث؛ یعنی چگونگی ربط حادث به قدیم و صدور کثیر از واحد هم لازم باشد و نظیر مباحثی که منتهی به بحث از ذات الهی می‌شود - که

۱. طوسی، مصباح‌المتهجد، ص ۵۸۲.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / بررسی و تذکر چند مطلب مهم ۴۷
منه‌ی عنه است - نباشد، بدیهی است که در این صورت این سازگاری بین این نظر
و احادیث بجا و معقول است.

ولی آنچه به طور مسلم می‌توان گفت این است که ورود در این مباحث لزومی
ندارد، خصوصاً که شناختن پیغمبر و امام در این اوج و حد واجب نیست
و عرفان و معرفت مقامات آنان، با معرفت این مباحث ارتباطی ندارد. بلی، شکی
نیست که صادر اکمل و اتم و اشرف، نور رسول خدا و ائمه طاهرین و حضرت
زهرا^۱ است و برحسب روایات زیادی صادر اول نیز انوار ایشان است، چنان‌که
بنابر احادیث معتبر دیگر، خدا نور پیغمبر را از نور خود، و نور علی[×] را از نور
پیغمبر آفریده،^۱ که بدیهی است این معانی و تعبیرات، که اشاره به حقایق
و مطالبی راجع به غیب این عالم و غیب وجود آن ذوات مقدس است، منافاتی با
عقاید توحیدی نداشته و اشکالی ندارد؛ زیرا همان‌طور که خدا این عالم ماده
و ظاهر را از عناصر و بسائط می‌آفریند، باطن عالم و ارواح را نیز از انوار
حضرات معصومین^۲، خلق فرماید و از آن عالم معنا به این عالم غیب مدد بدهد،
چنان‌که از نور آفتاب و هوا و مواد زمین، به انسان و جنیندگان دیگر و نباتات
مدد می‌بخشد، هرچند ما این روابط عینی را درک نکنیم و عاجز از فهم چگونگی
آن باشیم، ولی اگر صادق مصدق از آن خبر داد می‌پذیریم. اما اینکه ایشان - که
علت غایی خلقت هستند - علت فاعلی ایجاد سایر ممکنات، به ایجاب یا
غیرایجاب باشند خواه آنان را مستقل در ایجاد بشمارند و تأثیر آنها را در ایجاد
ذاتی آنها بگویند یا غیرمستقل بگویند و منصب و مأموریت بدانند، این‌گونه عقاید

۱. خصیصی، الهدایة الکبری، ص ۳۷۵؛ طبری امامی، دلائل الامامه، ص ۴۴۸؛ جوهری، مقتضب الاثر، ص ۶.

یا شرک است و خلاف توحید افعالی، و یا خلاف مطلب چهارم از مطالب مذکور در این مقدمه است.

بلی، این مقدار جایز است که کسی بگوید، فیض وجود و رحمت و هدایت و سایر فیوض، از آنها و به واسطه آنها به مفاض می‌رسد و آنها با امر خدای تعالی و تقدیر او، فیوضش را به دیگران می‌رسانند و واسطه در ایصال‌اند، چنان‌که در مورد حضرت آدم[×] قرآن تصریح دارد که خداوند به آدم اسماء را تعلیم فرمود و سپس به آدم امر فرمود که به ملائکه خبر دهد؛ و به عبارت دیگر گفته شود که اراده‌الله و مشیة‌الله بر این تعلق گرفته است که فیض او از این مجاری به دیگران برسد، چنان‌که مشیة‌الله بر این جاری شده است که تکثیر ذریه آدم و هر حیوان و جنبنده دیگر - مگر در بعضی از موارد نادر - به توالد و تناسل انجام بگیرد؛ هرچند بدون آن هم خدا قادر است، و ظاهراً این بیان هم بازگشت به همان بیانات گذشته دارد؛ اگر مقصود این باشد که آنان در ایجاد مخلوقات، منزلتی مثل منزلتی که خدا برای پدر و مادر در پیدایش فرزند قرار داده دارند، که به هیچ وجه علت فاعلی شمرده نمی‌شود؛ بلکه نظیر اسباب معدّه می‌باشند، و صرف جریان مشیت خدا و تقدیر او در پیدایش مخلوقات به این نحو است، شرک نبوده و مخالف توحید افعالی نمی‌شود، اما چنان‌که در مطلب چهارم گفته شد دلیلی قاطع از قرآن و احادیث، بر این مطلب که مشیة‌الله - به طور کلی و مطلق - به این نحو قرار گرفته و بدون واسطه، ایجاد و خلق و امور و افعال دیگر، از خدا صادر نمی‌شود، نداریم بلکه ظواهر زیادی از آیات و احادیث، خلاف آن را ثابت می‌نماید.

اما اگر مقصود این است که آنان اگرچه فاعل مستقل نمی‌باشند، ولی به اذن خدا و امر او، مأمور و مأذونند که فیض را به دیگران برسانند و رساندن فیض فعل آنها است، هرچند مأمور خدا و عامل اجرای مشیت او باشند، چنان‌که در

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / بررسی و تذکر چند مطلب مهم ۴۹

مورد تعلیم آدم به ملائکه،^۱ رساندن فیض عالم به ملائکه، آن افعال فعل ملائکه است، هر چند مأمور و مجری مشیت حق بودند. این معنا و منصب نیز به طور کلی و مطلق، برای احدی از بشر و ملائکه ثابت نیست، مع ذلک اگر کسی بعضی از اخبار را در این موارد، از حیث متن و دلالت، بی‌خدا بداند و به آن معتقد شود، کفر و غلو نمی‌باشد و مطلب محالی نگفته است؛ هر چند محال نبودن و امکان، اعم از وقوع است، چنان‌که وقوع اخصّ از امکان است و اولی در این مورد سکوت و نفی نکردن و پرهیز از قول به غیر علم است.

۷. خوارق عادات

ظهور خوارق عادات و حوادث و وقایع و افعال خارج از قلمرو و اسباب و مسببات عادی و متعارف و مألوف، به دست گروهی از افراد بشر، مسلم و غیرقابل انکار است و به‌طور تواتر و فوق تواتر نقل شده، و قرآن هم باصراحت آن را اثبات نموده است، و نه فقط ملّیون و پیروان ادیان آسمانی و عقیده‌مندان به عالم غیب، این موضوع را قبول دارند، و شواهد و وقایع حسّی و عینی آن را نقل می‌نمایند؛ بلکه آنچه بین متکلمان و دانشمندان علم کلام، و فلاسفه و حکما، محلّ نظر واقع شده است، چگونگی صدور این خوارق، و مستند آن است. حکمای بزرگ و فلاسفه الهی معتقدند که خوارق عادات فعل نبی و ولی و به عبارت دیگر شخص صاحب نفس کامل و قدسی است، و قدرت او بر فعل خارق، و اطاعت اکوان از او، از خواصّ ذاتی نفس کامل اوست. اینان می‌گویند،

۱. اشاره به آیه ۳۳ سوره بقره.

۵۰.....امامت و مهدویت / ج ۱

نفس نبی و ولی، دارای خواص و خصائصی است که از جمله قدرت بر اظهار این خوارق و اطاعت تکوینی عناصر از اوست و خلاصه از ذاتیات نفس نبی و ولی، قدرت تصرف در اکوان و کائنات است. بنابراین صدور خارق عادت از نبی و ولی جایز است؛ چه برای تحدی باشد و چه نباشد و این اطاعت اکوان و کائنات از او، شاهد صدق اوست.

ابن خلدون، فیلسوف و جامعه‌شناس، بعد از آنکه به صدور خوارق از نبی و ولی اعتراف می‌کند، بین نبی و ولی در این جهت، به این نحو فرق می‌گذارد که: خوارق نبی، مانند صعود به آسمان و نفوذ در اجسام و احیای موتی و سخن گفتن با ملائکه است، اما از ولی، کمتر و محدودتر است، مثل تکثیر قلیل و خبر از غیب و امثال آن.^۱ و با اینکه نسبت به اهل بیت^۲ در کتاب «مقدمه» از حدود ادب خارج شده و تحت تأثیر سیاست امویان و تربیت اموی خود سخن رانده است، علم امام جعفر صادق^۳ را به غیوب تصدیق کرده است^۴ و غرضش این است که دایره قدرت صاحب خارق عادت، به کمال نفس او ارتباط دارد و لذا چون در نظرش مطلق نبی از ولی، در کمال نفس، اکمل است، این گونه فرق گذارده است و الا باید بگوید، قدرت صاحب خارق به حسب اشخاص و نفوس آنها، و اطاعت تکوینی اشیا و عناصر از آنها مختلف است. ائمه^۵ و حضرت زهرا^۶ هم محدث بودند و ملائکه با آنها حدیث می‌گفتند، چنان‌که با مریم

۱. ابن خلدون، تاریخ، ج ۱، ص ۹۳ - ۹۵ «مقدمه ششم».

۲. ابن خلدون، تاریخ، ج ۱، ص ۳۳۴ «مقدمه».

۳. مفید، الاختصاص، ص ۳۲۹؛ طوسی، الامالی، ص ۲۴۵؛ فیض کاشانی، الوافی، ج ۳، ص ۶۲۳ - ۶۲۷.

۴. هلالی عامری، کتاب سلیم بن قیس، ص ۳۵۱؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ طبری امامی، دلائل الامامه، ص ۸۱.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / بررسی و تذکر چند مطلب مهم ۵۱

عذرا! سخن گفتند و قرآن می فرماید:

(وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ!)

«و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم.»

ظاهراً این نظر، با توجه به مطلب پنجم از مطالبی که در این مقدمه بیان شد، خالی از اشکال عقلی باشد، یعنی به شرک و غلو برخوردی ندارد؛ زیرا اگر مقصود ایشان این باشد که این قدرت از خواص کمال نفس ولی و نبی است و کمال نفس مستقیماً افاضه و موهبت الهی است، این قدرت هم بالعرض موهبت الهی خواهد بود و مانعی ندارد که خدا چنین قدرتی را به عبدی از عباد خود اعطا کند.

و اگر مقصود این باشد که کمال نفس انبیا و اولیا، کسبی است و کمال نفس مقدمه قدرت بر تصرف در اکوان است، و به عبارت دیگر، لازم و ملزوم یکدیگر هستند، باز هم در حدود همان مطلب پنجم، اشکالی پیدا نمی کند و نظیر این می شود که شخصی توسط اكمال علم، بر اظهار صنایع کوچک و بزرگ قدرت پیدا کند و در هر دو صورت نبی و ولی فاعل بالاستقلال نمی باشند و جریان کار و تصرف آنها، مانند تصرفات عادی ایشان، از مسیر تقدیر و قضا و قدر الهی خارج نیست و به آنچه در مطلب دوم و سوم، بطلان آن ثابت شد، ارتباط ندارد.

گروهی هم گفته اند که فعل خارق، چنان که حکما گفته اند، فعل نبی و ولی است، ولی قدرت بر اظهار آن، و اطاعت اکوان از نبی و ولی، خاصه کمال ذات آنها نیست، هر چند نفس آنها در مرتبه کمال است. بلکه خدا به انبیا

۵۲.....امامت و مهدویت / ج ۱

و اولیا در هر مورد که مصلحت بدانند، این قدرت را اعطا می‌فرمایند، یا به بعضی از آنها به‌طور مطلق این قدرت را می‌دهد، و اکوان را مطیع و فرمان‌بر آنها می‌سازد، تا هر تصرفی را که مصلحت باشد، طبق آنچه در مطلب پنجم مرقوم شد، بنمایند.

گروهی هم از متکلمان و غیرایشان می‌گویند: خوارق فعل خداوند متعال است که برحسب مصلحت، به تقاضای نبی و ولی یا بدون درخواست آنها، برای اثبات صدق نبی، یا اظهار و تأیید مقام ولی یا مصالح دیگر، اظهار می‌شود. پس اگر از نبی در موقع تحدی ظاهر شود، دلیل بر صدق نبوت اوست و به‌منزله تصدیق قولی و صریح خدا است.

صاحبان این نظر، آیاتی را که دلالت دارند بر اینکه خوارق فعل نبی است، به این نحو تفسیر می‌کنند که: چون آوردن و نشان دادن فعل خارق، یا توسط نبی و ولی و یا به خواست و اراده و دعای آنها انجام می‌شود، نسبت دادن آن به‌طور مجاز به نبی و ولی - که به سبب عرفی یا فاعل ظاهری آن است - جایز است؛ چنان‌که اگر کسی فعلی را به امر و فرمان دیگری انجام دهد، آن فعل را - که مأمور فاعل آن است - به امر نسبت می‌دهند - چنان‌که در «بنی الامیر المدینه» می‌گویند - و در این مطلب، فرقی بین امر و ملتمس و تقاضاکننده نیست.

بررسی این آرا

آنچه به تحقیق، پیرامون این آرا و نظرات می‌توان گفت، این است که: استناد تصرف انبیا و اولیا در اکوان و صدور خوارق از آنها - که امری مسلم است - به هریک از انحاء مذکور، فی‌الجمله جایز است و عقلاً و شرعاً شرکِ خلاف

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / بررسی و تذکر چند مطلب مهم ۵۳
توحید نیست و غلو هم نمی باشد. بله، ممکن است در سعه و ضیق این مقام
و حدود و مراتب آن، بحث و گفتگو کرد و انبیا و اولیا را نیز دارای درجات
متفاضلات دانست، چنان که قرآن مجید می فرماید:

**(تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ
بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ
الْقُدُسِ)؛^۱**

«بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم برخی از آنها،
خدا با او سخن می گفت و بعضی را درجاتی برتر داد و به عیسی بن
مریم، نشانه های روشن دادیم و او را با روح القدس تأیید نمودیم».

و چنان که کامل ترین مراتب این مقام و مرتبت، برای حضرت رسول خاتم
و ائمه طاهرین^۲ ثابت است و چنان که مراتب انبیا و اولیا به حسب آنچه به آنها از
علوم تعلیم شده و از حروف اسم اعظم اعطا شده نیز متفاوت است.
مع ذلک، بعضی از خوارق عادات، مسلم است که فعل خداست؛ مانند قرآن که
آیات متعدده، صراحت دارند بر اینکه فعل خدا است و آنچه بر پیغمبر اوحی
شده و نازل گردیده است، همین آیات و سور است که قرآن مکتوب، وجود کتبی
آن است؛ چنان که یک خطابه یا یک قصیده نوشته شده، وجود کتبی گفتار گوینده
آن است و آیه:

**(قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ
لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا)؛^۲**

۱. بقره، ۲۵۳.

۲. اسراء، ۸۸.

۵۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

«بگو: اگر انسان‌ها و پریان (انس و جن) اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند همانند آن را نخواهند آورد هرچند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند».

دلالت دارد که تمام افراد انس و جن، حتی امیرالمؤمنین علی × که می‌فرماید:
**«وَأَنَا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُرُوقُهُ وَعَلَيْنَا تَهَدَّلَتْ
عُصُونُهُ»؛^۱**

«ما امیران سخن هستیم و ریشه‌های آن در ما فرو رفته و شاخه‌هایش بر ما گسترده شده است».

و بلکه شخص پیغمبر اکرم| هم، اگر به فرض محال، وارد این میدان شوند که بخواهند مثل قرآن را بیاورند، عاجز خواهند شد.

بنابراین، این فعل خارق و معجز - یعنی قرآن - که از یک بُعد و یک نظر دارای صد و چهارده معجزه است، فعل خدا است و دلیل بر این است که قرآن وحی خدا است و خود دلیل و برهان خود است که: «آفتاب آمد، دلیل آفتاب» و کلام خدا است که الفاظ و کلمات و جمله‌هایش دلیل معانی و مطالب و مقاصد بلند و با عظمت و انسان‌ساز آن است و کیفیت و چگونگی ترکیب کلمات و جمله‌ها و جهات دیگر آن، دلیل وحی بودن آن می‌باشد؛ به عبارت دیگر همان چیزی که معجزه و خارق و فعل خدا است، همان نبوت و وحی و دعوت و رسالت پیغمبر اکرم| است. چنان‌که کامل بودن دعوت قرآن و جامعیت آن، که کسی نتواند عالی‌تر و کامل‌تر از آن را عرضه نماید - نیز حجتی از خود برای خود است؛ برخلاف معجزات سایر پیغمبران و معجزات دیگر حضرت

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳ (ج ۲، ص ۲۲۶).

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / بررسی و تذکر چند مطلب مهم ۵۵

خاتم الانبیا که در آن دلیل، خود مدلول نیست، بلکه غیر مدلول است، مثل تبدیل عصا به اژدها و آیات تسع^۱ که معجزات نبوت موسی^{*} و وحی بودن تورات بود و مثل شق القمر^۲ و معجزات دیگر رسول اکرم^۳ که اگرچه دلیل صدق نبوت آن حضرت و وحی بودن قرآن بود، ولی دلیل، غیر از مدلول بود و مانند برد (سرد) و سلام شدن آتش بر ابراهیم^{*} که فعل خدا بود، ولی غیر چیزی بود که معجزه برای آن اقامه می شود.

گفته نشود که: نظیر بعضی از خواری که گفته شد فعل خدا است، از ائمه هدی[^] نیز صادر شده است و ظاهر این است که فعل خود آن بزرگواران بوده است، مثل معجزه و تصرف امام^{*} در صورت شیر پرده^۵ و نشستن آن شخص در آتش به امر امام^{*} و نظایر آن، بنابراین علت آنکه بعضی از این خواری به فعل نبی یا ولی انجام شده، و بعضی دیگر به فعل خدا، چیست؟؛ زیرا پاسخ داده می شود:

صدور معجزات به هر دو نحو جایز است و مانعة الجمع نمی باشند یعنی هم جایز است نبی ادعای نبوت کند و تحدی نماید به معجزه ای که به او عطا شده و مستقیماً و بدون واسطه احدی، فعل خدا باشد و هم تحدی نماید به معجزه ای

۱. اسراء، ۱۰۱.

۲. قمی، تفسیر، ج ۲، ص ۳۴۰ - ۳۴۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۰۶؛ بحرانی، البرهان، ج ۵، ص ۲۱۴ - ۲۱۷.

۳. ر.ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۹۲ - ۱۲۴.

۴. انبیاء، ۶۹.

۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۶۲-۳۶۳؛ بحرانی، مدینه معجزات الائمة الاثنی عشر[^]، ج ۶، ص ۱۱۴-۱۱۵.

۶. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۱۴؛ ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۴۳۲؛ بحرانی، مدینه معجزات الائمة الاثنی عشر[^]، ج ۶، ص ۳۱۵.

۵۶.....امامت و مهدویت / ج ۱

که خدا قدرت اظهار آن را به او داده باشد و در یک مورد معجزه‌ای مستقیماً و بی‌واسطه فعل خدا باشد، و در مورد دیگر همان معجزه به اقدار و اعطای قدرت بر اظهار آن به نبی، فعل نبی باشد، هرچند صورت اول در تصدیق و اثبات صدق، صریح‌تر باشد؛ زیرا بلاواسطه فعل خدا است که پیغمبر از جانب او و فرستاده اوست، ولی در صورت دوم، فعل شخص مدعی نبوت است که به اعطای قدرت از جانب خدا به او، آن را اظهار داشته است، ولی معلوم است که این تفاوت، غالباً مورد نظر عرف نیست و هر دو را یک حدّ خارق و معجز و دلیل صدق می‌شناسند. البته در این جهات و تفاوت‌ها و وجود واسطه و عدم واسطه، مصالحی نیز مؤثر است و چنان‌که:

(اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ)^۱ خدا هم داناتر است که پیغمبران و اولیا را چگونه و از چه طریق تأیید و تصدیق کند و آنها را با امر، خارق و معجزه سازد. بنابراین منافات ندارد که آتش به فعل خدا و بدون واسطه احدی سرد و سالم شود و به قدرتی که خدا به امام × اعطا کرده و اکوان را مطیع او قرار داده است، به کسی اثر نکند یا آنکه عصا تبدیل به اژدها شود، و با قدرتی که به امام × موهبت فرموده است، صورت شیری که در پرده بود، قلب به شیر شود. بله، در بین معجزات انبیا، معجزه‌ای که بی‌رقیب است و به کسی از ایشان قدرتی به مثل آن اعطا نشده و نخواهد شد، قرآن مجید است.

۸. ولایت شخص بر نفس و آنچه مسخر بشر است

مخفی نماند که مسئله ولایت شخص بر نفس خویش، و آنچه که خدا

۱. انعام، ۱۲۴. «خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد».

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / بررسی و تذکر چند مطلب مهم ۵۷

مسخر انسان قرار داده است، غیر از تفویض است که در مسئله جبر و تفویض از آن بحث می‌شود و این ولایت با امر بین امرین - به معانی متعددی که از آن شده است - منافات ندارد؛ زیرا اگرچه فعل به اختیار عبد واقع می‌شود، و فاعل بلاواسطه آن عبد است، اما چنان نیست که - العیاذ بالله - خدا از کار، معزول و عبد مستقل باشد و دست خدا منقطع و رعایت مطلقه الهی نباشد، بلکه صدور فعل اختیاری از عبد، طبق مشیّت مطلق الهی است و درعین‌حالی که عبد ولایت دارد، قضاوقدر الهی در رفع موانع و حصول شرایط و تأثیر مقتضی همه برجا و برقرار است و طبق قواعدی که خدا مقرر کرده است، انجام می‌پذیرد و خارج از آن قواعد و بیرون از سلطنت و قیمومیت و تدبیر الهی چیزی واقع نخواهد شد و دایره قدرت و اختیار عبد، محدود به این سنن و قواعد است و بیرون از آن، عبد را قدرت و اختیاری نیست؛ بنابراین اعمال اختیار هم، در دایره قضاوقدر الهی، مقدور عبد است. لذا در اعمال اختیار در این دایره، محدود و بلکه مضطر و ناچار است، هرچند در این دایره، مخیر در فعل و ترک و اختیار چگونگی عمل است، انسان قدرت و اختیار دارد که از راه گوش بشنود، اما از شنیدن از راه چشم عاجز است، علیهذا در طریق قرار دادن گوش برای استماع، ناچار و مضطر است و در شنیدن یا نشنیدن توسط گوش و گفتن و نگفتن توسط زبان مختار است، می‌تواند بشنود، می‌تواند نشنود، می‌تواند بگوید، می‌تواند نگوید.^۱

۱. شاید خوانندگان عزیز، این بخش را در این رساله، فقط مقدمه‌ای برای موضوع مورد بحث بشمارند و آن را مانند فرع زائد بر اصل، فرض نمایند، اما باتوجه‌به ارتباط مطالب مرقوم با موضوع بحث و اینکه بررسی آن، پرسش از این مطالب را نیز جلو می‌آورد، و باتوجه‌به اینکه دانستن این مطالب و معرفت به اطراف و حدود آنها نیز از جهات متعددی لازم و اهمیّت آنها کمتر از بحثی که ما در نظر داریم نیست و بلکه بعضی از این مطالب لازم‌تر و اساسی‌تر است تصدیق می‌فرمایند که در این بخش

ولایت تکوینی و تشریحی



معنای ولایت تکوینی

بدیهی است بحث ما در این رساله، بحثی علمی، اعتقادی و دینی است و بحث لفظی نیست و فرقی نمی‌کند که خصوص این لفظ (ولایت تکوینی و ولایت تشریحی) در قرآن مجید و احادیث شریفه باشد یا نباشد؛ زیرا اگر لفظ و اصطلاحی در قرآن و حدیث نباشد، دلیل بر آن نیست که معنایی که از آن اراده می‌شود و برای آن اصطلاح کرده‌اند، به الفاظ و تعابیر دیگر در قرآن و حدیث بیان نشده و مورد نفی و اثبات قرار نگرفته باشد و نتوان حقّ یا باطل بودن آن معنا را از کتاب و سنّت استفاده نمود.

چنان‌که بعضی از علمای اعلام در جواب سؤالی که از ایشان شده، طفره رفته و گفته‌اند: این دو لفظ «ولایت تکوینی و ولایت تشریحی» در آیات و احادیث وارد نشده است و معنایشان را از کسانی پرسید که آنها را اصطلاح و اختراع کرده‌اند؛^۱ زیرا غرض سائل - اگر جوایب حقیقت باشد - این نیست که این دو لفظ شرح و تفسیر شوند و دلالت آنها، برحسب لفظ یا اصطلاح معلوم گردد؛ بلکه مقصود این است: معنایی که از آن در عرف یا اصطلاح اراده می‌کنند و مورد نفی و اثبات قرار می‌دهند، برحسب عقل و کتاب و سنّت، حقّ است یا باطل؟

۱. شاید گمان کرده، مصلحت در سکوت و سخن نگفتن باشد، غافل از اینکه مغرضان و مزدورانی که عمداً سم‌پاشی می‌کنند، آن را غیبت شمرده و از سکوت علما و روشن نبودن اطراف موضوع، بیشتر سوءاستفاده می‌نمایند، و بدون مانع، کار و مأموریت خود را انجام می‌دهند.

۶۲.....امامت و مهدویت / ج ۱

و اگر سائل اهل فتنه و اضلال باشد، همین‌گونه جواب‌ها را دستاویز قرار داده و آن را نشانه عجز علما و دانشمندان از ردّ شبهات معرفی می‌کند و بر اضلال و اغوا، جری‌تر و گستاخ‌تر می‌گردد.

به یاری خداوند متعال - برای اینکه در توضیح مطلب اشتباهی روی ندهد - نخست به تمام معانی و مفاهیمی که ممکن است مدلول و مفهوم این دو لفظ (ولایت تکوینی و ولایت تشریحی) باشد، اشاره می‌نماییم، سپس حقّ یا باطل بودن هر معنایی را بررسی و تحقیق می‌کنیم.

مفهوم و مدلول لفظی ولایت تکوینی

در ولایت تکوینی، ممکن است تکوین صفت ولایت باشد و در مقابل ولایت ازلی قدیمی و غیرحادث و غیرتکوینی الهی اطلاق شود و به عبارت دیگر، به آن ولایت غیرتکوینی الهی اطلاق شود و به عبارت دیگر، از آن ولایت حادث و ایجادشده اراده شود.

بنابر این احتمال، ولایت تکوینی چند نوع است:

نوع اول: سلطنت و ولایت تکوینی شخص بر نفس خود و بر آنچه مسخر هر انسان است که متعلق احکام شرعی و متعلق ولایت تشریحی - به برخی از معانی آن، که خواهیم گفت - قرار می‌گیرد؛ مثلاً شخص بر نفس خود قدرت دارد و می‌تواند آن را نابود کند؛ ولی شرعاً القای نفس در هلاکت و خودکشی حرام بوده و ولایت شرعی بر آن ندارد و اعمال ولایت تکوینی و صرف قدرت در آن جایز نیست. بنابراین تکویناً قدرت و ولایت هست؛ ولی صرف قدرت با نهی شرع حرام است.

مراد از اصطلاح ولایت تکوینی و بحث‌هایی که در آن می‌شود، این قسم

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۶۳

ولایت نیست - و چنان‌که در مطلب هشتم از مطالب بخش نخست گفته شد - این ولایت تفویض نیست و با امر بین امرین منافات ندارد.

نوع دوم: این است که شخص به‌طور تکوین الهی و احداث و ایجاد خدا، بر تمام ممکنات و اداره و رتق و فتق دقیق امور آنها، از خلق و رزق و تدبیر و...، به‌طور استقلال ولایت و سلطنت داشته باشد؛ خواه در موارد آن، تعلق احکام شرعی و نهی و ترخیص و وجوب و تحریم فرض شود یا نه، و خواه صاحب این ولایت، اعمال ولایت بنماید یا نه.

فرق این ولایت با ولایت الهی، ذاتی نبودن و تکوینی بودن و حادث بودن آن می‌باشد و - چنان‌که از مطلب دوم از مطالب بخش نخست هم استفاده می‌شود - قول به این نوع ولایت، باطل و شرک و تفویض است و عقل و نقل بر بطلان آن اتفاق دارند. یکی از توالی و نتایج فاسد و نادرست تفویض، قول به انحصار مرزوق و مخلوق خدا به صاحبان این ولایت است.

اگر گفته شود: چه فرق است بین این نوع و نوع اول که خدا شخص را بر نفس خود و اعضا و جوارح خویش ولایت و اختیار و استقلال داده است؟ و چرا همین ولایت را در مورد مدیریت کائنات و سلطنت بر اداره امر خلق و رزق و میراندن و زنده کردن نمی‌گویید؟ زیرا در هر دو نوع، ولایت و استقلال ازلی و ذاتی نیست؛ بلکه اعطایی و حادث و در طول ولایت مطلق مستقل الهی بر جمیع اشیا و تمام امور است که اگر اراده فرماید، می‌تواند در هر دو صورت، سلب استقلال و ولایت را از مخلوق خود بنماید. بنابراین چنین ولایت تکوینی حادث هبه‌شده، به شرک ارتباطی پیدا نمی‌کند؟

پاسخ این است که:

اولاً: برحسب آنچه در مطلب دوم از مطالب بخش اول بیان شد، این استقلال،

۶۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

شرک و اعطای آن به ممکن، محال و مستلزم خروج ممکن از امکان است که استحاله آن بدیهی است و ولایت شخص بر نفس خود، نظیر ولایت نوع سوم است که پس از این درباره آن بحث خواهد شد.

ثانیاً: چنان که در مطلب هشتم گفته شد، استقلال و ولایت شخص بر نفس خود و هر آنچه مسخر او شده است، استقلال و اختیاری است که با امر بین امرین منافات ندارد و قضاو قدر الهی در تمام موارد اعمال این استقلال و اختیار محفوظ است؛ اما در این استقلالی که در مدیریت امور کائنات فرض می‌شود، مجالی برای قضاو قدر الهی نیست.

ثالثاً: در نوع اول، ولایتی بر نظام اسباب و تغییر و تبدیل آن نیست؛ بلکه ولایت در دایره نظام اسباب و مسببات و طبق سنت‌های مقرر انجام و اعمال می‌شود و مداخله‌ای در امر اسباب و مسببات و خلق اشیا و مواد و اجسام و رزق در بین نیست.

رابعاً: استقلال و ولایت عبد بر نفس خود - با اینکه گفته شد استقلال و ولایت مطلق نیست - در کارها و اموری است که خدا از آن کارها منزّه است، مثل اکل و شرب و نشستن و برخاستن و فکر کردن و با زبان گفتن و با گوش شنیدن و با دست گرفتن؛ اما ولایت مطلقه بر نظام کائنات و مداخله بدون وسایط و اسباب به‌طور استقلال در رتق و فتق و اداره امور اکوان، کار خدا است و دیگری را متصدی شمردن شرک است.

خامساً: ادله نقلی زیادی از آیات و احادیث دلالت صریح دارند بر اینکه این ولایت فقط شأن خدا است و برای غیر او ثابت نیست و فقط دست خدا در اداره امور کائنات و خلق و رزق باز و گشاده و مستقل است و در تمام آحیان و آزمان، دست او در کار اداره شئون خلق و افاضه و اعطا و اماته و احیا است که:

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۶۵

(كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)؛^۱

«او هرروز در شأن و کاری است.»

و (وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ

يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ)؛^۲

«و یهود گفتند: دست خدا (با زنجیر) بسته است دست‌هایشان بسته

باد و به‌خاطر این سخن از رحمت الهی دور شوند! بلکه دو دست

(قدرت او) گشاده است.»

و (أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ)؛^۳

«آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) است.»

و (هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ)؛^۴

«او کسی است که شما را در رحم (مادران) چنان‌که می‌خواهد

تصویر می‌کند.»

و (إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ

الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ * فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ

اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ)؛^۵

«خداوند شکافنده دانه و هسته است، زنده را از مرده خارج می‌سازد و

مرده را از زنده بیرون می‌آورد. این است خدای شما! پس چگونه از حق

۱. الرحمن، ۲۹.

۲. مائده، ۶۴.

۳. اعراف، ۵۴.

۴. آل‌عمران، ۶.

۵. انعام، ۹۵ - ۹۶.

منحرف می‌شوید؟! او شکافنده صبح است و شب را مایه آرامش و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده است. این، اندازه‌گیری خداوند توانای داناست!»،

باوجود این‌گونه آیات که در قرآن بسیار است، دیگر مجال برای توهم صحت این ولایت برای غیر خدا نیست.

نوع سوم: ولایت تکوینی عامه حادث و غیرمستقل - به نحوی که در مطلب چهارم از مطالب بخش نخست مذکور شد - که گفتیم: اگرچه شرک نیست و از آن محذور تفویض لازم نمی‌آید؛ ولی مخالف ظواهر و اطلاقات کثیری از آیات قرآن است و دلیل کافی و قاطعی بر آن نداریم تا ظواهری را که دلالت بر افعال بدون واسطه دارند و لاقلاً اطلاق دارند، به افعال مع‌الواسطه حمل نماییم یا مقید به آن نماییم، چنان‌که در بعضی از موارد، خود آیات قرآن قرینه بر عدم اطلاق آیات دیگر و صرف ظاهر آن می‌شود.

اگر گفته شود: پس معنای قطب بودن ولی و اینکه زمین به وجود حجت باقی و برقرار است و خالی از حجت نخواهد ماند، و اینکه می‌گویند: مثل امام نسبت به عالم کبیر، مثل قلب است نسبت به عالم صغیر، چیست؟ چرا همان‌گونه که قلب متصرف در عالم صغیر است - چون مشتمل بر عالم‌های بسیار است، مثل عالم گلبول‌های قرمز که شامل تقریباً سی‌هزار میلیارد گلبول قرمز است و عالم گلبول‌های سفید که شامل حدود پنجاه میلیارد گلبول سفید است و عالم سلول‌ها که حدود ده میلیون میلیارد است - در عالم کبیر این برنامه و تقدیر الهی را قبول نکنیم، بااینکه عالم کبیر به داشتن چنین مرکز ارتباط و همگامی و یک واحد بودن اولی است. به‌علاوه، همان‌طور که این واحدها نیز واحدهای بزرگ‌تر و مرکب را

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۶۷

تشکیل می‌دهند و واحدها نیز واحدهای دیگر و بزرگ‌تر را و از مجموع تمام این واحدهای کوچک و بزرگ، عالم تشکیل شده است و در تمام این واحدها، ملاک و معیار ارتباطی - مثل قلب و روح در انسان - وجود دارد، در تمام عالم نیز این قانون به تقدیر خدا وجود دارد که عالم، واحد خاصی است و امام قلب و مرکز آن است که اگر نباشد، ارتباط اجزای عالم برهم می‌خورد و نظام عالم به وجود او باقی است، چنان‌که وقتی تصرف روح از بدن قطع گردد، از صلاحیت ارتباط با یکدیگر ساقط می‌شوند؛ بلکه صورت و هیئت آنها از میان می‌رود، و واحدهایی که تقوّمشان به روح و حیات نبوده، باقی می‌مانند.

پاسخ این بیان چنین است که:

أَمَّا قَطْبِيَّت: اگر مراد این باشد که به تقدیر عزیز علیم، ولیّ و امام در کائنات به منزله مدار و هسته مرکزی است که تکویناً حرکات متحرک و اوضاع کائنات و بقای ثوابت و سیارات - از اتم‌ها تا منظومه‌ها و کهکشان‌ها - به وجود او ارتباط دارد و خواست و اراده خدا بر این تعلق گرفته است که: امام، محور عالم امکان و قلب آن باشد و بقای همه مرتبط به او باشد، چنان‌که بقای انسان و اعضا و جوارح او را به قلب و کار آن ارتباط داده است و چنان‌که سازنده یک ماشین و دستگاه، بقا و کار آن را به اجزای مهم آن ارتباط می‌دهد، این معنا قابل تصدیق است؛ بلکه ادله و شواهدی بر آن می‌توان اقامه کرد، مانند آیه:

(ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ)؛^۱

«نظم ثابت عالم، به تقدیر خدای مقتدر و دانا است».

أَمَّا بَقَاي نِظَامِ عَالَمٍ، «بِرَادَةِ اللَّهِ بِوُجُودِ الْإِمَامِ لَا بِرَادَةِ الْإِمَامِ» با مسئله ولایت

ارتباط ندارد؛ زیرا در ارتباط بقای نظام به وجود مبارک ولیّ و امام، خواست و اراده خدا مداخله‌ای ندارد و با عدم اراده و اختیار شخص ولیّ، اطلاق ولایت بر او به این ملاحظه معنا پیدا نمی‌کند و اگر هم کسی به‌طور مسامحه این خصوصیت را ولایت بگوید، اشکالی پیدا نمی‌شود.

اگر گفته شود: ما هم قبول می‌کنیم با این بیان که انسان عالم صغیر است و هر جنبنده و متحرکی یک واحد است و حفظ اعضا و بقای آنها، مثلاً مربوط به قلب و مغز و اعضای رئیسه دیگر است؛ مجموع عالم نیز این چنین است و بقای آن ارتباط به وجود امام و ولیّ دارد؛ اثبات ولایت به معنای مذکور و مدیریت غیرمستقل نمی‌شود؛ اما مقام ولایت نسبت به این عالم، مقام روح و غیب وجود انسان است نسبت به اعضا و جوارح، که همکاری‌های اعضا و جوارح و افعالی که از آنها صادر می‌شود، تحت ولایت و تصرف روح است و جهت وحدت این اعضا و همکاری آنها با یکدیگر روح است، که اگر روح نباشد، این اعضا باهم همکاری ندارند و بی‌اثر و بی‌خاصیت می‌گردند؛ ولی چون به تقدیر و امر خدا، همه تحت فرمان روح هستند، منافع و فواید هرکدام ظاهر می‌شود؛ هرچند دست یا چشم درک این معنا را که تحت ولایت روح است نکنند. چه مانعی دارد که منزلت ولیّ قطب چنین منزلتی باشد که به اذن خدا و تقدیر او، ترتب منافع و فواید تمام اکوان و اشیا و ارتباط آنها با یکدیگر به اراده و تصرف او متوقف باشد، هرچند این تصرفات از دایره سنن الهی خارج نبوده و نظام و برنامه آن الهی باشد و شخص ولیّ خارج از آن تصرفی نداشته باشد؛ بلکه قادر به تصرف نباشد و یک نحو امر بین امرین به جعل و اعطای خدا برقرار باشد.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۶۹

پاسخ داده می‌شود: این معنا و بیان لطیفی است و اشکال شرک و تفویض و غلو در آن نیست؛ اما با ظواهر آیات بسیاری خالی از منافات نیست؛ آیاتی چون:

(إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ

أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ)؛^۱

«همانا خداوند آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا از نظام خود

منحرف نشوند و هرگاه منحرف گردند، کسی جز او نمی‌تواند آنها را

نگاه دارد».

و (وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ)؛^۲

«او کسی است که بادهای را بشارت‌دهنده پیشاپیش (باران)

رحمتش می‌فرستد».

و (إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى)؛^۳

«خداوند شکافنده دانه و هسته است».

هرچند اگر قرینه‌ای باشد، حمل این افعال بر اعم^۱ از باواسطه و بی‌واسطه جایز است؛ اما با عدم دلیل، وجهی برای حمل آن نیست، خصوصاً که این آیات متعدّد است و رفع ید از این ظواهر کثیر جایز نیست. بنابراین اراده و مشیّت الهی است که حافظ وحدت عالم و حافظ ارتباط بین اکوان و تمام حادثات و ممکنات است.

و اگر مقصود از قطبیت این باشد که: بدون وجود ولیّ و امام و خلیفه‌الله، ممکنات دیگر به کمال نمی‌رسند و غرض از آفرینش آنها حاصل نمی‌شود و از

۱. فاطر، ۴۱.

۲. اعراف، ۵۷.

۳. انعام، ۹۵.

۷۰..... امامت و مهدویت / ج ۱

برکت و پرتو انوار وجود امام و ولی و خلیفه الله - که علت غایی ایجاد مخلوقات است - و از روشنایی و کمعان خورشید هدایت و تربیت او، اشخاص و افراد دیگر به حسب مراتب استعدادات و اکتسابات مستفیض می شوند و همان غرض از آفرینش امام و ولی که معرفت و خداشناسی و خداپرستی است، در آنها نیز - به قدر مراتب استفاده آنها از هدایت امام - جلوه می کند؛ این معنا نیز صحیح و مورد تصدیق است و کلام بلیغ امیرالمؤمنین * در نهج البلاغه اشاره به آن است:

«فَإِنَّا صَنَاعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَاعُ لَنَا»؛^۱

«ما تربیت یافته پروردگاران هستیم و مردم تربیت یافته ما هستند».

و اگر لفظ حدیث این باشد: «وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعِنَا» اشاره به معنای اول یا

معنایی است که مقارب آن است.

اما تشبیه ولی و امام و عالم کبیر، به قلب و عالم صغیر:

به نظر می رسد که این تشبیه به ملاحظه جهات تکوینی نباشد؛^۲ چون مراد از قلب، عقل است و بدیهی است که عقل، جهات تکوینی وجود انسان را اداره نمی کند؛ بلکه این تشبیه به ملاحظه امور غیرتکوینی و جهاتی است که متعلق تکالیف واقع می شود و در آن، انتظام و ترتیب و حساب و حفظ نظام و امر به معروف و نهی از منکر و تعلیم و تربیت و رتق و فتق و تعاون و رفع خصومات و اختلافات لازم می گردد. همان طوری که خداوند در وجود انسان یک قوه امر

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۸ (ج ۳، ص ۳۲).

۲. چنان که از مباحثه هشام با عمرو بن عبید نیز استفاده می شود، هر چند این تشبیه برای بیان ولایت بر اداره امور اکوان و ممکنات - چنانچه بیان آن گذشت - اوفق و اولی است، ولی چنان که گفتیم این ولایت به طور استقلال برای غیرخدا باطل و تفویض بوده و به نحو غیرمستقل و در دایره نظام و قضا و قدر الهی، خلاف ظاهر قرآن است، به علاوه از مثل مباحثه هشام نیز استفاده می شود که غرض از این تشبیه، بیان ولایت شرعی است.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۷۱

و حاکم و زمامدار و حافظ نظم و برانگیزنده و بازدارنده قرار داده است - که باطن و حقیقت وجود انسان است و آن را به ملاحظه شئون و مشاغلی که دارد، گاهی به نفس و گاهی به روح و گاهی به عقل و گاهی به قلب و نام‌های دیگر یاد می‌نمایند - و اعضا و جوارح بدون آنکه در تحت فرماندهی این قوه و کارمند آن باشند مفید نخواهند شد. اجتماع انسانی نیز با مدیر صالح و بالیافتی که از جانب خدا منصوب و معین شده باشد، حکم پیکر واحد را خواهد یافت و مدینه فاضله انسانیت، آن زمان تأسیس می‌شود که تمام افراد اجتماع، مانند اعضای بدن واحد، هرکدام تحت راهنمایی آسمانی و معلم شدیدالقوی الهی کار و وظیفه خود را انجام دهند و بدون چنان رهبر عالی‌مقام، مدینه فاضله تأسیس نخواهد شد، و لذا خدایی که نظام وجود یک فرد را تأمین فرموده و قوه امر و حاکم در آن قرار داده است، هرگز نظام مجتمع بزرگی را که این افراد عضو آن هستند، مهمل و گرفتار هرج و مرج و اختلال نخواهد گذاشت و حتماً رهبری صالح و جامع که هدایت و حکومتش، نمایش هدایت و حکومت الهی باشد، برای آنها منصوب و معین می‌فرماید.

این مطالب هرچند در جای خود و در شناختن مقام امام، اهمیت شایان دارد و چنان‌که در بحث ولایت تشریحی خواهیم گفت ولایت شرعی است؛ اما غیر از مسئله ولایت تکوینی که مورد بحث ما باشد، امام و ولی، قطب و قلب عالم کبیر است؛ اما ولایت تکوینی مقام دیگری است هرچند لازم و ملزوم یکدیگر باشند.^۱

نوع چهارم: ولایت تکوینی و حادث است بر تصرف در کائنات، به واسطه

۱. پیرامون این بحث به کتاب *وابستگی جهان به امام زمان*، نگارش نویسنده و نیز جلد سوم این مجموعه مراجعه شود.

علمی که شخص، به طور اکتساب یا افاضه و الهام و وحی دارا می شود، چنان که در مورد آن کسی که علمی از کتاب داشت، در قرآن مجید می فرماید:

(قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ

طَرْفُكَ)؛^۱

«(اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت، گفت: پیش از آنکه

چشم برهم زنی، آن تخت را نزد تو خواهم آورد».

حال این علم چه علمی بوده است، علم به یک حرف از حروف اسم اعظم بوده - چنان که در بعضی از روایات و تفاسیر است^۲ - یا علم به چیز دیگر، فعلاً در آن بحث وارد نمی شویم، چنان که علم کتاب ممکن است علم به کتاب آفرینش و کلمات آن باشد، که صاحب آن روابط مخلوقات و کائنات را با یکدیگر می شناسد و روی این شناسایی می تواند کارهایی را انجام دهد و این علم است که هم موهوبی است و هم کسبی و تحصیلی که رشته کسبی آن در عصر ما ترقی و توسعه پیدا کرده و بر اثر اطلاعاتی است که از خواص اشیا به طور بسیار شگفت انگیزی روزبه روز بیشتر می شود.

آنچه ممکن است از چنین ولایتی مورد ردّ و قبول واقع شود، ولایتی است که از علم موهوبی و لدنی و تأیید من عندالله حاصل شود؛ ولی اجمالاً عقیده به چنین ولایت و تصرفاتی در حق اولیا، به شرک و تفویض ارتباطی ندارد؛ چون ولایت بر تغییر نظام نیست؛ بلکه علم به نظام و روابط است با تعلم از عالم غیب، و وقتی قرآن در مورد بعضی افراد بشر بر آن صراحت داشته باشد، فرض غلو هم در آن نمی شود.

۱. نمل، ۴۰.

۲. قمی، تفسیر، ج ۲، ص ۱۲۹؛ طوسی، التبیان، ج ۸، ۹۶؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۴۹.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۷۳

نوع پنجم: ولایت تکوینی در تصرف در کائنات ممکن است، نه به عنوان نظم و تدبیر؛ بلکه برحسب مصالح و مقتضیات خاص و عارض و ثانوی و خرق عادت، چنان که تحقیق آن در مطلب سوم از مطالب بخش نخست گذشت. و مخفی نماند این ولایت و قدرت به دو نحو تصور می شود؛ یکی به این نحو که: به نفس ولی تأثیری اعطا شود که بتواند این تصرفات را بنماید، و دیگر به این نحو که: خداوند متعال اکوان را مطیع و فرمان بر و مسخر او قرار دهد، مانند حضرت داوود[×] که در قرآن می فرماید:

(وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ)؛^۱

«و آهن را برای او نرم کردیم».

و به عبارت دیگر: کائنات چنان شوند که او بتواند در آنها تصرف نماید. **تذکر:** چنان که اشاره شد، بنا بر این احتمال که تکوین صفت ولایت باشد، این پنج نوع ولایت تکوینی که مذکور شد، همه در مقابل ولایت ازلی ذاتی و غیر تکوینی الهی است، چنان که ولایت تشریحی جعلی یا به عبارت دیگر، ولایت شرعی، مثل ولایت جدّ و پدر که به تشریح و جعل و اعتبار شارع، به طور تأسیس یا امضا حاصل می شود، نیز غیر از این ولایت های پنج گانه است.

احتمال دیگر

ممکن است «تکوین» در عبارت «ولایت تکوینی»، مانند صفت به حال متعلق موصوف باشد و از آن، ولایت بر تصرفات عینی خارجی در امور تکوینی اراده شود، که بنابراین، در مقابل ولایت شرعی مثل ولایت جدّ و پدر و ولایت شرعی بر نفس و مال و همچنین ولایت بر تشریح و جعل قانون و اعتبارات واقع

۱. سبأ، ۱۰.

۷۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

می شود و شامل آنها نمی شود؛ ولی به طریق اولی شامل ولایت و قدرت مطلق و سلطنت کلی و عام ازلی الهی بر امور کائنات و خلق و رزق و غیر اینها می شود، چنان که شامل انواع پنج گانه ولایت تکوینی و غیر ازلی عبد، که بنا بر احتمال اول گفته شد، نیز می شود.

از این بیانات معلوم شد که: «تکوین»؛ چه صفت ولایت باشد یا مانند صفت به حال متعلق موصوف تفاوتی نمی کند، جز آنکه در صورت دوم شامل ولایت ذاتی ازلی الهی نیز می شود؛ ولی در صورت اول شامل ولایت الهی - که ازلی و غیر حادث است - نمی شود.

همچنین از مجموع این توضیحات معلوم شد که ولایت تکوینی شخص بر نفس خود و آنچه مسخر هر انسان است - خواه تکوین، صفت ولایت باشد، یا صفت به حال متعلق موصوف - محل نزاع و بحث نبوده؛ بلکه مورد اتفاق است، چنان که ولایت ازلی الهی بر تکوین اشیا و تصرف در امور تکوینی و امر خلق و رزق و تدبیر امور و غیر اینها نیز مورد اتفاق بوده و در آن بحثی نیست.

اما نوع دوم از انواع پنج گانه ای که در ضمن بیان احتمال اینکه «تکوین» صفت ولایت باشد، به آن اشاره شد، اگرچه ممکن است توهم خلافی در آن شده باشد و بلکه بعضی از جهال و غلات به آن قائل شده باشند، این قابل توجه نبوده و آن را نمی توان بین علما و اهل تحقیق محل اختلاف دانست و حق در آن همان است که در ضمن بیان آن و مطلب دوم از مطالب مقدمه بررسی شد، که چنان ولایتی برای احدی از خلق جایز نیست.

در نوع چهارم نیز با صراحتی که قرآن در مورد آیه:

(وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)؛^۱

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۷۵

«و کسی که علم کتاب (و آگاهی برقرآن) نزد اوست».

دارد، مجال انکار نیست، چنان‌که در مورد آدم × نیز فرموده است:

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا)؛^۱

«سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نام‌گذاری موجودات) را

همگی به آدم آموخت».

و در مورد بنده‌ای که موسی × با او دیدار یافت، فرمود:

(وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا)؛^۲

«و از نزد خویش دانش به او آموخته بودیم».

و درباره یوسف × فرمود:

(وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ)؛^۳

«و بدین سان پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تعبیر احادیث را

تعلیمت می‌دهد».

البته این در صورتی است که این آیه تتمه کلام یعقوب × خطاب به یوسف ×

باشد و الاً خطاب به حضرت رسول اکرم | است.

و در شأن رسول اکرم | فرمود:

(وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ)؛^۴

«و چیزهایی به تو آموخته که نه می‌دانستی و نه می‌توانستی بدانی».

و در شأن امیرالمؤمنین × فرمود:

۱. بقره، ۳۱.

۲. کهف، ۶۵.

۳. یوسف، ۶.

۴. نساء، ۱۱۳.

(وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)؛^۱

«و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست».

بنا بر احادیث^۲ و تفاسیر^۳، مراد از «کسی که علم کتاب نزد اوست» علی[×] می باشد.

حاصل اینکه: تعلیمات خاصّ خدا به بندگان شایسته و صالح خود - حتی از طریق خواب - مسلم است، بنابراین ولایت بر تصرف در کائنات، با علمی همچون علم **(وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ)**^۴ برای انبیا و اولیا، به خصوص رسول خاتم و ائمه طاهرين^۵ که افضل و اعلم خلق خدا هستند، ثابت و مسلم است و اگر کسی هم ولایت تکوینی را به بعضی از معانی صحیح و جایز آن قبول نکند، این معنا را نمی تواند انکار کند و بالاخره این شأن و مقام آنها را - که قدرت تصرف در کائنات به اذن خدا و طبق مصالح ثانوی است - باید قبول کند؛ اما اینکه منشأ آن چه نحو عنایتی می باشد، مطلب دیگری است.

اما نوع سوم، اگرچه منافی با توحید و نفی غلو و آیاتی مثل:

(ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ)؛^۵

«این اندازه گیری خدای توانای دانا است».

نیست؛ اما چنان که گفتیم، دلیل قاطعی بر آن نیست و به علاوه در مورد بعضی از ملائکه، آیات و روایات دلالت دارند که آنها - باذن الله تعالی - قائم به بعضی

۱. رعد، ۴۳.

۲. مغربی، شرح الاخبار، ج ۲، ص ۳۱۱؛ طبری امامی، نوادر المعجزات، ص ۴۷.

۳. قمی، تفسیر، ج ۱، ص ۳۶۷؛ حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۰۰ - ۴۰۵.

۴. رعد، ۴۳.

۵. انعام، ۹۶.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۷۷

امورند، مثلاً جبرئیل مأمور و امین وحی خدا است، یا عزرائیل مأمور قبض ارواح است، یا ملائکه‌ای مدبران^۱ و ملائکه دیگر مقسمات^۲ می‌باشند. این مناصبی که ملائکه دارند، ظاهر این است که اختصاص به او داشته و دیگری آن را ندارد، هرچند ملائکه نیز مأمور باشند که طبق ولایت نوع پنجم، از صاحبان آن ولایت اطاعت کنند؛ اما اجرا و انفاذ مشیت الهی در اموری که به آنها واگذار شده است، اختصاص به خودشان دارد.

بنابراین، اگرچه به این مناصب ملائکه، تصور ولایت نوع سوم ممکن است و می‌توان گفت: ملائکه در تقدیر الهی، جزء اعوان و انصار اولیا و مأموران آنها هستند، چنان‌که حضرت عزرائیل نیز جنود و اعوانی دارد. با این حال، اثبات این‌گونه ولایت و وساطت و دخالت در تمام سازمان کائنات برای ایشان و غیر ایشان در نهایت اشکال است و اگر دلیل قاطعی بر آن اقامه نشود، قول به غیر علم است.

اما نوع پنجم، ولایتی است که برای رسول اکرم و ائمه طاهرين^۳ ثابت و محقق است و تصرفات ایشان و وقایع مسلمی که تاریخ و احادیث متواتر آنها را حفظ کرده است، قابل انکار و تردید نیست؛ بلکه از گروه بسیاری از بزرگان اهل بیت^۴ و دست‌پروردگان و خواص اصحاب ائمه^۵ و علما و زهاد نیز، تصرفات و خواری صادر شده است و هر شبهه‌ای که شبهه‌کنندگان عرضه بدارند، با وجود این وقایع و امور خارجی و عینی و حسّی پذیرفته نمی‌شود، باینکه این ولایت قابل ابداء شبهه‌ای نیست؛ زیرا نه شرک و تفویض و غلو^۶ است، و نه منافی با توحید می‌باشد.

۱. نازعات، ۵.

۲. ذاریات، ۴.

تفسیری از ولایت تکوینی

در خاتمه این فصل، لازم به تذکر است که یکی از بزرگان معاصر - طاب
 ثراه - در جواب سؤال از معنای ولایت کلی و ولایت تکوینی، فرموده است:
 یک قسم از ولایت تکوینی عبارت است از: فی الجمله مجرای فیض بودن
 نسبت به کائنات که عموم انبیا و اوصیا داشته‌اند؛ و قسم دیگر آن، عبارت است
 از: ولایت کلی تکوینی که مجرای فیض بودن نسبت به جمیع عالم امکان است
 که در حق پیغمبر اکرم^۱ و ائمه اطهار^۲ ثابت شده و دلیل آن عبارت است از: گفته
 خود صاحبان ولایت.

باتوجه به آنچه در مطلب ششم از مطالب بخش اول بیان شد، عرض می‌کنیم:
 به نظر ما این فرمایش برای شرح ولایت تکوینی کافی نبوده و سؤال‌کننده را
 بیشتر متحیر می‌سازد؛ زیرا:

اولاً: ولایت تکوینی را به مجرای فیض تفسیر کردن، تفسیری است که عرف
 و لغت آن را نمی‌پذیرند.

ثانیاً: مجرای فیض بودن، ولایت نبوده؛ بلکه حرف دیگری است، چنان‌که
 پیغمبران همه مجرای فیض هدایت الهی بوده‌اند؛ ولی از این شأن آنها کسی تعبیر
 به ولایت نمی‌کند. بله، ممکن است ولایت تکوینی را اثر و لازم مجرای فیض
 بودن گرفت؛ اما عین آن شمرده نمی‌شود.

ثالثاً: اگر این مجرای فیض و وسایط صدور فیض بودن، از قماش سخنان
 فلاسفه باشد که منبع آن سلسله ربط حادث به قدیم و قاعده:

«الْوَالِدُ لَا يَصْنَعُ (عَنْهُ) مِنْهُ إِلَّا الْوَالِدُ»؛^۱

۱. ابن میثم بحرانی، قواعدالمرام، ص ۴۵.

«از یکی جز یکی صادر نمی‌شود».

و تصویر عقول عشره است که فلاسفه مسلمان خواسته‌اند از این طریق جمع بین آرای فلاسفه و مضامین بعضی از احادیث بنمایند، در این صورت باید گفت: اعتقاد به اصل چگونگی صدور حادث از قدیم، در مقام معرفت خدا و صفات و افعال او واجب نیست، تا چه رسد به اینکه در مقام شناخت شئون ولایت لازم باشد. به علاوه چنان‌که کراراً تذکر دادیم، ظواهر آیات قرآن و احادیث متواتر دلالت دارند بر خلق و ایجاد بدون واسطه و اینکه خلق و ایجاد، فعل بلاواسطه خداوند متعال بوده و صادر از اوست.

و آیاتی چون:

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛^۱

«فرمان او چنین است که هرگاه چیزی را اراده کند، تنها به آن

می‌گوید: موجود باش. آن نیز بی‌درنگ موجود می‌شود».

دلالت بر این معنا دارد که اگر خدا چیزی را اراده کند، با امر «کن» و «باش» ایجاد کرده و به وجود می‌آورد، نه اینکه اول عقل را بیافریند و بعد به آن نحوی که فلاسفه در نزول فیض وجود می‌گویند، مراتب سافل به تأثیر علل یکی پس از دیگری در معلولات ایجاد شود تا برسد به عالم ماده و طبیعت یک شیء مادی مثلاً موجود گردد. علاوه بر این، لازمه این سخن، قول به تعدد فواعل و علل است. البته نمی‌خواهیم انکار کنیم اگر برهان قاطع عقلی اقامه شود، قرینه بر مجاز بودن برخی از ظواهر، یا تقیید اطلاق آنها نمی‌شود؛ بلکه غرض این است که این سخن «مجرای فیض بودن» را از هر جهت بشناسیم و منبع آن را از نظر یک حکیم

۸۰.....امامت و مهدویت / ج ۱

و فیلسوف نشان بدهیم و در اینجا به مفاسد این آرا برحسب نظر مخالفان آن از متکلمان و محدثان کاری نداریم.

رابعاً: اینکه اخبار متواتر دلالت داشته باشند که آن بزرگواران مجرای فیض و وسایط آن می‌باشند، ثابت نیست و اگر بازگشت این سخن به این باشد که بالایجاب خداوند متعال از این مجاری افاضه فیض وجود می‌نماید، یا هریک از مجاری - خواه آنها را عقول بگویند یا ائمه اطهار^۱ - بالایجاب یا بالاختیار، علل و فواعل هستند، صحیح نیست و باطل است.

بله، اخبار کثیری دلالت دارند بر اینکه ایشان علت غایی خلقت هستند و فیض وجود و برکات برای آنها و به طفیل وجودشان به تمام ممکنات رسیده و می‌رسد و اخبار به این معنا از حد تواتر گذشته و از مسلمات مذهب است، چنان‌که اخباری نیز دلالت دارند که خدای تعالی از نور آنها عالم را آفرید. اگر مقصود از مجاری فیض این‌گونه معانی باشد که علت و فاعل و خالق خدا باشد، اشکالی در آن به نظر نمی‌رسد، اما باز هم ولایت تکوینی، غیر از این معنا است.

توضیحی پیرامون مجاری فیض

علامه محقق شیخ محمدحسین اصفهانی+ در تعلیقات خود بر مکاسب شیخ

انصاری - رضوان الله علیه - می‌نویسد:

«قَالُوا لَآيَةً حَقِيقَتُهَا؛ كَوْنُ زَمَامٍ أَمْرٍ شَيْءٍ بِيَدِ شَخْصٍ مِنْ وَلِيِّ
الْأَمْرِ وَنَلِيهِ، وَالنَّبِيُّ وَالْأَيُّمَةُ لَهُمُ الْوَلَايَةُ الْمَعْنَوِيَّةُ وَالسَّلْطَنَةُ
الْبَاطِنِيَّةُ عَلَى جَمِيعِ الْأُمُورِ التَّكْوِينِيَّةِ وَالتَّشْرِيعِيَّةِ فَكَمَا أَنَّهُمْ مَجَارِي
الْفَيْضَاتِ، فَهُمْ وَسَائِطُ التَّكْوِينِ وَالتَّشْرِيعِ، وَفِي نُعُوتِ سَيِّدِ
الْأَنْبِيَاءِ «الْمَفُوضُ إِلَيْهِ دِينُ اللَّهِ»، إِلَّا أَنَّ هَذِهِ الْوَلَايَةَ غَيْرُ الْوَلَايَةِ

الظَّاهِرِيَّةُ الَّتِي هِيَ مِنَ الْمَنَاصِبِ الْمَجْعُولَةِ دُونَ الْأُولَى الَّتِي هِيَ
لِأَزْمِ دَوَاتِهِمُ النَّوْرِيَّةِ نَظِيرٌ وَلا يَتَّبِعُهُ تَعَالَى؛ فَإِنَّهَا مِنْ شُؤُونَ ذَاتِهِ
تَعَالَى لَا مِنْ الْمَنَاصِبِ الْمَجْعُولَةِ بِنَفْسِهِ لِنَفْسِهِ. وَالْكَلامُ فِي الثَّانِيَّةِ،
وَلَا مُلَازِمَةَ بَيْنَهُمَا؛ إِذْ لَيْسَتْ الثَّانِيَّةُ مِنْ مَرَاتِبِ الْأُولَى حَتَّى يَكُونَ
مِنْ بَابِ وَجْدَانِهِمْ لِلْمَرْتَبَةِ الْقَوِيَّةِ يَحْكُمُ بوجْدَانِهِمْ لِلْمَرْتَبَةِ الضَّعِيفَةِ؛
بَلِ الْأُولَى حَقِيقَةٌ وَالثَّانِيَّةُ اعْتِبَارِيَّةٌ، فَهَمَا مُتَبَايِنَانِ لَا مُنْدَرَجَانِ
تَحْتَ حَقِيقَةٍ وَاحِدَةٍ حَتَّى يَجْرِيَ فِيهِ التَّشْكِيكُ بِالشَّدَّةِ وَالضَّعْفِ،
فَلَا بُدَّ مِنْ إِقَامَةِ الدَّلِيلِ عَلَى جَعْلِ هَذَا الْإِعْتِبَارِ لَهُمْ»^۱.

این شخص عالی قدر، بعد از اینکه می فرماید: حقیقت ولایت این است که
زام چیزی به دست کسی باشد (زامداری امر یا امور)، می فرماید: رسول اکرم
و ائمه اطهار^۸ ولایت معنوی و سلطه باطنی بر جمیع امور تکوینی و تشریحی
دارند، چنان که ایشان مجاری فیوضات تکوینند، مجاری فیوضات تشریح نیز
بوده و وسایط تکوین و تشریح می باشند، و در توصیف حضرت سیدالانبیا| وارد
است:

«الْمَفْوُضُ إِلَيْهِ دِينَ اللَّهِ»؛

«کسی که دین خدا به او تفویض و واگذار شده است».

ولی این ولایت غیر از ولایت ظاهری است که از مناصب مجعوله است؛ زیرا
ولایت تکوینی و تشریحی، لازم ذات نوری ایشان است، مانند ولایت الهی که
شئون ذات باری تعالی است، نه از مناصب مجعوله بنفسه لنفسه، و ملازمه ای هم
بین این دو ولایت نبوده و دومی از مراتب اولی نمی باشد تا گفته شود: وقتی

۱. غروی اصفهانی، حاشیه المکاسب، ج ۲، ص ۳۷۹ - ۳۸۰.

۸۲.....امامت و مهدویت / ج ۱

مرتبه قوی را دارا باشند، مرتبه ضعیف را نیز دارا می‌باشند؛ بلکه دومی اعتباری است، پس این دو ولایت متباین هستند و تحت یک حقیقت واحد قرار ندارند تا تشکیک به شدت و ضعف در آنها گفته شود.

حقیر عرض می‌کنم: اگرچه موارد سخن در بیان این محقق بزرگ، از بیانات گذشته و آنچه پیرامون کلام شاگرد بزرگوارش نوشتیم، معلوم می‌شود، اما برای روشن تر شدن مطلب، این موارد را - هرچند موجب تکرار گردد - بعون الله تعالی توضیح می‌دهیم:

۱. اینکه فرموده‌اند: حقیقت ولایت، زمامداری است! سخن تمامی است، چنان‌که تقسیم آن به ولایت تکوینی و تشریحی و حقیقی و اعتباری نیز صحیح است؛ اما این سخن مجمل و نارسا است؛ چون حدود ولایت و سلطنت بر جمیع امور تکوین، و نحوه آن را شرح نمی‌دهد، و اگر به‌طور مستقل و مطلق زمامداری امور تکوین را کسی به غیر خدا بگوید، خصوصاً اگر هم لازم ذات آن غیر بدانند، سر از تفویض در می‌آورد که بطلان آن - در مطلب دوم از مطالب بخش اول این کتاب - ثابت شد، و به نحو مذکور در مطلب چهارم نیز ثابت نیست.

بله، اگر به نحو قدرت بر تصرف و زمامداری و سلطنت بر امور تکوینی باشد، که طبق مصالح ثانوی و عارضی و خرق عادت، تصرفاتی بنمایند، آن مطلب دیگری است که در مطلب سوم و پنجم و هفتم از مطالب بخش اول شرح داده شد. بالاخره این سلطنت معنوی و ولایت باطنی بر جمیع امور، باید حدود و چگونگی اش معلوم شود.

۲. اگر بفرمایند: از اینکه گفتیم مجاری فیوضات، تکوین و تشریح می‌باشند، حدود و چگونگی این ولایت معلوم می‌گردد، عرض می‌شود: اگر مقصود از مجاری

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۸۳

فیوضات تکوینیه بودن - چنانکه کراراً در این رساله گفته شد - همان مطالبی است که حکما و فلاسفه به زعم خود، در تصحیح صدور کثیر از واحد و ربط حادث به قدیم و با توجه به قاعده «الْوَاجِدُ لَا يَصْنُدُ مِنْهُ إِلَّا الْوَّاحِدُ» و قاعده «امکان اشرف و سنخیت بین علّت و معلول» و مانند آن می‌گویند، لذا به عقول عشره (و به قول خودشان قواهر اعلون) و صادر اول و ثانی و ثالث و علل و فواعل قائل هستند که بگویند فیض وجود در قوس نزولی خود با وسایط و سیر سلسله مراتب نزولی از مراتب اعلی به مراتب اسفل نزول می‌نماید و به تمام ممکنات می‌رسد، اگر این را نسبت به وسایط بالایجاب بگویند، زمامداری و ولایت نیست و اگر بالاختیار باشد، نسبت به ساحت قدس ربوبی، مستلزم تحدید قدرت مطلقه است و با آیات بسیار مثل:

(إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛^۱

«خداوند بر هر چیزی توانا است».

منافات دارد و در نهایت سر از تفویض درمی‌آورد، و مسلّم است همان‌طور که ابداع و خلق شیء از لا شیء و ایجاد معدوم جایز است، ایجاد بدون واسطه و وسایط نیز جایز است و به‌علاوه، اگر نزول فیض و مجرای فیض بودن از جانب وسایط، بالاختیار و از جانب خدا بالایجاب باشد، لازم می‌آید که وسایط اکمل باشند.

در اینجا ممکن است گفته شود: صدور فیض از خدا و فیض‌رسانی وسایط - که مجرای فیض الهی هستند - بالایجاب نیست، چنانکه مثلاً عدم امکان خوردن از راه چشم، موجب اختیاری نبودن خوردن از راه دهان نیست، همچنین استحاله

۱. بقره، ۲۰، ۱۰۹.

۸۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

نزول فیض بدون واسطه، موجب ایجاب صدور فیض از خدا و فیض رسانی مجاری و وسایط نیست و ولایت حقیقی ذاتی ازلی و غیر تکوینی الهی بر هر چه امکان آن معقول باشد، احاطه دارد و مجاری فیض نیز این ولایت را به تقدیر خدا دارند، و به اراده و اختیار فیض رسانی می نمایند که از این ولایت، می توان به ولایت فیض رسانی تعبیر کرد؛ زیرا به فرمایش محقق مذکور - که این ولایت را لازم ذات نوری آنها گرفته است - لازم ذات نوری آنها فیض رسانی است - چنان که لازم ذات الهی فیاضیت است - و یا اینکه به تقدیر و امر خدا فیض رسانی می کنند و در هر دو صورت به ایجاب ارتباط پیدا نمی کند.

فقط اشکال تفویض باقی می ماند که آن نیز به این نحو مرتفع می شود که واسطه بودن با تفویض و استقلال داشتن منافات دارد؛ چون در واسطه همیشه صاحب واسطه دیده می شود و واسطه فیض بودن که دائماً فیاضیت حق در کار باشد و آنی و لحظه ای مقطوع نشود - که اگر مقطوع شود، فیض رسان و فیض گیرنده، همه نابود می گردند - عین مفاد آیه:

(كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)؛^۱

«او هر روزی در شأن و کاری است.»

ولی ناگفته نماند: با این بیان که گفته شد، وسایط بدان سان که فلاسفه گفته اند، جزء فواعل و علل به شمار نمی روند و این همان فیض خدا است که علت است و فاعل، هر چند از این وسایط و مجاری به معلولات می رسد.

خلاصه کلام اینکه: اگر مجاری فیض بودن آن بزرگواران به نحوی تقریر شود که هیچ گونه اشکالی پیش نیاید و خلاف ظواهر قاطع ادله نقلی نباشد، و رایحه

۱. الرحمن، ۲۹.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۸۵

شرک و غلو و تفویض و اثبات نقص از آن استشمام نگردد و از اذهان متشرعه و کسانی که غور و بررسی کامل در آیات کریمه و احادیث شریفه دارند، بعید نباشد، قابل قبول است.

و اگر بنا باشد که قول به عقول و علل و فواعل طولی و اینکه صادر اول، عقل اول است، پذیرفته شود، تفسیر و تأویل و تطبیق آن با انوار قدسیه معصومین^ه با بیانی مانند بیان اخیر، یا بیاناتی که تمام تر و کامل تر باشد، لازم است؛ زیرا برحسب روایات و احادیث شریفه، خدا خلقی اعظم و اشرف و اکمل از این ذوات مقدسه نیافریده است.

و شاید بی‌اشکال‌ترین تقریر در مورد مجاری فیض این باشد که گفته شود: سنت الهی بر این قرار گرفته است که فیض خود را از این مجاری که مکلف به فیض‌رسانی هستند، به فیض‌گیرندگان برساند. باین حال، اثبات این معنا و اینکه خدا بدون وسایط، به کسی فیض‌بخشی نمی‌کند و جمیع امور تکوینی از این مجاری انجام می‌شود، محتاج به ادله قوی صریح نقلی است که چه‌بسا خلاف آن از ادله‌ای استظهار شود.

بنابراین با پیشنهاد بررسی بیشتر، فعلاً این موضوع را در اینجا به این نحو تمام می‌کنیم که هرچه تأمل می‌شود، اگر واسطه در فیض به او برسد و او در فیض‌رسانی اختیار داشته باشد، هرچند فیض‌دهنده هم در کار باشد - که اگر او فیض ندهد، فیض‌رسانی نخواهد بود - شبهه تفویض در جای خود باقی است، و جوهری که برای تصحیح مجاری فیض گفته شود، در رفع آن کافی نیست. باین حال، ممکن است کسی بگوید، در صورتی شبهه تفویض باقی است که فیض‌رسان، چه فیض را برساند یا نرساند، از طریق دیگر امکان افاضه فیض

۸۶.....امامت و مهدویت / ج ۱

نباشد، اما اگر امکان افاضه از طریق دیگر، در فرض فیض نرساندن این واسطه محقق باشد، تفویض نیست و امر به دست قدرت خدا است.

۳. اگر مقصود از مجاری فیض این باشد که ایشان در باطن وسایل و اسباب و وسایط تربیت و رسیدن فیض الهی به ممکنات می‌باشند که همه از آنان کسب استعداد و صلاحیت می‌نمایند، چنان‌که در ظاهر بسیاری مخلوقات از آفتاب استفاده می‌نمایند و در ادامه بقا و رشد و نمو از آن مدد می‌گیرند و اسباب و مسببات همه به اذن خدا در فعل و انفعال و تأثیر و تأثرند، وجود صاحب ولایت و ولی نیز در باطن مؤثر است و نسبت او به این عالم امکان، نسبت قطب است به سنگ آسیا، که آسیای عالم امکان به دور او در گردش است، مطلب صحیحی است و شائبه شرک و تفویض و غلو در آن نیست و اخباری مثل اخبار «امان»^۱ آن را تأیید می‌نماید؛ ولی از آن به ولایت تعبیر کردن، که به قول محقق مذکور زمامداری است، صحیح نمی‌باشد.

به هر حال این معنا صحیح است و وجود پیغمبر و ولی و امام در بقای عالم و نظام آن، همان اثری را دارد که منظومه شمسی و جاذبه آن، در بقای نظام منظومه، و جاذبه زمین، در حیات و بقای موجودات ارضی و قلب در حیات و بقای انسان دارد، هر چند ما حقیقت و نحوه ارتباط این نظام را به وجود «ولی» درک نکنیم.

۴. این سخن که: «ولایت، لازم ذوات نوری آنها است»، نظیر رأی حکما در مورد خوارق صادره از انبیا است که در بخش اول بیان کردیم و مثل این است که گفته شود: خدا میوه را شیرین می‌آفریند یا آب را شیرین خلق می‌کند یا اینکه

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۸ - ۱۷۹.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۸۷

گفته شود: خدا میوه شیرین و آب شیرین را می‌آفریند و این در مانند جمادات و مخلوقات که مرید و مختار نیستند، هر نوع تعبیر شود و واقع امر به هر نحوی باشد، تفاوت می‌کند؛ زیرا از خود و برای خود، مالک چیزی و خیر و شرّی نیستند؛ اما در مورد موجودی چون انسان، اگرچه اصل وجود و هستی‌اش از خدا و آفرینش خدا است، اثبات این است که: بالذات از خود و برای خود، مالک نفع و ضرر است و بالاخره این با آیاتی مانند:

(ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ)؛^۱

«خداوند مثالی زده: بنده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست».

و (وَهُوَ كُلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ)؛^۲

«و سربار صاحبش می‌باشد».

و (وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا

حَيَاةً وَلَا نُشُورًا)؛^۳

«و مالک زیان و سود خویش نیستند، و نه مالک مرگ و حیات و

رستاخیز خویشند».

خالی از منافات نیست و هرچند با بیاناتی بخواهند رفع تنافی نمایند که با بشر بودن آنها سازگار باشد، به اینکه لازم ذات افراد خاصی از بشر بگیرند که فرد مافوق باشند، نه مافوق انسان؛ بالاخره این ذوات، هرچند ممکن می‌باشند، بالذات دارای قدرت و اختیار شمرده می‌شوند و در این جهت، نظیر خدا محسوب می‌شوند و با فقر و احتیاج تام و تمام ممکن منافات دارد.

۱. نحل، ۷۵.

۲. نحل، ۷۶.

۳. فرقان، ۳.

بنابراین اگر بگوییم: خدا به انسان قدرت تصرف در کائنات می‌دهد، یا ولایت به او عطا می‌کند، یا او را قادر بر تصرف در کائنات می‌آفریند و یا ممکنات را فرمان‌بر او قرار می‌دهد، اولی و اقرب به معارف توحیدی و ابعد از شائبه شرک است، تا اینکه گفته شود: خدا انسان را متصرف در کائنات می‌آفریند.

۵. غرض شما از ولایت بر جمیع امور تشریحیه چیست؟ اگر مقصود ولایت کلیه شرعی بر تمام امور و سرپرستی و زعامت و امارت و زمامداری است که آن جعلی و اعتباری است و اگر مقصود ولایت ذاتی حقیقی بر جمیع امور و احکام و تشریحات و جعل قوانین و نظامات باشد که آن برای احدی غیر از خدا نیست، فقط چنان‌که در معنای ولایت تشریحی - ان شاء الله - خواهیم گفت، بعضی موارد برحسب برخی روایات و طبق دومین احتمالی که علامه مجلسی + در معنای این روایات بیان فرموده است، به پیغمبر اکرم^۱ تفویض شده است؛ اما ولایت ائمه اطهار^۲ بر جعل احکام و تشریح قوانین، به طریق اولی ثابت نیست و حتی در همان مواردی هم که برحسب روایات، برای پیغمبر اکرم^۱ ثابت است، برای ایشان ثابت نمی‌باشد.^۱

۶. اما این فرمایش که ولایت دوّمی جعلی و اعتباری است و از مراتب ولایت اولی - که به فرموده ایشان حقیقی و ذاتی است - نمی‌باشد، مطلبی است تمام؛ چه آنکه این ولایت، ذاتی و از لوازم ذات نوری ایشان باشد و چه آنکه تکوینی و متعلق جعل تألیفی باشد.

ولی اینکه می‌فرمایند: «نمی‌توان ولایت ذاتی را دلیل بر ولایت جعلی قرار داد و از باب وجدان مرتبه قوی، حکم به وجدان مرتبه ضعیف نمود؛ چون این دو

۱. مجلسی، مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۴۳.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۸۹

ولایت متباین هستند»، اصل استدلال برای اثبات ولایت اعتباری را به ولایت حقیقی رد نمی‌کند؛ زیرا صحیح است که از باب وجدان مرقوم حکم جایز نیست؛ اما می‌توان گفت: ولایت حقیقی کاشف از ولایت جعلی و اعتباری است؛ یعنی اگر بنده‌ای این چنین ولایتی را بر جمیع کائنات داشت، از آن کشف می‌شود که ولایت اعتباری نیز برای او جعل شده است و از هرکسی که این ولایت را ندارد، اولی و احقّ به آن است.

۷. مقصود از تفویض، در «**الْمَفْوُضُ إِلَيْهِ دِينُ اللَّهِ**»^۱ یا همان ولایت تشریحی است که برحسب اخبار در بعضی موارد و برخی جهات تشریح - چنان‌که در بحث ولایت تشریحی بیان می‌شود - به پیغمبر| واگذار شده است که در این صورت شأنی از شئون خاص نبوت است و یا به این معنا است که: حفظ دین و نگاهداری و قیام به امور و جهات و مصالح و مدافعه از حریم آن به پیغمبر اکرم| واگذار شده است. بنابراین شأنی است که برای ائمه^۲ نیز ثابت بوده و امام، قیّم و سرپرست و قائم به آنچه موجب بقای دین است، می‌باشد.

نظر صحیح در معنای ولایت تکوینی

اگرچه از بیانات گذشته، نظر صحیح در معنای ولایت تکوینی معلوم شد؛ اما جهت مزید بصیرت و توضیح بیشتر عرض می‌شود: ولایت و استقلال و اختیار رتق وفتق و تدبیر کائنات و امر خلق و رزق و میراندن و زنده کردن و امساک و حفظ کرات و آسمان و زمین و اداره شئون وجودی عالم امکان و سازمان ممکنات، مخصوص ذات بی‌زوال یگانه خداوند سبحان بوده و شریک و نظیری برای او نیست و ادّعای شرکت و اعتقاد به شرکت کسی با خدا، در هریک از

۱. طوسی، مصباح‌المتجهّد، ص ۴۰۶؛ همو، الغیبه، ص ۲۷۸؛ مشهدی، المزارالکبیر، ص ۶۶۷.

۹۰..... امامت و مهدویت / ج ۱

این امور کفر و شرک است و فقط خدا است که بر کائنات سلطنت و حکمرانی و فرمانروایی دارد و غیر از او کسی حاکم مطلق و سلطان نبوده و ملکوت هر چیز به دست اوست؛ ملائکه و انبیا و اوصیا همه تحت سیطره قدرت و ولایت او قرار دارند؛

**(وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً
وَلَا نُشُورًا)؛^۱**

«و مالک زیان و سود خویش نیستند، و نه مالک مرگ و حیات و رستاخیز خویشند».

و مملوک و مخلوق و مطیع و منقاد و تسلیم اوامر او هستند؛

**(وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ
بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ)؛^۲**

«تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند - از روی اطاعت یا اکراه - و همچنین سایه‌هایشان، هر صبح و عصر برای خدا سجده می‌کنند».

حتی قول به اینکه خلق و رزق و تربیت و اماته و احیا و جمیع این گونه امور به معصومین^۳ تفویض شده و در آن ولایت دارند، به این معنا که خدا این کارها را مقارن اراده آنها انجام می‌دهد، باطل است و چنانکه علامه مجلسی^۴ در بحار الانوار^۳ و مرآة العقول^۴ تصریح فرموده است، اگرچه عقلاً مانعی ندارد، اخبار بسیار مانع از آن است؛ بلکه می‌توان گفت: عقلاً هم جایز نیست؛ زیرا اگر این

۱. فرقان، ۳.

۲. رعد، ۱۵.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۴۸.

۴. مجلسی، مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۴۵.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۹۱

افعال را خدای تعالی غیرمقارن به اراده آنها انجام می‌دهد، پس در تمام موارد به آنها تفویض نشده است و اگر فقط مقارن آنها انجام می‌دهد، این خلاف شأن ربوبیت و الوهیت و متبوعیت مطلق و اسماءالحسنی و صفات کمال الهی است، و قول به انعزال خدا از تصرف در امور، خلاف آیه:

(كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ)؛^۱

«او هر روز در شأن و کاری است».

می‌باشد.

اما با حفظ این جهات - چنان‌که در مطلب سوم، پنجم و هفتم از مطالب بخش اول، و در ضمن بیان نوع پنجم از انواع ولایت تکوینی به وضوح رسید - عقلاً و شرعاً امکان دارد که خداوند متعال به خاص از بندگانش (از فرشته و انسان)، به جهت اظهار رفعت و علو شأن یا تأیید آنها و اتمام حجت بر دیگران، یا مصالح دیگر ولایت و قدرت در تصرف در کائنات یا مأموریت‌های خاصی - مثل تدبیر امور - عطا کند تا در مواردی که فقط مأمورند، مأموریت خود را انجام دهند و در موارد دیگر، برحسب مصالح و جهات ثانوی که در داخل نظام کائنات پیش می‌آید، طبق آن مصلحت تصرفاتی بنمایند، یا اینکه کائنات را مطیع و فرمان‌بر آنها سازد تا برحسب اقتضا و مصلحت، هر تصرفی را که مصلحت دیدند، بنمایند.

این اقدار و اعطای اختیار از جانب خدا، با نفوذ و جریان اراده و مشیت او منافی نیست و کناره‌گیری از تمشیت امور و اداره عالم امکان نمی‌باشد، چنان‌که منافی با بطلان تفویض - حتی به معنایی که علامه مجلسی & آن را معقول

۹۲..... امامت و مهدویت / ج ۱

شمرده - نمی‌باشد؛^۱ زیرا آفرینش، اصلاح، انتظام، اداره کائنات، تدبیر امور خلق و رزق و أعمار، تقدیر آجال و موت و حیات و امور دیگر از این قبیل امور است و اعطای قدرت و ولایت به بنده‌ای در تصرف در کائنات، در مواردی که مصالح ثانوی و لطف و مقتضیات خاصه باشد - مثل اظهار معجزه و اتمام حجت و قوت و نفوذ کلام و تبلیغ نبی و وصی و اطمینان قلوب مؤمنین امری دیگر است و تفویض نمی‌باشد؛ بلکه این اذن و اعطای اختیار و فرمان‌بر ساختن کائنات و اقدار عبد، از رشته‌های همان تدبیر کلی الهی و تنظیم امور و قیام به امر ملک و ملکوت است که برحسب حکمت و قاعده لطف لازم می‌باشد، و احادیث و روایات کثیره متواتری از طرق خاصه و عامه دلالت دارند که حضرت رسول اکرم^۱ و ائمه اطهار^۲ این ولایت و اذن و قدرت را دارا و تصرفات آنها در کائنات به صورت اعجاز و خوارق، در موارد بسیار از حقایق مسلم تاریخ است و انکار آن - که امر واقع شده است و نزد ارباب اطلاع از تاریخ و کتب معتبر حدیث تردیدناپذیر است - خردمندانه نیست، چنان‌که اعتراض به اعطای این ولایت از جانب خدا، گستاخی بزرگ و خلاف تسلیم و حاکی از جهل و بی‌معرفتی می‌باشد، که خداوند در این زمینه می‌فرماید:

(وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ * أَهْمُ
يَقْسُمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا
وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ)^۲

«و گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگ (و ثروتمندی) از این دو شهر (مکه

۱. مجلسی، مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۴۳ (باب التفویض إلى الله و إلى الأئمة^۳ فی أمر الدین).

۲. زخرف، ۳۱ - ۳۲.

و طائف) نازل نشده است؟ آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما معیشت آنها را در دنیا تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم، یکدیگر را مسخر کرده (و باهم تعاون نمایند) و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند، بهتر است».

با همین توضیحی که داده شد، رفع هر شبهه می‌شود. علاوه بر اینکه در مورد ملائکه نیز این تصرفات برحسب آیات و روایات - چنان‌که کراراً گفته شد - ثابت است و همان نحو که ولایت آنها - در اموری که به آنها مأموریت داده شده و مناصب و مقاماتی که دارند - منافی با توحید و موجب اشکالی نیست، در ولایت پیغمبر و امام به نحوی که تحقیق شد، اشکالی پیش نمی‌آید و این‌گونه اعطای اختیارات و ولایت‌ها از جانب خدا داخل در اداره امور کائنات و قیام به شئون عوالم ممکنات است که قائم به آن فقط خدای واحد احد است و در مقابل، شرک و تفویض نافی آنها است و راجع به مجاری فیض هم، چون مکرر توضیح دادیم، نظر صحیح و تحقیق در آن، همان است که در بررسی کلام محقق اصفهانی + بیان کردیم.^۱

بیان دیگر

شکی نیست که حضرت احدیت - عزّ اسمه - در اوصاف جلالیه و جمالیه متوحّد و متفرّد و یگانه و بی‌همتا است، و شریک و عدیل و نظیر ندارد و هیچ‌کس و هیچ چیز در عرض او و بدون اعطا و افاضه او، واجد صفت کمالی نیست و او به تنهایی قیوم آسمان و زمین و عوالم ملک و ملکوت و مدبّر شئون و معطی و خالق و رازق و مالک و صاحب اختیار آنها است؛

۱. در کتاب *وابستگی جهان به امام زمان* × و جلد دوم این مجموعه نیز، توضیحاتی داده‌ایم.

لَا شَرِيكَ لَهُ وَلَا مُعِينَ لَهُ وَلَا نَصِيرَ لَهُ وَلَا وَزِيرَ لَهُ وَلَا شَبِيهَ لَهُ
مِنْ خَلْقِهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

برای خداوند شریک و یارویاور و وزیر و شبیهی از مخلوقاتش نیست
و هیچ چیزی مثل او نمی‌باشد.

(وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا
وَمُسْتَوْدَعَهَا)؛^۱

«هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است و او
قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند».

و شئون الوهیت و ربوبیت خود را به احدی واگذار نفرموده و کسی را وکیل
و کفیل امور خلایق قرار نداده است:

(قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ)؛^۲

«بگو خدا مرا کافی است و همه متوکلان تنها بر او توکل می‌کنند».

(هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)؛^۳

«او توانا و حکیم است».

(هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ)؛^۴

«او زنده و قائم به ذات خویش است».

(هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ)؛^۵

۱. هود، ۶.

۲. زمر، ۳۸.

۳. آل عمران، ۶، ۱۸؛ ابراهیم، ۴؛ نحل، ۶۰؛ عنکبوت، ۲۶، ۴۲ و ...

۴. بقره، ۲۵۵؛ آل عمران، ۲.

۵. بقره، ۱۶۳؛ حشر، ۲۲.

«اوست بخشنده و مهربان».

(هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ)؛^۱

«او خداوندی است خالق، آفریننده‌ای بی سابقه و صورتگری (بی نظیر)».

(وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ)؛^۲

«او حکیم و دانا است».

(وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ)؛^۳

«و او به هر چیز آگاه است».

(وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)؛^۴

«و او بر هر چیزی توانا است».

این مسائل توحیدی همه برحسب عقل و قرآن مجید و احادیث مسلم است، و شک و تردیدی در آنها نیست.

مسئله دیگری که در اینجا از آن بحث می‌شود، این است که در طول این صفات و به اقتضای این صفات و به اعطا و بخشش و تقدیر خداوند متعال، اتّصاف ممکنات به نحو واقعی یا اعتباری به این صفات جایز است، هرچند در ممکنات، وصف مانند موصوف، ممکن و حادث و محدود و متناهی و در معرض زوال و تغیر و سایر عوارض امکان است.

شکی نیست که ممکنات به بعضی از این صفات اتّصاف دارند، چنان‌که شکی نیست که این اتّصاف آنها، خود دلیل بر وجود ذاتی، است که این اوصاف را

۱. حشر، ۲۴.

۲. زخرف، ۸۴؛ ذاریات، ۳۰.

۳. بقره، ۲۹.

۴. مائده، ۱۲۰؛ هود، ۴.

به طور کامل و تمام و نامحدود و بالذات و از خود دارا است. البته بعضی از صفات و اوصاف، اختصاص به ذات الوهیت دارد و اتصاف غیر او به آن محال است، مانند احدیّت و واحدیّت حقیقیه که غیر از خدا کسی این دو صفت را ندارد؛ اما بعضی صفات را ممکنات نیز واجدند که اتصاف آنها به این صفات ضروری و غیرقابل انکار است.

مثلاً از صفات حقیقیه الهیه، صفت «علم» است که ایزد تعالی و تقدّس، به آن متفرد و یگانه است و شریک و نظیر ندارد؛ اما اتصاف ممکن به این صفت، به تقدیر و تعلیم خدا، بلاواسطه یا باواسطه، به طور موهبی یا کسبی و افاضه علم به او یا اقدار او به تعلّم در حدود استعداد و گنجایش و ظرفیت او جایز است و ظهور و تجلّی قدرت و علم الهی است.

یا مثلاً یکی از اسمای الهی، اسم شریف «السلطان» و «الحاکم» است که حق تعالی در صفت سلطنت و حکومت، متفرد و متوحّد است و کسی در عرض او و از پیش خود، سلطنت و حکومتی بر هیچ چیز ندارد و کسی را در عرض او و بدون جعل یا اعطای او سلطان و حاکم دانستن، شرک و منافی با توحید است؛ اما سلطنت و حکومت تکوینی یا جعلیه و اعتباریه به ایجاد یا جعل خدا برای فرد یا افرادی منافی توحید نیست؛ بلکه شعبه‌ای از شعب حکومت و سلطنت واقعیه حقیقیه الهیه است، لذا تکویناً انسان حاکم بر خود و مسلط بر خود است، چنان‌که بر آنچه خداوند مسخّر او قرار داده است، نیز به ایجاد و تکوین او حاکم است و سلطنت دارد.

همچنین «قدرت» از صفات ازلیه حقیقیه الهی است و خدا را در آن شریک و نظیری نیست و هیچ‌کس و هیچ چیز، در عرض خداوند قادر متعال و از پیش

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۹۷

خود، قادر و توانا نیست؛ ولی در طول این قدرت و در اثر ظهور آن و به تدبیر و تقدیر الهی، قدرت یافتن غیر و مطیع ساختن اکوان نسبت به غیر، منازعه با خدا در صفات کمالیه او نمی‌باشد؛ بلکه اثبات کمال برای ذات بی‌زوال اوست.

چنان‌که می‌دانیم، یکی از اسمای حُسنی و صفات علیای الهی، «ولی» و «مولی» است؛ به معنای صاحب‌اختیار و زمامدار مطلق و متصرف مطلق و قائم به امور و شئون ممکنات و این‌گونه معانی مشابه؛ در این صفت نیز، خداوند قادر سبحان متفرد و یگانه و یکتا است و هم‌تا و شریک و نظیر ندارد و کسی قائم مقام او نمی‌شود و این صفت را هم از صفات ذات باید دانست و هم از صفات فعل؛ زیرا به اعتبار اینکه خدا قدرت دارد و صاحب‌اختیار است و امر خلق و رزق و انتظام امور کائنات و تدبیر و تقدیر امور و شئون آنها با اوست، از صفات ذات و از شئون صفت قدرت و بازگشت به صفت علم و قدرت می‌کند و از جهت قیام ذات الوهیت به تدبیر امور و تصرف در شئون کائنات و خلق و رزق و اماته و احیا و اعطا از صفات فعل است.

پس به هر دو جهت، خدا ذاتاً و فعلاً ولی و مولی است و هیچ‌کس و هیچ‌ممکنی با خدا در این صفت شریک نیست؛ اما اعطای ولایت تکویناً و احداثاً یا جعلاً و تشریحاً، به نحوی که همان ظهور ولایت مطلقه الهی ذاتاً و فعلاً، و استمرار فعلی آن باشد و تفویض هم نباشد، جایز است و ظهور سعه همان ولایت الهی خواهد بود، و فی الواقع اولیاءالله عاملان اجرای اراده و مشیت الهی و وسایط انفاذ و اجرای آن می‌باشند که اگرچه به اختیار و ولایتی که دارند - باذن‌الله - تصرفاتی می‌نمایند - چنان‌که در نوع چهارم و پنجم به آن اشاره شد -

۹۸..... امامت و مهدویت / ج ۱

در این تصرفات و اظهار خوارق، واسطه و عامل اراده‌الله و متحرک به آن هستند. بنابراین اگر آیه یا روایت یا فقره‌ای از زیارتی، دلالتی بر این گونه ولایت‌ها نسبت به حضرات معصومین^۱ بنماید، مانند:

«إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ... وَعَزَائِمُهُ فِيكُمْ»؛^۱

«برگشتن خلق به سوی شما و حساب آنها با شما است؛... و تصمیمات

پروردگار درباره شما است».

نباید آن را به اسم غلو یا شرک یا تفویض، و علی‌رغم واقعیات و وقایع مسلم تاریخ رد کرد؛ بلکه باید در سند و دلالت آن بر اساس موازین علمی - که به آن در این بحث‌ها اشاره‌ای شد - بررسی و تحقیق نمود، که:

وَكَمْ مِنْ عَائِبٍ قَوْلًا صَحِيحًا وَآفَتْهُ مِنَ الْفَهْمِ السَّقِيمِ^۲

چو بشنوی سخن اهل‌دل،
مگو که خطاست

سخن‌شناس نه‌ای، دل‌برا
خطا اینجا است

سخن نهایی و معقول

کسانی که در قبول ولایت تکوینی و تصرفات معصومین^۱ در امور تکوینی از بیم وقوع در شرک و تفویض و غلو - و درحقیقت به‌علت جهل به معنای ولایت ایشان - تأمل دارند، نهایت چیزی را که در اینجا - باوجود وقایع عینی و مسلم خارجی که هریک حکایت از ولایت آن بزرگواران دارد - می‌توانند احتمال دهند

۱. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹ - ۶۱۷؛ مشهدی، المزارالکبیر، ص ۵۲۴ - ۵۳۴؛ محدث قمی، مفاتیح‌الجنان (زیارت جامعه کبیره).

۲. کرکی، رسائل، ج ۱، ص ۲۵.

و بیش از آن نمی‌توانند، این است که بگویند:

آنچه به نظر ما تصرف و اختیار و ولایت بر کائنات است، تصرف و اختیار به نحوی که مردم بر خود و افعال خود و آنچه مسخر آنها است دارند، نمی‌باشد؛ بلکه در این تصرفات فاعل بلاواسطه خدا است - چنان‌که اشاعره از اهل سنت، در مورد افعال عباد همین حرف را زده‌اند و در مقام مبالغه در توحید افعالی، اثبات نقص کرده‌اند - که در هنگام دعا و توجه یا اراده و خواست نبی یا وصی، فعل را انجام می‌دهد؛ مثلاً شق القمر می‌نماید، یا درخت را به سوی پیغمبر سیر می‌دهد، یا سوسمار را به نطق در می‌آورد، یا بیمار را شفا می‌دهد، یا مرده را زنده می‌سازد، یا خود ولی یا کسی را که او خواسته است طی الارض می‌دهد، یا جمع کثیری را با طعام قلیلی اشباع و سیر می‌نماید، و امثال این کارها را انجام می‌دهد و نسبت این افعال به نبی یا وصی مجاز است.

به این افراد می‌گوییم: باینکه خداوند متعال خود در مورد حضرت عیسی -

علی نبینا و آله و علیه‌السلام - می‌فرماید:

(إِذْ تُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي)؛^۱

«(به خاطر بیاور) هنگامی را که... کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی

را به فرمان من شفا می‌دادی و مردگان را به فرمان من زنده می‌کردی».

و در مورد ملائکه می‌فرماید:

(الَّذِينَ تَتَوَفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ)؛^۲

«همان‌ها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می‌گیرند».

۱. مائده، ۱۱۰.

۲. نحل، ۲۸.

یا (تَوْفَنَّهُ رُسُلُنَا)؛^۱

«فرستادگان ما جان او را می گیرند».

یا (لَأَهَبَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا)؛^۲

«تا پسر پاکیزه‌ای به تو ببخشم».

و این افعال را به آنها نسبت می‌دهد - چنان‌که افعال عباد را در آیات بسیار به خودشان نسبت داده است - و این معنا در تمام این موارد منافی با توحید افعالی نیست، تا قرینه بر مجاز باشد؛ بلکه مقتضای عموم قدرت خدا، بدون اینکه موجب اثبات صفت نقصی گردد، صحّت این ولایت و اقدار است. بنابراین وجه تمامی برای صحّت این تفسیر و توجیه نیست. باین‌حال، اگر کسی به گمان خود - حذراً من القول بالتفویض - این جهت را تصدیق نکند، با او سخنی نداریم؛ زیرا این‌گونه ناباوری‌ها در تحقیق ولایت و شئون و مقامات ائمه اطهار^ه و با اعتراف به اصل آن - ان‌شاءالله تعالی - مضرّ به ایمان و تشیع و ولایت نیست، هرچند با کمال آن منافی باشد.

به عبارت دیگر: اصل اظهار و صدور این تصرّفات - که از آن تعبیر به ولایت می‌شود - مورد اتفاق است، هرچند در تفسیر و توجیه آن اختلاف نظر باشد.

در پایان این بحث، قسمتی از مطالب رساله توحیدیه کتاب **الهیات در نهج البلاغه** - که از تألیفات نویسنده است - با اندکی تصرّف در عبارات، برای تتمیم فایده در اینجا درج می‌شود و مشروح و مبسوط این مطالب را به آن کتاب حواله می‌دهیم.^۳

۱. انعام، ۶۱.

۲. مریم، ۱۹.

۳. ر.ک: نگارنده، **الهیات در نهج البلاغه**.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۱۰۱

تذکر یک مطلب مهم

مطلبی که تذکرش در اینجا لازم است، این است که افعال و کارهای خدا، مثل خلق و رزق و اماته و احیا و سایر افعالی که اسمای حسنی بر آنها دلالت دارند، گاهی به واسطه یا وسایطی انجام می‌گیرد و در این صورت به واسطه نیز مستند می‌شود و منافی با توحید نیست؛ خواه آنکه واسطه عاقل و ذی‌شعور نباشد، یا عاقل و صاحب شعور باشد.

مثال برای مورد غیر ذی‌شعور، این آیه است:

(وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ)؛^۱

«کسانی را که ستم کرده بودند، صیحه (آسمانی) فرو گرفت.»

و نیز آیه:

(وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا)؛^۲

«و آنچه را در دست داری بیفکن، تمام آنچه را ساخته‌اند می‌بلعد.»

و مثال مورد ذی‌شعور نیز آیات بسیاری است، مثل این آیات درباره ملائکه:

(الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ)؛^۳

«همان‌ها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می‌گیرند درحالی‌که

پاک و پاکیزه‌اند.»

و **(الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ)؛^۴**

«همان‌ها که فرشتگان (مرگ) روحشان را می‌گیرند درحالی‌که به خود

۱. هود، ۶۷.

۲. طه، ۶۹.

۳. نحل، ۳۲.

۴. نحل، ۲۸.

ظلم کرده بودند!».

و (وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ)؛^۱

«و اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشتگان (مرگ) جانشان را می گیرند.»

و (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)؛^۲

«قسم به فرشتگانی که امور را تدبیر می کنند.»

و (فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا)؛^۳

«و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند.»

و (يُدْبِرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ)؛^۴

«امور را از آسمان به سوی زمین تدبیر می کند، سپس به سوی او

بالا می رود.»

و (لَا هَبْ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا)؛^۵

«تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم.»

و (نُرْسِلْ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ)؛^۶

«تا بارانی از «سنگ - گل» بر سر آنها بفرستیم.»

و مانند آن بنده ای که شرح دیدار موسی × از او، در سوره کهف مذکور است،

که مأموریت هایی غیبی نظیر مأموریت ملائکه دارد، و گاهی افعال را به خود

نسبت می دهد و می گوید:

۱. انفال، ۵۰.

۲. نازعات، ۵.

۳. ذاریات، ۴.

۴. سجده، ۵.

۵. مریم، ۱۹.

۶. ذاریات، ۳۳.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۱۰۳

(فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا)؛^۱

«و من خواستم آن را معیوب کنم».

و (فَأَرَدْنَا)؛^۲

«از این رو، خواستیم».

و گاهی به خدا نسبت می دهد:

(فَأَرَادَ رَبُّكَ)؛^۳

«و پروردگار تو می خواست».

و در پایان هم می گوید:

(وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي)؛^۴

«و من آن (کارها) را خودسرانه انجام ندادم».

و در مورد عیسی بن مریم، در سوره مائده می فرماید:

(وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَدْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ

طَيْرًا بِأَدْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِأَدْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى

بِأَدْنِي)؛^۵

۱. کهف، ۷۹.

۲. کهف، ۸۱.

۳. کهف، ۸۲.

۴. کهف، ۸۲.

۵. مائده، ۱۱۰. بعضی خلق را در این آیه و آیه ۴۹ سوره آل عمران، به معنای اندازه گیری و ساختن گرفته اند و گفته اند: خلق به معنای احداث و ایجاد و آفریدن فقط از آن خدا است. بعضی هم گفته اند: خلق گاهی اطلاق می شود و از آن ابداع و آفرینش از عدم اراده می شود، و گاهی اطلاق می شود و از آن آفرینش چیزی از چیز دیگر اراده می شود. به معنای اول بر غیر خدا اطلاق نمی شود؛ اما به معنای دوم اطلاق آن بر غیر خدا جایز است. اما ممکن است گفته شود: از **(وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِأَدْنِي)** استفاده می شود که عیسی × به اذن خدا از گل، مانند پرنده و به هیئت پرنده می آفرید، نه اینکه مانند یک نفر که با گل بازی کند یا تمرین صنعت مجسمه سازی نماید. بنابراین در این مورد، همان

۱۰۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

«و هنگامی که به فرمان من، از گل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی و در آن می‌دمیدی، و به فرمان من، پرنده‌ای می‌شد و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من، شفا می‌دادی و مردگان را به فرمان من زنده می‌کردی».

و در آیه ۴۹ سوره آل عمران، نیز می‌فرماید:

(أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ)؛

«من از گل چیزی به شکل پرنده می‌سازم».

و گاهی هم این وسایط و تأثیر آنها - چون استقلال ندارند و به مشیت الهی است، هرچند واسطه بالاختیار باشند - الغا می‌شود و فعلی که فعل عبد است، به خدا نسبت داده می‌شود، چنان‌که می‌فرماید:

(وَمَا رَمَيْتْ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى)؛^۱

«و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آنها) انداختی

بلکه خدا انداخت».

و باتوجه به این نکته، اعضاء و اشکالی که بعضی در فهم برخی از آیات

دارند، مثل:

(وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ)؛^۲

معنای دوم (آفرینش یک شیء از شیء دیگر) مراد است و اَلَّا اگر مراد ساختن هیئت پرنده بود که از هر صورتگر و مجسمه‌سازی صادر می‌شود، دیگر جمله «بِإِذْنِي» لازم نبود؛ زیرا همه چیز و همه کارها در یک حساب کلی به اذن خدا است؛ اَمَّا این «إِذْنِي» که در اینجا مراد است؛ اذن و رعایت خاص و قدرت حق است و راجع به ابداع و خلق شیء از لا شیء نیز، اگرچه اطلاق آن به بعضی معانی ولایت و آثار آن، که مشیة‌الله بر آن جاری شده است، اشکال عقلی ندارد؛ اَمَّا عَلَي الظَّاهِر جواز آن شرعاً ثابت نیست؛ بلکه نسبت به اجسام شرعاً ممنوع است.

۱. انفال، ۱۷.

۲. ابراهیم، ۲۷.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۱۰۵

«و خداوند ستمگران را گمراه می‌سازد».

و (إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ)؛^۱

«تو نمی‌توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی ولی خداوند

هرکس را بخواهد هدایت می‌کند».

مرتفع می‌گردد.

بنابراین اطلاق این اسماء بر غیرخدا، در هر مورد که منع شرعی نداشته باشد و یا اذن شرعی وجود داشته باشد، مانعی ندارد و برحسب لغت هم صحیح است، و استناد این افعال به وسایط و عاملان آن نیز شرک نمی‌باشد، و گفتن اینکه: نبی یا وصی یا ملک او را زنده گردانیده، به این ملاحظات اشکال ندارد، چنان‌که شفا را که به واسطه دوا حاصل می‌شود، به دوا نسبت می‌دهند، شفایی را هم که بدون وسایط طبیعی، در اثر توسل به نبی یا ولی حاصل می‌شود و عامل و واسطه آن نبی یا ولی است، به آن عامل؛ مثل عیسی بن مریم و موسی بن جعفر^{۲۸} نسبت می‌دهند و حتی به قرآن و سوره حمد و دعا نیز مستند می‌سازند، هرچند شافی حقیقی و کسی که این کلمه بر او بدون هیچ‌گونه مسامحه و تجویز اطلاق می‌شود، خدا است.

این مسئله که ملائکه یا افرادی از بشر، با علم و اختیار و توجه خودشان یا با عدم علم، در مسیر اجرای مشیت الهی قرار می‌گیرند و به آنها قدرت اماته و احیا و خلق اعطا می‌شود، تفویض نمی‌باشد و منافات با بطلان آن ندارد؛ زیرا تفویض به دو معنا گفته می‌شود:

۱. قصص، ۵۶.

۲. شافعی می‌گوید: «قبر موسی الکاظم التریاق المحرب». سجاعی، رساله فی اثبات کرامات الاولیاء، ص ۶.

۱۰۶..... امامت و مهدویت / ج ۱

یکی تفویضی که در مبحث جبر و تفویض نفی شده و «لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ»^۱ قلم بطلان بر آن کشیده است، و آن عبارت است از: نفی مشیّت خدا در افعال عباد و استقلال تامّ عباد در افعال، و این عقیده خلاف توحید در افعال و شرک است؛ و دیگر تفویضی است که نسبت به حجج و ائمه اطهار^۶ در روایات نفی آن شده است، و آن این است که: به طور کلی امر خلق و رزق و سایر امور از جانب خدا به ائمه^۶ واگذار شده و خدا را در آن، مشیّت و تصرّف و دخالت و قضا و قدر و تدبیری نیست، که این عقیده نیز شرک و منافی با توحید در افعال و دوام فیض و افاضه، و آیات کثیره صریحه قرآن و روایات بسیار است.

امّا واسطه بودن در انفاذ مشیّت الهی و امر خلق و رزق و شفای بیماران، شرک نیست که واسطه بودن و وسیله گشتن واسطه نیز، کار خدا و به اذن او باشد؛ خواه واسطه شعور داشته باشد یا نداشته باشد.

و نیز توجّه و مسئلت از وسایط صاحب شعور و اختیار - که در حدود همین انفاذ مشیّت الهی و به نحوی که خارج از مشیّت و قضا و قدر او نباشد، امری را انجام دهند - شرک نیست و با عدم منع شرعی یا به شرط اذن شرع جایز است و تأثیر این توجّه و مسئلت و درخواست شفاعت، نظیر صدقه دادن و دعا و مسئلت مستقیم از خداوند متعال است که امر را بر وفق حکمت و مصلحت جریان می دهد.

با این حال، دعا و صدقه «مأمور به» است و مؤثر واقع می شود. توسّل به این وسایط و استشفاع به آنها نیز بر حسب مشیّت الهی مؤثر و موجب دفع بلا یا شفا یا زیادتی رزق می گردد، که وقتی کسی از آنها درخواستی کرد، آنان به مشیّت و اذن

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۱۰۷

خدای تعالی آن درخواست را انجام می‌دهند و بسا که مأمور باشند انجام دهند، چنان‌که «مادر» واسطه تغذیه طفل و استفاده او از خزاین ارزاق الهی است که به مشیت الهی، شیر در پستان او آفریده شده است؛ ولی اگر طفل گریه کند و از مادر بخواهد و پستان او را بمکد، مادر به او شیر می‌دهد. این امور، اسراری است که عقول افراد عادی به پایان آن نمی‌رسد و از درک تفصیل آن عاجز می‌شود.

این نکته هم ناگفته نماند: غرض از این تحقیق، این نیست که تمام افعال و کارهای الهی توسط وسایط انجام می‌شود و وسایط به اختیار خود و به امر خدا، آنها را انجام می‌دهند؛ بلکه غرض این است که خداوند متعال با وسایط شاعره و مختاره هم افعالی را انجام می‌دهد که خود، عالم به مصالح و موارد آن است.

حاصل این است که: توسّل به ملائکه، مانند اینکه گفته شود:

«ارْفُقُوا بِي يَا مَلَائِكَةَ رَبِّي»^۱

«ای ملائکه پروردگار من! با من مدارا کنید».

و نیز توسّل به ائمه^۸ در این نظامی که اجمالی از آن بیان شد و از دایره قضا و قدر حقّ خارج نیست، شرک نمی‌باشد و هر شأنی از این شئون که برحسب دلیل معتبر برای ایشان ثابت شود، معقول و در مسیر عقاید محکم و متقن و منطق توحیدی مقبول است و آنچه شرک است، این است که کسی یا چیزی بالذات در عرض خدا و فاعل افعال خدا و خالق و یا مستقل در افعال و اداره خود یا خلق شمرده شود، این‌گونه معانی شرک است، هرچند گفته شود: خدا این قدرت را به عبد داده و او را مستقل قرار داده و خود کناره‌گیری کرده است، چنان‌که در طیّ مطالب گذشته به تفصیل توضیح داده شد.

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۲۸۷؛ هاشمی خوئی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۵۵؛ نقدی، الانوار العلویه، ص ۳۸۰.

۱۰۸.....امامت و مهدویت / ج ۱

اما اگر کسی باذن الله و به قضا و قدر او، عامل اراده الله و به حول و قوه و مشیت او، فعلی را که به او مستند می شود، انجام دهد و اگر فعلی که ممکن است بلاواسطه از خدا صادر شود، به واسطه غیری از بشر یا فرشته، به اذن خدا و امر خدا صدور یابد، مانند شفای بیماران به اذن الله یا احیای اموات یا خبر از غیوب یا قبض ارواح، منافات با توحید ندارد و عین سربان مشیة الله و جریان و نفوذ اراده الله است که به هر نحوی بخواهد امر خود را اجرا می کند و کسی نمی تواند مانع از اراده او شود، که:

**لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ، وَلَا يُمْنَعُ عَمَّا يُرِيدُ؛ بَلْ هُوَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ،
وَعَلَىٰ مَا يَشَاءُ وَعَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛**

خداوند هر آنچه انجام دهد مورد سؤال واقع نمی شود و از آنچه اراده کند منع نمی گردد؛ بلکه هر چه او اراده کند و بخواهد انجام می دهد و بر هر چیزی توانا است.

و غیر از این، اگر بگوییم: خدا فقط قادر به احیا و اماته و افعال دیگر بدون واسطه است، اثبات عجز می شود. همان طور که خدا می تواند کاری را بلاواسطه و بدون اسباب انجام دهد، با واسطه و وسایط و اسباب هم می تواند انجام دهد و همان طوری که «آدم» را بدون واسطه پدر و مادر و «عیسی» را بدون پدر می آفریند، دیگران را با واسطه پدر و مادر و اجداد و جدات آفریده است، تفاوت نمی کند که واسطه، فاعل عاقل شاعر مختار باشد یا نباشد. آنچه گفته شد، با آیاتی مانند:

**(إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ
وَإِنْ يَسْئَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ)؛**

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تکوینی ۱۰۹

«کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هرچند بر این کار دست به دست هم دهند؛ و اگر مگس چیزی را از آنها برباید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند».

منافی نمی‌باشد؛ زیرا به قرینه آیاتی دیگر مانند:

(أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ)؛^۱

«من از گل چیزی به شکل پرنده می‌سازم».

مفاد آن اثبات عجز معبودهای غیر حق است و اینکه مورد نفی در آیه استقلال در خلقت و خارج از اراده و مشیت و اذن و قضا و قدر و تسبیب الهی است که بدیهی و مسلم است.

معنای ولایت تشریحی

شکی نیست که ولایت حقیقی بر تشریح احکام و جعل قوانین و نظامات عبادی، معاملاتی، مالی، اقتصادی، سیاسی، قضایی، کیفری، اجتماعی و احوال شخصی و تعلیم و تربیت و امور دیگر، فقط و فقط اختصاص به ذات بی‌زوال حضرت حقّ - عزّ اسمه - دارد و خداوند متعال را در این مورد نیز شریک و عدیل و همتایی نیست.

هیچ‌کس، نه به‌عنوان فردی و مقام مادی یا معنوی و نه به‌عنوان عموم و نمایندگی از جانب عموم، حقّ قانون‌گذاری و انشای نظامات و مقررات را ندارد، و بدترین استعابدها و کثیف‌ترین قبول استعابدها که کرامت و شرافت انسانیت از آن ابا دارد و بزرگ‌ترین ننگ جامعه و دلیل انحطاط افراد و بی‌شخصیتی و ضایع شدن ارزش‌های انسانی، این است که فردی بخواهد، احکام و فرمان‌های خود را، نظام زندگی و حیات دیگران قرار دهد و افراد استثمار و استعبادشده هم او را صاحب این حقّ بشمارند و فکر و حکم او را بر خود و نوامیس خود حاکم بشمارند و خود را مُجری اوامر و پیرو منویات او بگویند.

یکی از حقایق آزادی‌بخش توحیدی اسلام که درک آن دلیل رشد فکری است، همین است که فردی مالک مقدرات فرد دیگر نیست و حق استضعاف احدی را ندارد، و حدود و نظامات فقط از جانب خدا تعیین می‌شود و جاری ساختن نظامات دیگر، خروج از عبودیت خدا و تجاوز به حریم حکومت و قوانین اوست:

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تشریحی..... ۱۱۱

(إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ)؛^۱

«حکم تنها از آن خدا است، فرمان داده که غیر از او را نپرستید».

و آیه:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ
مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا
بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيداً * وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا
إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ
صُدُوداً)؛^۲

«آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتاب‌های
آسمانی) که بر تو و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان آورده‌اند، ولی
باز می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؛ باینکه به
آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند اما شیطان می‌خواهد
آنان را گمراه کند و به بیراهه‌های دوردستی بیفکند؛ و هنگامی که به
آنها گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیایید
منافقین را می‌بینی که از (قبول دعوت) تو، اعراض می‌کنند».

قبول نظامات غیرشرعی، یک نوع پرستش و عبادت غیر و مشرکانه و خلاف
عقیده توحید و نظاماتی است که منشأ و منبع آن توحید است و با خالص کردن
اطاعت برای خدا نیز مخالف است، و فکراً و عملاً شرک است:

(وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ)؛^۳

۱. یوسف، ۴۰.

۲. نساء، ۶۰ - ۶۱.

۳. بینه، ۵.

«و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند درحالی که

دین خود را برای او خالص کنند».

(أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ)؛^۱

«آگاه باشید که دین خالص از آن خدا است».

بنابراین ولایت بر قانون‌گذاری - اگر صحّت جعل آن برای غیرخدا ثابت شد - حتماً باید به جعل و اعطای خدا باشد، و ولایت تشریحی بر جعل احکام و تشریح قوانین و نظامات - چه تشریحیه از باب صفت به حال متعلق موصوف صفت ولایت باشد و یا اینکه صفت خود ولایت باشد، و مراد آن‌گونه ولایت بر قانون‌گذاری باشد که با جعل و تشریح اعطا شده باشد که در مقابل ولایت حقیقیه الهیه بر تشریح قرار دارد - باید از جانب خدا باشد و از جانب غیرخدا اگرچه تمام افراد جامعه باشند - صحیح نیست و مداخله در شئون و اختصاصات الهی و مشرکانه است، چنان‌که در تعیین زمامدار و ولیّ امور خلق نیز همین معیار را باید رعایت کرد و از منطقه حکومت و سلطنت الهی به اندازه سر مویی نباید خارج شد.

بنابراین در اینکه یک معنای ولایت تشریحی، ولایت به نحو جعل و تشریح بر امور تشریحی و جعل قانون است، شبهه‌ای نیست، چنان‌که در اینکه این ولایت از جانب خدا به‌طورکلی و در جعل تمام قوانین و احکام، به پیامبر اکرم| هم اعطا نشده است، سخنی نیست و عقل و نقل بر آن اتفاق دارند.^۲

۱. زمر، ۳.

۲. متأسفانه ولایتی را که به اجماع مسلمین و دلالت آیات و احادیث، پیغمبر خدا هم ندارد (و در اینکه جایز است در بعضی امور داشته باشد نیز اختلاف است) مجالس شورای به‌اصطلاح ملی در اغلب کشورهای مسلمان‌نشین، به پیروی از بیگانگان و غرب‌پرستان نادان و استعمارگران و انجمن‌های مختلف برای خود ثابت شمرده و علناً راه شرک را پیش گرفته و احکام مسلّم اسلام را متروک و مهجور

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تشریحی..... ۱۱۳

آنچه مورد بحث است، این است که: آیا در بعضی از موارد، این ولایت به پیغمبر اکرم و ائمه هدی^۱ تفویض شده و مانع شرعی و عقلی دارد یا نه؟ این مطلبی است محتاج به تأمل و تحقیق.

در کتاب شریف *الکافی*، بابی است به این عنوان: «باب التفویض إلی رسول الله و إلی الأئمة فی امر الدین» که متضمن بر ده روایت است.^۱ در *بحار الانوار* نیز در باب «نفي الغلو في النبي والأئمة - صلوات الله عليه وعليهم - وبيان معاني التفويض وما لا ينبغي أن ينسب إليهم منها وما ينبغي» فصلی است به عنوان «فصل في بيان التفويض ومعانيه».^۲

در کتب دیگر حدیث، مثل *بصائر الدرجات*^۳ و *الوافی*^۴ نیز این اخبار وارد شده است. علامه مجلسی & در *مرآة العقول*^۵ و *بحار الانوار*^۶ می فرماید: تفویض امر دین دو احتمال دارد:

احتمال اول اینکه: خدا به پیغمبر و ائمه^۱ عموماً امر دین را تفویض کرده باشد که بدون وحی و الهام، هرچه را بخواهند حلال و هرچه را بخواهند حرام کنند و آنچه را بخواهند تغییر دهند. سپس می فرماید: این باطل است (و هیچ) عاقلی آن را نمی گوید.

ساخته اند. رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا بِأَعْمَالِهِمْ وَادْفَعْ عَنْ بِلَادِكَ شُرُورَهُمْ وَمَكْرَهُمْ وَاجْعَلْ كَلِمَتَهُمُ السُّفْلَى وَكَلِمَتَكَ الْعُلْيَا، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْقَدِيرُ.

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۲۶۵ - ۲۶۸.

۲. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۵، ص ۳۲۸ - ۳۵۰.

۳. صفار، *بصائر الدرجات*، ص ۲۶۱ به بعد.

۴. فیض کاشانی، *الوافی*، ج ۳، ص ۶۱۴ - ۶۲۱.

۵. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۵، ص ۳۴۸.

۶. مجلسی، *مرآة العقول*، ج ۳، ص ۱۴۵.

احتمال دوم اینکه: خداوند متعال تعیین بعضی از امور را به پیغمبر تفویض فرموده، که اصل تعیین به وحی و اختیار به الهام باشد و باوجود این، اختیار پیغمبر به وسیله وحی تأکید شود و این نحو تفویض مدلول نصوص مستفیضه است و ظاهر کلینی+ و اکثر محدثین، اختیار این قول است و عقلاً هم مانعی ندارد.

و تحقیق این است که: تفویض مطلق به نبی یا وصی در امر تحلیل و تحریم و جعل و تشریح احکام و تغییر «ما أنزل الله» باطل است و احتمال آن ملغی است. و زندگی پیغمبران و تاریخ حیات پیغمبر گرامی اسلام مملو است از دلایل و شواهدی که آن را رد می‌کند و آیات شریفه قرآن و احادیث متواتره نیز بطلان این احتمال را ثابت می‌نماید و بالجمله بطلان آن از ضروریات دین است.

بله، تفویض بیان حکم به امام که «ما أوحى الله به إلى النبى» را در هر وقت مصلحت دید بیان کند، سخن دیگری است و بعضی اخبار باب را می‌توان بر آن حمل کرد.

و اما تفویض به معنای دوم که علامه مجلسی احتمال داده‌اند، ممکن است به این نحو تقریر شود: شکی نیست که نفس کامل نبی، تحت رعایت خاصه خدا است و القائاتی که به قلب مقدس و قدسی او می‌شود، همگی الهی است و احادیث متواتری بر این مدعی دلالت دارد، مثل روایات کثیره باب ارواح و انوار پیغمبر و ائمه اطهار^۸ و روایات و احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ایشان مؤید به روح القدس می‌باشند.

بنابراین در بعضی موارد به همان نحو دوم که مجلسی & فرموده است؛ تفویض احکام به پیغمبر| و اختیار آن حضرت به اخذ «ما یلقى فی قلبه» و امر و نهی به آن مانعی ندارد، و جایز است که آیه:

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تشریحی..... ۱۱۵

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا)؛^۱

«آنچه را رسول برای شما آورده، بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی

کرده خودداری نمایید».

نیز به این شأن پیغمبر دلالت داشته باشد و واضح است که عصمت و طهارت قلب پیغمبر همین اقتضا را دارد که هرچه در قلب او القا می‌شود، از هوا نبوده و از جانب خدا باشد؛ بنابراین اشکالی ندارد در مواردی که در روایات هم به برخی از آنها اشاره شده است، این نحو تفویض شرعی را در مورد پیغمبر اکرم قائل باشیم.

و نیز ممکن است این تفویض را به این معنا بگیریم که: اصل در اشیا حظر و منع می‌باشد، در غیر مواردی که شریعت به آن تقوّم دارد و فقط این اصل در بین است. رفع منعی که از این اصل استفاده می‌شود و ابقای آن، با پیغمبر است. چیزی که هست، اینکه این احتمال هم اگرچه فی حدّ نفسه جایز است، ولی شاید خبری که آن را تأیید کند، نداشته باشیم و کسی هم این احتمال را نداده است. حاصل این است که: تفویض، فی الجمله و در موارد معدوده و مقتضیه، برحسب روایات که مصلحت آزمایش و تربیت عباد، یا مصلحت نبوات و پیامبران اقتضا نماید، بلامانع است و به هر مقدار و در هر مورد دلیل قطعی اقامه شد، پذیرفته می‌شود.^۲

اما نسبت به امام[×]، اگرچه مقام عصمت و طهارت قلبی و قدس ذاتی پیغمبر را دارا است - این تفویض مشکل و به فرمایش علامه مجلسی⁺ در شرح حدیث

۱. حشر، ۷.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۵ - ۲۶۸.

۱۱۶.....امامت و مهدویت / ج ۱

هشتم این باب در *مرآة العقول* محتاج به تکلف است؛^۱ زیرا با ضرورت خاتمیت دین اسلام و اكمال دین و پایان قانون‌گذاری و تغییر نیافتن احکام تا روز قیامت، که:

«حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ

الْقِيَامَةِ»؛^۲

«حلال حضرت محمد| تا روز قیامت حلال و حرامش تا روز قیامت

حرام می‌باشد».

باید توجیه قول به این‌گونه تفویض به امام، در هر حدی فرض شود، به نحوی که با این معانی منافی نباشد، ممکن باشد. از این جهت می‌توان گفت: اگر اخباری مشعر یا ظاهر در این نوع مقالات ولایت تشریحی برای ائمه اطهار^۳ باشد، محمول بر تفویض اظهار بعضی از احکام مخزونه نزد ایشان است و یا مراد

۱. مجلسی، *مرآة العقول*، ج ۳، ص ۱۰۰.

۲. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۵۸؛ حر عاملی، *الفصول المهمه فی اصول الائمه*، ج ۱، ص ۶۴۳. مخفی نماند: از جمله روایاتی که دلالت بر این تفویض به پیغمبر دارد، از طریق شیعه و سنی، روایات «لَوْلَا أَنْ أَسْقَى أَوْ إِنِّي أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي لِأَخْرَجْتُ الْعَتَمَةَ أَوْ صَلَوَةَ الْعِشَاءِ الْأَجْرَةَ إِلَى ثَلَاثِ اللَّيْلِ أَوْ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ» (احمد بن حنبل، *مسند*، ج ۱، ص ۱۲۰؛ طوسی، *تهذیب الاحکام*، ج ۲، ص ۲۶۲)، و «لَوْلَا أَنْ أَسْقَى عَلَى أُمَّتِي لِأَمَرْتُهُمْ بِالسِّيَاقِ مَعَ كُلِّ صَلَاةٍ» (احمد بن حنبل، *مسند*، ج ۱، ص ۸۰؛ ج ۵، ص ۱۴۰؛ کلینی، *الکافی*، ج ۳، ص ۲۲؛ طوسی، *الاستبصار*، ج ۱، ص ۵۵) أو «لَفَرَضْتُ عَلَيْهِمُ السِّيَاقَ مَعَ كُلِّ وُضُوْعٍ» (احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۴۵، ۲۵۹؛ نسائی، *السنن الكبرى*، ج ۲، ص ۱۹۶؛ صدوق، *من لا يحضره الفقيه*، ج ۱، ص ۵۵) می‌باشد. (ر.ک: بخاری، *صحیح*؛ ترمذی، *سنن*؛ ابن‌ماجه *قزوینی*، *سنن*؛ ابوداود *سجستانی*؛ سنن؛ حاکم *نیشابوری*، *المستدرک علی الصحیحین*) و همچنین است روایات متضمن جواب حضرت رسول| به سراقه بن مالک و اقرع بن حابس راجع به حج که آیا در هر سال واجب است؟ در جواب فرمود: «لَوْ فُلَّتْهَا لَوْجِبَتْ» (احمد بن حنبل، *مسند*، ج ۱، ص ۲۵۵؛ ابن‌حجر عسقلانی، *التلخیص الحبیر*، ج ۷، ص ۴؛ ابن‌ابی‌جمهور *احسانی*، *عوالی اللئالی*، ج ۱، ص ۱۶۹) و روایت استثنای «اذخر» از تحریم نبات حرم (کندن گیاهان حرم مکه حرام است؛ اما «اذخر» که یک نوع گیاه است، استثنا شده است).

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تشریحی..... ۱۱۷

واگذاری تشخیص مصادیق و تبیین جهات و حدود احکام به ذهن ثاقب و ملهم و ضمیر مؤید و روشن و صاف امام^{*} است که بسا با استنباط افراد عادی درک نمی‌شود و در موارد بسیار، در فقه و تفسیر و مسائل مشکلی که جلو آمد، درک عالی و ضمیر روشن و مؤید آنها حلال مشکلات شد.

از مجموع این مطالب روشن گردید که ولایت تشریحی به احتمال دوم علامه مجلسی⁺ در معنای تفویض در امر دین نسبت به پیغمبر قابل قبول است و احادیث مستفیضه به اطلاق یا به صراحت و بلکه آیات قرآن نیز بر آن دلالت دارند. با این حال، چون مورد از مواردی است که خبر واحد در آن حجت نیست، اگر برای کسی از جهت دلالت آیه و یا سند و دلالت احادیث قطع حاصل نشود و احادیث را در معانی دیگر ظاهر بدانند، در اجتهاد خود آزاد است؛ زیرا گمان نمی‌رود این مسئله از ضروریات دین یا مذهب باشد.

و اما نسبت به امام^{*} از جهت محذوراتی که به آن اشاره شد، توجیه قول به آن مشکل است و اخباری را که در مورد تفویض امر دین به ائمه[^] رسیده است، با فرض صحّت سند، می‌توان با اعتماد بر قرینه عقلیه محمول بر یکی از مطالب ذیل دانست:

۱. ولایت تشریحی بر بیان احکام در مواقع مقتضی و مناسب.

۲. ولایت بر بیان مصادیق و صغریات و خصوصیات و حدود احکام، به نحوی که در ذهن روشن و صاف آن بزرگواران منعکس گردد، به طوری که در بسیاری از موارد، پس از بیان دیگران هم آنچه را قبلاً از درکش عاجز بودند، درک و تصدیق می‌کردند.

۳. ولایت بر امور حکم و اداره و شئون که پیغمبر بر آن به مقتضای مقام

حکومت عامه ولایت داشتند.

۴. ولایت بر امور مالی و تفویض آن به ایشان و محامل دیگر.

معنای دیگر ولایت تشریحی

معنای دیگر ولایت تشریحیه، ولایتی است که کسی برحسب تشریح و حکم خدا، بر چیزی یا شخص یا اشخاصی داشته باشد، که از آن تعبیر به ولایت شرعیه نیز می‌شود. وقتی این ولایت را به «تشریحیه» توصیف نماییم، در مقابل ولایت تکوینیه است که به تکوین و احداث خارجی موجود شده، نه به تکوین انشایی و اعتباری. و وقتی آن را به «شرعیه» توصیف کنیم، در مقابل ولایت‌های غیرشرعیه و جائره است.

این ولایت، بی‌اشکال به اقسامی که دارد، ثابت است و آیات قرآن و صدها حدیث معتبر بر آن دلالت دارند و بخش مهمی از فقه اسلام، راجع به این ولایت و اقسام و حدود آن است.

ولایت شخص بر نفس خود، از اقسام این ولایت است که مثلاً تسلط دارد خود را اجیر دیگری کند و ولایت شخص بر اموال خود و ولایت پدر و جدپدری بر فرزندان صغار خود و ولایت قاضی و امیر و والی شرعی بر حکم و قضا و رتق وفتق امور که عموم مسلمانان از شیعه و سنی اتفاق دارند و حکم سلطان و والی را شرعاً واجب‌الطاعه می‌دانند.

اختلافی که بین خاصه و عامه است، در شرایط حاکم و اوصاف اوست و اینکه باید به تعیین و نصب خدا و پیغمبر باشد، چنان‌که شیعه معتقدند، یا به اجماع و انتخاب امت و یا به اکثریت آرا برگزیده می‌شود، چنان‌که اهل سنت گفته‌اند، هرچند حتی در مورد ابوبکر و عمر و عثمان اجماعی در کار نبود و بر اساس تزویر

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تشریحی..... ۱۱۹

و حیل و تبانی و قرارهای سیاسی، ولایتعهدی و انتخاب شورای شش نفری انجام شد و در خلفای بنی امیه و بنی عباس هم - چنانکه می‌دانیم - انتخاب و اجماع هیچ مفهومی نداشت و اگر هم مردم از روی ترس و اجبار بیعت نمی‌کردند، حاکم خود را حاکم می‌دانست. به هر صورت اصل و جوب اطاعت زمامدار، و ولایت او را - چه تشریحیه بنامیم یا شرعیه - همه قبول دارند.

شیعه، این ولایت تشریحیه یا شرعیه را - که از شعب ولایت و حکومت و سلطنت الهی است، و از عصر پیغمبر اکرم| و پیش از آن تا حال باقی و برقرار است، مستمر و غیر منقطع دانسته، هم‌اکنون نیز خود را تحت این نظام و حکومت و ولایت تشریحی می‌داند، و در هر زمان و هر کجا باشد، باید مطیع این نظام باشد، و اطاعت از این نظام (نظام امامت) را فاضل‌ترین وسیله تقرب به خدا می‌شناسد، و خروج از این ولایت و دخول در ولایت و حکومت دیگران را، خروج از ولایت و حکومت خدا و دخول در ولایت غیر خدا می‌داند و هر نظامی غیر از این نظام را فاسد و باطل می‌داند و آن را طرد می‌کند و امتناع از اطاعت آن را واجب می‌شمارد و می‌گوید:

«لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَلَا عُتْبَى

عَلَى مَنْ دَانَ اللَّهَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ»؛^۱

«هرکس خدا را با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست

دین‌داری کند، دین ندارد و سرزنش نیست بر کسی که با پیروی از امام

عادل از جانب خدا دین‌داری کند».

و براساس این نظام عالی الهی مقدس و منزّه است که شیعه در عصر حاضر

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۷۵؛ نعمانی، الغیبه، ص ۱۳۲.

۱۲۰..... امامت و مهدویت / ج ۱

اوامر حکام شرع و فقهای عادل و علمای عامل را واجب‌الاطاعه دانسته و مطیع فرمان و فرمانبر آنهاست، و اطاعت آنان را رمز تشیع و نشانه ولایت و تسلیم و ایمان خود به نظام امامت و بیزاری از نظامات دیگر می‌داند و تخطی از این نظام و مخالفت احکام فقها را استخفاف به حکم خدا می‌شمارد.

خلاصه کلام این است که: ولایت پیغمبر و ائمه^ع بر اموال و نفوس و امور مردم و ریاست آنها بر جمیع شئون عمومی دین و دنیا از جانب خدا مسلم و مورد هیچ‌گونه شبهه‌ای نیست و از آیات کریمه قرآن مثل آیات ذیل استفاده می‌شود:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ)؛^۱

«هیچ مرد و زن باایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشد».

و آیه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را؛ و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوا الامر (اوصیای پیامبر) را».

و آیه:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

۱. احزاب، ۳۶.

۲. نساء، ۵۹.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تشریحی..... ۱۲۱

وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛^۱

«سرپرست و ولیّ شما تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان

آورده‌اند، همان‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند».

لازم به تذکر است آیات شریفه‌ای مثل:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ)؛^۲

و

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛^۳

نباید جز به ائمه معصومین^۴، به احدی حتی فقها تفسیر شود - هرچند بعضی از مفسرین عامه «اولی الامر» را به فقها تفسیر نموده‌اند - زیرا هم روایات معتبر در تفسیر این آیات رسیده است که برحسب آن روایات، مراد ائمه معصومین^۴ می‌باشند و تفسیر آن به دیگران از فقها و سلاطین و زمامداران و کسانی که خود را به‌عنوان خلیفه یا القاب دیگر خواندند، تفسیر به رأی است و هم از آنجا که این آیات دلالت بر عصمت «اولی الامر» دارند، بر غیر ائمه اثنی عشر^۵ انطباق ندارند؛ زیرا در بین امت - غیر از ایشان و حضرت زهرا^۶ - کسی دارای مقام عصمت نیست و برای غیر ایشان ادعای عصمت نشده است، مثلاً آیه:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛^۴

علاوه بر آنکه برحسب روایات، تفسیر به ائمه طاهرين^۷ شده است، از دو

جهت دلالت بر عصمت «اولی الامر» دارد:

۱. مانند، ۵۵.

۲. مانند، ۵۵.

۳. نساء، ۵۹.

۴. نساء، ۵۹.

۱۲۲..... امامت و مهدویت / ج ۱

اول: از جهت آنکه امر به اطاعت مطلق است و متعلق خاصی برای آن ذکر نشده است. بنابراین چون امر به اطاعت مطلق از غیر معصوم جایز نیست و خلاف حکمت و معرض وقوع در خطا و خلاف واقع است، پس باید مورد آن پیغمبر و امام معصوم باشد که در اطاعت از آنها خطا و خلافی پیش نمی‌آید.
دوم: از این جهت که اطاعت اولی الامر مقرون به اطاعت رسول شده است و اطاعت رسول به طور مطلق واجب می‌باشد.

یکی از نکاتی که در امر به اطاعت «رسول خدا» و «اولی الامر»، کلمه «اطیعوا» مکرر شده و در امر به اطاعت اولی الامر، «واو» عاطفه آورده شده و کلمه «اطیعوا» تکرار نشده است، این است که: امر به اطاعت در «اطیعوا الله» ارشادی است و در:

(وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛^۱

مولوی و تعبّدی است.

بنابراین، اگر کسی بگوید: اطاعت فقها - به طور عموم یا بالخصوص - به حکم این آیه واجب شده و غرضش این باشد که «اولی الامر» مذکور در آیه شامل آنها هم می‌شود، به صواب و درستی سخن نگفته و تفسیر به رأی نموده است؛ ولی اگر غرضش این باشد که چون به حکم آیه شریفه، اطاعت امام در عصر غیبت نیز چون عصر حضور واجب است و فقهای عادل نواب عام آن حضرت و از جانب او مأذون و برای رتق و فتق امور معین شده و مرجع مردم می‌باشند و اگر کسی مخالفت حکم آنها را بنماید؛ چون امام حکم به اطاعت از آنها فرموده است، مخالفت حکم آنها در حکم مخالفت حکم امام می‌باشد که در این آیه اطاعت از آن واجب شده است، سخن صحیح و مطابق با صواب و واقع گفته است.

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تشریحی..... ۱۲۳

و از جمله احادیثی که دلالت دارند بر اینکه «ولیّ امر» در این آیات، همان ائمه معصومین^ع می‌باشند، علاوه بر روایات بسیاری که از طرف شیعه روایت شده است، حدیثی است که حافظ امیرحسین بدرالدین که از علمای بزرگ زیدیه است، از مؤید بالله مسنداً روایت کرده است که از حضرت صادق^ع از معنای این حدیث سؤال شد:

«أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ:
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ...»؛

«آیا از خود شما به خود شما اولی نیستم؟ گفتند: چرا ای رسول خدا.

فرمود: پس هرکس من مولای او هستم، علی مولای اوست...».

حضرت صادق^ع در پاسخ فرمود: از حضرت رسول خدا از معنای آن سؤال

شد، فرمود:

«اللَّهُ مَوْلَايَ أَوْلَىٰ بِي مِنْ نَفْسِي لَا أَمْرَ لِي مَعَهُ وَأَنَا وَلِيُّ
الْمُؤْمِنِينَ أَوْلَىٰ بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لَا أَمْرَ لَهُمْ مَعِي، وَمَنْ كُنْتُ
مَوْلَاهُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ نَفْسِهِ لَا أَمْرَ لَهُ مَعِي، فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ
نَفْسِهِ لَا أَمْرَ لَهُ مَعَهُ»؛^۱

«خدا مولا و صاحب‌اختیار و مالک امر من است، اولی و برتر

و صاحب‌اختیارتر به من است از خود من، امری از برای من با خدا

(و در کنار ولایت خدا) نیست، و من ولیّ و صاحب‌اختیار مؤمنین

هستم، سزاوارتر و صاحب‌اختیارتر از خودشان به خودشانم، از برای

۱. ر.ک: کوفی، مناقب الامام امیرالمؤمنین^ع، ج ۲، ص ۳۷۷؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۲۲۲؛

ابن‌بدرالدین، العقد الثمین، ص ۴۸.

ایشان با من (و در عرض اختیار و ولایت من) امری و اختیاری نیست و هرکس را من مولا و صاحب‌اختیارتر به او از خود او هستم که امری و اختیاری از برای او با من (و در عرض اختیار و امر من) نیست، پس علی مولا و صاحب‌اختیار اوست که سزاوارتر و صاحب‌اختیارتر به او از خود اوست، امری (و اختیاری و ولایتی) از برای او با علی (و در عرض اختیار و ولایت او) نیست».

این‌گونه روایات نیز به ملاحظه اطلاقی که دارند و بیانی که از مفهوم ولایت و ولیّ می‌نمایند، جز به ائمه معصومین^۱ قابل انطباق نمی‌باشند و باتوجه‌به این استفاده منطقی و صحیح از آیات و روایات می‌گوییم: ولایت بر اداره امور دین و دنیا و رتق و فتق امور و حکومت بین‌الناس در حدّی که در حکمت واجب است، و طبق قاعده لطف نیز لازم است و مختل و مهمل گذاردن آن موجب نقض غرض است یکی از ابعاد این ولایت تشریحیه مطلقه پیغمبر و امام است و ولایتی که فقیه دارد، از این بُعد ولایت امام مایه می‌گیرد و از این بُعد ولایت تشریحی، امام، فقها را در عصر غیبت، ولایت و مرجعیت داده است.

اما ولایت تشریحیه مطلقه، چنان‌که مستفاد از آیات و روایات است، برای غیرمعصوم ثابت نیست؛ بلکه چنان‌که توضیح داده شد، جایز و صحیح نمی‌باشد. بنا بر آنچه گفته شد، ولایت تشریحی به این معنا؛ به مفهوم عام آن که اهل سنت نیز قبول دارند، یکی از ضروریات دین است که انکار آن با شرایطی که در کتب فقه بیان شده، موجب کفر می‌شود؛ و به مفهوم خاصش که بسیار حسّاس و آزادی‌بخش و مکتب جهاد و مبارزه است، جوهر مذهب شیعه به آن تقوّم دارد و اسلام خالص و توحید حقیقی عملی و روح دین است و انکار آن، انکار

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / معنای ولایت تشریحی..... ۱۲۵

مذهب و خروج از حریم مقدس تشیع است.^۱

از خداوند متعال می‌خواهیم که مسلمانان، مخصوصاً شیعیان را به این مفهوم ارزنده و نجات‌دهنده ولایت تشریحی بیشتر آشنا سازد و نظام امامت را در تمام شئون حیات مادی و معنوی و فردی و اجتماعی و سیاسی و فکری شیعه به‌طور کامل استقرار دهد و ما را به انجام تعهداتی که برای حفظ این نظام و برقرار کردن آن و شیعه بودن بر عهده داریم، موفق فرماید.

(رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ

أَنْتَ الْوَهَّابُ)؛^۲

«پروردگارا! دل‌هایمان را، بعد از آنکه ما را هدایت کردی، (از راه حق)

منحرف مگردان؛ و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بخشنده

ای.»

۱. ضمناً معلوم شد فرمایشی که از یک نفر دیگر از بزرگان عصر ما راجع به ولایت تکوینی و تشریحی نقل شده است که فرموده‌اند: «ولایت تکوینی حق و ثابت است و ولایت تشریحی ثابت نیست» محتاج به اصلاح و توضیح است. **عَصَمْنَا اللَّهُ تَعَالَى مِنْ جَمِيعِ الزَّلَّاتِ.**

۲. آل عمران، ۸.

خلاصه برخی از مطالب کتاب

اکنون که به حول و قوه خدا، بحث ما در این کتاب به پایان رسید، مناسب است خلاصه‌ای از بعضی مطالب کتاب را یادآور شویم، و خلاصه‌گیری کامل را بر عهده خوانندگان آگاه و اندیشمند می‌گذاریم:

۱. پرهیز از غلو و شرک واجب است و ضلالتی از آن بدتر و تاریک‌تر نیست.

۲. پیغمبر و ائمه اطهار^ع، انسان‌های نمونه و بشرهای مافوقند، باید فضایل

و مقامات و درجات بلند آنان را تصدیق کرد.

۳. قول به استقلال بندگان در افعال و کارها، شرک و تفویض و باطل و محال است.

۴. استقلال غیرخدا در امر خلق و رزق و اماته و احیا و تدبیر امور کائنات کلاً

یا بعضاً، یا به عبارت دیگر: ولایت تکوینیه مستقله مطلقه عامه یا غیرعامه، تفویض

و شرک و غلو و باطل و محال است.

۵. قدرت و ولایت عبد به‌طور غیرمستقیم و باذن‌الله و برحسب نظام متقن الهی بر

اماته و احیا و شفای بیماران و خلق و رزق و تصرف در اکوان - نه به‌عنوان اداره

امور و خلق خلائق و سازمان دادن کائنات؛ بلکه طبق حکم مصالح عارضی و ثانوی

در داخل این سازمان - شرک و غلو و تفویض نیست، و اعطای این قدرت به بعضی

از بندگان، طبق حکمت و مصلحت لازم است و اطلاق برخی از اسماء‌الحسنی بر

عبد، به لحاظ افعالی که از عبد طبق این قدرت و ولایت صادر می‌شود، باوجود

قرینه حالیه یا مقالیه‌ای که نحوه اطلاق آن اسم را - و اینکه به ملاحظه آنصاف ذات

- ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / خلاصه برخی از مطالب کتاب ۱۲۷
- به‌طور استقلال به مبدأ آن نیست - معلوم سازد، جایز است، چنان‌که عهده‌دار بودن بشر مناصبی را - مانند ملائکه - غلو نمی‌باشد و با بشریت او منافی نیست.
۶. چنان‌که تصرّف و ولایت مذکور در بند پنجم، به اعطای قدرت بر تصرّف از جانب خدا جایز است، به‌واسطه علوم اکتسابی و یا به تعلیم خدا و علوم لدنی به اسباب و مسببات نیز به‌طور کلی یا جزئی ممکن است.
۷. ولایت و قدرت تصرّف در اکوان، به این نحو که خداوند متعال اشیا را تکویناً فرمان‌بر و مطیع او قرار دهد، مانند نرم شدن آهن برای داوود نبی * جایز است و شرک و تفویض نیست.
۸. عهده‌دار بودن اداره تمام سازمان کائنات، به‌طور غیرمستقل و طبق قضا و قدر الهی و به‌عنوان مأموریت از جانب خدا و عامل اجرای اراده حق و وسیله و واسطه بودن - مانند ملائکه مقسمات و مدبرات - شرک و غلو و منافی با توحید نیست؛ اما چون با بسیاری از آیات قرآن و احادیث منافات دارد، قول به آن در حق نبی و ولی، محتاج به دلیل قاطعی است که قرینه بر صرف آیات و روایات مزبور از ظواهرشان باشد. بله، به‌طور موجه جزئی، این مقام برای ملائکه و بشر ثابت است و شکی در آن نیست.
۹. ولایت شخص بر نفس خود و آنچه مسخر بشر است، تفویض نمی‌باشد.
۱۰. بعضی خوارق و معجزاتی که به‌وسیله انبیا و اولیا اظهار می‌شود، فعل خدا است و برخی معجزات، فعل شخص نبی یا ولی است.
۱۱. ولایت تکوینی - که تکوینی صفت ولایت باشد - به هر قسم و به هر نحو فرض و تصور شود، حتی مستقله و ذاتیه، حادث و غیرازلی و تکوینی خواهد بود و از سنخ ولایت ازلیه و غیر حادثه نیست و اگر تکوینی صفت به حال متعلق موصوف گرفته شود، شامل ولایت ازلیه الهیه بر امور تکوینی نیز می‌شود.

۱۲۸.....امامت و مهدویت / ج ۱

۱۲. علت فاعلی آفرینش، اراده خداوند متعال است و پیغمبر و ائمه اطهار^ع علت غایی می‌باشند.

۱۳. اعتقاد به اینکه وجود امام و منزلت و اثر او در عالم کبیر، تکویناً به منزلت و اثر قلب در عالم صغیر و هسته مرکزی اتم و شمس در منظومه شمسی است و به عبارت دیگر: وجود پیغمبر و امام تکویناً در تربیت و رسیدن فیض الهی به سایر ممکنات و بقا و فعلیت استعدادها و رشد و کمال آنها مؤثر است، غلو^و و شرک و تفویض نیست و احادیث معتبر بر آن دلالت دارد.

۱۴. همان‌طور که عقل انسان عالم صغیر و غیب وجود بشر را اداره می‌نماید و بر آن حکومت دارد، همین‌طور امام برای اداره امور عباد و رتق و فتق و حل و فصل و تنظیم شئون آنها، حکومت و ولایت دارد، که جامعه را به سوی فلاح و رستگاری رهبری نماید؛ هرچند این رهبری و ولایت، جعلی و رهبری عقل و فرمانبری اعضا و جوارح از آن تکوینی است.

۱۵. برحسب ظواهر آیات و احادیث، خلق مجردات و ارواح مادیات و اجسام از عدم، بلاواسطه فعل خدا است و تمام اینها خلق او می‌باشند و فاعل و علت حقیقی، فقط ذات بی‌زوال اوست و اطلاق علت به معنای مؤثر در وجود و خلق شیء در حق چیزی و کسی جز او جایز نیست؛ اما خلق چیزی از ماده - مثل صورت پرنده از گل، یا شیر از صورت پرده - به اذن و طبق مصالح ثانوی و عارضی جایز است و واقع شده است.

۱۶. پیغمبر و امام مجاری فیض خدا می‌باشند، به این معنا که علت غایی آفرینش هستند، و عالم برای آنها و به طفیل وجود آنها آفریده شده و به طفیل و برکت وجود آنها، فیض وجود به تمام کائنات می‌رسد.

۱۷. اینکه گفته شود: پیغمبر و امام مجاری فیض هستند؛ به این معنا که: مشیت

ولایت تکوینی و ولایت تشریحی / خلاصه برخی از مطالب کتاب ۱۲۹

الهیة بر این قرار گرفته که فیض خود را طبق تقدیرات الهیة و واقعیه از این مجاری - که مأمور و مکلف و بلکه مفطور (نه به حدّ الجاء و اجبار) به فیض‌رسانی هستند، به فیض‌گیرندگان - اعطا کند، غلوّ و تفویض نیست و با مطالب حکما در صدور واحد از کثیر و ربط حادث به قدیم ارتباط ندارد و عباراتی مانند: «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهَيِّطُ إِلَيْكُمْ»^۱ مؤید این کلام است.

اگر گفته شود: این سخن هم - با فرض اختیار فیض‌رسان - از شائبه تفویض خالی نیست. گفته می‌شود: در صورتی تفویض است که به فرض عدم فیض‌رسانی، مستقیماً یا از مجاری دیگر، امکان افاضه فیض نباشد و اختیار آنها تمام علت در رسیدن فیض به سایرین باشد.

۱۸. ولایت حقیقی بر تشریح احکام و جعل قوانین و کلیه نظامات و در تمام شئون، مختص به ذات احدیت است و قبول نظام‌های غیر شرعی، و آنچه منبع آن احکام و قواعد شرع و اوامر و نواهی و مقررات دینی نباشد، جایز نیست.

۱۹. تفویض مطلق امر دین به پیغمبر و امام، که به‌طور کلی و بدون وحی و الهام، هرچه را بخواهند حلال و هرچه را بخواهند حرام نمایند، باطل است.

۲۰. تفویض بیان حکم به امام که هر وقت مصلحت بداند، «مَا أَوْحَى اللَّهُ بِهِ إِلَى النَّبِيِّ» را بیان کند، جایز است و اشکالی ندارد.

۲۱. تفویض تشریح، فی‌الجمله و در موارد معدوده و مقتضیه - مثل تعیین بعضی امور که بر حسب روایات، مصلحت آزمایش و تربیت عباد یا مصلحت دیگر نبوات اقتضا نماید - به شخص پیغمبر جایز است.

۱. کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۷۷؛ طوسی، تهذیب‌الاحکام، ج ۶، ص ۵۵.

۱۳۰.....امامت و مهدویت / ج ۱

۲۲. نظام امامت و حکومت شرعی و اسلام، از عصر پیغمبر تا حال باقی و مستمر و برقرار است، و در هیچ عصر و زمان و در هیچ نقطه و مکان منقطع نشده و نخواهد شد.

۲۳. بر هر مسلمان واجب است که از این نظام پیروی نموده و آن را حاکم بداند و فقط اطاعت از این نظام نماید، و هرکس از اطاعت این نظام بیرون باشد، از ولایت و اطاعت خدا خارج است.

امید است خوانندگان گرامی، خودشان سایر مطالب کتاب را که هر یک درخور کمال توجه و اهمیت است، با دقت خلاصه‌گیری فرمایند و نواقص آن را تکمیل کنند و بر لغزش‌های این کمترین، قلم عفو بکشند و برایم طلب مغفرت نمایند. خداوند متعال همه ما را به راه راست هدایت فرماید.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ إِيمَانًا لَا أَجَلَ لَهُ دُونَ لِقَائِكَ،
أَحْيَانًا مَا أَحْيَيْتَنَا عَلَيْهِ وَتَوَفَّنَا إِذَا تَوَفَّيْتَنَا عَلَيْهِ،
وَابْعَثْنَا إِذَا بَعَثْتَنَا، وَصَلِّ عَلَي سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا
أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.
وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

کتاب نامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغة، الامام على بن ابى طالب ×، الشريف الرضى، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دار المعرفة، ۱۴۱۲ق.
۳. الاحتجاج، طبرسى، احمد بن على (م. ۵۶۰ق.)، النجف الاشرف، دار النعمان، ۱۳۸۶ق.
۴. الاستبصار، طوسى، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، تهران، دار الكتب الاسلامية، ۱۳۹۰ق.
۵. الهيات در نهج البلاغه، صافى گلپايگانى، لطف الله، قم، بوستان كتاب، ۱۳۸۶ش.
۶. الامالى، طوسى، محمد بن حسن (م. ۴۶۰ق.)، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۷. الانوار العلوية و الاسرار المرتضوية، نقدى، جعفر (م. ۱۳۷۰ق.)، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۱ق.
۸. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، مجلسى، محمدباقر (م. ۱۱۱۱ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۴۰۳ق.
۹. البرهان فى تفسير القرآن، بحراني، سيدهاشم حسيني (م. ۱۱۰۷ق.)، تهران، بنياد بعثت، ۱۴۱۶ق.
۱۰. بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد، صفار، محمد بن حسن (م. ۲۹۰ق.)، تهران، مؤسسة الاعلمى، ۱۴۰۴ق.

- ١٣٢.....امامت و مهدويت / ج ١
١١. **تاريخ ابن خلدون**، ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (م. ٨٠٨ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٣٩١ق.
١٢. **التبيان فى تفسير القرآن**، طوسى، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربى.
١٣. **تحف العقول عن آل الرسول**، ابن شعبه حرانى، حسن بن على (م. قرن ٤)، قم، نشر اسلامى، ١٤٠٤ق.
١٤. **تفسير القمى**، قمى، على بن ابراهيم (م. ٣٠٧ق.)، قم، دار الكتاب، ١٤٠٤ق.
١٥. **التلخيص الحبير فى تخريج الراعى الكبير**، ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م. ٨٥٢ق.)، دار الفكر.
١٦. **تهذيب الاحكام**، طوسى، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٣٦٤ش.
١٧. **الثاقب فى المناقب**، ابن حمزه طوسى، محمد بن على (م. ٥٦٠ق.)، قم، انتشارات انصاريان، ١٤١٢ق.
١٨. **حاشية المكاسب**، غروى اصفهانى، محمد حسين (م. ١٣٦١ق.)، قم، انتشارات انوار الهدى، ١٤١٨ق.
١٩. **الخصال**، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق.)، قم، نشر اسلامى، ١٤٠٣ق.
٢٠. **دلائل الامامة**، طبرى امامى، محمد بن جرير (م. قرن ٥)، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٣ق.
٢١. **رسالة فى اثبات كرامات الاولياء**، سجاعى، شهاب الدين احمد بن احمد (م. ١١٧٩ق.)، استانبول، مكتبة ايشيق، ١٣٩٦ق.
٢٢. **رسائل الكركى**، كركى، على بن حسين (م. ٩٤٠ق.)، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، ١٤٠٩ق.

ولاية تكويني و ولاية تشريعي / كتابنامه.....١٣٣

٢٣. سنن ابن ماجه، ابن ماجه قزويني، محمد بن يزيد (م. ٢٧٥ق.)، دار الفكر.

٢٤. سنن ابي داوود، ابوداود سجستاني، سليمان بن اشعث (م. ٢٧٥ق.)،

بيروت، دار الفكر، ١٤١٠ق.

٢٥. سنن الترمذي، ترمذي، محمد بن عيسى (م. ٢٧٩ق.)، بيروت، دار

الفكر، ١٤٠٣ق.

٢٦. السنن الكبرى، نسائي، احمد بن شعيب (م. ٣٠٣ق.)، بيروت، دار

الكتب العلمية، ١٤١١ق.

٢٧. شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار^١، مغربي، قاضي نعمان بن محمد

تميمي (م. ٣٦٣ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٤ق.

٢٨. شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، عبيدالله بن عبدالله (م. ٥٠٦ق.)، تهران،

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، ١٤١١ق.

٢٩. صحيح البخاري، بخاري، محمد بن اسماعيل (م. ٢٥٦ق.)، بيروت، دار

الفكر، ١٤٠١ق.

٣٠. العقد الثمين في معرفة رب العالمين، ابن بدرالدين، حسين بن بدرالدين

محمد (م. ٦٢٢ق.)، صنعاء، دار التراث اليمني، ١٤١٥ق.

٣١. عوالي اللئالي العزيزية في الاحاديث الدينية، ابن ابي جمهور احسائي،

محمد بن علي (م. ٨٨٠ق.)، قم، مطبعة سيدالشهداء، ١٤٠٣ق.

٣٢. عيون اخبار الرضا^٢، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق.)، بيروت،

مؤسسة الاعلمي، ١٤٠٤ق.

٣٣. الغيبة، نعماني، محمد بن ابراهيم (م. ٣٦٠ق.)، قم، انتشارات

انوارالهدى، ١٤٢٢ق.

- ١٣٤.....امامت و مهدويت / ج ١
٣٤. *الفصول المهمة في اصول الائمة*، حر عاملي، محمد بن حسن (م. ١١٠٤ق.)، مؤسسه معارف اسلامي امام رضا، ١٤١٨ق.
٣٥. *قواعد المرام في علم الكلام*، ابن ميثم بحراني، ميثم بن علي (م. ٦٩٩ق.)، قم، كتابخانه مرعشي نجفي، ١٤٠٦ق.
٣٦. *الكافي*، كليني، محمد بن يعقوب (م. ٣٢٩ق.)، تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٣٦٣ش.
٣٧. *كامل الزيارات*، ابن قولويه قمي، جعفر بن محمد (م. ٣٦٨ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٧ق.
٣٨. *كتاب سليم بن قيس*، هلالى عامري، سليم بن قيس (م. ٨٥ق.)، قم، نشر الهادي، ١٤٢٠ق.
٣٩. *كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد*، علامه حلي، حسن بن يوسف (م. ٧٢٦ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٧ق.
٤٠. *مجمع البيان في تفسير القرآن*، طبرسي، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ق.)، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢ش.
٤١. *مدينة معاجز الائمة الاثني عشر و دلائل الحجج على البشر*، بحراني، سيدهاشم حسيني (م. ١١٠٧ق.)، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١٣ق.
٤٢. *مرآة العقول في شرح اخبار آل الرسول*، مجلسي، محمدباقر (م. ١١١١ق.)، تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٤٠٤ق.
٤٣. *المزار الكبير*، مشهدي، محمد بن جعفر (م. ٦١٠ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٩ق.
٤٤. *المستدرک على الصحيحين*، حاكم نيشابوري، محمد بن عبدالله (م. ٤٠٥ق.)، بيروت، دار المعرفة.

- ولاية تكويني و ولاية تشريعي / كتابنامه..... ١٣٥.
٤٥. **مصباح المتعجد**، طوسي، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، بيروت، مؤسسة
فقه الشيعة، ١٤١١ق.
٤٦. **مفاتيح الجنان**، محدث قمي، عباس (م. ١٣٥٩ق.)، قم، انتشارات آيين
دانش، ١٣٨٦ش.
٤٧. **مقتضب الاثر في النص على الائمة الاثني عشر**، جوهرى، احمد بن
عبيدالله (م. ٤٠١ق.)، قم، مكتبة الطباطبائي.
٤٨. **من لا يحضره الفقيه**، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق.)، قم، نشر
اسلامي، ١٤٠٤ق.
٤٩. **مناقب آل ابي طالب**، ابن شهر آشوب، محمد بن علي (م. ٥٨٨ق.)،
النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ١٣٧٦ق.
٥٠. **مناقب الامام امير المؤمنين علي بن ابي طالب**، كوفي، محمد بن سليمان
(م. قرن ٣)، قم، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، ١٤١٢ق.
٥١. **منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة**، هاشمي خوئي، ميرزا حبيب الله
(م. ١٣٢٤ق.)، تهران، المكتبة الاسلامية، ١٣٥٨ش.
٥٢. **نوادير المعجزات في مناقب الائمة الهداة**، طبري امامي، محمد بن جرير
(م. قرن ٥)، قم، مؤسسه امام مهدي #، ١٤١٠ق.
٥٣. **الهداية الكبرى**، خصيبي، حسين بن حمدان (م. ٣٣٤ق.)، بيروت، مؤسسة
البلاغ، ١٤١١ق.
٥٤. **الوافي**، فيض كاشاني، محسن بن مرتضى (م. ١٠٩١ق.)، اصفهان،
كتابخانه امام امير المؤمنين علي، ١٤٠٦ق.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سیرامون معرفت امام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ لِيَؤَاءِ
الْحَمْدِ وَالْمَقَامِ الْمَحْمُودِ، أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْكَهْفِ الْحَصِينِ وَغِيَاثِ الْمُضْطَرِّ
الْمُسْتَكِينِ، حُجَّتِكَ وَكَلِمَتِكَ وَنَامُوسِكَ الْأَكْبَرِ، الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ
الْمُنْتَظَرِ. اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ، وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ
وَأَعْوَانِهِ وَالْفَائِزِينَ بِلِقَائِهِ.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، فَلَيَمُتْ إِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا وَإِنْ شَاءَ
نَصْرَانِيًّا»^١.

١. فخر رازی، المسائل الخمسون فی اصول الدین، ص ٧١، مسأله ٤٧. «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، پس باید بمیرد؛ اگر خواهد یهودی و اگر خواهد مسیحی».

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

بدون شک معرفت امام زمان و ولی عصر و رهبر امت برحسب دلایل محکم عقلی و روایات معتبر، یکی از مهمترین مسائل اسلامی است که در تمام ادوار و اعصار مورد توجه بوده و بعد سیاسی آن در نظام حکومتی اسلام نقش تعیین کننده دارد. معرفت امام، امان از ضلالت و گمراهی و موجب تقرب به خداوند متعال و ترقی و کمال نفس است، و بدون معرفت امام و ولی امر هیچ طاعت و عبادتی مقبول نیست.^۱

۱. روایات در این معنا بسیار و متواتر است، از جمله از حضرت امام زین العابدین * روایت شده است که فرمود: «أَفْضَلُ الْبِقَاعِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا عَمَرَ مَا عَمَرَ نُوْحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا يَصُومُ النَّهَارَ وَيَقُومُ اللَّيْلَ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ (المكان) ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ بِغَيْرِ وَلَايَتِنَا، لَمْ يَنْفَعَهُ ذَلِكَ شَيْئًا؛ اگر شخصی به قدر آنچه نوح در قوم خود عمر کرد (نهد و پنجاه سال) عمر نماید و روزها را روزه بگیرد و شبها را در بین رکن و مقام به نماز و عبادت بایستد و خدا را ملاقات کند بدون ولایت ما، این اعمال چیزی را به او نفع نخواهد داد». برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۹۱؛ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۲۴۵؛ طوسی، الامالی، ص ۱۳۲؛ مغربی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۹۷ - ۴۸۰؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۲۲.

و از جمله حدیثی است که خوارزمی در المناقب (ص ۶۷ - ۶۸) و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان (ج ۵، ص ۲۱۹) و علامه حلی در منهاج الكرامه (ص ۸۸ - ۸۹)، در ششمین دلیلی که بر وجوب پیروی از مذهب امامیه آورده است، از حضرت رسول | روایت کرده است که فرمود: «یا علی! اگر بنده‌ای بندگی خدا را بنماید مثل آنچه نوح در قومش بود و برای او مثل کوه احد طلا باشد و در راه خدا انفاق نماید، و عمرش طولانی شود تا هزار حج پیاده به جا آورد و سپس بین صفا و مروه مظلوم کشته شود، اگر ولایت تو را نداشته باشد، بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل آن نخواهد شد». از این گونه روایات بسیار است که در اینجا در مقام نقل آنها و شرح و تفسیر مضامین آنها به نحوی که

۱۴۲.....امامت و مهدویت / ج ۱

در هیچ عصر و زمانی، زمین از وجود حجّت؛ یعنی پیغمبر یا امام خالی نخواهد ماند، و هیچ کس وارد بهشت نخواهد شد مگر آنکه امامان را بشناسد و امامان نیز او را بشناسند.

باتوجه به این اهمیت و با اعتراف به اینکه از معرفت کامل امام عاجزیم، به امید آنکه این نوشتار در بعضی نواحی و ابعاد معرفت امام موجب افزایش بینش و مزید بصیرت گردد، مطلب معرفت امام را چنان که بزرگان و علما مطرح فرموده‌اند، تحت دو عنوان امامت عامّه و امامت خاصّه بررسی می‌نماییم.

استبعاد نواصب و دشمنان اهل بیت^۱ و کسانی که کمتر با این احادیث آشنایی دارند، مرتفع شود، نیستیم. اجمالاً از این روایات، اهمیت امر ولایت در اسلام معلوم می‌شود و اگر کسی بخواهد به فیض مطالعه این روایات نایل شود، می‌تواند هفتادویک روایت از آنها را در کتاب امامت *بحار الانوار* (جلد ۲۷) مطالعه نماید. اینجا مناسب است برای روشن شدن قلوب دوستان و شیعیان اهل بیت^۲ ایاتی را از استادالکمل خواجه نصیر طوسی & که مضمون این روایات است یادآور شویم:

لَوْ أَنَّ عَبْدًا أَتَى بِالصَّالِحَاتِ غَدًا	وَوَدَّ كَلَّ نَجِيٍّ مُرْسَلٍ وَوَلِيٍّ
وَصَامَ مَا صَامَ صَوَّامًا بِإِلَّا مَلَلٍ	وَقَامَ مَا قَامَ قَوَّامًا بِإِلَّا كَسَلٍ
وَحَجَّ كَمْ حَجَّةٍ لِلَّهِ وَاجِبَةً	وَطَافَ بِالْبَيْتِ طَافَ غَيْرٌ مُنْتَحِلٍ
وَعَاشَ فِي النَّاسِ آلاَفًا مُؤَلَّفَةً	عَارَ مِنَ الذَّنْبِ مَعْصُومًا مِنَ الزُّلِّ
مَا كَانَ فِي الْحَشْرِ يَوْمَ الْبُعْثِ مُنْتَفِعًا	إِلَّا بِحُسْبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ

اگر بنده‌ای همه کارهای نیک و هر پیامبر مرسل و ولی خدا را دوست بدارد و بدون احساس ملال و افسردگی روزه بسیار داشته باشد و بدون کسالت و بی‌حالی مشغول عبادت بسیار شود و چندین حج واجب برای خدا به‌جا آورد و دور خانه خدا طواف کند بدون اینکه احساس ضعف و خستگی کند و در میان مردم هزاران سال زندگی کند درحالی که از گناه به‌دور بوده و از لغزش خود را نگاه‌دارد روز رستخیز سودی نخواهد برد به‌جز با محبت و دوستی امیرمؤمنان علی^۳.

برای مطالعه تمام این آیات به *روضات الجنات* (خوانساری، ج ۶، ص ۲۸۳) مراجعه شود. رک: محدث قمی، الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۱۴۱.



فصل اول:

امامت عامه

امامت عامّه

همان‌گونه که در باب نبوّت، در بحث نبوّت عامّه، پرسش می‌شود که چرا به وجود سفیر و واسطه بین خدا و خلق که به آن نبی و رسول و پیغمبر می‌گوییم، نیازمندیم؟ و پیغمبر باید واجد چه اوصافی باشد؟ و از چه راهی باید پیغمبر را شناخت؟ در باب امامت عامّه نیز این سؤالات مطرح می‌شود که جامعه چرا نیازمند به وجود حجّت و امام است؟ و مفهوم امامت چیست؟ و امام باید چه اوصافی داشته باشد و چرا باید امام را شناخت؟

بدیهی است در این‌گونه پرسش‌های عامّ که در باب نبوّت و امامت مطرح می‌شود، معرفت شخص پیغمبر و امام مورد نظر نیست؛ زیرا تا به این پرسش‌های عامّ پاسخ داده نشود، پرسش از شخص امام قابل طرح نیست، لذا پس از دریافت پاسخ به پرسش‌هایی که در مبحث نبوّت عامّه و امامت عامّه است، بر اساس آن بحث نبوّت خاصّه و امامت خاصّه جلو می‌آید و پرسش از شخص پیغمبر و امام عنوان می‌شود.

عمده مطلب و مواردی که در بحث امامت عامّه مورد پرسش و سؤال قرار می‌گیرد، چنین است:

۱. نیاز جامعه به مرکز رهبری و اجرایی و نگهبان مصالح عموم.
۲. شناخت و مفهوم امامت.
۳. شرایط و اوصاف امام.

۴. برنامه نصب و تعیین امام .
۵. وجوب اطاعت امام.
۶. وجوب معرفت امام.
۷. راه‌های شناخت امام.

بدیهی است که در باب امامت، مسائل بسیاری مورد سؤال قرار می‌گیرد که با مراجعه به آیات قرآن مجید و احادیث (کتاب‌های حجّت جوامع حدیث) و کلمات و نظرات علمای بزرگ به همه آن سؤالات پاسخ داده می‌شود و علت اینکه این چند پرسش را به‌خصوص در اینجا مطرح می‌کنیم، این است که عمده اختلاف نظر و اختلاف مذاهب در باب امامت، بر سر پاسخ به این پرسش‌ها است و وقتی به این پرسش‌ها پاسخ داده شد، راه دریافت جواب سؤالات دیگر معلوم خواهد گردید.

پاسخ به برخی از این پرسش‌های هفت‌گانه از جهت وضوحی که دارند و به‌علت عدم تعارض با سیاست اهل ریاست - مثل مسئله نیاز جامعه به مدیر و رهبر، و لزوم گزینش امام و وجوب معرفت و وجوب اطاعت امام - به بررسی و کاوش زیاد نیاز ندارد؛ ولی برخی دیگر به‌واسطه اینکه مربوط به بُعد سیاسی امامت است، بررسی در آن گسترش یافته و مورد بحث و نظر و اختیار آرا و مذاهب متعارض شده است. مثل بحث شناخت مفهوم امامت و بحث برنامه گزینش امام، و بحث اوصاف و شرایط امام و راه‌های شناخت و معرفت امام.

این بحث‌ها به این ملاحظات است که مطالب مطرح شده مورد توجه افکار و آرای بزرگ‌ترین شخصیت‌های علوم معقول و کلام قرار گرفته، و بزرگانی؛ مانند خواجه نصیرالدین طوسی که اندیشه توانایش دشوارترین مسائل فلسفی و ریاضی را حل کرده و معضلات و پیچیدگی‌های آنها را برطرف نموده

پیرامون معرفت امام / امامت عامّه ۱۴۷

و باید مثل او را عقل مجسم و تبلور فلسفه و حکمت نظری دانست که مسائل امامت را در کتاب‌های متعدد بررسی و شناسایی نموده و پیرامون آن تحقیق و اظهار نظر کرده است، و مثل شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا که شهرتش در فلسفه و معقول و طب جهان‌گیر می‌باشد در کتاب *شفا*، مذهب شیعه را در گزینش امام تصویب و تأیید نموده است.^۱

و نیز علامه حلّی که از نوایغ بزرگ فکر بشری است^۲ و در امامت آثار متعدّد و پرمحتوایش همواره مورد استفاده بوده و هست، در کتاب *الفین* در مسئله لزوم نصب امام از جانب خداوند متعال، یک‌هزار دلیل اقامه کرده است که به‌حقّ باید گفت: علامه حلّی از معجزات مکتب اهل‌بیت^۳ می‌باشد.

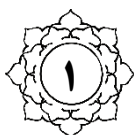
اینک بحث امامت عامّه را تحت عنوان‌های هفت‌گانه‌ای که به آن اشاره شد، به‌طور مختصر بررسی می‌نماییم و از خداوند متعال توفیق و یاری می‌طلبیم.

۱. ابن سینا، الشفاء (الالهیات)، ج ۲، ص ۴۵۱ - ۴۵۲.

۲. مرحوم دانشمند معاصر شعرانی در توصیف و بیان عظمت مقام علمی علامه حلّی، کلامی لطیف دارد و می‌گوید: به‌راستی باید گفت: پس از ائمه معصومین^۴ در شیعه عالمی به بزرگی او نیامده؛ بلکه در میان اهل سنت نیز مانند او نمی‌شناسیم. فخر رازی با اینکه در احاطه به علوم ضرب‌المثل و کم‌نظیر بوده و چنان‌که گفته‌اند:

گر کسی از علم با فخر رازی را زدار
تمکین بدهی این بدهی

اما وقتی علامه حلّی را با او قیاس کنیم، وسعت علم او بسیار از فخر رازی بیشتر است، با این مزیت که علامه به دقت حقایق هر علم را یافته و اما فخر رازی الفاظ و اصطلاحات را حفظ کرده و در معنا مردّد مانده و تشکیک کرده است. علامه را در فقه باید با سید مرتضی و شیخ طوسی قیاس کرده و در حکمت با خواجه نصیرالدین طوسی و در ریاضی همتای ابوریحان بیرونی شمرد، و در تحقیق عقلی و تنبّه، قرین ارسطو و در هر فن، قرین بزرگ‌ترین مرد آن فن. پس بی‌شبهه بزرگ‌ترین علمای اسلام از سنی و شیعه است، گرچه در فقه تبرّز داشت، اما استادی او در هیچ فن کمتر از فقه نبود، و یکی از افتخارات عرب و شرف امت اسلام است.



نیاز جامعه به مرکز و مدیر

بشر همیشه به این مسئله شناخت داشته است که جامعه و حتی عائله چند نفری اگر بخواهند با داشتن حقوق متقابل و تبادل دسترنج‌ها، و همکاری‌های سالم و سازنده و روابط متعادل و آسایش‌بخش زندگی کرده و از نظم و ترتیب و امنیت و رفاه لازم برخوردار باشند، به دو چیز نیاز دارند:

۱. قانون جامع و برنامه‌های کافی.

۲. مدیریت و زمامداری و مرکز تصمیم‌گیری و اجرایی مورد اعتماد.

بدیهی است که بدون مدیریت صالح و قاطع و نظام اداری، رفاه و امنیت و مقاصد اساسی دنیا و آخرت انسان حاصل نمی‌شود. بشر، هم طعم تلخ بی‌نظمی را چشیده است و هم اثر موافق و مساعد نظم و ترتیب را دیده است، لذا مدیریتی را که حافظ نظم و مجری عدالت و نگهبان مصالح و پاسدار حقوق عموم باشد، لازم می‌داند و از آن استقبال می‌نماید.

مدینه فاضله وقتی تشکیل می‌شود که افراد جامعه مانند اعضا و قوای انسان واحد که تحت اداره و مدیریت عقل قرار دارند و وحدتشان با یک نیروی مرکزی که هر عضو و قوه‌ای را به کار مناسب مأمور می‌سازد تحت مدیریت مطمئن و عاقل و عادل اداره شود که جریان امور را بر سیر منطقی و متناسب قرار دهد

پیرامون معرفت امام / نیاز جامعه به مرکز و مدیر ۱۴۹

و بین اعضا همکاری ایجاد کند، بدون اینکه خودش را بر سایرین تحمیل نماید یا آنها را در مسیر غیرمناسب و خارج از صلاحیتشان وارد کند. واضح است هرچه این نقشه بیشتر عملی شود و هرچه مدیریت از آگاهی لازم و بیشتر برخوردار باشد، اغراض صحیح انسانی بیشتر تأمین می‌گردد، و مشابهت نظام سیاست و اداره و تشریح به نظام تکوین بیشتر می‌شود.

شکل مدیریت

ظاهراً در اصل لزوم مدیریت، اختلاف قابل توجهی وجود ندارد و تقریباً مورد اتفاق همگان است. آنچه مورد اختلاف و محل نظر و نزاع بوده و هست، شکل مدیریت است، و اینکه چگونه و به چه شکل و برنامه، اغراض و مقاصدی که بشر از مدیریت دارد، تأمین می‌گردد. بدیهی است که در این نقطه حساسیت و اهمیت مسئله مدیریت و اختلاف آرا و برنامه‌ها ظاهر می‌شود و اغراض سیاسی و جاه‌طلبی نیز نقش مهمی را ایفا می‌نمایند و برحسب مبانی و جهان‌بینی‌های مختلف، نظرات مختلف اظهار می‌شود، که مجال شرح و بسط و تفصیل شکل‌ها و صورت‌هایی که تاکنون عرضه شده یا در خارج وجود پیدا کرده در این رساله نیست، و به‌طور فشرده و اختصار می‌گوییم: در اینجا در دو محیط و دو جو می‌توان سخن گفت:

نخست: در محیط کسانی که یا اصلاً به مبدأ و عالم غیب اعتقاد ندارند و در تاریکی‌های الحاد متحیر و سرگردان هستند و اگر خیلی ترقی فکری و علمی داشته باشند، بیش از حدی که در قرآن آمده است، نیست:

(يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ

غَافِلُونَ؛^۱

«(اکثر مردم) به امور ظاهری زندگی دنیا آگاهند و از عالم آخرت

به کلی بی خبرند».

و یا اگر به مبدأ و عالم غیب و حتی رسالات آسمانی معتقدند، مسائل دنیا و خصوص این گونه امور را به آن مرتبط نمی دانند و بشر را در این امور مستقل و به خود واگذار می شمارند و به اصطلاح، روحانیت را از سیاست، و دین را از دنیا جدا می دانند. و خلاصه به هیچ گونه ترتیب و الزام دینی در این امور معتقد نمی باشند.

دوم: در محیط اسلامی که همه چیز و همه راه و روش ها با جهان بینی اسلامی بررسی می شود و اسلام را از هر کمبود و کوتاهی و نقص منزّه می داند و سیاست و حکومت را از اسلام جدا نمی سازد و اسلام را فراگیر همه مسائل زندگی بشر می شناسد، در چنین جوّی باید نظام حکومت را از کتاب و سنّت و تعالیم اهل بیت پیغمبر| که عدل قرآنند و تمسک به آنها امان از ضلالت است، گرفت.

بنابراین ما برحسب هریک از این دو جوّ، بررسی را جداگانه آغاز می کنیم و اول شکل مدیریت را در محیط های الحادی و آن محیط های ایمانی که دین را از دنیا، و سیاست را از دیانت و روحانیت جدا می دانند، بررسی کرده و با صاحبان این افکار به مباحثه می نشینیم.

در محیط الحادی می گوییم: ایدئولوژی و مبانی عقیدتی و فکری ما که به اصطلاح زیربنا است با شما فرق جوهری و بنیادی دارد. می گوییم: انسان خودش مالک خودش و مالک جانداران و اشیای دیگر هرچه باشند، نمی باشد و خدا مالک همه و صاحب اختیار همه است و بر همه چیز و همه امور ولایت

پیرامون معرفت امام / نیاز جامعه به مرکز و مدیر ۱۵۱

دارد و مدیریت حقیقی با اوست که خالق و آفریننده و روزی‌دهنده و عالم به همه مصالح و مفاسد است و حکیم و خبیر و لطیف و منعم و محسن و رحمان و رحیم و دارای تمام صفات کمالیه و اسماء‌الحسنی است.

از این جهت ولایت هر شخص، حتی بر خودش و هر مداخله و تصرف در امور دیگران بدون اینکه به اذن خدا و از جانب او و انفاذ اوامر و تشریحات او و عمل از جانب او و برای اطاعت و فرمان‌بری او باشد، اعتبار نداشته و به هیچ وجه قابل توجیه نیست.

به آنان که به عالم غیب و رسالات آسمانی نیز معتقدند، ولی دین را از سیاست جدا می‌دانند می‌گوییم: رسالات آسمانی که برای اصلاح بشر و تکمیل اوست، باید کامل باشد و نمی‌توان در رسالات آسمانی نقصی فرض نمود، و اگر در رسالات آسمانی، صلاح امور دنیای بشر منظور نشده باشد، خلاف مبانی عقیدتی اسلامی است. اسلام دین عبادت و سیاست و نظام فکر و عمل و اجتماع و اداره همه شئون است، پس با هر یک از این دو طرز تفکر مخالفت داریم:

با تفکر نخست، مخالفت ما، مخالفت موحد با مشرک و مؤمن با ملحد و اختلاف دو جهان‌بینی متضاد است.

و با تفکر دوم، اختلاف در شناخت ایدئولوژی و جهان‌بینی واحد است که وقتی شناخت کامل شد و ایدئولوژی و جهان‌بینی خود را کامل کنیم، اختلاف مرتفع می‌شود.

جهان‌بینی اسلامی و خداشناسی و ابعاد ایمان به توحید اگر درک شود، خودبه‌خود بطلان این گونه نظام‌ها که منفک از توحید و حاکمیت خدا است، ظاهر می‌شود.

بنابراین و با صرف نظر از این اختلاف بنیادی و عقیدتی، شایان توجه است این

رژیم‌هایی که تعهد دینی در آنها نیست، به هر شکل و عنوان که باشند، دیکتاتوری و سلطنت مطلقه یا دموکراسی و به اصطلاح حکومت مردم بر مردم یا استبداد پرولتاریا و حزبی و هر صورت دیگر، قابل اعتماد نمی‌باشد و حتی رژیم دموکراسی علاوه بر اینکه انتخاباتش - چنان‌که در نظام‌های دموکراسی دیده می‌شود - در محیط آزاد و دور از شهوات و اغراض پلید و استضعاف‌گرانه انجام نمی‌شود و فواحش و روسپی‌ها و رقاصه‌ها و تبلیغات شهوت‌انگیز در پیروزی نامزدها نقش مؤثر دارند، چنان‌که سرمایه‌داران و صاحبان کارخانه‌ها نیز انتخابات را در اختیار می‌گیرند و در واقع، مبارزات انتخاباتی مبارزه بین سرمایه‌داران معینی است که بر بازرگانی و کارخانه‌ها و بانک‌ها و امور اقتصادی سلطه دارند.

علاوه بر این معایب که هر نظام به اصطلاح دموکراسی به آن آلوده است، این نظام در متن و هویتش هم در حدی استبدادی است و بر آن کسانی که این نظام را نمی‌پذیرند، تحمیل است. مثلاً هرکسی ملزم است در کالیفرنیا قوانین آمریکا را رعایت نماید و حق تخلف‌پذیری برای او اعتبار نمی‌شود؛ اما این الزام بر پایه چه منشأ و اساسی است؟ و چرا باید اکثریت به معنای عام؛ یعنی اکثریتی که نظام اقلیت و اکثریت را پذیرفته است، اقلیتی که این نظام را صحیح نمی‌داند را ملزم به تسلیم سازد؟

جز یک سلسله سخنانی که به حفظ منافع و شهوات اکثریت مربوط می‌شود، پاسخ ندارند.

در این نظام‌ها، حق مفهوم ثابتی ندارد و همان است که اکثریت آن را حق بدانند و آن را بر اقلیت تحمیل می‌کند، هرچند اقلیت معتقد باشد که مفهوم حق ثابت و غیر قابل تغییر است. اقلیت در این نظام‌ها در تخلفاتش از قانون، مجرم واقعی و متخلف حقیقی که در عرف اخلاق و فطرت انسان محکوم باشد، نیست

پیرامون معرفت امام / نیاز جامعه به مرکز و مدیر ۱۵۳

و حتی به نظر اکثریت هم، نمی‌توان فرد متخلف را - چنان‌که در نظامات دینی قابل نکوهش است - نکوهش کرد؛ بلکه حکم به کیفر و نکوهش، یک امر قراردادی است که اکثریت به ملاحظه مصالح خودش، خود را متعهد می‌داند که به آن عمل کند و به اقلیت هم که آن را خلاف مصلحت خودش و بلکه اکثریت می‌داند، تحمیل می‌کند و خلاصه این نظام نیز بر اساس اینکه حق با زور است، هرچند زور اکثریت باشد، ارتباط پیدا می‌کند.

اشکال دیگر کلّ این نظام‌هایی که بر اساس ایدئولوژی‌های مثبت و ایمانی^۱ نباشد، این است که پشتوانه معنوی که موجب تعهد نفسی و پیش خود شود، ندارند. لذا می‌بینیم در همین کشورها، با یک کودتای نظامی وضع عوض می‌شود

۱. مبانی عقیدتی و ایدئولوژی بر دو نوع می‌باشد: مبانی مثبت و ایمانی، و مبانی منفی و سلبی؛ و به عبارت دیگر: ایدئولوژی معنوی و ایدئولوژی مادی.

در ایدئولوژی‌های مادی سلبی، همه چیز عین عالم مادی است و ماورای آن چیزی نیست و هرچه هست مظاهر ماده و تغییرات و تبدلاتی است که در آن ظاهر می‌شود. این‌گونه ایدئولوژی، جز نفی و سلب مفهومی ندارد؛ زیرا جهان ماده و مظاهر مختلف و تغییراتی که در آن ظاهر می‌شود، قابل انکار نیست و وجود عالم مادی در مقابل قائلین به عالم غیب، ایدئولوژی نیست؛ بلکه ایدئولوژی یک فرد مادی این است که هرچه هست همین ماده است و ماورای آن چیز دیگری نیست، و همین است که مادی نمی‌تواند آن را اثبات کند و نمی‌تواند به‌عنوان ایدئولوژی آن را عرضه بدارد. وجود جهانی مادی‌گرا ثابت است و کسی را در آن حرفی نیست و در نفی و اثبات آن اختلافی نمی‌باشد که قائل به وجود آن، آن را ایدئولوژی خود بداند.

آنچه مورد اختلاف است انحصار عالم وجود و هستی به عالم ماده و نفی عالم غیب است که مادی‌گرا بر آن اصرار دارد و موحد و خداپرست آن را ردّ می‌کند و به عالم غیب نیز معتقد است. بنابراین اولاً: ایدئولوژی مادی که انکار عالم غیب باشد، قابل اثبات نیست تا بتوان آن را زیربنا قرار داد و بر اساس آن نظام و قانون پیشنهاد کرد. ثانیاً: نفی و سلب چون چیزی نیست، برفرض اثبات هم، زیربنا نمی‌شود، و اگر بگویند: زیربنا عقیده به انحصار وجود به عالم مادی است، می‌گوییم: این عقیده در انسان هیچ‌گونه تعهدی نمی‌آورد و برای خود عالم مادی به این تفسیر احترامی نمی‌توان ثابت کرد تا چه رسد برای عقیده به آن.

و هیچ کس هم نمی گوید که این نظام غیر قابل تغییر بود و حال که نظام جدید مستقر شده آن نظام همچنان اعتبار دارد و باید مطاع و مُتَبَع باشد، به عکس نظام های دینی مثل نظام امامت، ملاحظه می کنید باینکه چهارده قرن بر آن گذشته است و جز در عصر شخص رسول خدا|| و پنج سال حکومت امام علی × و شش ماه حکومت امام حسن × استقرار نیافت، همچنان باقی است و هیچ وقت معتقدان به این نظام تسلیم نظامات دیگر نشده، و نظام امامت را ساقط و منقرض شده ندانستند؛ بلکه بر این عقیده استوار ماندند و در همین حکومت ها هم در عین اینکه تحت سلطه زور و دیکتاتوری حکام جور بودند از نظام امامت پیروی می کردند، و در دوره غیبت کبری هم به علمای عامل و مجتهدین عادل در امور خود مراجعه می نمودند.

نظامات دیگر

آنچه گفته شد، پیرامون نظامات به اصطلاح دموکراسی است که تقریباً بیشتر نظامات کنونی جهان مدعی آن هستند؛ اما نظامات دیگر مثل نظامات کمونیستی و تک حزبی معایب و مفاسدشان بیش از اینها است.

در این نظامات، دیکتاتوری و بی اعتنایی به حقوق بشر و کرامت و حریت انسان به گونه بی سابقه ای جریان دارد و عده ای که گاه شمار آنها به ده درصد دیگران نمی رسد، مالک الرقاب و مطلق العنان هستند و به اسم حزب و ترقی، بدترین تجاوزات را به حقوق دیگران معمول می دارند، و اگر در آنجا اکثریت، اقلیت را ملزم به قبول تصمیمات خود می کنند، در اینجا اقلیت زورمند و سلطه گر و خون خوار بر اکثریت تحمیل شده و خود را قیّم و مالک و صاحب اختیار اکثریت قرار داده است.

پیرامون معرفت امام / نیاز جامعه به مرکز و مدیر ۱۵۵

و خلاصه دنیا در بین سلطه‌جویان این نظام‌ها، بدترین حالات را می‌گذرانند و دسترنج زحمتکشان و کشاورزان و کارگران، صرف تقویت تسلیحات پاسداری از این حکومت‌های فاسد می‌شود و هزینه‌هایی که اگر به مصرف نیازمندی‌های بشر می‌رسید، امروز صدها میلیون انسان با رنج و درد گرسنگی و بیماری‌های گوناگون و کمبودها و فشارهای طاقت‌فرسای تأمین معاش ابتدایی دست به گریبان نبودند.

به نظر می‌رسد که سخن گفتن از معایب و مفاسد این نظام‌ها و مکتب‌ها توضیح واضح باشد، و اگر رسانه‌های گروهی و مطبوعات در اختیار انسان‌ها و افکار سالم بود، احدی به این نظام‌ها گرایش پیدا نمی‌کرد و فریب زمامداران آنها را که هر روز در نقطه‌ای از جهان، مثل فلسطین، افغانستان، لهستان، اریتره و نقاط دیگر به وحشی‌ترین جنایات دست می‌زنند، نمی‌خورد.^۱

۱. اگر انسان شرافتمندی بخواهد علیه این نظام‌ها ادعای صادر کند، باید کتاب‌ها بنویسد و سرانجام بگوید: صد آفرین به عالم حیوانات درنده و شهوت‌ران!! همین امروز (دهم رمضان ۱۴۰۲ق) رادیو بی بی سی اطلاع داد که عده‌ای از نمایندگان کنگره آمریکا به اعتیاد و آمیزش با جوان‌هایی که به‌عنوان نامه‌رسان و شغل‌های دیگر در ارتباط بوده‌اند، متهم شده‌اند. این نمایندگان بزرگ‌ترین مجمع سیاسی جهان که در تعیین سیاست‌های جهان و نظام فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آمریکا مؤثرند و جریان‌های استعمار آمریکا و جنایات آن را رهبری می‌نمایند و به قدرت تکنیک و صنعت افتخار می‌کنند، این جوان‌ها را فریب داده و به وعده ترفیع مقام و رتبه در منجلاب فساد وارد می‌نمایند. از این‌گونه خبرها از غرب و شرق متمدن و مترقی بسیار شنیده و می‌شنویم. آلبرت ماشه رهبر کمونیست‌های فرانسه سال‌ها است که با زن قانونی فرد دیگری زندگی می‌کند و از آن زن دو فرزند هم دارد.

نظام‌های کنونی، نظام‌هایی است که امثال ریگان و برژنف و میتران و تاچر از آنها سر در می‌آورند و جنایات فلسطین و لبنان و افغانستان و نقاط دیگر را برای توسعه‌طلبی و استثمار انسان‌هایی که قیمت یک فردشان در انسانیت از تمام استعمارگران آمریکا و کمونیست‌های روسیه بیشتر است، مرتکب می‌شوند و همه این جنایات را تجدد و ترقی گفته و به اسم صلح و همزیستی مرتکب می‌شوند.

فقط در اینجا آنچه باید توضیح داده شود، درباره آن دسته نظامات سوسیالیستی و دموکراسی است که می‌خواهند با حفظ دین و به قول خودشان عدم تعرض به عقاید مذهبی و احترام از نظامات عبادی و اخلاقی و آزادی تبلیغ دین و رفتن به معابد، موجودیت داشته باشند و دین را در معابد و پرداختن به اخلاق فردی و عبادات، منحصر و محبوس سازند. و نزدیک به یک قرن است که استعمارگران کوشش می‌کنند آن را به مسلمانان نیز بقبولانند و آنان را که از این نظرها و آرای ضداسلامی طرف‌داری می‌کنند، روشنفکر و متعهد و متجدد و مترقی می‌خوانند.

اگر مقصود این است که سوسیالیسم و دموکراسی و حاکمیت ملی، با دین معارضه‌ای ندارند و هر دو می‌توانند پایه‌پای یکدیگر به پیش بروند؛ زیرا قلمرو سیادت و مداخله آنها با هم ارتباط ندارند؛ قلمرو نظام هرگونه که باشد، حکومت و سیاست، بازار و خیابان، اداره و کارخانه، قضاوت و قانون و این‌گونه امور است، و قلمرو دین، کلیسا و معبد و اخلاق و نوع‌پروری و کارهای بشردوستانه و نیایش و پرستش است.

پاسخ می‌دهیم: این برحسب تفسیر نادرستی است که شما از دین می‌نمایید و این عین تخطی و تجاوز به قلمرو دین است. این تفسیر اگر با آنچه مسیحیان به آن معتقدند و آن را تعلیمات مسیح می‌دانند، مطابق باشد، با رسالات آسمانی از جمله رسالت مسیح و خصوصاً با رسالت اسلام که جهانی است و بیشتر احکام و تعلیمات آن مربوط به اموری است که شما آن را از قلمرو دین خارج می‌شمارید مخالف است و هر مسلمانی با قاطعیت آن را ردّ می‌کند.

اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که در کوچک‌ترین احکام و برنامه‌هایش، تحریف و تغییری داده شود و حتی حکم مستحب و مکروه آن را، واجب یا حرام و مباحش را مکروه یا مستحب بگویند.

«حَلَالٌ مُحَمَّدًا حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ

الْقِيَامَةِ»^۱

و اگر مقصود این است که در قوانین و احکام و نظامات مالی و قضایی و کلیه امور، قانون اسلام جاری باشد و فقط در انتخاب حکومت، نظام اکثریت را بیاورند و به روش دموکراسی و حاکمیت ملی و حکومت مردم بر مردم بروند، این نظر را بپذیرند که اسلام در امر رژیم و نظام اداره ساکت است و درعین حال که اطاعت از اولی الامر به صریح قرآن واجب است^۲، در طرز تعیین ولی امر و روش مدیریت جامعه پیشنهاد و دستوری ندارد.

چنان که اخیراً هم بعضی به اصطلاح روشنفکران اهل سنت، نظر به اینکه نتوانسته اند جریان خلافت را در صدر اسلام، بر پایه یک برنامه معین قرار دهند و از سوی دیگر نیز، نمی خواسته یا مصلحت ندیده اند آن جریانها را که موجب خانه نشینی امام منصوص گردید، غیر شرعی اعلام کنند، همین نظر را اظهار نموده که در امر زمامداری دستور و برنامه شرعی وجود ندارد و مردم، خود باید این مشکل را در هر عصر به هر شکلی که صلاح دیدند، علاج نمایند که طبعاً یکی از این شکلها هم نظام اکثریت می باشد.

و شگفت انگیز این است که بعضی شیعه زاده های به اصطلاح روشنفکر نیز چون دیده اند نصوص بسیاری را، که بر خلافت و امامت امیرالمؤمنین[×] و تعیین آن حضرت به جانشینی پیغمبر دلالت دارد و نظام شورایی و حکومت مردم بر مردم

۱. صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۶۸؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۱۴۸.

«حلال محمد! تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام است».

۲. نساء، ۵۹.

را در اسلام بی‌موضوع می‌سازد، نمی‌تواند انکار کنند، طرح دیگری ریخته و نظر دیگری اظهار نموده‌اند که هم غرب‌زده‌ها و شیفتگان نظام شورایی و اکثریت و دموکراتیک را راضی کنند، و هم در محیط شیعه، اگر بتوانند معتقدان به نظام امامت را اغفال نمایند.

از سخنان این افراد استفاده می‌شود که اذعان دارند به اینکه گزینش‌های متعدّد پیغمبر اسلام| و تعیین‌های رسمی و اعلام‌های مکرّر آن حضرت که در کمال صراحت، امیرالمؤمنین علی × را به امارت مؤمنین و امامت و ولایت منصوب داشته است، جهت معرفی است و نصب و تعیین نیست و اصلاً رژیم امامت یک رژیم موقت است و مقدمه نظام شورایی است و برای اینکه بچه‌های آشنا به اصطلاحات غرب و شرق گفتارش را بپذیرند، امامت را به رژیم‌های انقلابی سفارش شده در کنفرانس «باندونک» تشبیه کرده، چون جامعه هنوز آمادگی آن را نیافته است که کارش به خودش واگذار شود، رهبر آن انقلاب، یک نفر را که از همه بیشتر آگاه به انقلاب و اهداف آن باشد و بتواند مردم را در مسیر انقلاب رهبری کند، به مردم معرفی می‌نماید.^۱

این مضمون دو نظر روشنفکرانه در محیط سنی و تشیع است؛ اما پاسخ به این دو نظر:

پاسخ به نظر اول: این است که مهمل گذاردن چنین امر مهمی که در امور دنیا و بلکه آخرت مردم - امری به اهمیت آن کم پیدا می‌شود - خلاف لطف و اوصاف کمالیه خدا و ربوبی پروردگار است و علاوه، اقرار به نقص دین است

۱. منظور انقلاب‌های قبل از دهه پنجاه و سوسیالیستی و یا به ظاهر دموکراسی بوده است.

پیرامون معرفت امام / نیاز جامعه به مرکز و مدیر ۱۵۹

که به صریح آیه: **(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)**^۱ کامل گردیده است.

و چگونه می شود که معرفت امام با این همه تأکید واجب شده و اطاعت امام نیز بر حسب آیه: **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)**^۲ واجب شده باشد؛ اما امامی که باید شناخته شود، معرفی نشده باشد؛ و ولی امری که اطاعت از آن واجب است، معلوم نشده باشد. این نظر - چنان که قبلاً به آن اشاره کرده و بعد هم اشاره می نمایم - کاملاً غیر منطقی است و قابل قبول نیست.

و اما پاسخ به نظر دوم: این است که اولاً: اصولاً نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با شرایع ابراهیمی و توحیدی خصوصاً اسلام که ابعاد گوناگون توحید را شرح و بسط داده و دعوت توحیدی اش خالص و دور از شائبه های شرک در اختیار بشریت قرار دارد، منافات دارد و قبول این گونه رژیم ها با قبول سایر نظامات اسلام، مثل تلفیق بین شرک و توحید است. بین حکومت خدا بر مردم و حکومت مردم بر مردم همان فاصله است که بین حکومت خدا بر مردم و حکومت شاه بر مردم است:

(اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)^۳

«خدا ولی و سرپرست اهل ایمان است، آنان را از تاریکی های جهان

۱. مائده، ۳. «امروز دین شما را کامل کردم».

۲. نساء، ۵۹. «و ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید خداوند را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر (اوصیای پیامبر) را».

۳. بقره، ۲۵۷.

۱۶۰..... امامت و مهدویت / ج ۱

بیرون آرد و به عالم نور برد، و آنان که راه کفر ورزیدند، اولیای آنها طاعتها هستند که آنها را از عالم نور بیرون آورده و به تاریکی‌های گمراهی افکنند».

نظام اسلام، حکومت خدا و احکام الهی است و ولایت‌ها هم باید از جانب او و به اذن و تشریح او باشد.

ثانیاً: نظام امامت نظام موقت نیست، چنان‌که امیرالمؤمنین × می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ»؛^۱

«هیچ عصر و زمانی زمین خالی از وجود حجّت و امام نخواهد بود».

ثالثاً: آیاتی مثل: (قَالَ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً)^۲ و (يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ

خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ)^۳ و (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا)^۴ صراحت دارند بر اینکه

امامت معرفّی ساده نیست؛ بلکه جعل و انتصاب الهی است.

رابعاً: این همه نصوص و روایات که در مورد امامت ائمه^ه رسیده است، به صراحت دلالت بر انتصاب آنها به امامت دارد و هرگز به این صورت که «آنچه از سوی خدا و پیغمبر انجام می‌شود، معرفّی است؛ اما تعیین و گزینش باید از جانب مردم باشد» قابل توجیه نیست؛ زیرا سؤال می‌شود: اگر مردم، دیگری را به زمامداری برگزیدند، آیا وجوب اطاعت خواهد داشت یا نه؟ و آیا شخص معرفّی شده بدون گزینش مردم به خصوص با گزینش دیگری، وجوب اطاعت

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷)؛ صدوق، کمال‌الدین، ص ۲۹۴؛ ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۷۰.

۲. بقره، ۳۰. «من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد».

۳. ص، ۲۶. «ای داوود ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم».

۴. بقره، ۱۲۴. «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم».

پیرامون معرفت امام / نیاز جامعه به مرکز و مدیر ۱۶۱
دارد یا نه؟ و آیا خود شخص معرفی شده، باید از برگزیده مردم اطاعت کند یا نه؟
اینها سؤالاتی است که پاسخ صحیح آن، ردّ این نظریه به اصطلاح
روشنفکرانه است.

بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی

در محیط اسلامی چنان که گفته شد - در شناخت شکل مدیریت که فردی یا
جمعی است و به انتخاب مردم یا انتصاب الهی است - باید به کتاب و سنت
و تعلیمات و راهنمایی های اهل بیت^ع که عدل قرآنند، مراجعه نمود. در این محیط
همه معتقدند که در اسلام، در بیان هر تعلیم و ارشادی که با سعادت واقعی بشر
ارتباط داشته باشد، کوتاهی نشده و هر تشریحی که مورد نیاز بشر باشد، انجام
شده است.

با این بینش اسلامی و با مراجعه به تاریخ اسلام و آیات قرآن و احادیث
شریفه، غیر از نظام امامت، مشروعیت هیچ یک از نظام هایی که در طول چهارده
قرن بر مسلمین حکومت یافته اند، به دلایل زیر قابل اثبات نیست:

۱. آنان که در طرف مقابل نظام امامت قرار دارند، از معرفی نظام واحدی
به عنوان نظام اسلام عاجزند و با توجیهاتی که هرگز قابل قبول نیست، مانند
کسانی که خود را در مقابل قضایای واقع شده می بینند، نظامات گوناگون را که
برخی از آنها در فساد کم نظیر و نمونه بوده اند، شرعی شمرده یا حداقل اطاعت از
آنها را یک تکلیف شرعی اعلام می کنند.

این عجز و ناتوانی آنها از معرفی نظام واحد به دو جهت است:
یکی اینکه با مراجعه به کتاب و سنت برای نظامات دیگر غیر از نظام امامت،
نمی توان مستند صحیح و قانع کننده ای پیدا کرد و حتی خود برقرارکنندگان این

نظامات نیز چنین ادعایی نکردند و به‌عنوان اینکه نظامی را که برقرار کرده‌اند، نظام شرعی و اسلامی است و شکل و نوع آن از سوی شرع معین شده است آن نظامات را مطرح نساختند.

و دیگر از این جهت است که پس از رسول خدا، در اثر انحراف سیاست اسلام از مسیر امامت، حکومت شکل‌های مختلف گرفت و روش و روند واحدی نیافت تا بتوان شرعی بودن آن را به‌گونه‌ای توجیه نمود؛ بلکه در اثر صورت‌های گوناگونی که حکومت به خود گرفت و در هر صورت بر مسلمین تحمیل می‌شد و جز پیروان امامت کسی آن را ردّ نمی‌کرد، کاملاً این موضوع - که اسلام نظام حکومتی ندارد - برای مردم قابل قبول شد، یا ناچار شدند از ترس شمشیر، قفل خاموشی بر دهن بزنند و از این موضوع چیزی نگویند تا گرفتاری‌ها و محرومیت‌ها و فشارها و زندان‌ها و شکنجه‌هایی را که شیعه دیدند، نبینند.

۲. چنان‌که می‌دانیم به دنبال یک سلسله بست و بندهای سیاسی، حزبی مرکب از عده‌ای که از عصر پیغمبر و خصوصاً در سال‌های آخر حیات آن حضرت برای تسلط بر مسلمین و در اختیار گرفتن حکومت همکاری داشتند، شکل گرفت که حتی در مقام قتل پیغمبر برآمدند و پس از رحلت آن حضرت جریان سقیفه بنی‌ساعده^۱ را پیش آوردند و اشخاصی که آن اجتماع را اداره می‌کردند، مطلبی را که عنوان نمی‌کردند، استدلال به سنت پیغمبر و ارشادات و اعلان‌های رسمی آن حضرت بود. چون همه این را می‌دانستند که اگر آن مسائل مطرح شود و حکومت بر آن اساس مستقر گردد، نه برای آن اجتماع موضوعی باقی می‌ماند و نه برای ریاست خودشان؛ زیرا آن‌کس را که پیغمبر منصوب و معلوم کرده بود، در سقیفه

۱. راجع به جریان عجیب سقیفه، به کتاب *السقیفه* علامه کبیر مرحوم شیخ محمدرضا مظفر & مراجعه شود.

پیرامون معرفت امام / نیاز جامعه به مرکز و مدیر ۱۶۳

شرکت نداشت و اینها هم که شرکت داشتند منصوب نبودند، لذا این جاه طلبان و شیفتگان حکومت، آن تأکیدات و توصیه‌ها و ابلاغات علنی و رسمی پیغمبر را نادیده گرفتند و در سقیفه، بدون اینکه قبلاً نوع نظامی را که باید حاکم شود، مشخص نمایند، با تبانی‌ها و سازش‌های سیاسی، سعد بن عباد را که رقیب مهمشان در آن اجتماع بود، کنار زدند^۱ و با ابوبکر بیعت کردند و سؤالات بسیاری از جمله پرسش‌های زیر در این جریان بی‌جواب ماند:

اولاً: چرا این عده استبداد ورزیدند و بدون اینکه دیگران، به خصوص بنی‌هاشم و شخصیتی مثل امام‌علی^{*} را به آن اجتماع دعوت کنند و از نظرشان آگاه شوند، پیش‌دستی نمودند؟! آیا غیر از این بود که اگر علی^{*} در آن اجتماع حضور می‌یافت، امکان آنکه گروهک‌های سیاسی به مقاصد خود نرسند، افزایش می‌یافت؟! می‌یافت؟! می‌یافت!؟

ثانیاً: چرا بعد از مشورت‌های صوری، نتیجه را به سایر مسلمین در مسجد و جلسه علنی اطلاع ندادند تا همگان رأی و نظر بدهند؟! و

ثالثاً: تعیین ابوبکر به خلافت بر چه اساسی بود؟ آیا بر اساس اجماع اهل سقیفه یا اکثریت آنها بود؟! یا بر اساس اجماع عموم اهل حلّ و عقد از جمله بنی‌هاشم یا اکثریت اهل حلّ و عقد؟! یا بر اساس اجماع همه یا اکثریت مسلمین بود؟ اگر بر اساس اجماع اهل سقیفه یا اهل حلّ و عقد یا اجماع مسلمین بود که هیچ‌یک از این اجماع‌ها حداقل تا مدتی حاصل نشد. بنابراین در این مدّت ابوبکر بر چه اساسی مداخله در امور جامعه می‌کرد؟! و چرا برای او به زور و اکراه

۱. ر.ک: ابن‌قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۱ - ۲۸. و بعد هم او را کشتند و قتلش را به اجته نسبت دادند.

و تهدید، از اشخاص مطالبه بیعت می‌کردند؟! و حتی تهدید می‌کردند که بنی‌هاشم را در خانه حضرت زهرا^۱ به آتش خواهند سوخت؟!^۱

و اگر اکثریت بوده، این اکثریت از کجا اعتبار شرعی پیدا کرد؟! و به فرض اینکه در سقیفه، اکثریت با ابوبکر بیعت کرده باشند - باینکه جریان معلوم نیست - چرا بیعت آن اکثریت که در برابر مسلمین اقلیت بودند، اساس کار شد و دیگران مجبور شدند با او بیعت کنند و سخن از دیگران گفتن ممنوع گردید؟!^۲

به اتفاق اهل سنت، حضرت سیده نساء العالمین، صدیقه طاهره فاطمه زهرا^۳ از حکومت ابوبکر ناراضی بود و با حکومت او مخالفت داشت.^۴ و حتی نقل می‌کنند: تا زمانی که حضرت زهرا^۳ زنده بود، احدی از بنی‌هاشم و وابستگان به آنها با ابوبکر بیعت نکردند.^۵ این موضوع خود دلیلی بر عدم مشروعیت حکومت و جواز مخالف با آن است و دیگر راه هرگونه توجیه شرعی برای حکومت ابوبکر بسته می‌شود؛ و به فرض اینکه محملی برای آن بتراشند، موضع حضرت فاطمه^۳ و تصویب علی^۶ از آن موضع و تبعیت بنی‌هاشم از آن دلیل بر این است که شرعی ندانستن حکومتی مثل حکومت ابوبکر جایز است و هرکس هم به تبعیت از حضرت زهرا^۳ آن را شرعی نداند، به خطا نرفته است.

همان‌طور که عالم معروف شیخ حسن بناء، رهبر اخوان المسلمین، در عذر

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۵۶؛ امینی، الغدير، ج ۵، ص ۳۷۲.

۲. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۶ - ۱۸۷؛ صالحی شامی، سبیل الهدی و الرشاد، ج ۱۲، ص ۳۷۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۱۵۷ - ۱۵۹؛ ج ۴۳، ص ۲۰۳ - ۲۰۴؛ شیخ الاسلامی، مسند فاطمة الزهراء^۳، ص ۴۶۳ - ۴۶۹ (باب ۴۰).

۳. صنعانی، المصنف، ج ۵، ص ۴۷۳؛ ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۰ - ۳۲؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۴۸.

پیرامون معرفت امام / نیاز جامعه به مرکز و مدیر ۱۶۵

شیعه بر ردّ خلافت ابوبکر گفته است که:

كَانَتْ هَذِهِ عَقِيدَةَ فَاطِمَةَ^۱!

این عقیده، عقیده فاطمه است.

و در برابر آن، هیچ مسلمان معتقد به خدا و رسول، جز تسلیم و عدم اعتراض و تصویب چاره‌ای نخواهد داشت.

بالاخره از میان این بست و بندها و تباری‌های سیاسی که علیه بنی‌هاشم و برای جلوگیری از اجرای برنامه‌ای که پیغمبراً مقرر کرده بود، انجام شد، ابوبکر بر کرسی حکومت نشست و پیراهن خلافت و حکومت را در بر نمود و چنان‌که گفتیم، معلوم نشد بر چه اساسی حکومت او بر مردم تحمیل شد، بعدها که به تدریج اعتراضات به مشروعیت حکومت او، افکار را به خود مشغول ساخت، جیره‌خواران سیاست‌هایی که ناچار بودند آن سنگ اساس و بنا را محکم سازند، به دستور اربابان خود برای پیدا کردن دلیل بر مشروعیت آن به دست و پا افتادند و به اجماع و حدیث: «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَىٰ خَطَا»^۲ متشبّث شدند و گفتند: اُمّت بر خطا اجماع نمی‌کنند و خلافت ابوبکر به اجتماع اُمّت محقق شد. در صورتی که:

۱. مرحوم استاد آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری+ که در قدس و تقوا و غیرت اسلامی و فداکاری در راه دین و دفاع از حریم اسلام کم‌نظیر بود، نقل می‌فرمود: در سفر حج بیت‌الله الحرام با شیخ حسن بناء در مدینه طیبه یا مکه معظمه (تردید از این جانب است) مجالس متعدّدی دیدار و بحث داشتم و بالأخره در مسجد مدینه یا مسجدالحرام (باز هم تردید از حقیر است) شیخ حسن بناء سخنرانی کرد و در آن از شیعه دفاع نمود تا به عقیده آنها در موضوع خلافت و ابوبکر رسید گفت: كَانَتْ هَذِهِ عَقِيدَةَ فَاطِمَةَ. مقصودش این بوده که این عقیده شیعه بر غضب خلافت، عقیده‌ای نیست که کسی بتواند آنها را بر آن مؤاخذه کند؛ زیرا عقیده فاطمه زهرا^۳ است.

۲. غزالی، المستصفی، ص ۱۳۸، ۱۵۷؛ فخر رازی، المحصول، ج ۴، ص ۹۲، ۹۷؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۸، ص ۱۲۳. «امت من بر خطا اجتماع نمی‌کنند».

اولاً: صحّت صدور این حدیث ثابت نیست.

ثانیاً: به فرض صدور، عدم اجتماع اّمّت بر خطا به واسطه وجود معصوم در بین آنها است، و با مخالفت یک فرد که محتمل باشد همان امام معصوم است، اجتماع اعتبار ندارد.

ثالثاً: اینکه می‌گویند: اجتماع اّمّت حجّت است، آیا مقصود این است که در موضوعات اگر اجتماع نمودند بر خطا نخواهند رفت، یا اینکه اجتماع در عرض وحی و تشریح الهی مشروع است؟!

گمان نمی‌کنم قائلین به حجّیت اجتماع، چنین اعتباری را برای اجتماع قائل باشند که برگشت به این کند که اّمّت به وسیله اجتماع می‌توانند وضع قانون نمایند. در اینجا نهایت امر این است که گفته شود: اجتماع اّمّت کاشف از نصّ و تشریح است.

رابعاً: این چگونه جماعی بود که برحسب روایات عامّه، فاطمه زهرا ÷ سیده بانوان اهل بهشت در آن وارد نبود و با آن مخالف بود، و بنی‌هاشم و جمعی دیگر نیز حداقل تا فاطمه ÷ از دنیا رحلت نکرده بود، در آن نبودند و شخص علی × تا پایان دوران حیاتش از آن شکایت می‌کرد و در خطبه شقشقیه، آن را محکوم و به باد انتقاد می‌گرفت.^۱

چنان فرض می‌کنیم که حکومت، به اجتماع اّمّت تحقق یافت و خلافت ابوبکر را با این تاریکی‌ها و این همه پرسش‌ها پشت سر می‌گذاریم و با تاریخ پیش می‌رویم تا به مرض موت ابوبکر می‌رسیم.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳ (ج ۱، ص ۳۰ - ۳۸)؛ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۶۱ - ۳۶۲؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۸۲ - ۲۸۸.

پیرامون معرفت امام / نیاز جامعه به مرکز و مدیر ۱۶۷

در اینجا تاریخ می‌گوید: ابوبکر در بیماری‌اش، درحالی‌که گاهی از هوش می‌رفت، در این اندیشه افتاد که اَمّت را در امر حکومت بعد از خود سرگردان نگذارد و خودش یک نفر را معین کند که بعد از او اختلافی پیش نیاید؛ یعنی کاری را که به گفته این سیاست‌بازان، پیغمبر | انجام نداد، ابوبکر برای رعایت مصلحت اَمّت انجام داد و کاغذ و قلم و نویسنده خواست تا وصیت خود را بنویسد و تسجیل کند و در اینجا عمر و حزبش که در بیماری پیغمبر | - وقتی قلم و کاغذ طلبید تا برای اَمّت چیزی را بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نگردند - مانع شدند و زبان را به آن بی‌ادبی و جسارت فراموش‌نشده نسبت به رسول خدا | باز کرد،^۱ که خدا در حَقّش فرمود:

(وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ).^۲

و هیچ ایرادی نگرفتند و «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» نگفتند؟! و ابوبکر را که گاهی بی‌هوش می‌شد و گاهی به هوش می‌آمد و طبعاً چنین بیماری هذیان می‌گوید و سخنش معتبر نیست، از وصیت مانع نشدند و نگفتند: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ؟!».

باری عثمان برای نوشتن وصیت ابوبکر آماده شد و شروع به نوشتن کرد. وقتی به نام شخصی که منصوب می‌شود رسید، ابوبکر از هوش رفت، عثمان از پیش خود نام عمر را نوشت. پس از آنکه به هوش آمد (که به گمان من هرگز به هوش نیامد و مرد) از عثمان پرسید، عثمان گفت: عمر را نوشتم. ابوبکر هم تصویب کرد.^۳

۱. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۲۷ - ۱۲۸؛ مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۵، ص ۷۶ و دیگر مصادر شیعه و اهل سنت.

۲. نجم، ۳ - ۴. «هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست».

۳. ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۷؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۶۱۷ - ۶۱۹؛ ابن اثیر جزری،

و به این صورت - یا بگوییم: - با این نقشه و دسیسه، حکومت و ولایتعهدی عمر بدون هیچ گفتگو و مراجعه به اجماع، به خلق الله تحمیل شد و این صورت دوّمی بود که طیّ این مدّت کوتاه رژیم را دگرگون کرد و نظام را عوض نمود.

در این مورد هم پرسش‌هایی از جمله سؤالات زیر بدون پاسخ می‌باشد:

۱. اگر حکومت شرعی به اجماع امت است؛ چرا ابوبکر از آن عدول کرد

و روش ولایتعهدی را تجدید نمود و امت را از حقّ انتخاب محروم کرد؟!

۲. این تعیین جانشین شرعاً چه اعتباری دارد؟!

۳. اگر به گفته اینها، پیغمبر کسی را به خلافت و جانشینی خودش منصوب

و معین نکرد، چرا ابوبکر به پیغمبر اکرم تأسی نکرد؟! و چرا خود را در رعایت

مصلحت امت و جلوگیری از وقوع اختلاف دلسوزتر و بلکه مدبّرتر از پیغمبر را

جلوه داد؟!

۴. چرا عمر در وصیت ابوبکر که در حال شدّت بیماری و زوال هوش و درک بود،

ایراد نکرد و «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» نگفت؟! و ابوبکر را به هذیان‌گویی متهم نساخت؟!

۵. چرا عثمان پیش از اینکه ابوبکر نام عمر را ببرد، از پیش خود اسم او را

نوشت؟ آیا جز برای این بود که اگر ابوبکر به هوش نیامد و مرد، نوشته را

به‌عنوان وصیت ابوبکر ارائه دهد و عمر را به مردم تحمیل نماید؟ و آیا این

بهترین دلیل بر این نیست که این افراد در مسائل سیاسی و ریاست، پایبند

حقیقت و امانت و معیارهای شرعی نبودند؟

باری اینجا پرده به این صورت عوض شد و نظام به ادّعای شورایی یا اجماعی

یا اکثریت یا هیچ‌کدام، به نظام ولیعهدی تغییر شکل داد و مشروعیت آن بر هیچ

پیرامون معرفت امام / نیاز جامعه به مرکز و مدیر ۱۶۹

پایه‌ای اثبات نشد و مردم را با سلطه‌ای که حزب حاکم داشت، در برابر پیشامد واقع شده قرار دادند و با سوابقی که از روی کار آمدن ابوبکر بود که حتی به حریم شخصیتی مثل علی × تجاوز کردند، و یگانه فرزند پیغمبر را با آن همه عظمت مقام به آن وضع دلخراش آزدند؛ در این موقع که قدرت گروه حاکم بر مردم به مراتب بیشتر بود و موضع سیاسی حزب حق و پیروان اسلام راستین به واسطه شهادت حضرت زهرا^۱ سخت ضعیف شده بود، کسی جرئت اعتراض و پرسش و سؤال نداشت، و یا سؤال و اعتراض را بی نتیجه می دانستند و سوء جریان به وضوحی که داشت، وا گذاشته شد و این پرده دوم به نمایش گذاشته شد.

تا موقعی که عمر از «ابولؤلؤ» ضربت خورد،^۱ استضعاف گران که بر وضع سیاسی و جریان امور مستولی بودند، پرده دیگری را به نمایش گذاردند و نظام و رژیم دیگر عرضه شد.

در این موقعیت هم معلوم بود که اگر عمر بدون مداخله در وضع آینده بمیرد، گروه او از صحنه سیاست و حکومت کنار خواهند رفت و زمامداری علی × یک امر حتمی و مسلم بود که به طور قطع، اگر سلطه گرانی که حاضر نبودند به هیچ وجه دست از ریاست بردارند، دست به این بازی جدید نزده بودند، تاریخ اسلام این چنین که اکنون هست، نبود؛ نه جنگ جمل و نه جنگ صفین و نه جنگ نهروان، و نه انقلاب و شورش علیه عثمان، و نه سلطه بنی امیه واقع می شد و این جریان فتنه ساز وصیت عمر، پس از انحراف اصل حکومت و روی کار آمدن ابوبکر، سرآغاز حوادث خونین و خطرناکی شد که در جهان اسلام روی داد. حتی سید قطب اظهار تأسف می کند به اینکه: از بدبختی مسلمانان بود که پس

۱. طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۲۶۴.

۱۷۰.....امامت و مهدویت / ج ۱

از کشته شدن عمر باز هم علی × کنار ماند و عثمان روی کار آمد؛^۱ اما نمی گوید:
این بدبختی را چه کسی برای مسلمانها فراهم کرد؟!

عمر وقتی احساس کرد که روزش به سر آمده و باید از حکومت و ریاست
مفارقت نماید، شخصاً یا با مشورت با همفکران خود (چون افکار را برای قبول
تعیین هرکسی که غیر از علی × باشد، آماده نمی دید) طرح سوّمی را پیشنهاد نمود
و حکومت را به شورای شش نفری واگذار کرد و برنامه کار را آنچنان معین
نمود که علی × در آن انتخاب نشود.^۲

در اینجا نیز، پرسش های فراوان از جمله پرسش های زیر بی جواب می باشد:

۱. عمر با چه اختیار شرعی، این شورا را ترتیب داد و مسلمانان را از اینکه
خودشان در امور خود، به خصوص پس از مرگ او نظر دهند، ممنوع کرد؟!
۲. باز هم سؤال می شود: اگر پیغمبر| بدون تعیین جانشین رحلت کرد و امت
را به حال خود گذاشت، چرا عمر و ابوبکر به آن حضرت تأسی نکردند؟!
۳. اعتبار اکثریت این شورای شش نفری چه وجه شرعی داشت؟!
۴. چرا اگر در این شورا سه نفر به یک نفر رأی دادند و سه نفر به شخص
دیگر، رأی آن سه نفری که عبدالرحمن بن عوف خویشاوند نزدیک عثمان در
آنها باشد، معتبر گردید؟! و این چه وجه شرعی داشت؟!
۵. چرا مثل عباس عموی پیغمبر| و فرزندش عبدالله بن عباس در این شورا
منظور نشدند؟!
۶. چرا دو سید جوانان اهل بهشت، حسنین، با آن عظمت و مقام در این شورا

۱. سید قطب، العدالة الاجتماعية فی الاسلام، ص ۱۵۴.

۲. طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۲۹۲ - ۲۹۴؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶۵؛ ابن ابی الحدید،
شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۵ - ۱۸۸.

شرکت داده نشدند؟!!

۷. جریان امور نشان می‌دهد که این سیاستمداران جاه‌طلب، علاوه بر آنکه نظام الهی امامت را کنار گذاردند، برای مردم و امت نیز حقی و اختیاری قائل نبودند و در آنچه که با سیاست شخصی حکومتی آنها مخالف داشت، در کمال استبداد و استعلا عمل می‌کردند و تابع نظام جنگل بودند و لذا هرکدام در مسئله مهمی مثل رهبری و مدیریت جامعه، رویه‌ای غیر از دیگری داشت؟!!

۸. پس از این سؤالات، چرا عبدالرحمن بن عوف در مقام بیعت با علی × یا عثمان، بدعت دیگری آورد و متابعت از «سیره شیخین» را نیز شرط بیعت خود کرد؟! در نتیجه علی × که مرد حق بود و به تحریف اسلام تن در نمی‌داد، آن شرط را رد کرد و عثمان پذیرفت. و در اینجا کسی نگفت: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» کتاب خدا ما را بس است و سیره شیخین چیست؟!!

آیا این نیرنگ عبدالرحمن غیر از یک عوام‌فریبی مزورانه نبود که چون می‌خواست علی × را کنار بگذارد و عثمان را بیاورد و می‌دانست که علی × هرگز به شرط متابعت از شیخین که خلاف «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» است، راضی نمی‌شود. این پیشنهاد را ضمیمه کرد و رد آن را از جانب علی × و قبول آن را از جانب عثمان بهانه کرده و با عثمان بیعت نمود.

و چنان‌که همه مسلمین دیدند، عثمان نه به کتاب خدا و نه به سنت رسول خدا عمل کرد، و نه به سیره شیخین. خودش هم می‌دانست که عبدالرحمن این شرط را برای عوام‌فریبی اضافه کرده و گرنه خود عبدالرحمن هم مثل عثمان و عمال خیانت‌کارش که حتی با حال مستی به جماعت مسلمانان امامت می‌کردند و اسلام را مسخره می‌نمودند و با بیت‌المال مسلمین و حقوق ضعفای آن چگونه برخورد کردند که مسلمانان راستین، برانداختن آن نظام شوم

۱۷۲.....امامت و مهدویت / ج ۱

ظلم و فساد را واجب و تکلیف شرعی خود دیدند و فرصت اینکه پرده چهارمی را به نمایش بگذارند، به آنها ندادند و همان طور که در هنگام مرگ ابوبکر و عمر هم پیش بینی می شد، مردم بالطبع به سوی علی × رفتند و آن چنان در بیعت با آن حضرت فشار آورده و به یکدیگر سبقت می جستند، که فرمود:

«حَتَّى لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانِ وَشُقَّ عِطْفَايَ»؛^۱

«به طوری که از ازدحام ایشان، حسن و حسین زیر دست و پا رفتند

و دو طرف جامه و ردای من پاره شد».

آری بیست و پنج سال دوری از رهبری آگاه و عادل و عالم و الهی، بیست و پنج سال استیلا و استعلای گروهی جاهل و نادان و بی اطلاع از معارف و حقایق اسلام، سال ها تسلط بنی امیه و ظلم و ستم عمال عثمان، مردم را به ستوه آورده بود و در انتظار چنین روزی بودند که حکومت در کف با کفایت مردی الهی قرار گیرد که از او با سابقه تر در اسلام و همگام و همکارتر با پیامبر اسلام | و شناسنده تر به ارشادات و توجیهاات و تعلیمات اسلام نبود؛ لذا شور و هیجان و ابراز احساسات فوق العاده شد و همه به آینده امیدوار شدند و طلعه تاریخی را که متناسب دعوت اسلام باشد، به چشم می دیدند.

اما متأسفانه همان ها که در اثر انتخاب در شورای شش نفری در مقابل علی × گذارده شدند، به طمع سیاست افتادند و همان جاه طلبان و همان هایی که پول های زرد و سفید بیت المال، ایمانشان را بر باد داده بود و همان هایی که کینه هایی را - با پیغمبر | از بدر و احد و احزاب و سایر غزوات و مواقف داشتند - در دل نگاه داشته و در این مدت بیست و پنج سال با رژیم هایی که مسلط بودند، همکاری

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳ (ج ۱، ص ۳۶)؛ مفید الارشاد، ج ۱، ص ۲۸۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۹.

پیرامون معرفت امام / نیاز جامعه به مرکز و مدیر ۱۷۳

داشتند و پیمان‌هایی که با روی کار آمدن علی[×]، امتیازات بیجا و استفاده‌های کلان و مقاماتی را که داشتند، در خطر می‌دیدند و می‌دانستند که وضع به کلی دگرگون می‌شود و انقلاب اسلام از نو ادامه می‌یابد، سخت به هراس افتادند و به مخالفت با امام حقّ و خلیفه حقیقی پیغمبر و حکومت اسلامی برخاستند و با بنی‌امیه و کلیه کسانی که به واسطهٔ سوء رفتار و خیانت و فساد نمی‌توانستند در نظام اسلامی جایی داشته باشند، متحد شدند و جنگ جمل و صفین و نهروان را برپا کردند و علی[×] را گرفتار نابسامانی‌های داخلی و درگیری با آشوب‌ها و فتنه‌ها نمودند.

هرچند در همان مدّت کوتاه زمامداری علی[×] چهره دل‌آرا و آفتاب عالم‌تاب اسلام که در زیر پرده‌های جهالت‌ها و تعصّب‌ها و نفاق‌های منافقین و جاه‌پرستی‌ها پنهان شده بود، آشکار شد؛ اما دریغا که در اثر آن دسیسه‌ها و تحریکات و جهالت، بسیاری به حقایق امور و سیر اوضاع و عللی که - در اینجا مجال بیانش نیست - پس از شهادت امام علی[×] امکان عادی تعقیب اقدامات و برنامه‌های آن حضرت نبود و به‌زودی با تسلّط معاویه، خورشید جهان‌آرای اسلام در پشت ابرهای حيله و مکر و شیطنت معاویه قرار گرفت، دوره‌ای تاریک و ظلمانی، اما ممتدّ و طولانی آغاز شد که شرح مظالم زمامداران و فسادها و خیانت‌های آنها را در تواریخ باید مطالعه کرد.

خلفایی به اصطلاح روی کار آمدند که قرآن را به تیر می‌زدند^۱ و کنیز خود را با حال جنابت برای امامت بر جماعت به مسجد می‌فرستادند.^۲

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۱۶؛ سید مرتضی، امالی، ج ۱، ص ۹۰؛ مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۱۲، ص ۲۸۱.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۹، ص ۱۶۰؛ دیاربکری، تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۳۲۰.

۱۷۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

کدام باانصاف است که بتواند این نوع حکومت‌ها را اسلامی بدانند؟! کدام غیرتمند است که حکومت ولید و عبدالملک و سایر طاغوت‌های بنی‌امیه را شرعی بخواند؟! کدام شرافتمند است که حکومت هارون و منصور و خلفای عثمانی و سلاطین ستمکار این چهارده قرن را واجب‌الاطاعه بدانند؟!

ما متأسفیم که آنان این حکومت‌ها را در طول تاریخ، اسلامی می‌دانند و امروز هم به کاخ‌ها و آثار ستمگرانه و مراکز عیّاشی و فساد و فحشای آنها افتخار می‌کنند، اسلام را نشناخته‌اند و رسالت اسلام را در برانداختن این‌گونه نظام‌ها درک نکرده‌اند.

ما متأسفیم اینان پس از چهارده قرن هنوز هم نتوانسته‌اند نظامی را به‌عنوان نظام اسلامی معرفی کنند، و پایه‌پای اوضاع و جریان‌ها حرکت کرده‌اند و به‌جای اینکه معرف نظام اسلام باشند، توجیه‌گر نظام‌هایی که مسلط می‌شده و می‌شوند هستند؛ یعنی اول نظام و سلطه برقرار می‌شود بعد زمان توجیه و تصویب این جیره‌خواران باز می‌گردد و اکنون وضع به‌جایی رسیده که جهان اسلام تجزیه کامل یافته، با رژیم‌های مختلف غیراسلامی که یا زیر سلطه شرق ملحد و ضد شرف انسانیت و یا سلطه غرب جنایت‌کار استثمارگر قرار دارند.

حدود پنجاه حکومت ضعیف و معارض یکدیگر را بر جهان اسلام تحمیل کرده‌اند، و کسی نیست بپرسد پس امت واحده و حکومت واحده اسلامی کجا است؟ و کدام‌یک از این حکومت‌ها شرعی و واجب‌الاطاعه است؟ و این وضع مسخره‌ای که این سران وابسته به شرق و غرب و به‌اصطلاح مترقی و مرتجع، در جهان اسلام پدید آورده‌اند، چه اصالت و چه هویتی غیر از دشمنی با اسلام و ضربه زدن به احکام اسلام و شرافت مسلمین دارند؟!

باتوجه به مطالبی که گفته شد، هرچند در نهایت اختصار بود لیکن معلوم

پیرامون معرفت امام / نیاز جامعه به مرکز و مدیر ۱۷۵

می‌شود که شکل مدیریت و اداره جامعه به صورت‌هایی که در جوامع مسلمین جلو آمد و حکومت‌هایی مثل بنی‌امیه و بنی‌عباس و آل عثمان و سلسله‌های دیگر را توجیه می‌نمود، اسلامی و شرعی نیست و بین آنها و اسلام رابطه ضدیت از رابطه هماهنگی بیشتر است، چنان‌که معلوم شد، نظامات کنونی دنیا نیز که بر اساس به اصطلاح نگرش علمی و جدایی سیاست از دین است و بعضی مسلمانان جاهل و مقلد بیگانه آنها را مترقی می‌گویند، در واقع آنها مخالف اسلام هستند و مسلمان نباید آنها را بپذیرد.

و این نکته نیز معلوم شد که شخصیت اسلامی یک جامعه وقتی کامل می‌شود که در همه چیز راهنمایش اسلام باشد و اگر جامعه در سیاست و اداره و امور جمعی و کشوری اسلامی نباشد، هرچند در اخلاقیات و عبادات و معاشرت‌ها و امور تعاونی و همکاری‌های اجتماعی و نکاح و طلاق و مراسم اموات و این‌گونه امور، از دستورات اسلام پیروی نمایند، مادامی که کل جامعه به واسطه نظام اسلامی و حکومت شرعی حرکت اسلامی نداشته باشد، آن جامعه شخصیت اسلامی ندارد، هرچند افراد جامعه هر یک جداگانه به واسطه التزام به احکام اسلام، شخصیت اسلامی خود را حفظ نمایند.

بنا بر تمام مطالب گذشته، به این حقیقت می‌رسیم که یگانه نظام الهی که باید همه در آن نظام باشند، برحسب قرآن و احادیث شریفه و آزمایش و تجربه و هدایت عقل، نظام امامت است که تحت رعایت و عنایت خاصه الهی و مدد‌های متواتر و متوالی غیبی است، چنان‌که در قرآن می‌فرماید:

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ

وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ^۱؛

«و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند، و هر کار نیکو، به خصوص اقامه نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها هم به عبادت ما پرداختند».

نظام‌های دیگر؛ چه نظام‌هایی که در گذشته بوده و چه نظام‌های کنونی کمونیستی و شرقی یا سرمایه‌داری و غربی هیچ‌کدام برآورنده خواسته‌های حقیقی انسان نیستند، سیر او را به سوی خدای متعال تضمین نمی‌نمایند و با استضعاف و استعلا و استکبارستیزی معارضه ندارند، که نمونه آنها همان استکبار ددمشانه شرق و غرب و روش آمریکا است که اگر انسان بخواهد مفسد این نظامات را برشمارد مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

دوران بردگی، دوران بی‌اعتنایی به حقوق بشر، دوران حرمسراها، دوران خرید و فروش زن‌ها، دوران کشورگشایی‌ها و تسخیر کردن و یا خراب کردن این شهر و آن شهر و قتل عام نمودن، دوران عیاشی‌ها و هرزگی‌ها و بی‌رحمی‌ها، همه و همه در این رژیم‌ها به صورت نو و به قول خودشان مترقی، متبلور است. واقعاً انسان نمی‌تواند توحش دنیاپرستان کنونی که آسایش و امنیت را از بشر سلب کرده‌اند، و هزارها میلیون دسترنج ضعفا را در خرج تسلیحات گذارده‌اند، شرح دهد.

به عکس، نظام امامت تبلور عدل الهی و حکومت حق در جهان است؛ نمونه اکمل آن زندگی ساده و متواضع پیغمبر است؛ چنان‌که امام علی ع در *نهج البلاغه*، گوشه‌ای از آن را شرح می‌دهد، و به همه مسئولین امور و صاحبان مقامات اخطار

پیرامون معرفت امام / نیاز جامعه به مرکز و مدیر ۱۷۷

می‌کند.

نظامات دیگر حتی اگر - در صورت و عنوان هم - حکومت مردم بر مردم باشد، علاوه بر آنکه حصول نمی‌یابد، اصولاً اطمینان‌بخش نیستند. جهان‌بینی مادی هرگز آسایش‌بخش نیست و آرامش قلب نمی‌دهد؛ بلکه به‌عکس تزلزل را بیشتر و بیشتر می‌نماید و انسان را در خوف و وحشت زوال آنچه دارد و احتمال خطرانی که او را تهدید می‌نماید غرق می‌سازد.

نظام امامت بر پایه جهان‌بینی اسلامی و حکومت الهی است، و بر این پایه خود را به‌طور معقول توجیه می‌کند و دیگران را هم ملزم به قبول آن می‌داند.

این نظام به همه می‌گوید: همه بنده خدا هستیم و باید تابع فرمان و نظام او باشیم و حکم او را اطاعت کنیم و اصولاً حکومت در این نظام هدف نیست؛ بلکه وسیله است و تحمل مسئولیت بسیار سنگین که هیچ‌کس به‌عنوان اینکه آن را وسیله امرار معاش یا اشغال مقام یا تبلیغ به نفع خود و تحویل گرفتن حمد و ثنا و مدح و تملق سازد، نباید دنبال آن برود. تکلیفی بزرگ است که هرکس به آن مکلف شد، باید به تکلیف شرعی خود عمل کند و امانتی بس گران‌بها است که به دست هرکسی سپرده شود، باید در حفظ و نگهداری آن، تمام قدرت خود را صرف نماید؛ آنها که به مقام و امارت و حکومت به نظر استقلالی نگاه می‌نمایند و با آن برتری می‌جویند، حتماً شایستگی آن مقام را ندارند:

**(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا
فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)؛^۱**

«ما این خانه آخرت (بهشت ابدی) را برای آنان که در زمین اراده علوّ

و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می‌گردانیم و حسن عاقبت خاصاً
پرهیزکاران است».

اینک سخن را در مسئله شناخت نیاز جامعه به مدیر و مرکز و شکل مدیریت
و شناخت آن در نظام اسلام در اینجا پایان می‌دهیم و در ادامه بحث امامت به
تحلیل و بررسی امر دوم - شناخت مفهوم امامت - می‌پردازیم.



شناخت مفهوم امامت

در بحث گذشته و بررسی نیاز جامعه به مدیریت و نظام اسلامی آن به این نتیجه رسیدیم: یگانه نظامی که مشروعیت دارد و به هیچ زمان و مکانی اختصاص ندارد، نظام امامت است که مثل کلّ اسلام که دین جهانی و ابدی است، نظام جهانی و جاودانی اسلام است.

در این بحث، مقصود شناخت مفهوم امامت است که چون پیرامون مفهوم لغوی و اصطلاحی آن در رساله‌ای جداگانه و در ضمن رساله‌های دیگر، بر اساس آنچه از آیات قرآن و احادیث استفاده می‌شود، توضیح داده‌ایم، در اینجا فقط به مفهوم اصطلاحی آن، که علمای علم کلام و اعتقادات فرموده‌اند، اکتفا می‌کنیم. یکی از تعریفات که دانشمندان و صاحب‌نظران و محققان علم کلام^۱ از امامت فرموده‌اند، این است که: «امامت، ریاست عامه بر امور دین و دنیای مردم است به نیابت از پیغمبر»^۲.

۱. مفید، نکات الاعتقادی، ص ۳۹؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۲۲؛ استرآبادی، البراهین القاطعه، ج ۳، ص ۲۰۵.

۲. علامه حلی در *الباب الحادی عشر* (بحث امامت) (ص ۳۹) می‌فرماید: *الإمامة رئاسة عامة في أمور الدين والدنيا لشخص من الأشخاص نيابة عن النبي*؛ و فاضل مقداد در *اللوامع الالهيه* بحث امامت (ص ۳۱۹) فرموده است: *رئاسة عامة في الدين والدنيا لشخص إنساني خلافة عن النبي*. البته این دو تعریف - خصوصاً تعریف دوم - ممکن است بنا به مذهب عامه نیز قابل توجیه باشد که

این تعریف، اگرچه به دلالت مطابقی شامل تمام ابعاد امامت نمی‌شود و از شناساندن سایر ابعاد متعالی آن، غیر از ریاست بر امور دین و دنیای جامعه، به‌خصوص بنا بر دلالت مطابقی و تضمینی قاصر است؛ اما به این جهت، به آنچه که مسئله امامت را مسئله‌ای بحث‌انگیز و سیاسی و مورد ردّ و قبول قرار داده و موجب شده است که سیاستمداران و زمامداران غاصب با آن در ستیز باشند و آن را نفی نمایند، یا آن را قبول کرده و از آن سوءاستفاده نمایند، مفهوم همین تعریف است.

لذا شیعیان که امامت را به نصّ پیغمبر می‌دانند، این تعریف را گرچه گویای تمام شئون ائمه اثنی عشر^۱ و ولایت و امامت آنها (که در احادیث صحیح شرح داده شده) نمی‌باشد؛ اما می‌پذیرند؛ زیرا نظر و عقیده آنها را در یکی از نقاط مهمّ و عمده امامت، که ریاست و زعامت بر امور دین و دنیای مردم است و متبادر از آیات و اخبار ولایت است، روشن می‌سازد.

در اینجا تمام مطلب در این است که امامت و ولایت به نصّ و نصب

بگویند: در خلافت شرط نیست شخصی که خلیفه شده است از جانب کسی که خلیفه او شده است برگزیده شده باشد؛ بلکه خلافت جانشینی است و همین قدر که شخصی به‌جای دیگری بنشیند، خلیفه و جانشین او خواهد بود. بنابراین بگویند: در خلافت از نبی لازم نیست که خود پیغمبر کسی را جانشین خود قرار دهد؛ بلکه دیگران هم اگر کسی را به جانشینی او منصوب کردند یا شخصی به قهر و غلبه به‌جای او نشست جانشین و خلیفه او خواهد بود.

اگر عامّه (اهل سنت) چنین بگویند، جوابش این است که: این یک معنای خلاف ظاهری است که عرف‌پسند نیست. در نیابت و خلافت صریح لفظ است و به فرض اینکه لغت خلیفه و نایب هم بر کسی که به‌جای غیر و به نیابت غیر، متصدی کار او شده باشد؛ ولی از جانب او خلیفه و نایب نشده باشد، اطلاق شود. امامت و ریاست عامّه بر امور دین و دنیای مردم منصبی است الهی و باید صاحب آن از سوی خدا منصوب و برگزیده شود و از این تعریف که به واسطه نبی و نصّ او می‌باشد، با واقعیت و حقیقت امر امامت مطابق است و مثل دو تعریف دیگر، تعریف به اعم نمی‌باشد، هر چند به نظر ما در آن دو تعریف نیز همین واقعیت مراد است و عرفاً و لغتاً تعریف به اعم نیست.

پیغمبر| از جانب خدا صورت می‌پذیرد و با ولایت مطلقه - که روح مذهب شیعه است - ارتباط دارد و عقیده به آن، عقیده توحید و تنزه خدا را از شریک داشتن در تمام شئون الوهیت و ربوبیت کامل می‌گرداند، یا اینکه بدون نصّ پیغمبر و انشای ولایت از جانب خدا، مردم می‌توانند خود، صاحب این ریاست عامّه و ولایت بر امور دین و دنیا را تعیین کنند؛ که لازمه این حرف اگر شرک و نفی ولایت خدا بر این امر نباشد لاقلاً مداخله در شأنی از شئون مطلقه الهیه بدون اذن او می‌باشد و این تعریف با قید «به واسطه نبی» که همان نصّ و نصب نبی را می‌رساند، بیان‌کننده مذهب شیعه در امامت است، چنان‌که بدون مثل این قید و اکتفا به «ریاست عامّه بر امور دین و دنیا» بیان مذهب دیگران است؛ لذا در مقام تعریف امامت ائمه اثنی عشر^۱ این تعریف کافی است و نقطه نظر شیعه را در جهتی که عمده اختلاف بین فریقین به آن منتهی می‌شود و در کمال عقیده به توحید دخالت دارد، روشن می‌نماید و غرض از تعریف هم همین است.

با این حال، ناگفته نماند: در تعریف امامت، اگر بخواهیم آن را به معنای وسیعی که شامل امامت انبیا هم می‌شود، تعریف کنیم، باید قید «به واسطه نبی» به جمله‌ای که مناسب برای معنا باشد، اصلاح شود؛ زیرا امام همان‌طور که امکان دارد غیر پیغمبر باشد مثل ائمه طاهرين^۲ که مقام پیغمبری نداشتند ممکن است پیغمبر باشد، چنان‌که در قرآن حضرت ابراهیم^۳ و جمعی دیگر از پیامبران امام خوانده شده‌اند و ظاهر این است که اعطای مقام امامت به پیغمبر بلندپایه‌ای مثل حضرت خلیل الرحمن^۴ پس از نبوت و رسیدن او به مقام خلت بوده است، و چنان‌که در مورد حضرت داوود^۵ می‌فرماید:

**(يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ
بِالْحَقِّ)؛^۱**

«ای داوود همانا ما تو را در زمین مقام خلافت دادیم، پس در بین مردم به حق حکم کن».

که ظاهر آن انشا است نه اخبار.

از سوی دیگر، ممکن است شخصی پیغمبر باشد و این ریاست را نداشته باشد، مثل بعضی از انبیای بنی اسرائیل. بنابراین قید «به واسطه پیغمبر» لزومی ندارد هر چند در مورد امامت غیر انبیا - چنان که خواهیم گفت - به تنصیب و معرفی نبی می‌باشد و امام نیز تابع شرع نبی است و پیغمبری که امام تابع اوست، صاحب مقام امامت نیز می‌باشد.

اما معنای «به واسطه نبی» این نیست که امامت و ولایت امام، جعل و نصب مستقل از جانب خداوند ندارد؛ بلکه بر حسب آیات و احادیث، امامت امام مثل امامت نبی مستقلاً از جانب خدا محوّل می‌باشد، همان‌طور که ولایت پدر و جد پدری نیز جعل و انشای مستقل دارد و از جانب خدا است، با این تفاوت که امامت پیغمبر به خودش وحی می‌شود؛ اما امامت امام به پیغمبر وحی می‌شود و پیغمبر مأمور به ابلاغ است چنان که از آیات ذیل استفاده می‌شود:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...)^۲

«ای پیغمبر، آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن...».

و **(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...)^۳**

۱. ص، ۲۶.

۲. مائده، ۶۷.

۳. مائده، ۳.

«امروز دین شما را برایتان کامل کردیم...».

و (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...)^۱؛

«همانا ولی امر شما تنها خدا و رسولش و کسانی که ایمان

آورده‌اند می‌باشند...».

بنا بر آنچه گفته شد، امامت در این معنای اعم، ریاست کلیه بر امور دین و دنیای مردم است به انشای الهی و اعتبار شرعی که به پیغمبر وحی می‌شود و برحسب آیات و روایات، پیغمبر و امام در انتخاب خلیفه و جانشین و امام بعد از خود مستقل نیستند و اختیار ندارند، چنان‌که در تفسیر:

(سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ)^۲؛

«تقاضاکننده‌ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد.».

روایتی است در کتاب‌های شیعه و سنی که: وقتی مراسم نصب امیرالمؤمنین[×] به ولایت و خلافت در غدیر خم برگزار شد، حارث بن نعمان فهری خدمت پیغمبر را عرض کرد: به ما امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت تو بدهیم، شنیدیم و اطاعت کردیم، امر کردی که نماز بخوانیم اطاعت کردیم، به واجبات و فرایض امر کردی اطاعت کردیم. به اینها اکتفا نکردی تا پسرعمویت را برگزیدی و بر ما ترجیح دادی! آیا این را از جانب خودت می‌گویی یا از جانب خدا؟

حضرت رسول خدا|| فرمود:

«وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ! أَنَّهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»؛

«سوگند به خدایی که غیر از او نیست، آنچه گفتم و انجام دادم به امر

۱. مائده، ۵۵.

۲. معارج، ۱.

خدا بود».

حارث برگشت و می‌گفت:

«اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ مَا يَقُولُ مُحَمَّدٌ حَقًّا فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ
السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»؛

«خدایا اگر آنچه محمد می‌گوید حق است، بر ما از آسمان سنگ ببار

یا عذاب دردناکی را بر ما بفرست».

برحسب روایت، در همان زمان سنگی از آسمان بر سرش آمد و هلاک شد.^۱ از مجموع آنچه در تعریف امامت بیان شد، مفهوم امامت به‌حسب اصطلاح و به‌حسب معنای اعم آن، که شامل امامت انبیا است، شناخته شد و دانسته شد؛ نقطه مهم و حساسی که از جهت کبری و صغری و کلی و مصداق مورد نظر و معرکه آرا و اختلاف انظار بوده است، همان مفهوم اصطلاحی آن است و لذا با شناخت این مفهوم در مسئله امامت، مهمترین موضوع مورد بحث و نقطه امتیاز فرقه محقه امامیه از طوایف دیگر مسلمین معلوم می‌شود، و خلاصه آن این است که:

مدیریت اسلامی و امامت و ریاست بر کلیه امور دین و دنیای مردم به اصطفا و انتصاب خدا است که به‌وسیله پیغمبر و نص او اعلام و ابلاغ می‌شود و روش‌های دیگر در مدیریت و نظام و اداره به شکل‌هایی که در بین مسلمین پس از رحلت پیغمبر| جلو آمد و به شکل‌های گوناگونی که در جهان معاصر وجود دارد، شرعی نمی‌باشد.

۱. ثعلبی، الکشف و البیان، ج ۱۰، ص ۳۵؛ حاکم حسکانی، شواهدالتنزیل، ج ۲، ص ۳۸۱ - ۳۸۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۳۰؛ ابوالفتوح رازی، روض الجنان، ج ۱۹، ص ۴۰۲ - ۴۰۳؛ فیض کاشانی، تفسیرالصافی، ج ۲، ص ۲۹۹ - ۳۰۰.



شرایط و اوصاف امام

شکلی نیست که در عهده‌داری هر پست و مقام و سپردن هر کار به دیگری قابلیت و صلاحیت مناسب آن لازم است، و حداقل در ارجاع هر عمل به هرکس سه شرط باید رعایت شود:

نخست اینکه: آن‌کس در آن کار عالم و آگاه باشد.

دوم اینکه: مورد وثوق و اعتماد باشد که کار را به درستی انجام می‌دهد و خیانت نمی‌نماید.

سوم اینکه: قوت و نیروی انجام آن کار را داشته باشد، چنان‌که از امیرالمؤمنین × روایت شده است:

«إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ»؛^۱

«ای مردم سزاوارتر به امر خلافت تواناترین مردم است بر آن

و داناترین آنان است در آن، به امر و احکام خداوند».

به تقدیم میم بر هاء؛ «أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ» و یا به تقدیم میم بر لام «أَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ

اللَّهِ»، به هر حال باید هم اعلم و هم اعمل و هم اقوی باشد.

البته رعایت مراتب علم و امانت و قدرت بر انجام عمل به حسب کار و مقامی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳ (ج ۲، ص ۸۶)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۴۹.

که واگذار می‌شود، متفاوت بوده و یکسان نمی‌باشد، مثلاً در امور غیرمهم به مجرد وثوق و اعتماد و اطلاع و آشنایی متعارف اکتفا می‌شود، و در امور مهمتر عدالت و کفایت کامل علمی و عملی را شرط می‌نمایند و فطرت بشر هم با همین موافق است و همه آن را عملاً قبول دارند و در نظام‌ها کم‌وبیش پذیرفته شده است. لذا در مقام به کار گماردن افراد در سوابق و گذشته‌های آنها نیز تحقیق می‌نمایند، مبدا سابقه سوئی داشته باشند که هم اعتماد به آنها را ضعیف می‌نماید، و هم زمینه پذیرش و قبول آنها را در جامعه از بین می‌برد.

در امری مثل امر امامت که رهبری در کلّ امور دین و دنیای جامعه است، شرایط باید متکامل‌تر و صلاحیت باید از هر جهت حاصل باشد. امام که به‌طور مطلق واجب‌الاطاعه است، باید معصوم باشد و چنان باشد که دواعی الهی از همه سو در همه‌چیز عامل حرکت او باشد.

همچنین امام که رهبر کلّ و حجّت بر کلّ است، باید اعلم و افضل از همه باشد و از آنچه موجب منافرت طبع انسانی و حقارت شخص در نفوس سالمه باشد، و خلاصه از جمیع سوابق سوء و معایب و نواقص خلقی و خلقی منزّه باشد.

این حکم بدیهی و فطری است که معلّم از متعلّم و استاد از شاگرد و راهنما از رهجو و مقتدا از مقتدی و مربّی از مربّی (تربیت‌شونده) اعلم و اکمل باشد و نباید غیرافضل مطاع افضل و عالم مطیع جاهل باشد، چنان‌که در قرآن می‌فرماید:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى

فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)؛^۱

«آیا آن‌که خلق را به راه حقّ رهبری می‌کند، سزاوارتر به پیروی است یا

آن که نمی‌کند مگر آنکه خود هدایت شود؟! شما مشرکان را چه شده و چگونه چنین قضاوت باطل برای بت‌ها می‌کنید».

و همچنین می‌فرماید:

(وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ... * وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحَرُورُ)؛^۱

«هرگز کور و بینا مساوی نیست... و سایه و آفتاب یکسان نیست».

(قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ)؛^۲

«بگو (ای پیامبر) آیا آنان که می‌دانند با آنان که نمی‌دانند یکسانند؟».

و همان‌طور که پیش از این به آن اشاره کردیم، از آیاتی مثل:

(إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً^۳)

و (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا^۴)

و (لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۵)

کاملاً استفاده می‌شود که:

اولاً: از لحاظ اینکه امامت به جعل خدا است، و خداوند عالم به تمام احوال و سوابق بندگان است و کارهایش مطابق حکمت و لطف است، شخصی را به امامت منصوب می‌نماید که صلاحیتش از همه جهات و ملاحظات مشخص و محرز باشد.

و ثانیاً: چون عهد خدا است، به ظالم و ستمگر داده نخواهد شد هرچند بالفعل

۱. فاطر، ۱۹ - ۲۱.

۲. زمر، ۹.

۳. ص، ۲۶.

۴. بقره، ۱۲۴.

۵. بقره، ۱۲۴.

۱۸۸.....امامت و مهدویت / ج ۱

ظالم نباشد؛ زیرا از حکمت خدای حکیم و لطف او دور است که عهد خود را به کسی عطا کند که روزگاری پرستش بت و عبادت شیطان کرده و در تاریکی جهل و دوری از حقّ به سر برده باشد.



برنامه نصب و تعیین امام

از مطالب گذشته معلوم شد که برحسب دلایل عقلی و نقلی، نصب و تعیین امام حق الهی است که دیگران حتی شخص رسول خدا را در آن مداخله اساسی نیست، و فرق جوهری نظام امامت با سایر نظام‌ها در همین است که این نظام، نظامی است الهی، و به تعیین و نصب از جانب خدا می‌باشد، و عهد خدا است و عقلاً و نقلاً باید از سوی خدا باشد.

اما عقل: برای اینکه مسئله امامت از اهم مسائل مربوط به کمال بشر است، و خداوندی که نسبت به بندگان خود این همه لطف و عنایت فرموده است، چگونه آنها را در چنین امر مهمی یاری نمی‌فرماید و به خود وامی‌گذارد، باینکه مفسد بزرگی بر ترک آن مترتب است.

اوصاف کامله و اسماء الحسنای الهی مثل رب العالمین و لطیف و منعم و حکیم و علیم و رحمان و رحیم و مفضل و رؤوف و محسن همه دلالت دارند بر اینکه این عنایت از جانب حق تعالی انجام شده است و مفهوم این اسمای حسنی و صفات علیا مطلق است و محصور در جهات تکوینی نیست و حصر آن در جهات تکوینی یا تشریحی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام تکوینی نیست و حصر آن در جهات تکوینی یا تشریحی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام صفات کمالیه و جمالیه ذاتیه و فعلیه برای خدا منافات دارد.

۱۹۰.....امامت و مهدویت / ج ۱

و همان‌طور که «بعث رسل» و «انزال کتب» برحسب حکمت الهیه واجب است، «نصب امام و تعیین او» نیز لازم است.

ازجمله ادله این است که برحسب آنچه گذشت و دلایل دیگر که در کتاب‌های کلام ذکر شده است، امام باید معصوم و در سایر صفات کمال، سرآمد و اکمل از تمام افراد بشر باشد و بر این جهات به‌خصوص عصمت که از امور نهانی و پنهانی است، غیر از خدا و کسانی که با عالم غیب ارتباط دارند کسی آگاه نیست؛ لذا باید نصب امام از جانب خدا باشد.

و اما نقل: از آیات قرآن و احادیث شریفه استفاده می‌شود که نصب امام از شئون الهی می‌باشد و ازجمله آیاتی که دلالت بر هدایت الهی و عمومیت و کمال آن دارند و به طلب هدایت از خدا و استمرار و عدم انقطاع آن در تمام ازمنه ارشاد و تأکید می‌نمایند، استفاده می‌شود که: صفت «هادویت» الهی اقتضا دارد که بندگانش را به‌سوی امام، آن الگوی کامل و جلوه اسم «الهادی» و «الولی» و «الحاکم» هدایت فرماید.

بدیهی است صفت «هادویت تکوینی» و تشریحیه الهی، مثل تمام صفات ذاتیه و فعلیه الهی در نهایت کمال است و در آنها هیچ‌گونه نقصی فرض نمی‌شود و در مبدأ فیاض علی‌الاطلاق هیچ‌گونه بخل و امساک فیض نیست؛ بنابراین کمال فیاضیت و هادویت او اقتضا دارد که هم بندگانش را به‌سوی امام هدایت کند و هم به‌وسیله امام آنها را مسئول هدایت‌های دیگر فرماید، چنان‌که قبلاً هم اشاره شد.

نابغه عالم علوم معقول و منقول، علامه حلی + در کتاب *الفین* هزار دلیل بر لزوم نصب امام بر خدا و اینکه شأنی از شئون الوهیت است، بیان فرموده است که اهل نظر و مطالعه می‌توانند برای اینکه از استحکام مذهب تشیع و نظام امامت آگاه شوند، مستقیماً به آن کتاب که مکرر طبع شده و به کتاب‌های دیگر مثل

پیرامون معرفت امام / برنامه نصب و تعیین امام ۱۹۱

شافی سید عظیم الشان مفخر علمای اسلام سید مرتضی و به کتاب
تلخیص الشافی^۱ مراجعه نمایند.

و از جمله مباحثات ظریفی که در این موضوع واقع شده، مباحثه معروفی است
که بین هشام بن حکم^۲ و عمرو بن عبید بصری^۳ واقع شد. در این مباحثه هشام با
بیانی رسا و پرسش‌هایی لطیف، عالم صغیر یعنی وجود انسان و اعضای او را
مورد سؤال و بررسی قرار داد و پس از پرسش از فایده چشم و گوش و دست،
از مرکز تعقل و فرماندهی بدن سؤال کرد.

عمرو بن عبید گفت: قلب؛ یعنی خداوند متعال عقل را مرکز و رئیس
و صاحب‌اختیار و مدیر و مدبر وجود انسان قرار داده که تمام حرکات
و فعالیت‌ها و کارهای اعضا به امر و فرمان او و تحت اداره اوست و بر همه
سلطنت و حکومت دارد.

هشام گفت: در صورتی که خدا برای این بدن کوچک تو رئیس و مدبر
و صاحب‌اختیار قرار داده است که امور آنها مختل نشود و تحت انتظام باشد،
چگونه برای این عالم کبیر، رئیس و مدیر و مدبری قرار نداده و امور آنها را
مهمل گذارده است.

۱. ر.ک: طوسی، تخلص الشافی.

۲. از اصحاب معروف حضرت امام صادق و حضرت امام کاظم، بوده است که وفاتش برحسب نقل
بعضی در سال ۱۹۹ هجری قمری اتفاق افتاده و شرح حالش در کتاب‌های رجال مفصلاً ذکر شده
است.

۳. از علمای مشهور اهل سنت است که به سال ۱۴۴ هجری قمری درگذشته است. شرح حالش را در
کتاب‌های رجال و تراجم مثل *تهذیب‌التهدیب* (ابن حجر عسقلانی، ج ۸، ص ۶۲-۶۵) و *الجرح*
و *التعدیل* (ابن ابی حاتم رازی، ج ۶، ص ۲۴۶-۲۴۷) و *وفیات‌الاعیان* (ابن خلکان، ج ۳، ص ۴۶۰-
۴۶۳) ببینید.

۱۹۲.....امامت و مهدویت / ج ۱

عمرو بن عبید از این بیانات لطیف و دقیق و شکل مباحثه که عقل سلیم هرکس به آن حکم می‌کند، دانست که این منطق، منطق محکم تشیع و شاگردان مکتب امام جعفر صادق[×] است. طرف بحث خود را که هشام بود شناخت، و از او احترام لازم به عمل آورد.^۱

۱. متن این بحث شیرین و منطقی را در کتاب *علل الشرائع* (صدوق، ج ۱، ص ۱۹۳ - ۱۹۵)، ملاحظه فرمایید. این مباحثه را هشام در محضر امام جعفر صادق[×] نقل کرد و جمعی از علمای بزرگ اصحاب آن حضرت مثل حمران بن اعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم نیز حضور داشتند، و مخفی نماند احتجاجات ائمه[^] و اصحاب و شاگردان آن بزرگواران و علمای عالی قدر مانند شیخ مفید پیرامون امامت بسیار است. علاقه‌مندان می‌توانند این احتجاجات را در *بحار الانوار* و سایر کتاب‌های مربوط به این موضوع مطالعه نمایند. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۹ - ۱۷۱؛ صدوق، کمال‌الدین، ص ۲۰۷ - ۲۰۹؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۲۵ - ۱۲۸.



وجوب اطاعت امام

در وجوب اطاعت امام و ولی امر اختلافی بین مسلمین نیست و عقلاً و شرعاً وجوب آن ثابت است.

اما از لحاظ عقل: همان طور که عقل «لا مرکزی» را تقبیح می نماید و به لزوم زعامت و رهبری و مدیر حکم می نماید و بسیاری از امور مستحسن مثل امنیّت و عدالت و نظم را متوقّف بر وجود زعیّم و مسؤل تأمین آنها می داند، اطاعت از مدیر و ولی امر را نیز واجب می داند. و الا اگر اطاعت از او لازم نباشد، نقض غرض می شود و نتایج و فوایدی که از وجود مرکز و ولایت امور منظور است، حاصل نخواهد شد و همان طور که مدیریت و وجود رهبری، مقدمه تأمین و تحقّق اموری است که عقل و عقلا به ضرورت آنها حکم می نمایند، اطاعت از اولی الامر نیز مقدمه تمام این مقاصد عالیّه است؛ لذا عقلاً هیچ شکّی در وجوب این اطاعت نیست و عقلا کسی را که از اطاعت مدیر و مدبّر صالح سر باز زند و تخلف نماید، توبیخ و سرزنش می نمایند و عمل او را غیر عقلایی می دانند.

اما از لحاظ شرع:

اولاً: مسلم است که بسیاری از مقاصد شرعی و اهداف اسلامی بدون اطاعت از ولی امر محقّق نخواهد شد و از باب مقدمه واجب و به اصطلاح «ما لا یتّم

۱۹۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

الواجب إلا به» واجب است، هرچند این وجوب عقلی باشد؛ اما چون ذی‌المقدمه شرعی است و شرع در وجوب عقلی مقدمه آن دخالت دارد؛ یعنی بدون وجوب شرعی ذی‌المقدمه، عقل حکم به وجوب مقدمه آن نخواهد نمود.

و ثانیاً: دلیل واضح و صریح و محکم، آیه شریفه ذیل می‌باشد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ

مِنْكُمْ)؛ ۱

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسول و صاحبان امر از ایشان

را اطاعت نمایید.».

این آیه به صراحت، امر به اطاعت اولی‌الامر می‌نماید و اطاعت اولی‌الامر را مقرون به اطاعت رسول خدا| نموده است که از همین اقتران و عدم تکرار کلمه «اطیعوا» نسبت به اولی‌الامر معلوم می‌شود که اطاعت اولی‌الامر مثل اطاعت رسول خدا| به طور مطلق واجب است. و لذا از جهت اینکه امر به اطاعت اولی‌الامر مطلق است استفاده می‌شود که مراد از این اولی‌الامر، معصومین؛ یعنی ائمه اثنی عشر^۱ می‌باشند، چنان‌که در روایات نیز وارد شده است که هنگام نزول این آیه کریمه، جابر خدمت رسول خدا| عرض کرد:

قَدْ عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَمَنْ أَوْلُوا الْأَمْرَ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ

بِطَاعَتِكَ؛

شناختیم خدا را و فرستاده او را، پس کیستند اولی‌الامری که خداوند

اطاعتشان را به اطاعت تو قرین کرده است؟.

حضرت در پاسخ فرمود:

«هُم خُلَفَائِي يَا جَابِرُ وَأَنْمَةُ الْمُسْلِمِينَ بَعْدِي؛ أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ الْحَسَنُ، ثُمَّ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفُ فِي التَّوْرَةِ بِالْبَاقِرِ وَسَتُّدْرِكُهُ يَا جَابِرُ! فَإِذَا لَقَيْتَهُ فَأَقْرَأْهُ عَنِّي السَّلَامَ»؛

«ایشان جانشینان من و امامان مسلمین بعد از من هستند؛ اول ایشان علی بن ابی طالب و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن حسین و سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و زود باشد که تو او را درک کنی، پس وقتی او را ملاقات کردی از من به او سلام برسان».

پس از آن، رسول خدا نام سایر ائمه را از امام جعفر صادق × تا حضرت مهدی × بیان کرده، سپس از غیبت و مسائل دیگر مربوط به حضرت صاحب العصر × به جابر خبر داد.^۱

بنابراین مراد از اولی الامر، ائمه اثنی عشر^۲ می باشند که اطاعتشان به طور مطلق بر همه واجب است و تفسیر اولو الامر در این آیه بر غیر ایشان (حتی فقها) تفسیر به رأی بوده و مورد تهدید می باشد، که:

«مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِالرَّأْيِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ».^۲

بدیهی است که اطاعت غیر معصوم به طور مطلق و مقرون به اطاعت پیغمبر واجب نخواهد بود؛ زیرا امکان معصیت و خطا و اشتباه در غیر معصوم قابل دفع

۱. صدوق، کمال الدین، ص ۲۵۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۴۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۵۰.

۲. ابن ابی جمهور احسائی عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۴.

۱۹۶.....امامت و مهدویت / ج ۱

نیست و لذا حتی اطاعت فقها در مواردی که ولایتشان ثابت است، اگرچه واجب است؛ ولی در صورتی که معصیت خدا باشد، حرام است به حکم:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»؛^۱

«اطاعت و پیروی مخلوق سزاوار نیست در جایی که نافرمانی خدا در آن باشد».

و خلاصه سخن اینکه: اطاعت امام واجب بوده و هیچ گونه قید و شرطی (چون امام معصوم است) ندارد.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵ (ج ۴، ص ۴۱)؛ مغربی، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۱۴۶؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۴۲۰.



وجوب معرفت امام

باتوجه به نقشی که امامت در حفظ نظام و کمال بشر و سیر او به سوی خدا و اجرای احکام خدا دارد، و باتوجه به اینکه اطاعت امر امام شرعاً و عقلاً واجب است، در وجوب معرفت امام نیز برحسب حکم عقل و شرع جای هیچ‌گونه تردید و شبهه‌ای نیست؛ زیرا هم مقدمه اطاعت است که واجب است، و بدون وجوب آن، اطاعت و نصب امام بیهوده خواهد شد، و هم برحسب آنچه از بعضی روایات استفاده می‌شود، به خصوص نیز واجب است، و چنان‌که در **نهج البلاغه** آمده، دخول در بهشت دایره مدار شناخت امامان و ورود در آتش نیز دایره مدار انکار آنها است:

«وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ، وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا

مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَأَنْكَرُوهُ»^۱

«داخل بهشت نمی‌شود کسی مگر اینکه آنها (ائمّه اطهار^۸) را

بشناسد و آنها نیز او را بشناسند و داخل آتش نمی‌شود مگر کسی

که منکر آنها باشد و آنها نیز او را از آن خویش ندانند».

و چنان در این امر تأکید شده است که برحسب خبر معروف از رسول خدا:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲ (ج ۲، ص ۴۰ - ۴۱).

۱۹۸..... امامت و مهدویت / ج ۱

«هرکس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، مرده است به مردن جاهلیت»^۱.
و در حدیثی که فخر رازی از آن حضرت روایت کرده، می‌فرماید: «هرکس بمیرد
و امام زمان خود را شناسد پس باید بمیرد؛ اگر خواهد یهودی و اگر خواهد
نصرانی»^۲.

بلکه از بعضی روایات استفاده می‌شود که: معرفت خدا به‌طور صحیح و کامل
بدون معرفت امام حاصل نخواهد شد.

چنان‌که: از حضرت سیدالشهدا × سؤال شد:

فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؛

پس چیست معرفت خدا؟.

حضرت فرمود:

«مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ»^۳؛

«معرفت اهل هر زمان، معرفت امام ایشان است که اطاعت او بر ایشان

واجب است».

شیخ صدوق در شرح و تفسیر این جمله می‌فرماید: اهل هر زمانی بدانند که
خدا آن‌کسی است که آنها را در هر زمان بدون امام معصوم نخواهد گذارد، پس
کسی که خدایی را پرستش نماید که بر خلق به‌وسیله نصب امام معصوم اقامه
حجّت ننماید، پس عبادت و پرستش غیر خدای عزوجل را نموده است.^۴

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶ - ۳۷۷؛ صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۰۹؛ خرازی قمی، کفایة‌الاثیر،
ص ۲۹۶؛ ابن حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۴۹۵؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱،
ص ۲۱۲؛ ج ۲، ص ۱۸؛ محدث نوری، کشف‌الاستار، ص ۷۸ - ۷۹.
۲. فخر رازی، المسائل الخمسون فی اصول‌الدین، ص ۷۱، مسأله ۴۷.
۳. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۱۲.
۴. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۹.

پیرامون معرفت امام / وجوب معرفت امام ۱۹۹

و علامه مجلسی می‌فرماید: شاید تفسیر «معرفت خدا» به «معرفت امام» برای بیان این نکته باشد که: معرفت خدا حاصل نمی‌شود مگر از جهت امام، و یا برای بیان اینکه انتفاع از معرفت خدا مشروط است به معرفت امام.^۱

به نظر این حقیر ممکن است از این جهت باشد که معرفت امام مبتنی است بر معرفت خدا به ولایت و حاکمیت بر کلّ عباد، و امامت و ولایت او نیز ظهوری از ولایت مطلقه و کلیه الهیه و مبتنی بر آن می‌باشد و معرفت امام به این ارتباط و ابتدای معرفت الهی و اقرار به حاکمیت و ربوبیت کامله و رحمانیت و رحیمیت و هدایت خدای تعالی است، و بدون این ارتباط، معرفت امام حاصل نمی‌شود. این معرفت، اثبات صفات جلالیه و جمالیه خدا و نفی شریک برای خدا در ولایت و حاکمیت است.

شاید توضیح حدیث شریف مذکور این باشد که: خدا را به اوصاف کمالیه و به شناخت صحیح باید از طریق امام شناخت، چنان‌که در روایت است:

«لَوْلَا اللَّهُ مَا عُرِفْنَا، وَلَوْلَا نَحْنُ مَا عُرِفَ اللَّهُ»^۲

«اگر دلالت‌ها و عنایت‌ها و هدایت‌های الهی نبود ما شناخته نمی‌شدیم

و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی‌شد».

یعنی: چنان‌که حق معرفت اوست، به اسمای حسنی و صفات کمالیه شناخته نمی‌شد.

البته بدیهی است این معرفت فوق معرفت فطری است که برای هرکس به حسب فطرت حاصل است و مفهوم بیان فوق آن است که: تمام آسمان و زمین

۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۸۳، ۹۳. این بیان را به‌طور وافی از کراچکی نیز نقل فرموده است.

ر.ک: کراچکی، کنزالفوائد، ص ۱۵۱ - ۱۵۲.

۲. صدوق، التوحید، ص ۲۹۰؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۳.

۲۰۰.....امامت و مهدویت / ج ۱

و آنچه در آنها است، دلایل وجود حق و آیات او هستند، امام نیز در هر عصر و زمان، علاوه بر آنکه تکویناً از جهات متعدد آیت و نشانه است؛ بلکه چنانکه از امیرالمؤمنین × روایت شده است:

«مَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي، وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبَأٍ أَعْظَمُ

مِنِّي»؛^۱

«برای خداوند عزوجل نشانه و خبری بزرگتر از من نیست».

تشریحاً نیز اکبر آیات و اسمای الهی است و در محیط اختیار و هدایت ارادی، معرفت خدا بدون شناسایی او و استفاضه از انوار علوم و راهنمایی‌های او کامل نخواهد شد و شرح و تفسیر الهیات و معارف فطری را باید از امام فرا گرفت. و ممکن است معنای این‌گونه احادیث این باشد که چون یکی از اسباب کمال معرفت، اطاعت الله است، هرچه شخص عارف در میدان اطاعت سیر و حرکت کند و عبادت و اطاعتش بیشتر شود، عرفانش زیادتر می‌گردد و مدد‌های غیبی بیشتر به او می‌رسد، چنانکه معرفت هم هرچه زیادتر شود، شوق و رغبت به عبادت و اطاعت الهی در انسان زیادتر می‌شود، تا حدی که همه دواعی غیرالهی در انسان بی‌اثر می‌گردد.

ازاین جهت، چون اطاعت و عبادت خدا و چگونگی آن بدون دریافت برنامه و دستورالعمل آن از امام و اطاعت از او حاصل نمی‌شود این مرتبه از معرفت کامل که در کمال هم مراتب دارد بدون معرفت امام محقق نخواهد شد؛ بلکه هرکسی به حسب فقر و نیازی که دارد، گمان می‌کند زبان آن را دارد و می‌تواند با

۱. ابو حمزه ثمالی، تفسیر، ص ۷۴؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷؛ ر.ک: فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۲۷۳؛ ج ۷، ص ۳۷۹؛ حویزی، نورالثقلین، ج ۵، ص ۴۹۱.

پیرامون معرفت امام / وجوب معرفت امام ۲۰۱

او سخن بگوید و حاجت بخواهد و همین‌طور هم هست، همه با او مرتبط می‌شوند و بین بنده و خدا، هر وقت بخواهد او را بخواند، مانع و حجابی نیست و خدا ناله همه را می‌شنود.

اگر راهنمایی‌های امامان^۱ و دعاها و سیره آنها در مقام عمل در اختیار ما نبود، دعا در مرتبه‌ای بسیار نازل و از درخواست حاجت‌های مادی تجاوز نمی‌کرد و حتی نیایش‌ها با شئون ربوبی مناسب نبود، و خلاف ادب و حاکی از نقص معرفت بود؛ لذا در این موضوع دلالت‌های ائمه^۲ و دعاهایی که از ایشان رسیده است، به قدری دستگیری از بشر نموده است که بسا یک جمله از آن دعاها به قدری نورانیت می‌بخشد و افق بینش انسان را وسیع می‌سازد و به قدری انسان را از لذایذ معنوی بهره‌مند می‌کند که آفتاب جهان‌تاب، دید ظاهری او را آن‌چنان وسیع نمی‌سازد، و تمام لذایذ مادی را نمی‌توان با لذتی که از خواندن و یا شنیدن یک جمله از آن دعاها حاصل می‌شود، برابر گرفت که اگر خارج از حدود این رساله نمی‌شد، برخی از این دعاها را که پروازهای بلند به روح انسان می‌دهد و او را در بلندترین قله‌های مقام انسانیت می‌نشانند، در اینجا یادآور می‌شدیم تا معلوم شود که این همه سفارش راجع به معرفت امام بی‌جهت نیست.

و سومین توضیح و توجیهی که برای این احادیث می‌نماییم این است که عمده فایده معرفت خدا و اثر آن در اعمال انسان ظاهر می‌شود و از میزان الزام او به اطاعت الهی و تسلیم و فرمان‌بری او از دستورات خدا ظاهر می‌شود، و مظهر کامل آن، اطاعت از خلیفه‌الله است که توقف بر معرفت او دارد و خود معرفت او نیز اطاعت خدا است.

سیر عرفانی انسان به اطاعت کامل از اوامر و نواهی الهی، و تسلیم خالص در برابر فرمان او منتهی می‌شود، چنان‌که عبد خود را نبیند و مانند حضرت ابراهیم^۳

۲۰۲.....امامت و مهدویت / ج ۱

اگر مأمور به ذبح فرزند شد، بی‌چون و چرا فرمان‌پذیر گردد و مانند اسماعیل ذبح× که وقتی پدرش فرمان الهی را در ذبح او به وی ابلاغ کرد، بدون پرسش و بدون تأمل گفت:

(يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ)؛^۱

«ای پدر آنچه را مأمور شده‌ای انجام ده».

این سیر عرفانی از طریق معرفت امام و اطاعت او به مقصد می‌رسد و انسان از گمراهی‌های گوناگون مصون می‌شود.

خداوند متعال ما را به معرفت اولیای خود و به معرفت امام‌زمان و ولی‌عصر، حضرت حجة بن الحسن المهدی× که باب معرفت خدا است ملهم و راهنمایی فرماید و از معرفت خودش به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت امام و سپس، از معرفت امام به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت خدا برساند.



راه‌های شناخت امام

به نظر می‌رسد هر حقیقت و واقعیتی - خواه وجود غیبی خارجی داشته باشد یا از امور عقلیه باشد - از راه‌های شناخت مناسب خود مانند: حسّ و تجربه، فطرت و عقل، خواب و وحی قابل شناخت می‌باشد. بدیهی است این نظر به این معنا نیست که بگوییم: همه اشیا و حقایق از این راه شناخته شده‌اند؛ بلکه مقصود این است که معرفت هر یک از اشیا و حقایق از یک یا بیشتر از این راه‌ها امکان دارد، مثلاً از راه وحی هر چیزی که خدا اراده شناساندن آن را به وسیله وحی فرموده باشد، شناخته می‌شود.

در معرفت امام هم از راه‌هایی که در اختیار بشر است، شناخت او امکان دارد، و عمده راه‌هایی که مورد استفاده قرار گرفته و از آن امام شناخته می‌شود، سه راه است: اوّل: نصّ است؛ تعیین و تصریح و اعلام پیغمبر که مفادش خبر دادن از جعل و نصب الهی یا جعل و نصب امام به امر الهی است، که فرق آن با اوّل این است که در اوّل جعل و نصب بدون واسطه انجام شده و فعل الهی و بدون واسطه است؛ ولیّ نصّ پیغمبر مثل خبر دادن از آن است و در دوّم فعل الهی به واسطه پیغمبر است که به امر الهی انجام می‌شود و استناد آن به خدا نیز مثل بسیاری از افعال ملائکه به خدا صحیح است؛ چون به امر خدا انجام می‌دهند، و مترتب و متفرّع بر آن مطلب، نصّ هر امام بر امامت بعد از خودش است.

اعتبار و دلالت نصّ بر امامت، یک امر بسیار منطقی و عرفی و خردپسند است که باتوجه به بحث‌های گذشته که گفتیم، حاکمیت مخصوص الله است و صاحب اختیار حقیقی، همه و هر چیز و هر شأنی از شئون خلق است، کاملاً واضح می‌شود؛ زیرا تصرف هرکس در آنچه مربوط به اوست و تعیین هرگونه قرار و برنامه راجع به آن معتبر است و این امر نظیر اعتبار اقرارهای مردم نسبت به نفس یا مال خودشان می‌باشد که به غیر از طریق خودشان شناخته نمی‌شود و کسی در آن حقّ، چون و چرا گفتن نمی‌تواند بکند.

بنابراین در اعتبار بر این راه جای هیچ‌گونه خدشه و تردیدی نیست، هرچند در «منصوص علیه»؛ کسی که نصّ بر او شده باشد، اختلاف انظار پیش بیاید. دوّم: از راه‌های معرفت امام معجزه است، که ظهور آن به دست کسی که مدّعی امامت باشد، دلیل بر صدق ادّعای اوست. یا به بیان بعضی از بزرگان، دلیل بر نصّ و نصب او از جانب خدا است؛^۱ زیرا در این مسئله دو نظر است: یکی اینکه: معجزه مستقلاً دلیل بر امامت است و دیگری اینکه: دلیل اصلی، نصب و نصّ پیغمبر یا امام سابق است، و معجزه دلیل بر نصب است که اگر نصّ مفقود باشد و معجزه باشد معجزه دلالت دارد بر اینکه نصّ بر صاحب معجزه بوده است و به دست ما نرسیده است.

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: لَأَيِّ عِلَّةٍ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْبِيَائَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمُعْجَزَةَ؟ فَقَالَ:

۱. بعضی اصطلاحاً معجزه را بر خرق عادت که از پیغمبر در مقام تحدی و هنگامی که قوم، طلب آیت و علامت بر راستی و صدق مدعی پیغمبری بخواهند، اطلاق می‌نمایند و به خواری عاداتی که از پیغمبر پیش از مبعوث شدن به دعوت صادر شود، هرچند دلیل بر نبوت او شمرده می‌شود، «ارهاص» و «ارهاصات» می‌گویند و خواری عادات صادر از ائمه^۸ را معجزه اطلاق می‌نمایند، و خواری عادات صادر از دیگران را «کرامت» می‌گویند.

پیرامون معرفت امام / راه‌های شناخت امام ۲۰۵

«لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى صِدْقِ مَنْ أَتَى بِهِ، وَالْمُعْجِزَةُ عِلْمَةٌ لِلَّهِ
لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَائُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ لِيَعْرِفَ بِهِ صِدْقَ الصَّادِقِ مِنْ
كُذْبِ الْكَاذِبِ»؛^۱

ابوبصیر می‌گوید: به حضرت صادق × عرض کردم: به چه علتی خداوند متعال به پیغمبران و فرستادگانش و به شما معجزه عطا کرد؟ فرمود: «برای اینکه دلیل باشد بر راست‌گویی کسی که آن را آورده است و معجزه علامتی است (نشانی است) از برای خدا، عطا نمی‌فرماید آن را مگر به انبیا و رسولان و حجّت‌های خودش تا به وسیله آن راستی راست‌گو از دروغ‌گو شناخته شود».

سوّم: از راه‌های شناخت امام، اخلاق و کردار و روش و رفتار و وضع زندگی و صادرات علمی است، برای آنان‌که اهلیت تشخیص را داشته باشند و بتوانند از اخلاق و اقبال و معاشر و سلوک و گفتار و سخنرانی‌ها و برخوردهای گوناگون، صاحب این مقام را بشناسند، مثلاً در اثر مطالعه دقیق و عمیق در زندگی مولای متّقیان و سرور اولیا، حضرت علی × و خطبه‌های آن حضرت در معارف و الهیات و عدالت و زهد و شجاعت و فداکاری در راه حقّ و سایر ابعاد شخصیت بزرگ و وسیع آن حضرت، اهل بینش و آگاهی و دانش، امامت او را بر همه اصحاب و همه مسلمین تصدیق می‌نمایند، همچنین در زندگی سایر امامان^۸ این معنا کاملاً حاصل است. و شاید همین باشد معنای حدیث شریفی که از امام صادق × روایت شده است که امیرالمؤمنین علی × فرمود:

«اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولَ بِالرِّسَالَةِ وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ»

۱. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۲؛ بحرانی، مدینه معجز الائمة الاثني عشر، ج ۱، ص ۴۲.

بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۱.

در معنای این حدیث شریف چند احتمال است که به طور اجمال به آنها اشاره می‌شود:

اول اینکه: خدا را بشناسید به خدایی و صفات جلال و جمال و شئون او؛ یعنی او را چنان که هست و به صفات ثبوتیه و سلبیه‌ای که دارا است بشناسید (یعنی باید چنین معرفتی تحصیل نمود) و پیغمبر را نیز به شأن رسالت و مقام پیغمبری بشناسید که رسول خدا و فرستاده خدا است و رابط بین خالق و مخلوق و واسطه بین خدا و بندگان اوست. و اولی الامر را به اینکه امر به معروف می‌نمایند و به عدل و احسان عمل می‌کنند بشناسید که اگر از خدا و پیغمبر و اولی الامر از شما سؤال شد پاسخ دهید که خدا، خدایی و صاحب‌اختیاری و پادشاهی و مالکیت همه را دارد و همه به او نیازمند، و او از همه بی‌نیاز و جامع جمیع صفات کمال و منزّه از تمام نواقص است و پیغمبر (حضرت محمد بن عبدالله) از سوی خدا رسالت دارد و آورنده پیام و رساننده وحی خدا است. و دوازده امام و اولی الامر، بزرگوارانی هستند که امر به معروف و عدل و احسان می‌نمایند.

بنا بر این احتمال، بر اهل فنّ و تَفَطُّن، علّت اینکه «رسول» به لفظ مفرد و «اولی الامر» به لفظ جمع آورده شده و لطف عبارت حدیث معلوم می‌شود.

احتمال دوم این است که: خدا را به خودش و به ذات خودش بشناسید که او روشن‌تر و معروف‌تر از هر چیز است، چنان‌که از منصور بن حازم نقل شده است که گفت:

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۸۵؛ صدوق، التوحید، ص ۲۸۶؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۴۶۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۷۰؛ ج ۲۵، ص ۱۴۱؛ ج ۱۰۸، ص ۳۵۱.

پیرامون معرفت امام / راه‌های شناخت امام ۲۰۷

«إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ أَجَلٌ وَأَعَزُّ وَأَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرِفَ بِخَلْقِهِ؛ بَلِ الْعِبَادُ يُعْرِفُونَ بِاللَّهِ»^۱

«همانا خداوند متعال بزرگوارتر و عزیزتر و گرامی‌تر از آن است که با مخلوقاتش شناخته شود؛ بلکه بندگانش به وسیله او شناخته می‌شوند».

و چنان‌که در دعای عرفه، حضرت سیدالشهدا امام حسین × به درگاه خداوند عرضه می‌دارد:

«أَيَكُونُ لِيغْيِرَكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهِرَ لَكَ مَتَى غِيبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ يَدُلُّ عَلَيْكَ وَمَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ؟!»^۲

«آیا چیز دیگری می‌تواند ظاهرتر از خود تو باشد تا او وسیله ظاهر نمودن تو گردد، کی پنهان هستی تا نیازمند برهان باشی که بر تو دلالت کند و کی دوری تا به وسیله آثار به تو برسند؟!».

به نور شمع کی	کند پیدا کسی
خورشید تابان	اندر بیابان
برم من از مؤثر	به ظاهر گرچه
پی به آثار	برعکس است این کار
ظهور جمله اشیا	چگونه نور از
به نور است	آنها در ظهور
اگر برهان لمی	است
جلوه‌گر شد	نباید بهر ائی
تصوّر را در	خون‌جگر شد

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۸۶؛ صدوق، التوحید، ص ۲۸۵؛ جزائری، نورالبراهین، ج ۲، ص ۱۱۲.
۲. ابن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶؛ محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، ص ۴۷۷ (دعای عرفه امام حسین ×)

اینجا چون گذر به جز لفظ انّی نیستت ولمّی دیگر چیست

و پیامبر را به رسالتش؛ یعنی چگونگی دعوت و شریعتش بشناسید و اولی الامر را به امر به معروف و عدل و احسان بشناسید؛ یعنی از عمل و سیره و رفتار و کردارشان بشناسید.

احتمال سوّم این است که: خدا را بشناسید به خدا؛ یعنی به کارها و افعال او و به آیات او که در آفاق و انفس است؛ چون اگرچه فعل و آنچه از آن حاصل می شود، غیر فاعل است؛ اما چون فعل فاعل و آفریننده آیت اوست، از این جهت وقتی خدا را به افعال و آثارش بشناسیم، به خدا شناخته ایم و به چیز دیگر شناخته ایم؛ چون چیز دیگری غیر از آثار خدا و آیات او امکان وجود ندارد. پیغمبر را بشناسید به رسالتش؛ یعنی کارهای پیامبرانه و اعمال و روشش را در انجام وظیفه رسالت ملاحظه کنید. و اولوالامر را نیز به کارهایشان در واداشتن مردم به کارهای نیک و عدالت و احسانشان بشناسید.

و فرق بین احتمال اوّل و دو احتمال دیگر این است که: احتمال اوّل راجع به این است که خدا و پیغمبر و اولوالامر را به چه اوصاف و شئونی باید شناخت و چگونه باید معرفت تحصیل کرد؟ اما احتمال دوّم و سوّم مبنی بر این است که خدا و پیغمبر و امام را به همان شئون و اوصافی که دارند از چه راهی باید شناخت.

بنابراین اگر مفاد حدیث شریف این باشد که اولی الامر را باید دارا و واجد این صفات شناخت، وجود این صفات به طور مطلق و کامل در شخصی با ادّعی مقام امامت دلیل بر صدق ادّعی او می باشد.

۱. از گنج دانش مرحوم پدرم آیت الله آقای آخوند ملا محمدجواد صافی &.

پیرامون معرفت امام / راه‌های شناخت امام ۲۰۹

بنابراین، باید توجه داشت که راه برای عموم همان نصّ و معجزه است و چنان‌که بعضی - مثل مرحوم آیت‌الله پدرم - فرموده‌اند، راه سوّم راه خواصّ و اشخاص بسیار آگاه و متوجّه به جوانب و اطراف امور و متفطن است و چون احاطه کامل بر اخلاق و کردار اشخاص امکان‌پذیر نیست، و نظرها در حکایت اخلاق و رفتار از مقام معنوی اشخاص مختلف است، لذا آنچه باید به آن به‌خصوص در مقام احتجاج بیشتر اعتماد کرد، همان نصّ و معجزه است.

علاوه‌براین، راه سوّم، الزام بر تبعیت فوری و تعبدی ندارد؛ زیرا ممکن است اشخاص در قبول نکردن ایمان عذر بیاورند که باید بررسی کنیم و مجالست و مباشرت بنماییم تا ایمان بیاوریم، برخلاف نصّ و معجزه که به‌مجرد اینکه محقق شد، ایمان به صحتّ آن واجب می‌شود.

علاوه‌برآن، معجزه دلیل بر صدق مدعی نبوت است، چنان‌که آیات متعددی دلالت دارد، مثل این آیه:

(لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ)؛^۱

«همانا ما فرستادگانمان را با دلیل و برهان فرستادیم».

و بر نصّ و بشارت پیغمبران سلف بر نبوت حضرت رسول اکرم| نیز آیاتی دلالت دارند، مانند:

(الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ)؛^۲

«پیغمبری که اسم او را در تورات و انجیلی که نزد آنها است

نوشته می‌یابند».

و مانند:

۱. حدید، ۲۵.

۲. اعراف، ۱۵۷.

(وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ)؛^۱

«مژده می‌دهم شما را به پیامبری که بعد از من می‌آید و اسمش احمد است».

که از قول حضرت عیسی × حکایت فرموده است.

و مانند:

(الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ)؛^۲

«کسانی که به آنها کتاب دادیم (یهود و نصاری)، محمد را می‌شناسند

بدان‌گونه که فرزندان خود را می‌شناسند».

و اما در مورد اخلاق کریمه و رفتار و کردار سالم و معتدل، آیه‌ای در نظر ندارم که به‌صراحت از آن استفاده شود، در این راه اگرچه نصّ و معجزه نباشد؛ اما راه شناخت می‌باشد و مانند نصّ و معجزه می‌توان به آن احتجاج نمود. چون از این راه هم برای افراد خاصی یقین حاصل می‌شود، مثل کسانی که معاشرت تامّ با مدعی نبوت داشته یا مطالعات وسیع و عمیق در تاریخ او کرده باشند؛ چنان‌که حضرت خدیجه ÷ در مقام استدلال به صحّت و حقانیت نبوت حضرت خاتم‌الانبیاء| به آن استدلال فرمود^۳ و شکی در صدق گفتار پیغمبر را نکرد؛ البته سوابق و دلایل دیگر نیز خدیجه × را که به انتظار روزی بود که شوهر عالی‌قدرش مبعوث به رسالت گردد راهنمایی می‌نمود و هریک کافی بود. باین‌حال، این استدلال از آن بانوی آگاه‌دل و روشن‌بین در ردّ بعضی احتمالات نقل شده است و به‌رحال دلیل برای همه، همان نصّ و معجزه است، و اخلاق

۱. صف، ۶.

۲. بقره، ۱۴۶.

۳. ر.ک: ابن‌اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۵، ص ۴۳۵ - ۴۳۷؛ ابن‌حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۸، ص ۱۰۰.

پیرامون معرفت امام / راه‌های شناخت امام ۲۱۱

و صفات حمیده و افضل و اکمل و برتر بودن از دیگران، از شرایط نبیّ و امام است و فقدان آن، دلیل بر عدم نبوّت و عدم امامت است.



فصل دوم:

امامت خاصه

امامت خاصه

پس از بررسی مسئله نیاز جامعه به امام و شرایط و اوصاف امام و لزوم تعیین آن از جانب خدا و مباحث کلی دیگر که به مجموع آن بحث امامت عامه می‌گویند و به‌طور اجمال به مباحث آن اشاره کردیم، امامت خاصه مطرح می‌شود.

پس از اینکه ثابت شد تعیین و نصب امام برحسب حکمت و لطف بر خدا لازم است و هیچ عصر و زمانی خالی از وجود امام نمی‌باشد و معرفت و شناسایی امام و اطاعت افراد و او را الگو قرار دادن بر همه واجب است، پس بر همه لازم است صاحب وقت و ولی زمان و امام عصر خود را که خدا او را منصوب کرده و نصب او به نص پیغمبر یا امام قبل ثابت شده است، بشناسند.

در اینجا می‌گوییم: فرقه محقه و طایفه حقه اثنی عشریه معتقدند که: در این امت بعد از پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله دوازده نفر؛ به ترتیب از حضرت امیرالمؤمنین × تا امام دوازدهم حضرت مهدی حجة بن الحسن^۱ امام و ولی وقت و صاحب الزمان و خلیفه و وصی رسول خدا می‌باشند.

و دلایل و براهین بر امامت آن بزرگواران بسیار است که علاوه بر آنچه که در بحث امامت عامه به آن اشاره شد، به تعدادی ادله اشاره می‌کنیم:

۱. باتوجه به اینکه ثابت شد امامت منصبی است الهی و ولایت از جانب خدا و مقام خلیفه‌الاهی است و به نصب و تعیین خدا و نص پیغمبر صورت پذیر است و حتماً این نصب که با هدایت الهیه و ربانیت و رحمانیت و رحیمیت و حکمت

۲۱۶.....امامت و مهدویت / ج ۱

و علم و سایر صفات جمالیه او ارتباط دارد، از سوی خدا انجام شده است؛ می‌گوییم: به اتفاق مسلمین بر غیر از این دوازده نفر (ائمه اثنی عشر^۸) تنصیب و تعیینی نرسیده است و لذا این دوازده نفر از جانب خدا منصوب می‌باشند؛ چون اگر آنها نیز منصوب نباشند، امت بدون امام و زمین بدون حجّت باقی خواهد ماند و علاوه بر این، قطع فیض و نقض غرض و نقص هدایت و ربّانیت و رحمانیت الهی خواهد بود و چون این امور همه فاسد و باطل است، پس منصوب بودن آن بزرگواران و امامشان حقّ و ثابت است.

۲. چنان‌که در امامت عامّه ثابت شده است، امام باید معصوم باشد، باتوجه‌به اینکه برای غیر از این دوازده نفر سواى رسول خدا و حضرت زهرا^۹، برای احدی ادّعی مقام عصمت نشده است و به اتفاق مسلمین، غیر از این دوازده نفر، همه افرادی که زمامداری یافتند یا مدّعی آن بودند، معصوم نبودند، امامت در تمام اعصار بعد از رسول خدا در این دوازده نفر انحصار و امتداد خواهد داشت.

۳. برحسب احادیث ثقلین^۱ و احادیث امان^۲ و روایات دیگر، هیچ‌گاه زمین از وجود شخصی از اهل بیت پیغمبر که عدل قرآن باشد، خالی نخواهد ماند و در طول چهارده قرن و اندی که بر اسلام گذشته، مسلمین کسی را، غیر از این دوازده نفر، عدل قرآن نشمردند، و عدم افتراق از قرآن را در حقّ کسی نگفته و کسی را غیر از این دوازده نفر به این صفت نشناخته‌اند؛ بنابراین، این شأن در این دوازده نفر امتداد دارد.

۱. کوفی، مناقب الامام امیرالمؤمنین^۳، ج ۲، ص ۱۱۲ - ۱۱۴؛ مغربی، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۹۹ - ۱۰۰؛

ج ۲، ص ۴۷۸، ۴۸۱؛ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۲۳۳.

۲. نعمانی، الغیبه، ص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۸؛ طبری امامی، دلائل الامامه،

ص ۴۳۶؛ همو، نوادر المعجزات، ص ۱۹۶.

پیرامون معرفت امام / امامت خاصه ۲۱۷

۴. برحسب روایات معتبر و صحیح و متواتر شیعه و اهل سنت، رسول اکرم | مکرر تنصیص به امامت ائمه^۱ اثنی عشر^۲ فرمود^۱ و علاوه بر آن، هر امامی بر امام بعد از خود و بلکه بر امامان بعد از خود تنصیص و تصریح فرموده،^۲ تا نوبت رسید به امام یازدهم حضرت امام حسن عسکری^۳ که او نیز امامت فرزند عزیزش حضرت مهدی بقیه الله^۴ را مانند پدران بزرگوارش تسجیل و تنصیص فرمود^۳ که در واقع حضرت صاحب الامر از سوی پیغمبر خدا و یازده امامی که بعد از رسول خدا | امامتشان ثابت است، به امامت معرفی شده اند، و لذا طبعاً نص بر امامت آن حضرت از نص بر امامت سایر ائمه^۱ بیشتر است و همه نصوصی که در اعلام امامت ائمه قبل از آن حضرت است، حتی نصوص غدیر و ثقلین به طور مستقیم و یا غیرمستقیم نص بر امامت حضرت مهدی^۴ می باشد و جالب این است که علاوه بر نصوص اسلامی بر امامت ائمه اثنی عشر^۲ در کتب عهد عتیق و جدید نیز بر امامت این بزرگواران از حضرت امیرالمؤمنین^۵ تا حضرت ولی الله مهدی منتظر^۶ در موارد متعدد به صراحت و اشاره تنصیص شده است.^۴

۵. چنان که گفته شد، یکی از راه های شناخت امام، معجزه است و بر این اساس، معجزات بسیار و بی شماری از ائمه طاهرین^۷ صادر شده و صدور آنها برحسب روایات متواتر قطعی و مسلم است، که همگی از دلایل قطعی امامت آن بزرگواران است.

۱. صدوق، کمال الدین، ص ۲۵۳؛ حسینی استرآبادی، تأویل الآیات، ج ۱، ص ۱۳۵.

۲. ر.ک: مفید، الارشاد.

۳. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۸؛ طبرسی، اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۵۲؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۴۶.

۴. در این موضوع به کتاب هایی مثل انیس الاعلام (فخرالاسلام، ج ۷، ص ۳۸۳ - ۴۱۰) و سیف الامه نراقی و اصالت مهدویت، تألیف نگارنده (ص ۲۹ - ۳۰) و نیز جلد چهارم این مجموعه؛ و به طور مستقیم به خود کتب عهد عتیق و جدید رجوع شود.

هرکس به کتاب‌های حدیث و تاریخ مراجعه نماید، این موضوع بر او مثل آفتاب روشن می‌شود، بسیاری از معجزات امیرالمؤمنین* و خبرهای آن حضرت از غیب و وقایع آینده و معجزات سایر ائمه^ه در کتاب‌های اهل سنت نیز ثبت و ضبط است و قابل هیچ‌گونه تردید نمی‌باشند و امامت عصر* از طریق معجزه نیز ثابت است، هم معجزاتی در عهد پدر بزرگوارش و هم معجزاتی که در زمان غیبت صغری و سپس معجزاتی که در عصر غیبت کبری از آن حضرت صادر شده است بسیار است، و صدها مورد آن را در کتاب‌های معتبر می‌توان احصا کرد، علاوه بر آنچه خودمان در دوره عمرمان دیده یا شنیده‌ایم.

بدیهی است برای شناخت امری مثل معجزه راهی جز خبر افراد موثق و مورد اعتماد و تواتر و یا مشاهده و دیدن نیست که در مورد معجزات ائمه^ه و شخص حضرت مهدی* این دوره کاملاً و به‌طور باورآور و شناخت‌بخش موجود است، هم به‌وسیله نقل دیگران در طول چهارده قرن و هم به‌وسیله مشاهدات عینی خودمان به معجزاتی که در اثر توسّلات به حضرت مهدی و سایر ائمه^ه از آن بزرگواران و حتّی از امام‌زادگان صادر شده است که ما به آنها علم و یقین داریم، و هرکس هم در این راه وارد شود و بررسی نماید و معجزات هر یک از ائمه^ه مثل حضرت امام‌رضا* را که در عصر ما صادر شده است، مطالعه نماید، برای او شبهه و شکّی در امامت همه آن عزیزان مقرب درگاه الهی باقی نخواهد ماند.

۶. در راه‌های معرفت امام گفتیم: یکی از راه‌های معرفت امام برجستگی و فوق‌العاده بودن او در اخلاق کریمه و صفات عالیه است که متخصصان در حکمت عملی و استادان تربیت و مربیان بزرگ اخلاق و آگاهان به ملکات فاضله و کمالات نفس آن را درک می‌کنند و جهات مربوط به تعادل اخلاق و انحرافات که از جهت افراط یا تفریط پیدا می‌شود را متوجّه می‌شوند

پیرامون معرفت امام / امامت خاصه ۲۱۹

و تشخیص می‌دهند که صاحب این روش و رفتار، انسانی است الهی و بشری است ملکوتی که در اوج مقام انسانیت و فضایل آدمیت قرار گرفته است و گاه بعضی انسان‌ها در این فضیلت به حدی اوج دارند که وضع اخلاق آنها با مقایسه به دیگران خارق عادت است.

از مطالعه و بررسی سیره و سلوک و معاشرت و اخلاق و حالات ائمه^ه و مواضع و موافقی که برحسب مناسبات مختلف با دوستان و دشمنان و مسلمانان و کفار داشتند، به‌خوبی روشن می‌شود که هریک از آنان تجسم دعوت قرآن و رسالت اسلام و نمایش اکمل تکامل انسان و عالی‌ترین نمونه تفوق و تعالی بشر به کل مخلوقات بودند.

در زهد و تقوا و گذشت، پاکی و پاک‌دامنی و خلوص نیت، عبادت و اطاعت از خدا، دلسوزی برای جامعه و ازخودگذشتگی و فداکاری برای اسلام، شجاعت و امانت و صداقت، علم و حلم، بردباری و شکیبایی، خویش‌داری و استقامت و پایداری، حب فی الله و بغض فی الله، حمایت از حق و عدل و ایثار، قناعت و تواضع، رضا و تسلیم و توکل و تفویض، سرآمد تمام بشر و سرمشق تمام فضایل می‌باشند.

کتاب‌های بزرگ در شرح اخلاق و سجایای ملکوتی و فضایل آنها کافی نیست و هرچه گفته‌اند و نوشته‌اند، اندکی از بسیار و یکی از بی‌شمار است.

**این شرح بی‌نهایت کز
وصف یار گفتند**

**حرفی است از هزاران
کاندر عبارت آمد**

و به گفته شاعر عارف دیگر:

**کتاب فضل تو را آب
بحر کافی نیست
که تر کنند سر انگشت
و صفحه بشمارند**

بلندی مقام معرفت و تقرّب آنها به خداوند را از روش تضرّعشان به درگاه خدا و مناجات‌هایشان و نیایش و ستایش آنها و از مضامین دعاهایشان و آنچه از خدا می‌خواستند و حاجت‌هایی که از او می‌طلبیدند، می‌توان شناخت. دشمنانشان و سیاست‌مداران جبّار و ستمکاری که وجود آن بزرگواران و آن‌همه مظاهر پاکی و خیرخواهی و هم‌نوایی و هم‌صدایی با مستضعفان را برای حکومت و سلطه و استکبار خود خطر می‌دیدند، نیز به فضل آنها و علمشان و کمال اخلاقشان اعتراف می‌نمودند.

راست‌ترین مدایح و اشعار، اشعار و مدایحی است که امثال فرزدق، دعبل، کمیت و سید حمیری در آن دوران‌های فشار و اختناق در مدح آن بزرگواران سروده‌اند، هیچ‌کس نتوانست به فرزدق بگوید: قصیده میمیه تو در مدح امام زین‌العابدین × مبالغه است، حتّی بنی‌امیه، اگرچه او را زندانی کردند؛^۱ امّا نتوانستند مضامین اشعار شیوا و رسای او را انکار کنند.

در این باب می‌توانید به صدها و هزارها کتاب از شیعه و اهل سنت، به‌خصوص کتاب‌های اهل سنت که در مناقب اهل بیت و ائمه اثنی عشر^۲ نوشته‌اند، مراجعه نمایید؛ مانند کتاب *کفایة الطالب گنجی شافعی* و کتاب *مطالب السؤل* محمّد بن طلحه شافعی، و کتاب *الفصول المهمه* ابن صباغ مالکی، و *مناقب* ابن مغازلی شافعی، و *تذکرة الخواص* سبط ابن جوزی، و *الاتحاف* شیراوی،

۱. قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۰۰ - ۲۰۱؛ مفید، الاختصاص، ص ۱۹۱ - ۱۹۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۰۶ - ۳۰۸؛ ابن کثیر، البداية و النهایه، ج ۹، ص ۱۲۶ - ۱۲۸.

پیرامون معرفت امام / امامت خاصه ۲۲۱

و روضه الاحباب خواجه محمد پارسا، و نورالابصار شبلنجی، و کتاب اهل البيت توفیق ابوعلم، و الصواعق المحرقة ابن حجر هیتمی و کتاب های دیگر.

در اینجا سخن را با گفتاری که شبرای شافعی شیخ اسبق الازهر نقل کرده

است، پایان می دهیم:

«إِنَّ آلَ النَّبِيِّ حَازُوا الْفَضَائِلَ كُلَّهَا عِلْمًا وَجِلْمًا وَفَصَاحَةً
وَصَبَاحَةً وَذِكَاءً وَبَدِيهَةً وَجُودًا وَشَجَاعَةً، فَعُلُومُهُمْ لَا تَتَوَقَّفُ عَلَى
تَكَرَّرِ دَرْسٍ، وَلَا يَزِيدُ يَوْمَهُمْ فِيهَا عَلَى مَا كَانَ بِالْأَمْسِ؛ بَلْ هِيَ
مَوَاهِبُ مِنْ مَوْلَاهُمْ، مَنْ أَنْكَرَهَا وَأَرَادَ سِتْرَهَا، كَانَ كَمَنْ أَرَادَ سِتْرَ
وَجْهِ الشَّمْسِ، فَمَا سَأَلَهُمْ فِي الْعُلُومِ مُسْتَفِيدٌ وَوَقَفُوا وَلَا جَرَى مَعَهُمْ
فِي مِضْمَارِ الْفَضْلِ قَوْمٌ إِلَّا عَجَزُوا وَتَخَلَّفُوا، وَكَمْ عَائِنُوا فِي الْجِلَادِ
وَالْجِدَالِ أُمُورًا فَتَلَقَوْهَا بِالصَّبْرِ الْجَمِيلِ وَمَا اسْتَكَانُوا وَمَا ضَعُفُوا،
تَوَزَّرَ الشَّقَاشِقُ إِذَا هَدَرَتْ شَفَاشِقُهُمْ وَتَصَغَى الْأَسْمَاعُ إِذَا قَالَ قَائِلُهُمْ
وَتَطَّقَ نَاطِقُهُمْ سَجَايَا حَصَّهِمْ بِهَا خَالِفُهُمْ»^۱.

مضمون گفتار این است: اهل بیت همه فضایل را از علم و حلم و جود و ذکاوت و شجاعت و فصاحت و صباحت و بدیهه گویی را دارا شدند، علوم ایشان درسی و تحصیلی نیست، و امروزشان بر علوم دیروزشان نمی افزاید؛ بلکه این علوم موهبت هایی از خدایشان است هرکس انکار علوم آنها را بنماید، مانند کسی است که بخواهد آفتاب را بپوشاند، هرگز کسی که در مقام استفاده علمی بود از آنها پرسشی نکرد که آنان در جواب بمانند و عاجز شوند، هیچ قوم و گروهی با ایشان در میدان مسابقه فضل شرکت نکرد مگر آنکه ناتوان شد

۱. شبرای، الاتحاف بحب الاشراف، ص ۵۸ - ۵۹.

و عقب ماند، و چه بسیار چابکی‌ها و گستاخی‌ها و حملات و جدال‌هایی که دیدند و با صبر جمیل با آن برخورد نمودند و بیچاره و ضعیف نگشتند، هر زمان که خروش و غرّش آنها برآید، همه خروش‌ها و غرّش‌ها آرام گیرد و وقتی گوینده ناطقشان زبان به درفشانی باز کند و سخنرانی نماید، همه گوش‌ها به اصغا درآیند و همگان به آن گوش فرا دهند؛ سجایا و خصوصیت‌هایی است که خدا ایشان را به آنها مخصوص گردانیده است.

پیش رویت دیگران صورت
ببر دیوارنند

نه چنان صورت و سنی که
تو داری دارنند
تا گل روی تو دیدم
همه گل‌ها خارنند
تا تو را یار گرفتم
همه یار اغیارنند

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

كتاب نامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغة، الامام على بن ابي طالب، الشريف الرضى، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ق.
٣. الاتحاف بحب الاشراف، شبراوى، عبدالله بن محمد، قم، منشورات الرضى، ١٣٦٣ش.
٤. الاحتجاج، طبرسى، احمد بن على (م. ٥٦٠ق.)، النجف الاشرف، دار النعمان، ١٣٨٦ق.
٥. الاختصاص، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، قم، نشر اسلامى، ١٤١٤ق.
٦. الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، بيروت، دار المفيد، ١٤١٤ق.
٧. اسد الغابة فى معرفة الصحابة، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م. ٦٣٠ق.)، تهران، انتشارات اسماعيليان.
٨. الاصابة فى تمييز الصحابة، ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م. ٨٥٢ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.
٩. اصالت مهدويت، صافى گلپايگانى، لطف الله، قم، دفتر تنظيم و نشر آثار حضرت آيت الله العظمى صافى گلپايگانى مدظله العالى، ١٣٩٣ش.
١٠. إعلام الورى بأعلام الهدى، طبرسى، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ق.)، قم، مؤسسة آل البيت^٨ لاحياء التراث، ١٤١٧ق.

- ٢٢٤.....امامت و مهدويت / ج ١
١١. *اقبال الاعمال*، ابن طاووس، سيدعلی بن موسى (م. ٦٦٤ق.)، تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٤٠٩ق.
١٢. *امالی*، سيد مرتضى، على بن حسين (م. ٤٣٦ق.)، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، ١٤٠٣ق.
١٣. *الامالی*، طوسى، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، قم، دار الثقافة، ١٤١٤ق.
١٤. *الامامة و السياسة*، ابن قتيبه دينورى، عبدالله بن مسلم (م. ٢٧٦ق.)، قم، الشريف الرضى، ١٤١٣ق.
١٥. *امتاع الاسماع بما للنبي من الاحوال و الاموال و الحفدة و المتاع*، مقرئى، احمد بن على (م. ٨٤٥ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٠ق.
١٦. *انساب الاشراف*، بلاذرى، احمد بن يحيى (م. ٢٧٩ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤١٧ق.
١٧. *انيس الاعلام فى نصره الاسلام*، فخرالاسلام، محمدصادق، تهران، كتابفروشى مرتضوى، ١٣٥٨ش.
١٨. *الباب الحادى عشر*، علامه حلى، حسن بن يوسف (م. ٧٢٦ق.).
١٩. *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار*، مجلسى، محمدباقر (م. ١١١١ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٣ق.
٢٠. *البدایة و النهایة*، ابن كثير، اسماعيل بن عمر (م. ٧٧٤ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨ق.
٢١. *البراهين القاطعة فى شرح تجريد العقائد الساطعة*، استرآبادى، محمدجعفر (م. ١٢٦٣ق.)، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٣٨٢ش.
٢٢. *بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد*، صفار، محمد بن حسن (م. ٢٩٠ق.)، تهران، مؤسسة الاعلمى، ١٤٠٤ق.

- ٢٢٥..... كتابنامه / معرفت امام / ١٤٠٣ق.
٢٣. تاريخ الامم و الملوك، طبرى، محمد بن جرير (م. ٣١٠ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤٠٣ق.
٢٤. تاريخ الخميس فى احوال انفس نفيس، دياربكرى، حسين بن محمد (م. ٩٦٦ق.)، بيروت، دار صادر.
٢٥. تأويل الآيات الظاهرة فى فضائل العترة الطاهرة، حسينى استرآبادى، سيدشرف الدين على (م. ٩٦٥ق.)، قم، مدرسة الامام المهدي، ١٤٠٧ق.
٢٦. تحف العقول عن آل الرسول، ابن شعبه حرانى، حسن بن على (م. قرن ٤)، قم، نشر اسلامى، ١٤٠٤ق.
٢٧. تفسير القرآن الكريم (تفسير ابو حمزه ثمالى)، ابو حمزه ثمالى، ثابت بن دينار (م. ١٤٨ق.)، گردآورى محمد حسين حرز الدين، بيروت، دار المفيد، ١٤٢٠ق.
٢٨. تفسير نور الثقلين، حويزى، عبدعلى بن جمعه (م. ١١١٢ق.)، قم، انتشارات اسماعيليان، ١٤١٢ق.
٢٩. تفسير الصافى، فيض كاشانى، محسن بن مرتضى (م. ١٠٩١ق.)، تهران، انتشارات صدر، ١٤١٥ق.
٣٠. تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م. ٨٥٢ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٤ق.
٣١. التوحيد، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق.)، قم، نشر اسلامى، ١٣٩٨ق.
٣٢. الجرح و التعديل، ابن ابى حاتم رازى، عبدالرحمن بن محمد (م. ٣٢٧ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٣٧١ق.
٣٣. دلائل الامامة، طبرى امامى، محمد بن جرير (م. قرن ٥)، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٣ق.

- ٢٢٦.....امامت و مهدويت / ج ١
٣٤. *روضات الجنات فى احوال العلماء و السادات*، خوانسارى، سيد محمد باقر موسوى (م. ١٢٢٦ق.)، بيروت، دار الاسلامية، ١٤١١ق.
٣٥. *روض الجنان و روح الجنان فى تفسير القرآن*، ابو الفتوح رازى، حسين بن على (م. ٥٥٤ق.)، مشهد، آستان قدس رضوى، ١٤٠٨ق
٣٦. *روضة الواعظين و بصيرة المتعظين*، فتال نيشابورى، محمد بن حسن (م. ٥٠٨ق.)، قم، الشريف الرضى، ١٣٧٥ش.
٣٧. *سبل الهدى و الرشاد فى سيرة خير العباد*، صالحى شامى، محمد بن يوسف (م. ٩٤٢ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٤ق.
٣٨. *السقيفة*، مظفر، محمدرضا (م. ١٣٨١ق.)، قم، انتشارات انصاريان، ١٤١٥ق.
٣٩. *سيف الامة*، نراقى، احمد بن محمد مهدي (م. ١٢٤٥ق.)، چاپ سنگى، ١٢٦٧ق.
٤٠. *شرح نهج البلاغة*، ابن ابى الحديد، عز الدين (م. ٦٥٦ق.)، دار احياء الكتب العربية، ١٣٧٨ق.
٤١. *شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار*، مغربى، قاضى نعمان بن محمد تميمى (م. ٣٦٣ق.)، قم، نشر اسلامى، ١٤١٤ق.
٤٢. *شرح المقاصد فى علم الكلام*، تفتازانى، سعدالدين مسعود بن عمر (م. ٧٩٣ق.)، قم، الشريف الرضى، ١٤٠٩ق.
٤٣. *شواهد التنزيل*، حاكم حسكاني، عبيدالله بن عبدالله (م. ٥٠٦ق.)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ١٤١١ق.
٤٤. *صحيح مسلم*، مسلم نيشابورى، مسلم بن حجاج (م. ٢٦١ق.)، بيروت، دار الفكر.

- ٢٢٧ كتابنامه / معرفت امام / كتابنامه ٢٢٧
٤٥. *صحيح البخارى*، بخارى، محمد بن اسماعيل (م. ٢٥٦ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤٠١ق.
٤٦. *العدالة الاجتماعية في الاسلام*، سيد قطب، قطب بن ابراهيم (م. ١٣٨٦ق.)، بيروت، دار الشروق، ١٤١٥ق.
٤٧. *علل الشرائع*، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق.)، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ١٣٨٥ق.
٤٨. *عوالي اللئالى العزيزية في الاحاديث الدينية*، ابن ابى جمهور احسائى، محمد بن على (م. ٨٨٠ق.)، قم، مطبعة سيد الشهداء، ١٤٠٣ق.
٤٩. *الغدير في الكتاب و السنة و الادب*، امينى، عبدالحسين (م. ١٣٩٢ق.)، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٣٩٧ق.
٥٠. *الغيبة*، نعمانى، محمد بن ابراهيم (م. ٣٦٠ق.)، قم، انتشارات انوار الهدى، ١٤٢٢ق.
٥١. *الكافى*، كلينى، محمد بن يعقوب (م. ٣٢٩ق.)، تهران، دارالكتب الاسلامية، ١٣٦٣ش.
٥٢. *الكامل في التاريخ*، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م. ٦٣٠ق.)، بيروت، دار صادر، ١٣٨٦ق.
٥٣. *الكشف و البيان في تفسير القرآن (تفسير ثعلبى)*، ثعلبى، احمد بن ابراهيم (م. ٤٢٧ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٢٢ق.
٥٤. *كشف الاستار عن وجه الغائب عن الابصار*، محدث نورى، ميرزا حسين (م. ١٣٢٠ق.)، المطبعة الجديده.

- ٢٢٨.....امامت و مهدويت / ج ١
٥٥. *كشف النعمة في معرفة الائمة*، اربلي، علي بن عيسى (م. ٦٩٣ق.)، بيروت، دار الاضواء، ١٤٠٥ق.
٥٦. *كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر*، خزاز قمي، علي بن محمد (م. ٤٠٠ق.)، قم، انتشارات بيدار، ١٤٠١ق.
٥٧. *كمال الدين و تمام النعمة*، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤٠٥ق.
٥٨. *كنز الفوائد*، كراچكي، محمد بن علي (م. ٤٤٩ق.)، قم، مكتبة المصطفوي، ١٣٦٩ش.
٥٩. *الكنى و الالتاب*، محدث قمي، عباس (م. ١٣٥٩ق.)، تهران، مكتبة الصدر.
٦٠. *گنج دانش (صد پند)*، صافي گلپايگاني، محمدجواد (م. ١٣٢٧ق.)، قم، انتشارات حضرت معصومه، ١٣٨٠ش.
٦١. *لسان الميزان*، ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي (م. ٨٥٢ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمي، ١٣٩٠ق.
٦٢. *الشفاء (الالهيات)*، ابن سينا، حسين بن عبدالله (م. ٤٢٨ق.)، قم، كتابخانه مرعشي نجفي، ١٤٠٤ق.
٦٣. *اللوامع الالهية في المباحث الكلامية*، فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله سيوري (م. ٨٢٦ق.)، قم، دفتر تبليغات اسلامي، ١٤٢٢ق.
٦٤. *مجمع البيان في تفسير القرآن*، طبرسي، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ق.)، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢ش.
٦٥. *المحاسن*، برقي، احمد بن محمد (م. ٢٧٤ق.)، تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٣٧٠ش.

- ٢٢٩..... كتابنامه / كتابنامه..... ٢٢٩
٦٦. *المحصول فى علم اصول الفقه*، غزالى، محمد بن محمد (م. ٥٠٥ق.)، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٢ق.
٦٧. *مدينة معاجز الائمة الاثنى عشر و دلائل الحجج على البشر*، بحراني، سيدهاشم حسيني (م. ١١٠٧ق.)، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ١٤١٣ق.
٦٨. *مروج الذهب و معادن الجواهر*، مسعودى، على بن حسين (م. ٣٤٥ق.)، قم، دار الهجرة، ١٤٠٩ق.
٦٩. *المسائل الخمسون فى اصول الدين*، فخر رازى، محمد بن عمر (م. ٦٠٦ق.)، القاهرة، مكتب الثقافى، ١٩٨٩م.
٧٠. *المستصفى فى علم الاصول*، غزالى، محمد بن محمد (م. ٥٠٥ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٧ق.
٧١. *المصنف*، صنعانى، عبدالرزاق بن همام (م. ٢١١ق.)، منشورات المجلس العلمى.
٧٢. *معانى الاخبار*، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق.)، قم، نشر اسلامى، ١٣٦١ش.
٧٣. *مفاتيح الجنان*، محدث قمى، عباس (م. ١٣٥٩ق.)، قم، انتشارات آيين دانش، ١٣٨٦ش.
٧٤. *مكارم الاخلاق*، طبرسى، حسن بن فضل (م. ٥٥٤ق.)، الشريف الرضى، ١٣٩٢ق.
٧٥. *من لا يحضره الفقيه*، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق.)، قم، نشر اسلامى، ١٤٠٤ق.
٧٦. *مناقب آل ابي طالب*، ابن شهر آشوب، محمد بن على (م. ٥٨٨ق.)، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ١٣٧٦ق.

- ٢٣٠.....امامت و مهدويت / ج ١
٧٧. مناقب الامام على بن ابي طالب، كوفي، محمد بن سليمان (م. قرن ٣)،
قم، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، ١٤١٢ق.
٧٨. المناقب، خوارزمي، موفق بن احمد (م. ٥٦٨ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١١ق.
٧٩. منهاج الكرامة في معرفة الامامة، علامه حلي، حسن بن يوسف (م. ٧٢٦ق.)،
مشهد، انتشارات تاسوعا، ١٣٧٩ش.
٨٠. الميزان في تفسير القرآن، طباطبائي، سيد محمد حسين (م. ١٤٠٢ق.)، قم،
نشر اسلامي، ١٤١٧ق.
٨١. النكت الاعتقادية، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، بيروت،
دارالمفيد، ١٤١٤ق.
٨٢. نوادر المعجزات في مناقب الائمة الهداة^١، طبري امامي، محمد بن جرير
(م. قرن ٥)، قم، مؤسسة الامام المهدي^٢، ١٤١٠ق.
٨٣. نور البراهين أو انيس الوحيد في شرح التوحيد، جزائري، سيد نعمت الله
(م. ١١١٢ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٧ق.
٨٤. وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، حر عاملي، محمد بن حسن
(م. ١١٠٤ق.)، قم، مؤسسة آل البيت^٣ لاحياء التراث، ١٤١٤ق.
٨٥. وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، ابن خلكان، احمد بن محمد (م. ٦٨١ق.)،
دار الثقافة.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نظام امامت و رهبري

امامت حضرت بقیة الله

و

نقش سازنده عقیده به

امامت آن حضرت ×

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُؤْمِنُ الْخَائِفِينَ وَيُنَجِّي الصَّالِحِينَ وَبَرِّفَعُ
الْمُسْتَضْعِفِينَ وَيَضَعُ الْمُسْتَكْبِرِينَ. وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ
خَلْقِهِ وَأَشْرَفِ رُسُلِهِ؛ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛ لَا سِيَّمًا
بِقِيَّةِ اللَّهِ وَحُجَّتِهِ عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ.

قال الله تعالى:

(وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ
أَنْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ
وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ).^۱

۱. قصص، ۵ - ۶. «ما می خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهمیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم؛ و حکومتشان را در زمین پایرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریانش، آنچه را از آنها (بنی اسرائیل) بیم داشتند نشان دهیم».

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

شناختن و دانستن مفهوم و معنای صحیح دعوت و اصطلاحات هر مکتبی، در قبول یا رد آن دخالت تمام دارد، و بسا که همان تعریف صحیح و شناساندن درست در توجیه و واداشتن به باور و ایمان به آن کفایت کند و آنان را که ذهنی صاف و روشن و پاک از تعصب و لجاجت داشته باشند، از خواستن دلیل دیگر بی نیاز نماید.

مفاهیم و اصطلاحات و تعریفات دعوت اسلام، که در قرآن مجید و احادیث شریفه وارد شده است، این ویژگی را دارند. اسلام، توحید، نبوت، عدل، امامت، معاد و سایر الفاظ و اصطلاحات اسلامی در قرآن مجید و احادیث، چنان تعریف و تفسیر می‌شوند که خودبه‌خود باورآفرین است؛ لذا بسیاری در آغاز طلوع خورشید درخشان اسلام تا حال، به مجرد شنیدن دعوت اسلام آن را پذیرفتند. به عکس تفسیرهای مغرضانه یا نادرست و ناآگاهانه موجب تحریف و قلب حقایق و ایجاد شبهه و ناباوری می‌شود و برای اینکه اصطلاحات و دعوت اسلامی از توجیهات ناروا و تفسیرهای غلط مصون بماند و کسی در مقام شناخت دعوت اسلام و اصول و فروع آن، به گمراهی و ضلالت نیفتد، برحسب احادیث ماثور ثقلین و احادیث معتبر دیگر، قرآن مجید و اهل بیت^{حجّت} و راهنمای امت می‌باشند، در تعریف اسلام و ارکان دعوت آن، باید به قرآن مجید و سنت

۲۳۶.....امامت و مهدویت / ج ۱

رسول اکرم| و احادیث شریفه اهل بیت^۱ رجوع شود تا از انحراف و گمراهی مصون بمانیم.

تعریفات و ارشادات و شرح و بیان‌هایی که از این منبع باشد، صحیح و صددرصد اسلامی و اصیل است.

یکی از این اصطلاحات و الفاظ اسلامی، «امام» و «امامت» است که در قرآن مجید و احادیث و کتاب‌هایی که در علوم مختلف اسلامی نوشته شده، بسیار دیده می‌شود.^۱ فرقه ناجیه^۲ و محقق شیعه اثنی عشریه را «امامیه» می‌گویند؛ برای اینکه معتقد به وجود امام در هر عصر و زمان می‌باشند.

البته کم‌وبیش همه این عقیده را درک می‌کنند؛ اما از آنجایی که آشنایی بیشتر با این عقیده سازنده و مفهوم امام و امامت و دانستن رابطه این عقیده با عمل و با نظام سیاسی و تابعیت از آن، کمال لزوم را دارد، و نظر به اینکه برخلاف گمان برخی ناآگاهان، این مسئله و اصل اسلامی تنها یک مسئله عقیدتی نیست و به عمل و نظامی که مسلمان باید تابعیت آن را داشته باشد، ارتباط دارد، و بالاخره علاوه بر اعتقاد به امامت اشخاص و افراد معین، عقیده به نظام مستمر الهی است که بهترین و برترین نظام است، در این مقاله در رابطه با امامت حضرت بقیة الله، مهدی موعود، حجة بن الحسن العسکری، و نقش سازنده عقیده به امامت آن حضرت، به‌طور فشرده توضیحات و مطالبی به‌صورت چند پرسش و پاسخ در

۱. در قرآن مجید کلمه «امامت» نیست، اما «امام» به‌صورت مفرد و جمع آن «ائم» در دوازده مورد آمده است.

۲. در مورد فرقه ناجیه که در حدیث مشهور آمده است شیعه اثنی عشری می‌باشند، به رساله *حول حدیث الافتراق* تألیف نگارنده و کتاب‌های دیگر رجوع شود.

نظام امامت و رهبری / پیشگفتار..... ۲۳۷

اختیار علاقه‌مندان گذاشته خواهد شد، و اضافه می‌شود که رسمیت یافتن حکومت شرعی و نظام اسلامی به اجرای احکام سیاسی و عدالت اسلام به تعهد و قبول پذیرش مردم از نظام امامت ارتباط دارد؛ لذا نشناختن امامت و امام زمان و نبودن در این نظام الهی مساوی است با بودن در نظام جاهلیت و رژیم‌های غیراسلامی، چنان‌که در حدیث شریف نبوی معروف است:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛^۱

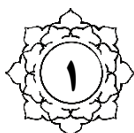
«هرکس بمیرد درحالی‌که امام زمان خویش را نشناخته باشد، به مرگ

جاهلیت مرده است».

۱. صدوق، کمال‌الدین، ص ۴۰۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۶۸.



شانزده پرش پیرامون
امامت حضرت بقية الله ×



چرا کاوش برای شناختن امام واجب است؟

پاسخ: کاوش برای شناختن امام به این جهت واجب است که حداقل این احتمال را دارد که وی شخصیتی باشد که اطاعت او به حکم خدا بر ما واجب و بر امور ولایت داشته باشد، و مفسر قرآن و مبین احکام و رهبر دین و دنیای مردم باشد.

با این احتمال، عقل ما را موظف می‌نماید که پیرامون آن به کاوش بپردازیم و او را شناسایی نماییم و اگر در این وظیفه مسامحه کنیم و چنین شخصیتی وجود داشته باشد و او را نشناخته باشیم، معذور نخواهیم بود و الزام عقلی و وجدانی داریم که دنبال این احتمال را بگیریم تا به نفی یا اثبات آن برسیم.

این بیان در لزوم شناختن پیغمبر و بلکه لزوم کاوش از وجود خدا نیز جاری است. هیچ کس معذور نیست که در برابر این گونه مسائل بی تفاوت باشد و باید برای هریک از این پرسش‌ها پاسخ داشته باشد. صاحب و آفریننده این جهان کیست؟ آیا زندگی و حیات و به‌طور کلی عالم هستی، پوچ و پوک و لغو و باطل و ناامیدکننده است، یا بامحتوا و برحق و امیدبخش و در مسیر بقا و کمال است؟ خدای تعالی بندگان را با نیازی که به هدایت دارند، چگونه هدایت کرده است؟ آیا به همان هدایت‌های عقلی و فطری اکتفا کرده، یا علاوه بر آن، به واسطه افرادی به نام انبیا

۲۴۲..... امامت و مهدویت / ج ۱

و پیامبران، آنها را به برنامه‌های اعتقادی و اخلاقی و عملی هدایت فرموده و حجّت را بر مردم تمام کرده و لطفش را کامل نموده است؟ آیا برای رهبری بعد از پیغمبر، کسی را معین کرده است؟ و اگر معین کرده است، شخص تعیین شده کیست؟ اگر هم کسی بشر را متوجّه به این گونه پرسش‌ها ننماید، خودبه‌خود این سؤالات برایش پیش می‌آید. علاوه‌براین، در مورد شناخت امام، قرآن و احادیث^۱ نیز دلالت و صراحت دارند، مثل آیه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ

مِنْكُمْ)؛^۲

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدای را اطاعت کنید و رسول

و صاحبان امر از خویش را فرمان برید».

روشن است طبق این آیه، اطاعت ولیّ امر واجب است و آن، بدون شناخت او امکان‌پذیر نیست؛ از این جهت شناختن امام واجب است. بنابراین هیچ‌کس در ترک معرفت امام و تحقیق و کاوش از این موضوع معذور نمی‌باشد.

۱. ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۸۰ - ۱۸۵ (باب معرفة الامام والردّ الیه).

۲. نساء، ۵۹.



امامت چه مفهومی دارد و چگونه شرح و تفسیر می‌شود؟

پاسخ: امام و امامت، برحسب لغت مشتق از «ام»؛ به معنای هر چیز است که چیزهای دیگر به آن ضمیمه و نسبت داده می‌شوند، و یا از او پیدا می‌شوند، یا الهام می‌گیرند^۱، و اطلاق امت هم بر گروه و جماعتی که در یک امر اشتراک فکری و اعتقادی یا سیاسی یا مکانی یا زمانی یا زبانی دارند و به هم ضمیمه شده اند، ظاهراً از همین جهت است، و ترجمه و تفسیر امام به پیشوا و قائد و رهبر، همه به این ملاحظه است.

پس امام و امت و امامت، در معنا به هم نزدیک و وابسته‌اند. هرکجا که امت هست، امام و امامت نیز هست و امت بی‌امام معنا ندارد، چنان‌که مردمی که در یک شهر و یک مکان مسکن دارند، یا اهل یک زمان و یک زبان باشند، در صورتی که از جهت سیاست و اجتماع و دین یکسان نباشند، ظاهراً اطلاق امت بر آن مجاز است؛ چون اطلاق «امام» بر زمان و مکان قابل توجیه نیست و بالاخره اطلاق امت بر مردمی که پیشوا و امام و رهبر واحد داشته باشند، با معنای اصل موافق‌تر است و حقیقت است. لذا اطلاق امام بر پیغمبر و امام و اطلاق امت بر پیروان پیغمبر و امام حقیقت است.^۲

۱. فراهیدی، العین، ج ۸، ص ۴۲۶؛ راغب اصفهانی، مفردات، ص ۲۲.

۲. رجوع شود به تعلیقه ۱.

۲۴۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

اما اطلاق اَمّت بر مردم فارس و روم و هند یا اصناف پرنندگان و جانداران دیگر، یا پیروان تورات و انجیل، اگر مجاز نباشد، مثل اطلاق اَمّت بر پیروان پیغمبر و امام، ظاهر در معنای حقیقی نیست.

بنابراین، اَمّت به گروهی گفته می‌شود که به واسطه پیروی از امام واحد، همه هم‌قطار و به امام خود انتساب داشته و مقتدی باشند؛ و امام کسی است که این گروه به او منضم و منتسب و رهبر و پیشوا و مقتدای آنها باشد.

این هم ناگفته نماند، چنان‌که اشاره شد، برحسب لغت؛ «امام» بر هرکس که جماعتی به او انضمام و انتساب دارند - خواه امام حقّ و عدل باشد یا امام باطل و جور - اطلاق می‌شود؛ اما وقتی به‌طور مطلق گفته شود، ظاهر در امام حقّ است؛ یعنی آن امام حقّ مقصود است.

این توضیحات برحسب لغت و مفهوم و معنای لغوی امام و امامت و اَمّت است که باین حال باید گفت: به تحقیق و بررسی و مراجعه به کتاب‌های لغت و خصوصاً تأمل بیشتر در آیات قرآن مجید و **نهج البلاغه** و دیگر احادیث نیاز دارد.

امامت برحسب اصطلاح

وقتی امامت به‌طور اطلاق و بی‌قید گفته می‌شود، پیشوایی و سرپرستی و وجود الگویی و نمونه برتر و عالی‌تر و نمایش یک مکتب است. به عبارت دیگر: مقصود از امامت در اصطلاح و هنگامی که بدون قرینه‌ای ذکر شود، در لسان قرآن و **نهج البلاغه** و سایر احادیث و روایات؛ منصب و مقامی است که خدای تعالی به افرادی از خواص بندگان شایسته خود، که انسان مافوقند، عطا می‌کند و دارندگان آن منصب، کارگزاران خدا و نگهبان امر و شرع خدا، و گواهان بر خلق خدا و دست‌پروردگان خدا و در قیامت، مدافع پیروان خود و شفعاى آنها

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۴۵
می‌باشند. وارد بهشت نشود مگر کسی که آنها را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند،
و وارد آتش نشود مگر کسی که آنها را انکار کند و آنها او را انکار نمایند.
کتاب خدا و سنت پیغمبر| فقط توسط آنان شرح و تفسیر می‌شود. هرکس تند
رفته باشد، باید به سوی آنها باز گردد و آنان که کند می‌روند، باید خود را به امام
برسانند.

امامان مانند نجوم آسمانند؛ هر زمان یکی از آنان از دنیا برود، دیگری قائم مقام
او می‌شود.^۱ اگر سخن بگویند حق و راست می‌گویند و اگر سکوت کنند، کسی
بر آنان پیشی نمی‌گیرد.^۲ درهای حکم و حکمت‌های خدا در اختیار امام است.
امام حیات علم و مرگ جهل است، بردباری‌اش از دانایی‌اش آگاهی می‌دهد
و ظاهرش از باطنش. امام از حق و قرآن جدا نمی‌شود و قرآن و حق نیز از امام
جدا نمی‌شوند.^۳

امامان ارکان اسلام و پناهگاه مردم می‌باشند و حق به واسطه آنها به نصاب
و معیار خود قرار می‌گیرد. آنان راسخان در علم هستند، خدا آنان را برگزیده
و بلند گردانیده است.^۴ هرکس به امام تمسک جوید و در کشتی ولایت و ایمان
به او بنشیند، نجات می‌یابد.^۵

آیات کریمه قرآن در شأن آنها نازل شده و گنج‌های علم خدا به آنها عطا شده^۶

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۱۵۷ - ۱۵۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۴ (ج ۲، ص ۴۴).

۳. کوفی، مناقب الامام امیرالمؤمنین ×، ج ۱، ص ۴۲۲ - ۴۲۳، ۴۹۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب،
ج ۲، ص ۲۶۰.

۴. حرعاملی، الفصول المهمه، ج ۱، ص ۳۸۷، ۵۹۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۹۹؛ ج ۸۹، ص ۹۲.

۵. کوفی، مناقب الامام امیرالمؤمنین ×، ج ۱، ص ۲۹۶؛ ج ۲، ص ۱۴۶؛ مغربی، شرح الاخبار، ج ۲، ص ۵۰۳.

۶. صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۲۴ - ۱۲۵؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۲، ۲۹۶؛ ابن حمزه طوسی، الناقب
فی المناقب، ص ۵۲۲؛ بحرانی، ینابیع المعاجز، ص ۲۴.

و زمین از وجود امام خالی نخواهد ماند. امام یا ظاهر و آشکار است، یا غایب و پنهان از انظار.^۱

امام رهبر سیاسی و فکری و خلیفه خدا و حاکم و ولیّ امر است؛ یعنی همه این مقامات از شئون اوست.^۲ او از جانب خدا ولیّ امر و حاکم و خلیفه است و اولویت به اموال و نفوس مردم دارد و بر اداره امور و کارها و احقاق حقوق و دفع و رفع ظلم و اجرای احکام و سیاست و برقرار کردن عدالت در بین مردم و حفظ نظام و تأمین امنیت و آسایش خلق و عمران زمین و فراهم ساختن وسایل ترقی و تعالی برای همگان، ولایت دارد. امر، امر او و فرمان، فرمان اوست.^۳

علمای کلام، «امامت» را تعریف فرموده‌اند که: ریاست بر کلیه امور دین و دنیای مردم است به واسطه پیغمبر.^۴ نواحی شخصیت امام متعدد است و به اعتبار این نواحی، امام لقب خاص دارد. مثلاً یکی از القاب امام، خلیفه الله است؛ وقتی از سوی خدا در نظر گرفته می‌شود، وقتی ولی الله خوانده می‌شود، بیشتر نظر به وسعت و گسترش اختیارات و توسعه منطقه نفوذ امر او و اولویتش بر اموال و انفس و جهات دیگر است. وقتی او را وصیّ می‌گویند، جنبه اختصاص او به پیغمبر و انتخاب او برای امور مربوط به پیغمبر و امام سابق و محرمیت او به اسرار و مأموریت‌های خاص و پاسداری از امانات مهمّ الهی در نظر گرفته می‌شود.

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷)؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ صدوق، الامالی، ص ۷۷۵.

۳. آنچه در اینجا از اوصاف امام نوشته شد، اقتباس از قرآن مجید و اخبار معتبر و نهج البلاغه است.

۴. علامه حلی، الباب الحادی عشر، ص ۱۰؛ تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۴.



نظام امامت، با «توحید» خداوند متعال چه رابطه‌ای دارد؟

پاسخ: مسئله امامت از مسائل مهمی است که علاوه بر آنکه خود اصل است، با سایر عقاید اسلامی مرتبط است و مخصوصاً از اصل توحید که مصدر اصول دیگر است، مایه و اصالت می‌گیرد. عقیده توحید در ابعاد و اقسام متعددی که دارد، خودبه‌خود عقیده به نظام الهی امامت را - طبق برداشتی که شیعه از آن دارد - فرا می‌گیرد، و میزان و معیار در تشخیص هر عقیده اسلامی، این است که به منبع صاف و زلال عقیده توحید اتصال داشته باشد.

از باب مثال: عقیده «نبوت و وحی»، بر اساس همین عقیده به توحید و علم و حکمت و قدرت خداوند متعال استوار است.

وضع و تقنین قوانین، و تشریح شرایع و احکام و بالاخره تکلیف و الزام مردم به انجام یا ترک هر کار، فقط سزاوار خداوند متعال است که مالک همه و حاکم بر همه است و به مصالح و مفاسد و ظاهر و باطن و تمام اسرار وجود این انسان (موجودی که بر خودش هنوز ناشناخته مانده) عالم و آگاه است؛ و بالاخره نبوت از جهت اصل و مصدرش، وحی خدای یگانه و ارتباط با غیب جهان و صاحب و مالک حقیقی و خالق عالم است؛ و از جهت محتوا، تشریحات و اوامر و نواهی و طرح‌های تربیتی الهی برای ترقی و کمال بشر است؛ و از جهت وظیفه و تکلیف، شخص نبی از جانب خدا مأمور و عهده‌دار ابلاغ آن به بندگان خدا

۲۴۸.....امامت و مهدویت / ج ۱

است. قوانین مختلف و نظام‌های گوناگون، علاوه بر اینکه از منبع‌های غیراصیل و غیرصالح و حاکی از استعلا و طغیان است، در جهت تفرقه و جدایی و تعدد مناطق نفوذ و موجب استبداد و استضعاف و سایر مفساد نظام‌های مشرکانه و جاهلی نیز می‌باشد.

امامت و رهبری

امامت و رهبری نیز در ابعاد متعدّدش، شعاع و شعبه عقیده توحید است و باید چنان‌که عالم تکوین دارای نظام واحد و قوانین واحد است، نظام تشریح و قوانین و اداره امور مردم نیز طبق آن واحد باشد و چنان‌که در آنجا غیر خدای یگانه و اراده و تقدیر او مداخله ندارد، در محیط اختیار بشر نیز غیر برنامه‌های تشریحی الهی، برنامه دیگری مطرح نشود و احدی خودسرانه و مستبدانه حقّ مداخله در امور مردم، و امر و نهی حکومت بر آنها را نداشته باشد.

تمام حکومت‌ها و مداخلات و ولایت‌ها و تصرفات جزئی و کلی بشر باید به اذن خدا باشد تا همه در مسیر واحد، به سوی هدف واحد، به حرکت کمالی خود ادامه دهند.

غیر از نظام خدا، همه نظام‌ها طاغوتی و غیر از نظام امامت، همه شرک و طاغوت پرستی و استعباد و بی‌احترامی به حقوق انسان و حکمرانی بشر بر بشر و استعلا و استکبار است که نمونه آن، رژیم پلید دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران و رژیم‌های سوسیالیستی و دموکراسی موجود شرق و غرب است که از همه اعمال و برنامه‌ها و برخوردها و جنگ‌ها و حتی صلح‌هایشان، شرک و استضعاف و سلطه‌جویی و نفی حاکمیت و ولایت خدا آشکار است، در هریک از این نظام‌ها به شکلی و به اسمی ظلم و طغیان و سرکشی بشر

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۴۹

خودنمایی می‌کند و تا این نظام‌ها بر جهان مسلط باشند و تا در جهان نظام مستمر امامت - که یگانه نظام الهی است - استقرار نیابد، این رژیم‌ها و این نظام‌های مشرکانه اگرچه اسم و هدفشان را عوض کنند، تحمیل بر بشر و موجب شدت فشار و تضادهای اقتصادی و سیاسی و بحران‌های مختلف و تبعیضات گوناگون خواهند شد.

هم‌اکنون این حکومت‌های غیرشرعی برای ارباب ملل ضعیف و حفظ نفوذ ظالمانه خود در کشورهای دیگر، در هر دقیقه‌ای یک میلیون دلار^۱ صرف مخارج سلطه‌گری خود می‌نمایند. نمونه این رژیم‌ها در دنیای ما، آمریکا و روسیه می‌باشند که هدف‌های ضدانسانی و تجاوزشان به حقوق بشر مثل آفتاب روشن است.

این مظالم آمریکا در ایران، فلسطین و کشورهای دیگر مسلمان‌نشین و غیر مسلمان‌نشین است، که روی ستمگران بزرگ تاریخ را سفید کرده است. نمونه مظالم روسیه، تجاوز آشکارش به کشور ضعیفی مثل افغانستان است که شب و روز ارتش روس به مردم آنجا - که گناهی غیر از مسلمانی و دفاع از آب و خاک خود ندارند - یورش می‌برد و از زمین و هوا، مردم را قتل‌عام و روستاها را ویران و سکنه آنها را آواره می‌سازد.

واقعاً دنیای شرک، دنیای مسخره و مفتضحی است. دشمنان آزادی و حقوق بشر، مثل کارتر و برژنف، همه تجاوزات و خیانت‌ها را به اسم حمایت از حقوق بشر انجام می‌دهند. انور سادات و ببرک کارمل و کاسترو، رژیم‌های خود را - که وابسته به آمریکا و شوروی هستند - غیرمتعهد و غیروابسته می‌خوانند.

«تیتو» بیش از ربع قرن، خود را بر یک کشوری تحمیل کرد و آنچه توانست به

۱. بنابه نقل از سالنامه ۱۹۷۸ میلادی انستیتوی بین‌المللی «پژوهش برای صلح» در استکهلم سوئد.

۲۵۰.....امامت و مهدویت / ج ۱

مسلمان‌های یوگسلاوی ظلم و ستم نمود و حتی آنها را از انتخاب اسم‌های اسلامی برای فرزندان‌شان ممنوع کرد، همین امروز که مشغول نوشتن این نوشتارم، رادیو خبر مرگش را داد، برژنف و کارتر هرکدام بر اساس توسعه‌طلبی به دروغ از مرگش اظهار تأسف می‌نمایند.

این نظام‌ها همه جاهلی است و رهبران این نظام‌ها به هر شکل و هر اسم باشند، مستکبر و مشرک‌مآب می‌باشند. نابسامانی‌های دنیای کنونی، به واسطه این رژیم‌های ضدّ خدایی و رهبران جاه‌طلب و ریاست‌دوست، از حدّ شرح و بیان خارج است. انقلاب اسلامی تا سرنگونی تمام این نظام‌ها ادامه دارد. حکومت و نظام صحیح، واحد و متکی به خدا و به قانون خدا است که نشانی‌ها و علاماتش در قرآن مجید و احادیث معتبر مذکور است و حضرت رسول اکرم^۱ و امیرالمؤمنین علی^۲ عملاً آن را نشان دادند.

این حکومت، سلطنت و پادشاهی و سلطه فردی بر فرد یا افراد دیگر و خودکامگی و فرمانروایی نیست این حکومت امامت و مقتدا و اسوه بودن، و خلافت از جانب خدا و کار برای خدا و برای رضای او کردن است، که برحسب آیاتی مثل:

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا)؛^۱

«من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم».

و

(إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ)؛^۲

«ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، پس میان مردم به حقّ حکم کن».

۱. بقره، ۱۲۴.

۲. ص، ۲۶.

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۵۱

و نیز آیه:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا)؛^۱

«و از ایشان امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند».

شان و موضع و مقامی است که از جانب خدا به بندگان برگزیده اش اعطا شده است و در تمام اعصار ادامه داشته و خواهد داشت.^۲
و به این ملاحظه است که در نظام امامت، وقتی از جانب ولی امر، خواه شخص امام یا کسانی که از جانب او منصوب و معین شده اند و یا هریک از فقها که در عصر غیبت نیابت عامه دارند، امری صادر گردد، باید اطاعت شود و مخالفت آن، در حکم رد حکم خدا و شرک به خدا می باشد.

لذا در بعضی تفاسیر از آیه شریفه:

(فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ

بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا)؛^۳

«پس کسی که به لقای (رحمت) پروردگارش امیدوار است باید

نیکوکار شود و هرگز در پرستش خدا، احدی را با او شریک نگرداند».

تفسیری شده است که از آن استفاده می شود: شرک نورزیدن به خدا این است که در کنار نظام امامت که نظامی الهی است، نظامات دیگر و زمامداری دیگران را نپذیرد و برای امامان، که رهبران این نظام بوده و از جانب خدا ولایت بر امور دارند، شریک قرار ندهد.

۱. سجده، ۲۴.

۲. رجوع شود به تعلیقه ۲.

۳. کهف، ۱۱۰.



چه نیازی به رهبری و نظام امامت و ولایت است؟

پاسخ: اما اصل نیاز جامعه به رهبری و مدیریت، یک امر بدیهی است، چون هیچ جامعه‌ای بدون رهبر، هیچ کاروانی بدون کاروان‌سالار و هیچ لشکری بدون فرمانده، بقا و دوام نخواهد یافت. نظام همه امور، در گرو وجود مدیریت صحیح است، لذا هر جمعیتی وقتی بخواهند تشکیل شوند، در بین خود رئیس و رهبری را انتخاب می‌نمایند. و این مسئله عملاً مورد اتفاق همه ملل بوده و هست، اگرچه در نوع و شکل آن و فردی یا گروهی بودن آن، تفاوت‌ها و نظرات مختلف دارند.

و اما خصوص نظام امامت و ولایت، پس نیاز به آن برای آن است که نظامات دیگر، هیچ‌یک مقاصدی را که بشر از یک نظام سالم و عدل انتظار دارد، برآورده نمی‌کنند و در هیچ‌یک از آنها، اصل حکومت اصلاح و افضل، و اصل نفی استضعاف و عدم تجاوز به حقوق دیگران، مراعات نمی‌شود. نظاماتی که در طرف افراط و تفریط قرار دارند یا فقط جنبه حیوانی بشر را ملاحظه می‌نمایند و حکومت و سازمان‌های آن، مانند یک مؤسسه دآمداری مدرن، برآورنده نیازهای حیوانی بشر می‌باشند که اگر راست بگویند و به این مقدار تعهد خود عمل کنند (باینکه عمل نمی‌کنند) در برابر کار و زحمت و فرمان‌بری انسان‌ها در کارخانه

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۵۳

و سازمان‌های کشاورزی، خوراک و پوشاک و قرارگاهی به آنها می‌دهند، یا چنان او را آزاد می‌سازند که به اسم آزادی، هر عمل ضد شرف و انسانیت را مرتکب شود و برای ثروت‌اندوزی از هر جنایت و خیانت روی نگرداند. این حکومت‌ها دنیا را سرگردان و بشر را از زندگی ناامید و در امواج نگرانی‌ها و خطرات و ناآرامی غرق ساخته است که محصول آن تمدن منهای انسانیت کنونی است.

امروزه با این تحولات بزرگی که پس از گذشت چهارده قرن از ظهور اسلام در دنیا واقع شده و مکتب‌های سیاسی و اجتماعی گوناگون که عرضه شده، نواقص و معایب این نظام‌ها بیشتر ظاهر شده و معلوم گردیده است که اینها دردهای واقعی بشر را درمان نخواهند کرد و یگانه وسیله رفع این ناآرامی‌ها و دلهره‌ها و تبعیضات، رفتن به پناه نظام الهی است. بنابراین حاجت به این نظام هر روز محسوس‌تر می‌شود و ناکامی‌ها و بی‌عدالتی‌ها با این نظام در حدی که ممکن است پایان می‌پذیرد.

یقیناً بشر پس از اینکه از این نظامات مأیوس شده و همه را آزمایش کرد، به‌سوی نظام امامت روی خواهد آورد، نظامی که نمونه آن، حکومت متواضع علی و روش علی، و زندگی حق‌پرستانه علی و عدالت و تقوای علی، سربازی علی، صراحت لهجه و شجاعت علی، کار و کوشش علی، پایداری و فداکاری علی × است.

نظامی که شرط رهبری آن، عصمت و صلاحیتی است که هرکس از جانب خدا و پیغمبر، به رهبری آن منصوب شد، واجد این صلاحیت است و بدون معرفی خدا و پیغمبر، کشف و تشخیص آن با وسایل دیگر قابل اعتماد نبوده؛ بلکه اکثراً خلاف واقع می‌شود.



نظام امامت چگونه نظامی است؟ نظام سلطنتی موروثی

است یا نظام اریستوکراسی، یا نظام موناشرشی یا اُلیگارشی

و بالاخره انتصابی است یا انتخابی؟

پاسخ: این نظام، چنان‌که از پاسخ به پرسش‌های قبل معلوم شد، هیچ‌یک از این نظام‌ها نیست و ویژگی‌هایی که دارد، در هیچ‌یک از این نظام‌ها دیده نمی‌شود. اساس این نظام، چنان‌که تذکر دادیم، این واقعیت و حقیقت است که مالک همه و حاکم و سلطان بر همه و صاحب‌اختیار واقعی و حقیقی همه، در همه‌چیز خدا است؛ حکومت مختص اوست و قانون و شریعت و برنامه دولت و حکومت، همه از جانب او باید تعیین شود. هیچ‌کس بدون اذن او حق حکومت ندارد و حتی در منطقه وجود خودش نیز در حدود اذن او اختیار و حق مداخله دارد.

این نظام سلطه یافتن و سلطه داشتن و زیاده‌جویی و توسعه‌طلبی و جاه‌طلبی و تأمین منافع یک فرد یا حزب یا یک ملت؛ و تصرف بازارهای دیگران نیست، فقط فایده و غرض و فلسفه‌ای که در این نظام از حکومت منظور است، اقامه دین، اجرای برنامه‌های اسلام و عدالت و امر به معروف و نهی از منکر و ترقی و رشد فکری و تهذیب و تربیت نفوس و تکمیل افراد در معارف و علم و عمل و عمران زمین و تأمین رفاه و آسایش تمام بندگان خدا و متحد کردن مردم است که قرآن در این زمینه می‌فرماید:

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۵۵

(الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ)؛^۱

«آنان که اگر در زمین تمکنشان بخشیم، نماز برپای دارند و زکات

دهند و امر به معروف کنند و نهی از منکر نمایند».

برنامه این نظام شرعی و الهی و ماهیت و حقیقتش با آن حکومت‌ها فرق بسیار دارد، حقیقتش خلافة الله^۲ و برنامه‌اش احکام الله است.

حکومت سلطنتی

حکومت استبدادی و سلطنتی موروثی همان است که فردی با کودتا یا جنگ و خون‌ریزی بر ملت و منطقه‌ای مسلط می‌شود و خود را حاکم بر آن ملت می‌خواند و برای خود این حق را قائل می‌شود که فرزندش را بعد از خود حکومت بدهد تا چیزی را که خودش نداشت، از او به ارث ببرد.

در اینجا هیچ معیاری جز هوای نفس پادشاه در بین نیست و چیزی که در آن ملاحظه نمی‌شود، مصلحت عموم است. این یک انتصابی است از جانب کسی که خودش مقامی را که از آن انتصاب می‌کند، غصب کرده است و آنچه را خود ندارد، به دیگری می‌سپارد، انتصابی است که به آن، امثال هلاکو و هرمز و محمد رضا پهلوی و پادشاهان خون‌خوار و جلاد و عیاش و هرزه و میگسار و بی‌شرف روی کار می‌آیند. اینان برای اینکه مغلطه‌کاری کنند، حکومت را یک موهبت الهی شمردند و خود را «ظل الله» خواندند؛ اما کسی به آنها نگفت، یا اگر گفت زندانی یا کشته شد، کسی به آنها نگفت که حکومت موهبت الهی است

۱. حج، ۴۱.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰؛ صدوق، الامالی، ص ۷۷۵؛ فیض کاشانی، الوافی، ج ۳، ص ۴۸۱.

۲۵۶.....امامت و مهدویت / ج ۱

و به کسانی که لیاقت و شایستگی آن را داشته باشند، اعطا می‌کند. و چنان‌که قرآن مجید می‌فرماید:

(لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)؛^۱

«عهد من به ظالمان نرسد».

ستمکاران به موهبت الهی نمی‌رسند. کسی به آنها نگفت که آنچه شما مدعی آن می‌باشید و امثال «بوسوئه‌ها» برای «لویی»‌های فرانسه و دیگران برای دیگران گفتند و خواستند سلطنت این خودکامگان را توجیه نمایند و از تنفر طبعی مردم از حکومت سلاطین بکاهند، موهبت الهی نیست.

و پاسخ به این پرسش نمی‌شود که: چرا افرادی با نداشتن ارزش‌های انسانی و عدم برتری اخلاقی و فضیلت علمی، باید بر مردم مسلط باشند که مطلق العنان هرچه اراده می‌کنند، انجام دهند و امر و نهی و فرمانشان نافذ باشد و مسئول کسی نباشند و کارشان قاعده و قانونی نداشته باشد و هیچ محکمه‌ای نتواند آنها را محاکمه کند و مافوق محکمه و دادگاه باشند؟ چرا آنها سزاوارتر به حکومت از دیگران هستند؟ و چرا مردم در برابر آنها و در برابر مجسمه و عکس و تمثالشان تعظیم و کرنش کنند و به حال رکوع و بلکه سجود به خاک بیفتند و آنها را بپرستند، تا حدی که خاقانی بگوید:

**این است همان ایوان،
کز نقش رخ مردم**

**خاک در او بودی، دیوار
نگارستان**

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۵۷

و خواجه‌ی کرمانی بگوید:

نه کرسی فلک نه
اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل
ارسلان دهد

و چرا و چرا؟

لذا در پاسخ این چراها، این نظر را اظهار کردند، و آنچه را که نمی‌تواند به خدا نسبت پیدا کند، به خدا نسبت دادند، و به خدا افترا زدند و گفتند: سلطنت ودیعه الهی است که به امثال ضحاک و چنگیز و هلاکو و معاویه و یزید و دیگر خون‌آشامان تاریخ اعطا می‌کند. دیگر فکر نکردند این افرادی که در طول تاریخ ملل حکومت یافتند و جنایت‌های بزرگ و قتل‌عام شهرها و کشورگشایی‌ها و استعباد و غارت ملل مغلوب را افتخار خود شمردند و از رحم و انصاف بی‌بهره بودند، چگونه مشمول موهبت الهی می‌شدند و این چه موهبتی است که این آثار شوم را دارد؟! اگر طاعون و وبا و سرطان موهبت باشد، باز هم این حکومت‌ها موهبت نیست.

قرآن مجید در یک جمله کوتاه چه رسا و جامع فرموده است:

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي

الظَّالِمِينَ)^۱

این حکومت‌ها با نظام امامت و در دو قطب مخالف و متضاد قرار دارند. مظاهر حکومت‌های سلطنتی پایتخت‌هایی مثل مداین و اصطخر و دمشق و بغداد

۱. بقره، ۱۲۴. «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد: از دودمان من نیز پیشوایانی قرار ده. خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد».

۲۵۸.....امامت و مهدویت / ج ۱

و غرناطه و قاهره و آکره و روم و اسلامبول و پاریس و پکن و توکیو و لندن تا تهران و اصفهان، و کاخ‌هایی مانند کاخ اکبرشاه و کاخ‌های تیسفون و اهرام مصر و صدها بناهای تکبرانگیز دیگر است. مظاهر نظام امامت، مدینه متواضع محمدی و زندگی ساده و بی‌پیرایش و بی‌تجمل او، و کوفه علی^۲ × و خانه محقری که حتی از اثاث و فرش عادی خالی بود، می‌باشد.^۱

در جنگ بدر که مسلمانان به تعداد نفرات مرکب نداشتند، پیغمبر| نیز مانند سربازان که به‌نوبت سوار و پیاده می‌شدند در نوبت خود پیاده می‌رفت و هرچه اصرار و خواهش می‌کردند که سوار باشد، نمی‌پذیرفت.^۲ علی × خودش با دست خویش کفشش را وصله می‌زد^۳ و لباس وصله‌دار می‌پوشید و از تشریفات ملوکانه نه‌فقط بیزار بود، که سخت در هراس بود. داستان دهقانان انبار با آن حضرت را که در **نهج‌البلاغه** نیز مرقوم است، بخوانید تا به حقیقت نظام امامت و برنامه‌های آن تا حدی آشنا شوید.^۴

این نظام به خدا نسبت دارد و باید به خدا نسبت داده شود، هم موهبت الهی

-
۱. از سوید بن غفله روایت شده است که گفت: بعد از اینکه مسند خلافت به ظاهر نیز به وجود علی × زینت یافت و بیعت با آن حضرت انجام گرفت، حضور او شرفیاب شدم. روی حصیر کوچکی نشسته بود و در خانه چیز دیگری (از اشیا و اثاث و لوازم) نبود. عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت‌المال در دست توست و در خانه تو، چیزی که خانه به آن نیاز دارد نمی‌بینم؟ فرمود: پسر غفله! خردمند در خانه ای که از آن منتقل خواهد شد، اطافی برای خود فراهم نمی‌کند. ما را خانه امنی است که بهترین کالاهایمان را به‌سوی آن فرستاده‌ایم و خودمان نیز، پس از اندک زمانی به آنجا می‌رویم. ابن‌فهد حلی، *عدةالداعی*، ص ۱۰۹؛ *مجلسی*، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۳۲۱؛ *محدث قمی*، *سفینه‌البحار*، ج ۳، ص ۵۳۹.
 ۲. ابن‌سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۲، ص ۲۱؛ احمد بن حنبل، *مسند*، ج ۱، ص ۴۱۱ - ۴۱۸؛ ابو‌یعلیٰ موصلی، *مسند*، ج ۹، ص ۲۴۳؛ *هیثمی*، *مجمع‌الزوائد*، ج ۶، ص ۶۸.
 ۳. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۳۳ (ج ۱، ص ۸۰).
 ۴. *نهج‌البلاغه*، حکمت ۳۷ (ج ۴، ص ۱۰ - ۱۱)؛ رجوع شود به تعلیقه ۳.

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۵۹
و هم امانت الهی است، رجال الهی فقط شایسته آن می‌باشند که این امانت به آنها
سپرده شود.

این حکومت مانند نبوت و رسالت است که با زور سرنیزه و فشار و اختناق
و انتخاب مردم به دست نمی‌آید. آنکه سلاطین و رؤسای حکومت‌های مختلف
دارند، نه موهبت الهی است و نه امانت اوست، محال است که موهبت‌های الهی
از قماش این سلطنت‌ها و سلطه‌ها و صدرها و مدیرکل‌ها باشد.

اینها اعتبار ابلیسی و دام‌های شیطانی است که در برابر هر حقی باطلی می‌سازد
و مردم را از حق منحرف می‌کند. نباید حق را به باطل قیاس کرد و انتصاب
خدایی را به انتصاب شیطانی اشتباه نمود، و هر دو را چون انتصاب است، بدون
توجه به مصدر انتصاب همانند گرفت. چنان‌که سایر نظامات شرعی را نیز نمی
توان به این علت که در برابر آنها باطلی ساخته‌اند، کنار گذاشت؛ مثلاً چون عبادت
خدا و عبادت بت هر دو عبادت است، عبادت خدا را ترک کنیم، یا چون به
مالکیت غیرشرعی مالکیت می‌گویند، یا چون به ازدواج‌های غیرشرعی ازدواج
می‌گویند، اصل مالکیت و ازدواج مورد ایراد واقع می‌شود.

حکومت انتخابی

حکومت انتخابی نیز به‌گونه دیگر، مفسد و معایش کمتر از رژیم‌های
استبدادی و پادشاهی نیست. این رژیم بر اساس پذیرش اعتبار اکثریت آرا از
سوی همه، نظامی است که مانع از استبداد فردی شمرده شده است و به اصطلاح،
حکومت مردم بر مردم است و مبنایش اصالت خود انسان و جدا بودن سیاست از
روحانیت و دین از دنیا است، در مقابل نظام اسلام و امامت که مبنایش اصالت
حکومت «الله» و جدا نبودن روحانیت از سیاست و دین از دنیا و قانون از وحی

۲۶۰..... امامت و مهدویت / ج ۱

خدا است. اساس این نظام این است که: «دین» قانون عقیده، سیاست، حکومت و نظام، اخلاق، اقتصاد و برنامه‌های روح و جسم و فرد و اجتماع است. بنابراین نظام دموکراسی و انتخابی، به آن معنای مطلق که در غرب دارد و به قوه مقننه و قضائیه و مجریه تقسیم می‌شود و هیچ شرطی ندارد، از نظر اسلام قابل قبول نیست.

البته پس از آنکه مسئله خلافت پیغمبر| به آن شکل در سقیفه بنی‌ساعده، از مسیر تعیین‌شده الهی خارج شد و خواستند به آن صورت مشروع بدهند، مدعی شدند که بر اساس اجماع امت انجام گرفت و اجماع امت حجت و معتبر است، ادعایی که نه واقعیت داشت و نه با این نظام دموکراسی و اکثریت مطابقت دارد. اجماع اگر اعتبار داشته باشد، اجماع تمام امت یا اهل حلّ و عقد است و در حصول آن شرط است که همه اجماع داشته و متفق باشند و این غیر از اکثریت است که نظام دموکراسی بر آن متکی است. به علاوه در موضوع خلافت ابوبکر اجماعی حاصل نشد، مضافاً بر اینکه خود او هم این نظام را عملاً رد کرد و به نظام انتصابی بشری که مجوز شرعی نداشت، رو آورد و عمر را ولیعهد و جانشین خود ساخت.^۱ بعد از او هم، عمر شورای شش نفری را تشکیل داد و از زمان حکومت معاویه به بعد، رسماً نظام پادشاهی و سلطنتی برقرار شد. بنابراین دموکراسی با توجه به ماهیت و معایب آن، اصالت اسلامی ندارد و اگر

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۳۵. در اینجا با اینکه او بیمار بود، کسی مانع از وصیت او نشد و «حسبنا کتاب الله» نگفت؛ بلکه پیش از آنکه بگوید، چون بی‌هوش بود، عثمان از پیش خود اسم عمر را نوشت و من نمی‌دانم ابوبکر به هوش آمد یا نه. آنها می‌گویند به هوش آمد، عثمان گفت: من عمر را نوشتم او هم تصدیق کرد. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۶۱۷ - ۶۱۹؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۲۵.

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۶۱

در بعضی کلمات دیده می‌شود که بر شورا یا بیعت استدلال شده، با ملاحظه بیانات دیگر که در آنها به صراحت این مبدأ رد شده است، به‌طور مماشات و جدل و برای اقناع و اثبات حقانیت، حتی طبق رأی و عقیده طرف است و الا در اسلام غیر از نظام امامت، نظام دیگری مطرح نیست که امتداد زمامداری و ولایت پیغمبر است و همان‌گونه که در حیات پیغمبر غیر از زمامداری آن حضرت، نظام دیگری قابل طرح نبود، بعد از پیغمبر نیز همان نظام و همان ولایت ادامه می‌یابد.

معایب دموکراسی

اول این است که: چون بر مبنای اصالت رأی خود انسان و عدم تعهد دینی و عدم اعتماد به رهنمودهای الهی است، پشتوانه وجدانی و عقیدتی ندارد و چنان نیست که رأی‌دهندگان وجداناً خود را مسئول بدانند که فرد لایق‌تر و شایسته‌تر را انتخاب کنند و تحت تأثیر اغراض شخصی و عوامل مختلف قرار نگیرند و جاه طلبی و علاقه به شخصی یا به بُرد یک حزب و باخت حزب دیگر، در نامزد شدن نامزدها دخالت نداشته باشد، یا نمایندگان در اظهار رأی فقط به حق و عدالت نظر داشته باشند.

هرگز چنین نیست! چیزی که در این مجالس کمتر مطرح است، حق و عدالت است و بهترین نمونه، سازمان ملل است که باینکه در سطح عالی‌تر است، اکثر یا همه نمایندگان در رأی دادن، ملاحظات خصوصی و جبهه‌بندی‌های سیاسی را می‌نمایند. اگر پیشنهادی را «وتو» می‌کنند، اگر سخنرانی و داد و فریاد می‌نمایند، و برای حقوق ملت‌های ضعیف دلسوزی می‌کنند، غیر از بازی‌های سیاسی چیز دیگر نیست.

مثلاً روسیه؛ اگر از فلسطینی‌ها به ظاهر پشتیبانی می‌نماید، یا از جنبش‌های به اصطلاح آزادی‌بخش حمایت می‌کند، غرضش نه آزادی فلسطین و نه رهایی ملت‌های مستضعف است؛ بلکه برای این است که آمریکا را بکوبد و نفوذ خود را گسترش دهد. اگر اسرائیل جزء اقمار روس بود، حکومت روسیه همین عمل آمریکا را با مردم فلسطین می‌کرد. همچنین آمریکا اگر تجاوز نظامی روسیه به افغانستان را محکوم می‌کند و سروصدا راه می‌اندازد و خروج فوری نظامیان روسیه را از افغانستان می‌خواهد، نه به‌خاطر ملت ستم‌دیده افغانستان و مطالبی است که نظام حاکم روسیه در آنجا مرتکب می‌شود؛ بلکه برای این است که منافع خودش را در خطر می‌بیند و الا خودش هرکجا لازم باشد، به همین عمل روسیه؛ بلکه بدتر از آن دست می‌زند.

غرض این است که: از این سازمان‌های بین‌المللی معلوم می‌شود: وقتی نظامی پشتوانه ایمانی و عقیدتی نداشته باشد، بازیچه دست مفسدین و متجاوزین می‌شود. دوم از معایب دموکراسی این است که: رأی اکثریت، خواه حزبی باشد یا غیرحزبی، همیشه موافق مصلحت نیست؛ بلکه غالباً رأی اقلیت‌ها اگر وابسته نباشند، به صواب نزدیک‌تر است، خصوصاً اگر از جهت کیفیت بیشتر مورد اعتماد باشند. مثل اینکه در یک مسئله سیاسی یا حقوقی، متخصصان سیاست و حقوق باینکه در اقلیت می‌باشند، رأیشان مخالف اکثریت باشد.

سومین ایراد بر این رژیم این است که: اگر اکثریت مثلاً هشتاد درصد رأی به نظام اکثریت و به‌اصطلاح حکومت مردم بر مردم دادند و بیست درصد مخالف بودند، چه مجوزی برای تحمیل رأی هشتاد درصد بر بیست درصد دیگر خواهد بود؛ و به‌فرض که صددرصد افراد جامعه‌ای نظام اکثریت و هر نظام دیگر را پذیرفتند، چرا افرادی که بعد به سن بلوغ می‌رسند، در صورتی که در اقلیت باشند،

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۶۳

محکوم به قبول آن نظام باشند؟

این خود استبداد و استضعافی است که اگرچه مفسد استبداد مطلق را ندارد؛ ولی جز به عنوان دفع افسد به فاسد نمی توان آن را پذیرفت، باینکه دفع افسد به فاسد، در صورتی منطقی و عقلایی است که چاره منحصر به فرد باشد، در صورتی که با وجود نظام کامل شرعی و الهی، هیچ گونه ناچاری در قبول این استبداد و استضعاف نیست.

چهارم این است که: در نظام اکثریت، مسئله اکثریت حقیقی و آرای اکثریت افراد مطرح نیست و به هیچ وجه اعتماد و اطمینان به حصول این جهت فراهم نخواهد شد؛ زیرا در نظام اکثریت، که مثلاً نود درصد یک جمعیت ده میلیونی به آن رأی داده باشند، اگر حزبی هم باشد و تک حزبی هم نباشد و دو حزب یا بیشتر داشته باشند و به اکثریت نسبی یا مطلق، یکی از احزاب در انتخابات پیروز شوند، این پیروزی در صورت اکثریت نسبی، مربوط به اکثریت جامعه نیست، و در صورت اکثریت مطلق هم با توجه به اینکه در اصل نظام، آرای موافق به صد درصد نرسیده باشد، در بعضی موارد اکثریت حاصل نمی شود.

در نظام تک حزبی نیز همین اشکالات هست و در آرای مجالس و کنگره ها و شوراها نیز این اشکالات بیشتر است. گاه می شود یک رأی در کل و با احتساب آرای رأی دهندگان به هر نماینده ای که کاملاً در اقلیت است، به صورت اکثریت قانونیت پیدا می کند و حاصل این است که: در این نظام اکثریت و شورایی و به اصطلاح دموکراسی نیز، رأی اکثریت واقعی غالباً به دست نمی آید. و اگر فرض شود: رأی اکثریت به مصلحت نزدیک تر است (باینکه همیشه چنین نیست)، در این نظام رأی اکثریت واقعی ملاک اعتبار نیست و الا باید آرای

نمایندگان در اندازه اعتبار، به کثرت و قلت انتخاب‌کنندگان آنها مربوط باشد. بنابراین در اکثریتی که می‌گویند و حکومت مردم بر مردمی که از آن دم می‌زنند، مسئله اکثریت واقعی معیار نیست، چنان‌که رسیدن به مصلحت واقعی و حکومت اصلح نیز موردنظر نیست؛ بلکه معیار، یک اکثریت قراردادی و اعتباری است که به عذر ضرورت آنهایی را که آن حکومت و نظام را می‌پذیرند، قبول می‌نمایند، باینکه معلوم و یقین است که در بسیاری از موارد؛ بلکه اکثر موارد مخالف اکثریت می‌شود و به این ترتیب از نظام و رأی اکثریت به نظام و رأی اقلیت می‌روند.

پنجم این است که: اگر انتخابات آزاد باشد، و دولت هیچ‌گونه مداخله‌ای در انتخابات ننماید، از اعمال نفوذهای دیگر و مداخله سایر متنفذین، مثل صاحبان کارخانجات و نویسندگان حتی خوانندگان و نوازندگان و بلکه در بعضی کشورها از فواحش نیز مصونیت نخواهد داشت و بالاخره دموکراسی و انتخاب، به هر شکل که باشد، اطمینان‌بخش نیست؛ بلکه چنان‌که می‌بینیم تقلب و تزویر و تبلیغ و اغفال انتخاب‌کنندگان در آن رایج است که ماجرای «واتر گیت»، یکی از نمونه‌های بارز آن است. حتی طبق بعضی روزنامه‌ها، برای انتخاب «نیکسون» رئیس‌جمهور اسبق آمریکا، از نفوذ فواحش در مشتریان نیز استفاده شده بود. سایر کشورها نیز وضعی مشابه آمریکا یا بدتر از آن دارند. چندی پیش بود که هیئت حاکمه انگلستان به کثیف‌ترین آلودگی‌های شهوانی که موجب فاش شدن اسرار سیاسی و رسوایی حکومت شد، متهم گردید. تاحدی که پیشنهاد شد برای هیئت حاکمه که دست‌بردار از فحشا نیستند، فواحش و فاحشه‌خانه‌های خصوصی تهیه کنند تا تحت کنترل باشند، و اسرار سیاسی در معرض دستبرد فواحش جاسوس قرار نگیرد.

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۶۵

این گونه است وضع انتخابات دموکراسی، در به اصطلاح دموکراسی ترین ملت ها و این است شرافت و فضیلت کسانی که در انتخابات آزاد آنها انتخاب می شوند که بیش از این نیاز به بیان نیست.

روزبه روز ماهیت این نظام ها و رژیم ها و مکتب های غیرالهی و ناتوانی آنها از نجات دادن بشر از نابسامانی ها بیشتر می شود، و شرق و غرب با مکتب های مادی و الحادی و سیاست های ضد بشری بهتر شناخته می شوند و بشریت به سوی گم گشته خود روی می آورد و انتظار یک انقلاب بزرگ جهانی و اسلامی را می کشد که او را از این سلطه های فرعونی و از این رژیم های به اسم دموکراسی یا انقلابی و سوسیالیستی نجات بخشد.

منشور سازمان	چون نیستش حقیقت
ملل حرف است	و مبنای
آوازه عدالت و	اسم است و هیچ
آزادی	نیست مسمایی



فرق امامت با رژیم انتصابی انقلابی که در کنفرانس باندونگ

نیز سفارش شده چیست؟

پاسخ: انقلاب‌های بزرگ که برای متحول و دگرگون کردن یک وضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی به وجود می‌آید، باید به یک نظام غیراستبدادی منتهی شود که حتی رهبران انقلاب هم نتوانند در شکل انقلاب، استبداد دیگری را بر مردم تحمیل نمایند.

از سوی دیگر در بعضی موارد دیده می‌شود جامعه‌ای که انقلاب کرده، استعداد انتقال فوری به حکومت دموکراسی را ندارد، یا به واسطه اینکه رشد جامعه در این حد نیست، یا برای اینکه اعمال نفوذهای خارجی مانع می‌شود که انتخابات آزاد انجام بگیرد، در نتیجه مشاهده می‌شود که اگر بخواهند فوراً انقلاب را به حکومت مردمی تبدیل و به قول خودشان به مردم منتقل کنند، اصل هدفشان از انقلاب، مثل استقلال سیاسی یا فرهنگی از بین می‌رود و وابستگی و استبداد سابق به صورت دموکراسی ادامه می‌یابد. لذا این انقلابیون آمدند و این طرح را دادند که برای ادامه انقلاب و آماده شدن یک ملت برای حکومت دموکراسی کامل، رهبر انقلاب یک فردی را که آشنایی کامل به انقلاب داشته باشد و بتواند انقلاب را در مسیر خود راهنمایی کند

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۶۷
و در این دوره انتقال جامعه را آماده سازد، به ملت معرفی نماید تا او را به
رهبری انتخاب کنند.

حال این نظر تاچه حدّ صحیح است و آیا با این توضیحات، این رژیم انتقالی از
دیکتاتوری خارج می شود یا نه؟ و آیا در صورتی که انتخاب شخص معرفی شده
الزامی باشد، این حرف که یک نسل جامعه از حقّ خود محروم شوند و به
حکومتی که نمی خواهند تن در دهند، برای اینکه نسل آینده حکومت دموکراسی
داشته باشند، چگونه توجیه می شود؟ و اگر الزامی نباشد، این دوره انتقال نخواهد
بود و خطر اینکه مردم تحت نفوذ عواملی، دیگری را که ناآشنا به انقلاب است،
انتخاب نمایند و به تبع آن، انقلاب از مسیر خود منحرف شود، دفع نخواهد شد.
فعلاً در مقام برشمردن نواقص و معایب این نظر نیستیم، اجمالاً می خواهیم این
مطلب را بگوییم: آن انقلاب‌هایی که در کنفرانس باندونگ مطرح شده، انقلاب‌های
رهایی بخش به منظور باز پس گرفتن اختیارات غیرمشروع از زمامداران مستبد
و برقرار کردن حکومت ملّی و به اصطلاح دموکراسی است که در ملت‌های
عقب مانده و استعمارزده آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین واقع شده و می شود.

اما در انقلاب اسلامی که تداوم دارد و همیشه بوده است، آن چیزی که محرک
و الهام بخش انقلابیون اسلام خواه است، همان ایمان به حکومت «الله»
و رهنمودهای سیاسی قرآن و سیره حضرت رسول است که خواست واقعی توده
های مسلمان بازگشت حکومت «الله» و نظام اسلام است.

پس این انقلاب با معیارهای اسلامی که دارد، هدفش برقراری نظام شرعی
و الهی خواهد بود. این انقلاب که با الهام مستضعفان از آیاتی مثل آیه:

(وَأُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ)؛^۱

«و اراده داریم بر آنان که در زمین به استضعاف کشیده شدند مَنّت نهمیم».

و نیز آیه:

(وَنُرِيْ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ) ۱.

و صدها آیات حرکت‌بخش و انقلاب‌آفرین به وجود می‌آید، هدفش مشخص و عالی‌تر و سازنده‌تر از انقلاب‌های عادی است.

نظام امامت، نظام انقلابی تداوم انقلاب اسلام و امتداد رسالت اسلام است، و برای انتقال قدرت و مقدمه انتقال به رژیم دیگر نیست؛ زیرا چنان‌که گفتیم، نظام امامت، نظام اوّل و آخر و همیشه جاودان است، چنان‌که حکومت «الله» بر کلّ عالم هستی و بر اجزای آن، حکومت دائم و غیر قابل‌زوال است.

نظام مختص به ملل عقب‌مانده نیست، نظام همه جوامع و رهبر همه انسان‌ها است. ملل عقب‌مانده را به جلو می‌راند و ملل پیشرو را رهبری می‌نماید و به آنها محتوای انسانی و شرافتمندانه می‌دهد. دنیا هرچه جلو می‌رود، با نظام امامت و وحدت حکومت و قانون واحد روی موافق بیشتر نشان می‌دهد، چنان‌که به آن اشاره کردیم و تا حال آزمایش شده و پس از این هم آزمایش خواهد شد.

دموکراسی حکومت ایده‌آل و تمام انسانی و نمونه و موافق با اندیشه‌های متعالی بشر و حتی چنان‌که می‌گویند، حکومت مردم بر مردم نیست و آنچه دیده می‌شود، انحطاط‌های گوناگون حکومت‌ها، ملت را تهدید می‌کند و جهان را به سوی جنگ و کشتار و محو مدنیت پیش می‌برد و نشان می‌دهد که این نوع حکومت‌ها انسانی نیست تا حکومت «الله» را که در نظام امامت تجلّی می‌کند، مقدمه آن بدانیم.

۱. قصص، ۶. «و به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از آن اندیشناک و ترسان بودند، نشان دهیم».

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۶۹

رژیم رهبری انقلابی که مقدمه دموکراسی خوانده می‌شود، خود اصالت و موضوعیت ندارد؛ اما نظام امامت، که هر انقلابی در صورتی ناجح و پیروز خواهد شد که به آن برسد، مقدمه نیست و از آغاز بوده و تا پایان خواهد بود.

نظامی که رهبری محمد | و علی × را دارد، هرگز مقدمه نظامی که زمامداران معلوم‌الحال کشورهای به اصطلاح متمدن و پیشرفته شرقی و غربی، رهبری آن را دارند، نخواهد بود، تا کسی آن را به رژیم‌های انقلابی معاصر آفریقا یا جاهای دیگر قیاس کند. لذا فردی مثل «روسو» می‌گوید: دنیای کنونی به رهبری مانند محمد | نیازمند است؛ زیرا فقط چنان رهبر الهی و چنان نظامی که رهبران آن مانند محمد | و علی × باشد، می‌تواند کشتی متلاطم و طوفانی شده بشریت را از امواج فتنه‌ها و طوفان‌های گوناگون نجات دهد.



چه مانعی دارد برای حکومت اسلامی دو دوره معتقد باشیم،

دوره نخست: حکومت انقلابی و نظام امامت، و دوره دوم:

دموکراسی و شورایی، چنان‌که بسا باشد بتوانیم این دو

دوره‌ای بودن را از آیات و احادیث استفاده کنیم؟

پاسخ: اولاً، لازمه گفتار این است که: نظام دوره نخست که مطمئن‌تر و رهبرانش از دیگران فاضل‌تر و کامل‌تر و به صفات امامت و پیشوایی آراسته اند، جای خود را به نظام دوره بعد که هیچ تضمینی برای صلاحیت رهبران و شایسته‌تر بودن آنها از دیگران وجود ندارد، بدهد و بنابراین بشریت از عصر حکومت افضل (دوره نخست) به عصر حکومت غیرافضل (دوره دوم) منتقل خواهد شد و به‌جای ترقی، تنزل خواهد کرد و در معرض آن قرار گیرد فردی که از جهت فهم و شعور و بینش و لیاقت و کفایت از دیگران کمتر باشد، بر همه و بر کسانی که از او فهمیده‌تر و کافی‌تر و داناتر باشند، حکومت و رهبری یابد، و این چیزی است که اسلام آن را نمی‌پذیرد و عقل سالم نیز آن را رد می‌کند.

ثانیاً، گفته می‌شود: اگر غرض از رژیم رهبری انقلابی، رسیدن به رژیم دموکراسی از قماش همین دموکراسی ملت‌های به‌اصطلاح پیشرفته باشد که

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۷۱

رهبرش کندی‌ها و جerald فوردها، و بانوی اولش ژاکلین کندی و اوناسیس و همسر فورد باشد، نیازی به رهبری انبیا و راهنمایی آنها و سیستم حکومت و زمامداری نیست، همان‌گونه که در آنها این‌گونه رژیم‌ها بدون رهبری انبیا برقرار شده و در جاهای دیگر هم استقرار آن امکان‌پذیر است و سیر در عالم حیوانیت محض، رهبری و راهنمایی انسانی و معلّم شدیدالقوی الهی لازم ندارد، و نیازی به حکومت انقلابی دینی نیست و لزومی ندارد که این رژیم رهبری انقلابی پیشنهادی کنفرانس باندونگ از جانب خدا باشد؛ و اگر غرض، استقرار رژیم سالم و مطمئن و هدایت‌کننده و انسانی از جهت وسیله و شرط و نتیجه باشد، جز در سایه رهبری معرفی شده از جانب خدا و برقراری رژیم مستمرّ امامت امکان‌پذیر نیست.

ثالثاً، آیات و روایات و دلایلی که رژیم، امامت را تثبیت و توجیه می‌نمایند، همه دلالت بر یک دوره‌ای بودن این رژیم و عدم انقراض آن دارند؛ مانند حدیث ثقلین^۱ و سخن صریح امام علی ×:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ إِمَّا ظَاهِرًا

مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا»^۲

«بارخدایا! آری! زمین از کسی که حجت را از سوی خدا برپای دارد،

خالی نمی‌ماند؛ ظاهر و مشهور باشد، یا خائف و پنهان».

و روایات بسیار دیگر، که طبق این احادیث و ادله دیگر، زمین و جامعه بشری خالی از این نظام و وجود رهبر آن نخواهد ماند؛ بلکه در احادیث است: اگر در

۱. صدوق، الامالی، ص ۵۰۰، ۶۱۶؛ همو، کمال‌الدین، ص ۲۳۴ - ۲۴۰؛ ابن‌شعبه حرانی، تحف‌العقول،

ص ۴۲۶؛ خزاز قمی، کفایة‌الاثر، ص ۱۶۳ و دیگر منابع معتبر شیعه و اهل سنت.

۲. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۷ (ج ۴، ص ۳۷)؛ ابن‌شعبه حرانی، تحف‌العقول، ص ۱۷۰ - ۱۷۱.

۲۷۲.....امامت و مهدویت / ج ۱

روی زمین باقی نماند مگر دو نفر، یکی از آنها از جانب خدا بر دیگری حجّت و امام خواهد بود.^۱

رابعاً، ادله شور و مشاوره که عمده‌اش آیه ذیل است:

(وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ)؛^۲

«و با آنان در امر مشاوره کن».

و نیز آیه:

(وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ)؛^۳

«و کارهایشان را با مشورت یکدیگر انجام دهند».

قابل تقیید به پس از دوران امامت نیست. به عبارت علمی: عموم مکانی و زمانی بودن آن، تمام زمان‌ها و مکان‌ها را شامل است و به مناسبت حکم و موضوع، نمی‌توان آن را به زمان خاصّ و عصر خاصّی اختصاص داد، یا عصر و زمانی را از آن خارج ساخت.

اما آیه: **(وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ)** که خطاب به پیغمبر است، به هیچ وجه قابل این تقیید نیست؛ بلکه به ملاحظه آنکه خود آن حضرت، ولیّ امر و رهبر نظام امامت بوده، مورد مشورت در موضوعات دیگر می‌باشد که یا به منظور گرم کردن نفوس و جذب قلوب است و اینکه توهم استبداد به رأی از نظامی که در آن استبداد نیست، دفع شود؛ و یا برای تربیت و تقویت رشد سیاسی دیگران است، برای آماده شدن آنها جهت مداخله در امور و انجام مأموریت‌های مهمی که به آنها

۱. صفار، بصائر الدرجات، ص ۵۰۸؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۵۲؛

رجوع شود به تعلیقه ۴.

۲. آل عمران، ۱۵۹.

۳. شوری، ۳۸.

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۷۳

ارجاع می‌شود؛ و یا از باب اینکه در بسیاری از خطاب‌های قرآن مجید غرض شخص مخاطب، یعنی پیغمبر نیست؛ بلکه مقصود توجه دادن سایر حکام و متصدیان امور است، طبق برنامه عرفی «إِيَّاكَ أَغْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ»^۱ تا در مسائلی که مبهم است یا انجام کار بدون مشورت مورد تهمت و اعتراض است و مراجعه به مشورت، موجب روشن شدن اطراف موضوع یا دفع تهمت می‌گردد، مشورت نمایند.

و آیه (وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ) نیز به ملاحظه اینکه مدح مؤمنین است، قابل تقیید نیست. هم به ملاحظه حکم و موضوع که چنین صفت نیکی قابل انفکاک از مؤمنین نیست، و هم به این جهت که شامل مؤمنین عصر نزول آیه است، شکی نیست. درحالی‌که برای آنها چنین اختیاری نبوده که در امر رهبری در عصر پیغمبر دخالت کنند. پس آیه از اول شامل مسئله امامت و نظام رهبری امت نبوده است؛ بلکه در کنار این نظام، و با آن و مکمل اجرای آن است.

به هر حال این تصرف که نظام امامت را یک دوره بدانیم و دلایل آن را با اینکه قابل تقیید نیست، مقید به آن دوره بنماییم، و ادله شورا و مشورت را به دوره بعد مقید سازیم، یک تصرف دل‌بخواهی و مداخله غیر قابل توجیه و بی‌مدرک در دلایل شرعی بوده و باطل است.

و اگر گفته شود: اساساً آیات شورا دلالت بر چیزی دارد که از آن به حاکمیت ملی تعبیر می‌شود و بنابراین، مردم مختارند هر نوع حکومت و هرکسی را که بخواهند، با اکثریت به رهبری انتخاب نمایند.

جواب داده می‌شود: چنان‌که بیان کردیم، تعیین نوع نظام و رهبر امت مورد

۱. معادل این مثل در فارسی عبارت: «در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو» است.

۲۷۴..... امامت و مهدویت / ج ۱

مشورت قرار نمی‌گیرد؛ چون مسئله‌ای است که از جانب خدا معین شده است، چنان‌که سایر اصول و احکام اسلام نیز در مشورت گذارده نمی‌شود و آنچه که مورد مشورت قرار می‌گیرد، موارد اجرای برنامه‌های اسلامی و رساندن رسالت اسلام و تکالیف کفایی و اتخاذ تصمیمات انتظامی، دفاعی، عمرانی، اجتماعی، سیاسی، تربیتی، اقتصادی و ... است که اگرچه موازین و معیارهای کلی آن معلوم است، در چگونگی پیاده کردن آن به شور و مشورت نیاز می‌افتد، و چنان نیست که کارگزاران و حکام و عمال نظام امامت، با احتمال وجود رأی‌ها و پیشنهادهای بهتر در بین امت، بتوانند خودسرانه و مستبدانه تصمیم بگیرند.

مسئله اکثریت

اما مسئله رأی اکثریت نیز به نحوی که در زمان ما مطرح است و اصولاً ملاک و معیار در اصل حکومت و تمام برنامه‌ها و قوانین است؛ علاوه بر معایب بسیاری که دارد، شرعی نیست و این‌گونه اکثریت که در همه جا ملاک و معتبر باشد، برحسب آیات متعدد قرآن بی‌اعتبار است.

اسلام برتری جویی و گردنکشی و استبداد به رأی و خودسری را به شدت رد می‌کند و حکومت بر این اساس را باطل می‌داند، اگرچه مورد قبول اکثریت باشد؛ و لذا بسیاری از مراسم و تشریفات که در نظام‌های دموکراسی برای رؤسای حکومت داده‌اند، باینکه اکثریت؛ بلکه همه آن را قبول دارند، از نظر اسلام مردود است؛ چون نظام اسلام، نظام:

(تَعَالُوا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ

بِهِ شَيْئًا)؛^۱

۱. آل عمران، ۶۴.

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۷۵

«به سوی کلمه‌ای بیایید که میان ما و شما یکسان است که جز خدای
را نپرستیم و برای او شریکی قرار ندهیم».

و نظام:

«هَوْنٌ عَلَيْكَ فَإِنِّي لَسْتُ بِمَلِكٍ إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأَةٍ (مِنْ قُرَيْشٍ) تَأْكُلُ

الْقَدِيدَ»؛^۱

«بر خود آسان گیر (راحت باش) که من پادشاه نیستم جز این نیست
که من فرزند زنی (از قریش) هستم که گوشت خشک می‌خورد».

و نظام:

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ)؛^۲

«همانا گرامی‌ترین شما در پیشگاه خداوند پرهیزکارترین شما می‌باشد».

شوراها

اما شوراها، به گونه‌ای که در برابر رهبر نظام، حق‌آخذ تصمیم داشته باشند، یا
اکثریتشان معتبر باشد و رهبر ملزم به اجرای نظر آنها باشد، اگرچه خلاف آن بر
او روشن باشد، در اسلام نیست. در مورد تخلف حکومت از برنامه‌های حکومتی
و نظامی و وظایف اسلامی خود، هیچ‌کس نباید از او اطاعت کند، که:

«لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»؛^۳

«برای هیچ مخلوقی در معصیت خالق، اطاعت و فرمان‌برداری از

۱. حدیث معروف نبوی، رک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۳؛ ابن ماجه قزوینی، سنن، ج ۲،
ص ۱۱۰۱؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۲، ص ۴۶۶؛ ج ۳، ص ۴۸؛ دارقطنی، العلیل، ج ۶، ص ۱۹۴ -
۱۹۵؛ هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰.

۲. حجرات، ۱۳.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۶۵ (ج ۴، ص ۴۱)؛ سید رضی، خصائص الاثمه، ص ۱۰۹.

مخلوق دیگر نیست».

و همه حقّ اعتراض دارند و باید اعتراض کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و همه اطاعت‌ها و فرمان‌بری‌ها در تمام ارگان‌ها و سازمان‌ها باید بر اساس اطاعت از خدا و اجرای قوانین الهی باشد، و اطاعت شخص از شخص مطرح نیست. شور و مشاوره برای امر به معروف و نهی از منکر، و تضمین اجرای احکام و عدالت هم، برای روشن شدن اطراف یک موضوع و مصلحت‌شناسی اسلامی است.

مثلاً برای تعیین یک فرمانده یا یک فرماندار، مقامی که باید او را تعیین کند، می‌تواند از زیردستان او و دیگران نظر بخواهد و آنان نیز می‌توانند آن مقام را در جریان امور بگذارند و اطلاعاتی به او بدهند؛ اما این در اسلام سابقه ندارد که بدون اذن کسی که حقّ تصمیم‌گیری دارد، دیگران و کارمندان، فرمانده و رئیس خود را انتخاب کنند و یا پیشنهادهای دیگر بدهند.

حقّ اظهار نظر و نصیحت برای هرکسی هست؛ اما پس از تصمیم‌گیری، کسی که شرعاً حقّ تصمیم دارد، همه باید از او اطاعت نمایند چنان‌که حضرت امیرالمؤمنین × به ابن عباس فرمود:

«لَكَ أَنْ تُشِيرَ عَلَيَّ وَأَرَى فَإِنْ عَصَيْتُكَ فَأَطِعْنِي»؛^۱

«بر توست که مرا راهنمایی کنی و من مصلحت و اندیشه خود را در

آن می‌نگرم، پس هرگاه تو را پیروی نکردم تو مرا پیروی کن».

حاصل این است که: مسئله شوراها باید به گونه‌ای مطرح شود که همه در مسیر اجرای احکام اسلام و امر به معروف و تثبیت از حکومت «الله» و نظام امامت

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۱ (ج ۴، ص ۷۶)؛ ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ج ۱، ص ۳۶۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۲۸۳.

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۷۷

قرار داشته باشند، نه اینکه شوراها وسیله رد احکام خدا و الزامات بی‌مورد و تحمیل رأی اکثریت بر اقلیت، فقط به اعتبار اکثریت شود، یا اینکه در داخل سازمان‌ها موجب جبهه‌گیری‌ها و اختلافات شود.

بیشتر این گرایش‌هایی که اکنون بر رژیم‌های سوسیالیستی یا دموکراسی غربی هست، از این جهت است که در اثر تبلیغات سوء و بی‌اطلاعی مردم در مبانی اسلام و کارسازی برنامه‌های آن، طبقات محروم و مستضعف در نظام‌های طاغوتی، برقرار شدن آن رژیم‌ها را موجب نجات خود از محرومیت گمان می‌کنند، لذا در سازمان‌بخشی به دستگاه‌های مختلف، مایلند آن نظام‌ها پیاده شود.

اما اگر این قشر محروم که اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، از نظام اسلام آگاهی داشتند و می‌دانستند که اگر این نظام صحیح و دقیق پیاده شود، هیچ نیازی به آن نظام‌ها و شوراها، چنان‌که گروه‌های چپ‌گرا یا راست‌گرا عرضه می‌دارند، نیست و کارگر و کشاورز و زحمت‌کش و همه طبقات، در صلح و صفا و شرافت و همبستگی، در رفاه و برادری زندگی کرده و از عدل اسلام برخوردار می‌شوند، همه به سوی این نظام روی می‌آورند.

چنان‌که کارگران مسلمان و کشاورزان مسلمان ما که الحمدلله آگاهانه عمل می‌کنند، به این نکات توجه دارند و لذا می‌خواهند همه‌چیز و همه کارها طبق نظام اسلام و احکام حقوقی که اسلام برای کارگر و کشاورز و کارمند و زحمت‌کش و مرد و زن قرار داده، مرتب و منظم شود. بدیهی است در این مقاصد، شوراها، اسلامی نقش مؤثر و حساس و سازنده خواهند داشت و همکاری همگان را در پیشرفت امور فراهم خواهند کرد.

حاکمیت ملی

اما مسئله حاکمیت ملی، اگر مقصود این باشد که غیر از خدا هیچ ملتی به

عنوان یک ملت برتر یا پیشرفته‌تر و هیچ نظام و ابرقدرتی بر ملت دیگر حاکمیت ندارد، بدیهی است که این یک اصل انسانی و اسلامی است؛ هرچند در این دنیای به اصطلاح متمدن، باینکه همه از احترام به حاکمیت ملت‌ها، گوش‌ها را پر کرده‌اند، اصل حاکمیت ملی مورد اعتنا نیست و ابرقدرت‌های شرق و غرب دست ستم و تجاوزشان، همیشه به سوی ملت‌های ضعیف دراز است. به هر صورت این حاکمیت اسلام است و نقض آن، نقض قانون خدا و نقض کرامت و حقوق انسان، و سوءاستفاده از قدرت است. در قرآن مجید با شدیدترین تهدید، این گردنکشی‌ها و برتری‌جویی‌ها - چه فردی و چه جمعی باشد - محکوم شده است.

و اگر حاکمیت ملی به این معنا باشد که هر ملت و هر جمعیت حق دارد هر نوع نظام و قانون را برای خود انتخاب نماید، چنان‌که هر فردی می‌تواند نسبت به مال و جان خود و هرچه به او تعلق دارد، هر عملی را انجام دهد، این نیز اصالت ندارد و اسلامی نیست، و فرد و ملت هیچ‌کدام این حاکمیت مطلق را ندارند؛ علاوه بر آنکه این قانون و حاکمیت عملی نیست؛ زیرا حدود آن مشخص نیست. جامعه و ملت بر اهل یک زبان، یک نژاد، یک منطقه، یک شهر و یک روستا هم اطلاق می‌شود، درحالی‌که در هیچ کجای دنیا، چنین حق حاکمیت را قائل نیستند و به‌عنوان تجزیه‌طلبی آن را می‌کوبند.

و اگر از حاکمیت ملی، مقصود این باشد که مردم در حدود اختیارات شرعی و قوانین امر به معروف و نهی از منکر و وجوب اعانت مظلوم و این‌گونه برنامه‌ها، می‌توانند و حق دارند امور را تحت نظر داشته باشند و تذکر بدهند و بخواهند که به قوانین عمل شود و حق دارند؛ بلکه بر آنها واجب است که تسلیم خودسری‌های زمامداران و متصدیان امور نشوند و دستورات خلاف قانون خارج از حدود

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۷۹

وظایف آنها را اطاعت نمایند، این حاکمیت برای ملت مسلمان و برای هر فرد انسانی در نظام اسلام ثابت است، و در اعمال آن، تشکیل شورا و هم‌پیمان شدن و همکاری در حدودی که اعمال این حاکمیت به آن محتاج است، لازم است و بقا و ترقی و سعادت و آزادی و حفظ حقوق هر جامعه‌ای بسته به اعمال این حاکمیت است.



امام انسان مافوق است یا مافوق انسان است؟ و به عبارت دیگر

دارای عالی‌ترین مرتبه کمال انسانیت است یا دارای مقام مافوق

انسانیت می‌باشد؟

پاسخ: چنان‌که برحسب آیه:

(قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ)؛^۱

«(ای رسول ما به مردم) بگو: همانا من بشری مانند شما هستم که به

من وحی می‌رسد».

و آیات دیگر، پیغمبر بشری است که به او وحی می‌شود و معجزه و خصایص دیگر دارد، امام نیز بشر است.

برخی گمان می‌کنند که: اگر قبول کنند بر پیغمبر یا امام، علم غیب^۲ و علوم لدنی دیگر و معجزه و کرامت و مقامات و خصایص عطا شده و آنان واجد کمالاتی بوده‌اند که دیگران به آن کمالات نرسیده‌اند و ارواح و طینت و جوهر وجودشان را صاحب کمالات و مورد عنایات بیشتر بدانند، با انسانیت آنها منافی است؛ زیرا این کمالات در مافوق انسان قابل قبول است، نه در انسان و انسان مافوق.

۱. کهف، ۱۱۰.

۲. در موضوع علم غیب، به کتاب *فروع ولایت* نوشته نگارنده و نیز جلد دوم این مجموعه و کتاب‌های دیگر مراجعه شود.

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۸۱

ولی این گمان صحیح نیست، و منشأ آن، جهل به کمالات انسان و مراتب انسانیت است. لذا بسا شخص ناآگاه فضیلتی را در کسی می‌بیند و چون در انسان های متعارف یا آدم‌هایی که در محیط خود دیده، آن‌چنان فضیلت و کمال و شخصیت ندیده و حدود کمالات انسان را هم بیشتر از آن تصور نمی‌کرده، او را مافوق انسان می‌شمارد؛ مثلاً عیسی بن مریم، که بدون پدر و به‌طور خارق العاده متولد شده، انسان است و انسان مافوق؛ ولی آدم جاهل او را مافوق انسان گمان می‌کند و پسر خدا می‌شمارد.

همچنین اختصاص بعضی انسان‌ها به وحی و علوم لدنی و معجزات و کرامات و کمالات و ملکات عالی انسانی، مثل رسول اکرم^۱ و ائمه طاهرین^۲ موجب غلو^۳ بعضی در حق آنها شده که گمان می‌کنند این مراتب و مقامات، خارج از مرز انسانیت است؛ ولی اگر مقام انسانیت را بشناسند و امکان وسیعی را که انسان در ترقی و تعالی مادی و معنوی و تقرب به درگاه الهی دارد، می‌شناختند، اندیشه غلو^۴ در آنها پیدا نمی‌شد و به‌جای این اندیشه‌ها سعی می‌کردند که خودشان نیز در این آسمان آزاد انسانیت به پرواز درآیند و به حدیث شریف مروی از حضرت امام صادق × که در توصیف انسان می‌فرماید:

«الصُّورَةُ الْإِنْسَانِيَّةُ هِيَ أَكْبَرُ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَهِيَ الْكِتَابُ

الَّذِي كَتَبَهُ اللَّهُ بِيَدِهِ»^۱

«صورت انسانی بزرگ‌ترین حجت خداوند است بر مخلوقاتش و این

(صورت انسانی) کتابی است که خداوند با دست خودش نوشته است».

توجه نمایند.

۱. فیض کاشانی، تفسیرالصادق، ج ۱، ص ۹۲.

۲۸۲.....امامت و مهدویت / ج ۱

از سوی دیگر، بعضی برعکس برای اینکه این مقامات را مافوق انسان تصور می‌نمایند و انبیا و اولیا را بشر می‌دانند و از بیم اینکه مبدا قبول این درجات برای آنها غلو باشد، حقایق مسلم را انکار کرده و در فضایل و خصایصی که به موجب تواریخ و احادیث معتبر و ادعیه و زیارات ائمه^ه ثابت است، اظهار شک و تردید می‌نمایند. انصاف این است که این دو گروه هر دو در اشتباه افتاده و از جهل به مقامات انسانیت، که از آن جمله مقام امامت و ولایت و خلیفه‌اللهی است، در دو طرف افراط و تفریط واقع شده‌اند.

گفته نشود: اختصاص برخی افراد، به بعضی کمالات و مقامات و علوم لدنی و تصرف در عالم تکوین بر اساس چه معیاری است و چرا برخی مشرف به این مقامات شده و بعضی از آن محروم هستند؟
زیرا گفته می‌شود:

اولاً: این مسئله مربوط به قضاوقدر الهی است که بشر نمی‌تواند به‌طور همه جانبه و فراگیر از آن مطلع شود و وقتی فعلی به خدا نسبت داده شود، جای چون و چرا نیست:

(لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ)؛^۱

«او (خدا) هرچه می‌کند بازخواست نشود؛ ولی خلق از کردارشان

بازخواست می‌شوند».

ما ایمان به قضاوقدر و اندازه داریم، همان‌طور که قرآن می‌فرماید:

(مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَؤُتٍ)؛^۲

۱. انبیاء، ۲۳.

۲. ملک، ۳.

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیه‌الله × ۲۸۳

«در نظم خلقت خدای رحمان، هیچ بی‌نظمی و نقصان نخواهی یافت».

ولی از مقدار و تفصیلات و جزئیات این امور آگاهی نداریم که مثلاً چرا بهره اش از هوش و فهم این مقدار است و آن دیگری بیشتر است؟ چرا این، چنین است و آن، چنان؟ چرا این نبات میوه‌اش تلخ است و آن شیرین؟ چرا و چرا؟ از این گونه سؤال‌ها میلیون‌ها و میلیارد‌ها هست که اگرچه به‌طور کلی از همه می‌توان پاسخ داد؛ اما بالخصوص به بیشتر آنها نمی‌توان جواب داد، مگر اینکه انسان به تمام علوم و علل و معلولات آگاهی داشته باشد.

اجمالاً نمی‌شود گفت و نباید گفت: چرا کوه دریا نشده یا دریا صحرا نشده، یا این بدین‌سان خلق نشده و آن بدان‌سان، که هرچیزی را اگر خدا چیزی دیگر می‌آفرید، چیز دیگر بود و آن چیز نبود، و اگر همه را یک چیز آفریده بود یا به یک شکل و یک نوع خلق کرده بود، همه را نیافریده بود و عالم بدون این فرق‌ها و «این نه آنی»ها، ناقص بود و این کمالات و این نظام به وجود نمی‌آمد.

ثانیاً: خدای تعالی در جواب این ایرادها که از جهل به اوضاع عوالم و شرایط و مقتضیات و غرور آدمی (به اندک مایه‌ای که در فهم و علم پیدا می‌کند، سرچشمه می‌گیرد)، می‌فرماید:

(اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) ۱.

بیانگر این است که محل این عنایات و سزاوار به این الطاف، این افراد هستند و خدا خود دانا است که رسالت خود را چگونه و در کجا و به چه کسی بسپارد، هرچند ما ندانیم چگونه آنها محل این افاضات شده‌اند.

۱. انعام، ۱۲۴. «خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد».

ثالثاً: ممکن است در مسیری که برای هر موجودی بین مبدأ و منتهی هست، اوضاع و شرایط فقط برای افراد خاصی مناسب شود که استعداد قبول این مواهب را داشته باشند. مناسبات بسیار، از وراثت و پاکی و پاکدامنی آبا و اجداد و اسباب و موجبات اختیاری و قهری، باعث می شود یک فرد ظرفیت قبول افاضات بیشتر را داشته باشد که چون بخل در مبدأ فیاض نیست، به او افزایه می شود، مثل اینکه علل و اسباب طوری جور می شود که یک درخت بیشتر میوه بدهد.

درعین حال این مسائل، اتفاقی محض نیست؛ بلکه عالم طبیعت و جهان مادیت و تأثیر و تأثر این اقتضا را دارد و این عالم با این تأثیر و تأثرها به اراده خدا، این چنین منظم می شود که یکی پیغمبر و یکی امام، یکی مقتدی و دیگری مقتدا، یک عضو چشم، یک عضو ابرو و دیگری زبان و دیگری مغز می شود. هر طور که باشد، اعضا و جوارح دیگر، حتی چشم و زبان و گوش، باید به فرمان مغز و در واقع به فرمان روح و عقل باشند. هر چند ماده ای که چشم و مغز از آن ساخته شده، در اصل یکی باشد و ما نفهمیم یا گمان کنیم که بدون هیچ امتیاز و علتی، مغز و چشم از یک نوع سلول آفریده شده باشند؛ اما احتمال می رود که در نظام اسباب و مسبباتی که به اراده خدا در این عالم برقرار است، این سلول باید مغز شود و آن، زبان یا پوست گردد.

همین طور افراد نیز چنین هستند، یک فرد قابلیت آن را دارد که امام باشد و از هنگام ولادت، قابلیت قبول فیوضات غیبی را دارد و یک فرد این اقتضا و قابلیت را ندارد که نمی شود پیغمبر و امام بشود. چنان که کور نمی تواند اشیا را ببیند؛ ولی درعین حال همه در مسیر حرکت به سوی نهایت کمالی که دارند، مختارند و می توانند به آن برسند، چنان که همان پیغمبر و امام می توانند مرتکب مخالفت خدا شوند؛ ولی نمی شوند و چنان که افراد عادی می توانند بعضی

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۸۵

حرکات را در انظار مردم بنمایند؛ ولی یک حالی در آنها هست که آن حرکات را در ملأعام و در خیابان انجام نمی‌دهند، اگرچه در معرض گناه و ترک سیر و کمال قرار گرفتن مردم عادی بیشتر باشد که به حسب عادت، مبتلا به معصیت شود؛ ولی دسته اول هم مسئولیت بیشتر و سنگین‌تر دارند و «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ» کار آنها را دشوارتر کرده است، لذا از پیغمبر اکرم، روایت است که فرمود:

«سَبَّيْتِي هُوْدُ وَأَخْوَاتُهَا الْحَاقَّةُ وَالْوَاقِعَةُ وَعَمَّ يَنْسَاءُلُونَ وَهَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ»؛^۱

«مرا سوره هود و سوره‌هایی نظیر آن مانند: الحاقه، واقعه، عمّ يتساءلون

و هل اتیک حدیث الغاشیه پیر ساخت».

و به‌هرحال این ایرادها وارد نیست که کسی بگوید: امام و پیغمبر اشرف از دیگران نیستند؛ چون از کودکی مورد عنایاتی بوده‌اند که دیگران مشمول آن نبوده‌اند؛ یا اینکه بگوید: سلب این مقامات و عنایات از آنها، اثر کوشش و تلاش خودشان را در کمالاتی که کسب کرده‌اند بیشتر نشان می‌دهد؛ زیرا واقعیات و عینیات، اموری نیستند که به طرح و ترجیح ما از آنچه واقع شده تغییر نمایند، به‌هرحال در میدان عرض وجود و پرسش و فرمان‌بری خدا، اختیار و غرایز مختلف از آنها سلب نمی‌شود و آنان هم مثل دیگران مکلف و بلکه تکلیفشان دشوارتر و مسئولیت‌هاشان به‌مراتب بزرگ‌تر است.

رابعاً: چنان‌که اشاره شد، بحث در این مسائل بی‌نتیجه است و از این تجاوز نمی‌کند که بگوییم: ما بالفطره شرافت و کامل‌تر بودن نبات را بر جماد و حیوان

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۲۳۹.

را بر نبات و انسان را بر حیوان و عالم را بر جاهل می‌دانیم، چنان‌که کامل‌تر بودن یک فرد نابغه را بر دیگران می‌دانیم. این حرف بی‌معنا است که کسی بگوید: نبات، خود نبات نشده و جماد نمی‌توانسته است نبات شود، پس این چه شرافت و فضیلتی است که نبات بر جماد و انسان کامل و خوش‌فکر بر انسان کوتاه‌فکر دارد؛ زیرا جوابش این است که: می‌توانی همین شرافتی را که درک می‌کنی، انکار کن و بگو: حیوان از انسان اشرف است، و شخص کم‌حافظه از آدمی که در حافظه نابغه است، افضل است.

زیبایی و کمال این عالم به همین اوضاع است. ما نباید کمیت اندیشه را در این پرسش‌ها به کار اندازیم و خود را با عدم صلاحیت، معترض معرفی کنیم. باید زیبایی مجموع این عالم را با این اجزا و نقش هریک را بررسی نماییم. باید از این مخلوقات متنوع استفاده کنیم، در این مسائل هم همین روش را باید داشته باشیم.

قابل انکار نیست وجود افراد ممتازی که صلاحیت تلقی وحی و فوق‌العادگی‌های حیرت‌انگیز داشته که حتی در کودکی در گهواره سخن گفته و حکمت یافته و به مقام نبوت و امامت رسیده‌اند.^۱ از وجود این افراد نخبه و کانون نورانیت آنها و از هدایت و نعمت رهبری آنها باید استفاده کنیم. از کارشان، از گفتارشان، از روش آنها سرمشق بگیریم و به صلاحیت و اختصاص آنها به رهبری و اختصاص رهبری به آنها معتقد باشیم و به فضیلتشان بر دیگران معترف باشیم. چنان‌که امیرالمؤمنین[×] در شأن آل محمد[^] فرمود:

۱. آل عمران، ۴۶؛ مریم، ۲۹ - ۳۳.

«هُمُ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَبِهِمْ يُنْحَقُ التَّالِي وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ»؛^۱

«آنها اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین هستند، دورافتادگان از راه حق به آنان رجوع کرده و واماندگان به ایشان ملحق می‌شوند و خصایص امامت در آنان جمع و حق ایشان است و بس و درباره آنان وصیت و ارث بردن ثابت است».

و در ضمن یکی از نامه‌هایی که برای معاویه فرستاده، مرقوم فرموده است:

«فَإِنَّا صَنَاعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدُ صَنَاعُ لَنَا»؛^۲

«ما تربیت یافتگان پروردگارمان هستیم و مردم بعد از آن تربیت یافته

ما هستند».

خامساً: ممکن است تمام یا بعضی از این عطیات و افاضات به مناسبت عوالم قبل از این عالم و پذیرش‌هایی باشد که در آن عوالم غیب و ارواح، از فرمان خدا و قبول این موهبت‌ها و امانات الهی داشته‌اند، چنان‌که در حدیث است که از پیغمبر اکرم | سؤال شد:

«بِأَيِّ شَيْءٍ سَبَقَتْ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بُعِثْتَ آخِرَهُمْ وَخَاتِمَهُمْ؟ فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي، وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حَيْثُ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ، «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى» فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلُ نَبِيِّ قَالِ بَلَى فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛^۳

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲ (ج ۱، ص ۳۰)؛ طبری امامی، دلائل الامامه، ص ۲۱.

۲. نهج البلاغه، نامه ۲۸ (ج ۳، ص ۳۲)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۸.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۴۱؛ ج ۲، ص ۱۰؛ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۴؛ مجلسی، بحار الانوار،

«بعضی از مردم قریش به رسول خدا| عرض کردند: به چه سبب رتبه شما از پیامبران دیگر پیش افتاده در صورتی که در آخر و پایان آنها مبعوث گشتی؟ فرمود: من نخستین کسی بودم که به پروردگار ایمان آوردم و نخستین کسی بودم که پاسخ گفتم، زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که مگر من پروردگار شما نیستم؟ در آنجا من نخستین پیغمبری بودم که گفتم: بلی! پس در اقرار به خدای عزوجل بر آنها پیشی گرفتم».



آیا پیغمبر| به فرمان خدا کسی را به مقام ولایت و رهبری نظام

و امامت و خلافت بعد از خودش تعیین فرمود؟

پاسخ: تمام این چند پرسش و پاسخی که به آنها داده شده، بر اساس نصب و تعیین پیغمبر است، که با آن نظام امامت به اُمت اعلام شده است. بدیهی است علاوه بر دلایل بسیاری که در لزوم این نصب و تعیین است که مثل علامه حلی، آن دلایل را در «**الالفین**» به دو هزار دلیل رسانده است^۱، کمال دین اسلام و تمام بودن آن اقتضا دارد که چنین نقص بزرگ و حساسی در آن نباشد و ممکن نیست دینی که تمام مسائل مورد نیاز بشر، حتی امور بسیار جزئی را شامل است و از بیان آن کوتاهی نکرده است، در چنین مسئله مهمی که کمال دخالت را در جلو رفتن و گسترش و تداوم انقلاب اسلام دارد، سکوت کرده و با بی‌اعتنایی از آن بگذرد.

لذا به شهادت تواریخ معتبر و احادیث متواتر، از آغاز بعثت پیغمبر این موضوع مطرح شد و مکرر پیغمبر فرمان خدا را در این مورد به مردم رسانید و خلافت و وصایت و ولایت علی[×] را در ضمن بیانات مکرر و در مناسبت‌های بسیار ابلاغ کرد، و بالاخره هم در حجة الوداع برای اینکه مطلب کاملاً مستحکم بماند و کسی نتواند بگوید: «پیغمبر در پایان عمرش بر این امر تأکید نداشت و گرنه مناسب بود

۱. ر.ک: علامه حلی، الفین.

ابلاغ و اعلان‌های سابق را تأیید و در محضر خاص و عام و مجلس رسمی آن را تجدید فرماید»، برای این و برای جهات دیگر که عمده نزول آیه:

**يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا
بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)؛^۱**

«ای رسول آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر چنین

نکنی رسالت او را تبلیغ نکرده‌ای، و خداوند تو را از مردم محفوظ می‌دارد».

و امثال فرمان بسیار بسیار مؤکدی است که در این آیه است، در غدیر خم در حضور جماعتی که برحسب بعضی تواریخ از نود هزار نفر کمتر نبودند، فرمان خدا را ابلاغ و علی × را به خلافت بلافصل خود برگزید، چنان‌که امامت سایر امامان را نیز اعلام فرمود، و در مرض موت هم برحسب معتبرترین راویان اهل سنت، مثل «صحیح بخاری» در موارد متعدد در مقام برآمد که آن را در این مواقع مناسب نیز کتباً و به صورت یک وصیت تاریخی به امت ابلاغ کند که با مخالفت عمر و گروه او و بی‌ادبی و جسارتشان به مقام والای نبوت روبه‌رو شد و بالاخره به جای اینکه در این موقع این فرمان شکوهمند و پرمحتوا را بپذیرند، و از اینکه پیغمبر آخرین وصیت خود را کتباً بفرماید استقبال کنند، مانع شدند و پیامبر خدا را آزرده‌خاطر ساختند.

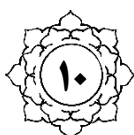
این بود که برحسب روایات اهل سنت، ابن عباس که او را حبر امت می‌نامیدند، هروقت به یاد آن روز می‌افتاد، به شدت می‌گریست و می‌گفت: مصیبت، تمام مصیبت، آن روز بود که نگذاشتند پیغمبر وصیت نماید.^۲

۱. مائده، ۶۷.

۲. بخاری، صحیح، ج ۵، ص ۱۳۷ - ۱۳۸؛ ج ۷، ص ۹؛ ج ۸، ص ۱۶۱.

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۹۱

یکی از مسائلی که پیرامون آن بحث و بررسی بسیار شده و حق در آن ظاهر و آشکار است، همین مسئله است که بر شمردن کتاب‌هایی که در این موضوع از قرن‌های اوّل تا حال نوشته شده، کار دشواری است، کتاب‌هایی که برخی از آنها از ده جلد و بیست جلد و سی جلد هم متجاوز است.



پیغمبر| برحسب مأموریت الهی چه کسی و چند نفر را به امامت

منصوب فرمود؟

پاسخ: با علم به اینکه پیغمبر اکرم| وصی و خلیفه و امام و ولی امر بعد از خود را معین فرموده است تا تحت رهبری او، انقلاب و رسالت اسلام امتداد یابد، و با توجه به اینکه برای احدی دعوی تعیین و نصب الهی به خلافت غیر از امیرالمؤمنین و سایر ائمه عترت و اهل بیت رسالت[^] نشده است، ثابت می شود که خلیفه و جانشین و رهبر انقلاب اسلام و معلم اول و اول معلم و استاد یگانه این مکتب بعد از حضرت رسول اعظم|، علی[×] و پس از آن سایر ائمه[^] می باشند.

آیات کثیره قرآن مجید که بر ولایت و فضایل علی[×] تفسیر شده و احادیث و نصوص متواتر مثل حدیث غدیر، حدیث ثقلین، حدیث امان، احادیث سفینه و یوم الدار و صدها و بلکه هزارها حدیث معتبر دیگر، بر این مطلب صراحت دارند، که هرکس بخواهد در حدودی بر کثرت این احادیث و استحکام ارکان نظام امامت - چنان که شیعه معتقد است - مطلع شود، می تواند به کتاب هایی مثل دوره *عقبات الانوار، الغدیر، دلائل الصدق، احقاق الحق و بحار الانوار* مراجعه نماید.

و اما اینکه چند نفر به امامت منصوب و معرفی شده اند، علاوه بر آنکه در طی همان احادیث بسیاری که در ارتباط با خلافت و امامت علی[×] وارد است، این

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۹۳

موضوع، یعنی عدد ائمه^۱ مطرح و منصوص است، بالخصوص روایات بسیار از پیغمبر^۲ بر عدد آنها دلالت دارد که برای اینکه کثرت احادیث از طریق اهل سنت معلوم شود، کافی است بگوییم تنها در *مسند احمد*^۱ سی و چهار حدیث از جابر بن سمره و در *صحیح مسلم*^۲ هشت حدیث روایت شده است که با کمال صراحت دلالت دارند بر اینکه عدد ائمه و خلفای پیغمبر^۳ دوازده نفر است. بنا بر این، شخص مؤمن به پیغمبر^۳ نمی تواند عدد ائمه و خلفا را بیشتر یا کمتر از آن بگوید و اینجا است که برادران اهل سنت اگر منصفانه بیندیشند، راهی جز قبول مذهب شیعه که موافق این احادیث است، و این احادیث جز بر آن قابل انطباق نیست، نخواهند یافت.

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۸۵ - ۱۰۸ (حدیث جابر بن سمره).

۲. مسلم نیشابوری، صحیح، ج ۶، ص ۳ - ۴.

۳. بعضی از علمای اهل سنت پیرامون این احادیث به خصوص کتاب نوشته اند، مثل محمد معین سندی که کتابی دارد به نام: *مواهب سیدالبشر فی حدیث الائمة الاثني عشر*.



آیا غیر از علی[×]، نام و نسب سایر ائمه[^] اثنا عشر[^] اعلام

و معرفی شده‌اند؟

پاسخ: همه به اسم و شخص معرفی شده‌اند، هم در روایات و احادیثی که نام و نشانی‌های همه را فرموده‌اند، و هم در روایاتی که بالخصوص به امامت بعضی از آنها مثل امام حسن و امام حسین[^] تصریح شده است و هم به وسیله تعریف و تنصیب امام قبل بر امام بعد، به طوری که این روایات بسیار، با توجه به روایاتی که دلالت بر عدد ائمه[^] دارد، جای هیچ گونه شک و تردیدی را در اینکه این دوازده نفر منصوص و تعیین شده‌اند، باقی نمی‌گذارد و هیچ کس برای آن احادیث که فقط دلالت بر عدد دارد، تفسیر و توجیه صحیحی غیر از این احادیثی که آنها را به شخص و اسم می‌شناسانند، نخواهد یافت.

لذا جمعی از علمای معروف اهل سنت نیز امامت این دوازده نفر را قبول کرده و به آن معترف شده‌اند؛ چون دیده‌اند نه می‌توانند این احادیث را رد کنند؛ زیرا رد آنها رد قول پیغمبر است، و نه می‌توانند به غیر از ائمه اثنا عشر[^] که شیعه به امامت آنها معتقدند، به افراد دیگر تطبیق و تفسیر نمایند.

برای نمونه: به یک حدیث از احادیثی که یکی از حفاظ و علمای نامدار از اهل سنت در اربعین خود، از حضرت رسول^ﷺ روایت کرده و متضمن نام تمام ائمه اثنا عشر[^] از امیرالمؤمنین علی[×] تا حضرت مهدی[×] است، اشاره می‌شود. علاقه‌مندان می‌توانند متن

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۹۵

حدیث را در نسخه خطی معتبر این کتاب که موجود است و در کتاب‌هایی که از آن نقل کرده‌اند، مثل *کشف‌الاستار* محدث نوری و *منتخب‌الاثار*^۱ تألیف نویسنده این رساله و مقدمه *مقتضب‌الاثار* جوهری به قلم این جانب رجوع فرمایند.

روایت‌کننده این حدیث، علامه و حافظ اهل سنت، ابوالفتح محمد بن احمد بن ابی‌الفوارس (متولد شوال ۳۳۸ و متوفای ذی‌القعده ۴۱۲) می‌باشد. وی به حفظ و امانت مشهور و به صلاح توصیف و توثیق شده و در طلب حدیث مسافرت‌ها کرده و نزد شیوخ بسیار تلمذ نموده و شاگردان بسیار داشته و آثار متعدد از خود به یادگار گذارده و در «جامع رصافه» مجلس درس و املائی حدیث داشته است؛^۲ و از جمله کتاب‌های او، کتاب اربعینی است در فضایل امیرالمؤمنین × که در مقدمه آن در تأیید عقیده شافعی که مراد از «اربعین حدیث» در حدیث مشهور: «**مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا**»^۳ چهل حدیث در فضایل امیرالمؤمنین × است، خواب عجیبی از احمد بن حنبل (امام حنبله)، نقل کرده است.

این شخصیت نامدار (حافظ ابن‌ابی‌الفوارس) چهارمین حدیثی را که در این کتاب اربعین، با سند از شیوخ خود روایت کرده است، حدیثی است که متضمن اسامی ائمه اثناعشر از علی × تا حضرت مهدی × است.^۴

بعضی دیگر از اهل سنت نیز مثل قندوزی^۵ و خوارزمی^۶ روایات دیگر در رابطه با همین موضوع روایت کرده‌اند.

۱. نگارنده، *منتخب‌الاثار*، ج ۱، ص ۲۰۴.

۲. ترجمه این دانشمند در *تاریخ بغداد* مذکور است. خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، ج ۱، ص ۳۶۹ - ۳۷۰.

۳. مفید، *الاختصاص*، ص ۶۱.

۴. ابن‌ابی‌الفوارس، *الاربعین*، ح ۴؛ محدث نوری، *کشف‌الاستار*، ص ۲۷ - ۲۹.

۵. قندوزی، *ینابیع‌الموده*، ج ۳، ص ۲۸۹ - ۲۹۵ (باب ۷۷، *فی تحقیق حدیث «بعدهی اثنا عشر خلیفه»*).

۶. خوارزمی، *مقتل‌الحسین* ×، ج ۱، ص ۹۴.



آیا منحصر بودن عدد به دوازده نفر، مؤید این نیست که نظام

امامت دوره‌اش محدود و مقدمه انتقال به دوره دیگر است؟

پاسخ: شاید برای بعضی این گمان پیش بیاید که به ملاحظه محدود بودن امامت به رهبری دوازده نفر، معلوم می‌شود که مانند نبوت مدت آن محدود است؛ اما حکومت چون محدود به زمان و افراد معین نیست، نامحدود است. لذا باید پس از نظام امامت، نظام دیگری برقرار شود و آن غیر از رژیم شورایی و انتخاباتی نخواهد بود؛ ولی این سخن کاملی نیست؛ زیرا اگر امامت در طی چند نسل منقرض شده و مدت امامت این دوازده نفر پایان یافته بود و جامعه بشری بدون امام باقی مانده بود، این سخن جا داشت که باید نظام دیگری حاکم شود؛ اما نظام امامت به طور رسمی جز در عصر پیغمبر و در مدت خلافت رسمی امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبیٰ استقرار نیافت و آن هم چنان که از نظر زمانی محدود بود، از جهت مکانی نیز محدود بود و وضع و شرایط چنان اقتضا کرد که مداخله در امور عامه برای ائمه^ه امکان‌پذیر نشد و آنان در اجرای وظایف و تکالیفی که داشتند، نقش فعال و مؤثر دیگری را انجام دادند و معنویت و حقیقت اسلام را حفظ کردند تا به عصر غیبت و دورانی که تا هر زمان و هرچه امتداد یابد، در آن نظام امامت ادامه خواهد یافت، منتهی شد.

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۹۷

بنابراین رهبری این دوازده نفر، متضمن محدودیت نظام امامت نیست و اوضاعی که پیش آمد تا منتهی به عصر غیبت شد، محدود نبودن این نظام را تأیید و تثبیت کرد. همچنین با علم خدا به پیشامدها و حوادث آینده و امتحاناتی که جلو می‌آید و کلاس‌هایی که جامعه بشری تا ظهور کامل عدل الهی و حکومت نهایی و جهانی حضرت مهدی × باید ببیند و تعیین برنامه غیبت و خبر پیغمبر و ائمه^ه از آن، این تعیین و انحصار در دوازده نفر هرگز دلیل موقت بودن این نظام نیست؛ بلکه شاهد استمرار آن است و کاملاً موقت نبودن آن قابل درک و توجیه است، و برنامه‌ای پیش آمد که منتهی به عصر غیبت شد، این ایراد را که: «با نامحدود بودن نظام امامت، محدود بودن آن در چند نسل چگونه قابل توجیه است» رد کرد و معلوم شد خدا و رسول با علم به آینده و جریانی که پیش می‌آید، برنامه امامت را داده‌اند و می‌دانسته‌اند که با همین برنامه، انقطاع و فترتی در نظام امامت پیدا نخواهد شد.



این ترتیبی که در امامت این دوازده نفر است، برای بعضی
این گمان را برمی‌انگیزد که نظام امامت هم یک نظام وراثتی
و خانوادگی است و معیار این است که فلانی، پسر فلانی
و نوه فلانی است؛ بنابراین داشتن یک نَسَب این‌چنینی برای
رهبری نظام و زمامداری کافی است؛ در صورتی که این شکل

نظام قابل توجیه نیست؟

پاسخ: کتابی به نام *الصفوة* را به جناب زید شهید نسبت می‌دهند که در آن
کتاب، این مسئله اصطفا‌ی اهل‌بیت و اختصاص آنها به بعضی شئون و خصایص
مطرح شده و این مسئله را که از نظر ایشان و همچنین عموم کسانی که معتقد به
نظام امامت می‌باشند، کمال اهمیت را دارد، در پرتو دقت و تعمق در آیات قرآن
مجید، بسیار دقیق و کافی اثبات فرموده است. کسانی که بخواهند پیرامون این
موضوع و رفع استبعاداتی که در آن شده است، اطلاع و بررسی بیشتر بنمایند، می
توانند به این کتاب مراجعه نمایند.

اجمالاً اصل اصطفا و برگزیدن و تفضیل الهی، در مورد بعضی اشخاص
و خاندان‌ها و قبایل قابل انکار نیست و در قرآن مجید و احادیث نیز به آن تصریح
شده است. مثل آیه:

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۲۹۹

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ)؛^۱

در مورد مریم ÷ می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ)؛^۲

و در مورد ابراهیم × می فرماید:

(رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ)؛^۳

و در مورد بنی اسرائیل می فرماید:

(وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ)؛^۴

و درباره موسی × می فرماید:

(إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي)؛^۵

و در مورد آن بندگان برگزیده‌ای که به علم کتاب مشرف به عنایت می شوند، می فرماید:

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا)؛^۶

و در مورد تفضیل برخی پیامبران بر برخی دیگر می فرماید:

(تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ)؛^۷

و نیز می فرماید:

-
۱. آل عمران، ۳۳ - ۳۴. «همانا خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را برای جهانیان برگزید.»
 ۲. آل عمران، ۴۲. «به‌درستی که خداوند، تو (مریم) را برگزید و پاک گردانید و بر تمام زنان جهان برگزید.»
 ۳. هود، ۷۳. «رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است.»
 ۴. بقره، ۱۲۲. «و شما را بر جهانیان برتری بخشیدیم.»
 ۵. اعراف، ۱۴۴. «ای موسی، من تو را با رسالت‌های خویش و با سخن گفتنم (با تو)، بر مردم برگزیدم.»
 ۶. فاطر، ۳۲. «سپس این کتاب را به کسانی از بندگانمان که برگزیدیم به میراث دادیم.» چنان‌که یعقوبی در تاریخ خود نقل می‌کند: منصور دوانیقی باینکه سیاست حکومتش، کوبیدن شیعیان و انکار فضایل اهل‌بیت[^] بود، حضرت امام جعفر صادق × را مصداق این آیه می‌دانست. یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۳.
 ۷. بقره، ۲۵۳. «بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم.»

(وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ)؛^۱

برحسب تفاسیر در مورد آنان که به اهل بیت حسد می‌ورزیدند، می‌فرماید:

(أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ)؛^۲

و در مورد وجود مبارک خاتم انبیا^۳ می‌فرماید:

(وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا)؛^۳

و در مورد عترت طاهره و اهل بیت آن حضرت^۴ می‌فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تَطْهِيرًا)؛^۴

این‌گونه آیات که اصطفای و برگزیدگی بعضی از بندگان بر بعضی دیگر از آنها استفاده می‌شود، بیش از اینها است. احادیث شریفه در این باب و همچنین متون زیارات معتبر، مثل زیارت جامعه که شرح این برگزیدگی‌ها است، قابل تأویل و توجیه نیست. و در *نهج البلاغه* نیز، در موارد بسیاری (مثل خطبه‌های ۱، ۳۳، ۸۹، ۱۰۶، ۱۴۹، ۱۷۳، ۱۹۶ و ۲۱۱) به این حقیقت تصریح و تثبیت شده است؛ و خلاصه علاوه بر آیات قرآن مجید، روایات متواتر نیز برای اثبات این موضوع کافی است.

بعضی که می‌خواهند خود را روشنفکر جلوه بدهند، مانند آنان که انبیا را رجال

۱. اسراء، ۵۵. «و هرآینه بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم».

۲. نساء، ۵۴. «یا اینکه نسبت به مردم (پیامبر و خاندانش) و آنچه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می‌ورزند».

۳. نساء، ۱۱۳. «و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت و فضل خدا بر تو (همواره) بسیار بوده است».

۴. احزاب، ۳۳. «خداوند فقط می‌خواهد از شما خاندان پیامبر، پلیدی و گناه را دور کرده و کاملاً شما را پاک سازد». راجع به اینکه اراده در این آیه تکوینی است و به فرض آنکه تشریحی باشد، نیز دلیل بر عصمت و طهارت اهل بیت^۴ است، این‌جانب را تحقیق و بیانی است که در کلمات دیگر به آن برنخورده‌ام، این بیان که علمی و دقیق است، تمام شبهه‌های معاندین را باطل می‌سازد. ر.ک: نگارنده، ولایت تکوینی و ولایت تشریحی.

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۳۰۱

ژنی و نابغه می‌شمارند و وحی خدا را بر آنها به گونه‌ای تفسیر می‌نمایند که مساوی با انکار آن می‌شوند، این مسائل را با دید مادی و عدم تسلیم به قضا و قدر و حکمت الهی بررسی می‌کنند، و عجز خود را از درک اسرار افعال خداوندی، دلیل بر عدم حکمت گرفته و مغرورانه اظهار نظر می‌نمایند که نفی بعضی مواهب و مقامات از اهل بیت^۸، موضع‌های خاص و بزرگ آنان را در امور فردی و اجتماعی و سیاسی و غیره محکم‌تر و ارزش کارها و اقدامات و خودداری آنها را از گناه بیشتر می‌سازد و مناسب‌تر می‌دانند که این بزرگواران را با افراد عادی از جهت میزان درک و شعور، برابر بگویند و عنایات خدا را بر آنها که یک امر واقع شده است، قبول نمایند و بالاخره مدد غیبی و اعانت و رعایت مستقیم الهی را که از انبیا و نصرت دین آنها شده و رشته آن تا امروز و تا روز قیامت امتداد یافته است، منکر شوند و یا به حساب نیاورند، تا بچه‌های غربزده آنها را روشنفکر بخوانند؛ ولی این حقایق قابل تردید نیست و مسائل دینی قابل تفکیک از یکدیگر نمی‌باشد و آیات قرآن در کل محتوا و مفادی که دارند، باید مورد قبول مسلمان باشد.

بنابراین مسئله امامت ائمه^۸ یکی پس از دیگری، به اصطفا و اختیار الهی است و با وراثت عادی از زمین تا آسمان فرق دارد و هرگز در گزینش امام، اینکه امام دوم برای این، امام است که پسر امام اول است، یا امام چهارم برای اینکه پسر امام سوم است، معیار نیست و صرف اینکه اهل بیت متوالیاً به این مقام اختصاص یافته اند، دلیل بر این معیار نیست، چنان‌که پیامبران ابراهیمی که همه از نسل و بیت ابراهیم خلیل بوده‌اند، نبوت و اختصاص یافتنشان به این مقام به اینکه آنها از نسل ابراهیم هستند، توجیه و خلاصه نمی‌شود، باینکه در قرآن مجید می‌فرماید:

(وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ)؛^۱

و پس از آنکه نام پانزده نفر از انبیای ابراهیمی را می‌برد، می‌فرماید:

(وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى

صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛^۲

این اجتبا و گزینش، اجتبا و گزینش الهی و بر معیارهای اصیل واقعی و معنوی است، اگر بر آن ارث و میراث هم اطلاق شود، نه ارث و میراث یک وارث عادی از پدر و مادر و برادر است؛ چون این ارث و میراث به‌علت ارتباط جسمی و مادی بین وارث و مورث است؛ اما وارث بودن امام، امام دیگر را به‌علت ارتباط معنوی و روحی و علایق فکری و مشترکات غیرمادی است.

لذا در زیارت معروف وارث و زیارت‌هایی که هریک از ائمه^ه به خطاب «یا وارث آدم» یا «یا وارث ابراهیم» و سایر انبیا زیارت می‌شوند، بر اساس وراثت ولادت جسمانی آنها از پیغمبران گذشته نیست؛ زیرا در میان آنها کسانی نام برده می‌شوند که در سلسله نسب این بزرگواران نیستند، مثل حضرت موسی کلیم‌الله و حضرت عیسی روح‌الله، مع‌ذلک ائمه^ه را وارث آنها می‌شماریم؛ چون این بزرگواران وارث دعوت و علم و هدایت و امامت آنها هستند، و وراثت امامت و هدایت در اینجا به این معانی است، نه اینکه چون امام یازدهم پسر امام دهم است و امام دهم هم غیر از او پسری نداشت، او به امامت رسید.

تاریخ ائمه^ه و سیره و سلوک و علوم‌ی که از ایشان به مردم رسید، نشان داد که

۱. انعام، ۸۴. «و اسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم».

۲. انعام، ۸۷. «و از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان (افرادی را برتری دادیم) و برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم».

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله^ع × ۳۰۳

این وراثت آنها از پیغمبران، و وراثت هر امام از امام دیگر، به حق بوده و برای انبیا در این امت، وارثانی چون علی^ع × و سایر ائمه^ع نمی توان نشان داد.

آیا مثل علی^ع × با آن همه فداکاری و حق پرستی و علم و زهد و عبادت و ایمان، چه کسی را می توان معرفی کرد؟

آیا نظیر حضرت امام حسن^ع × و آن گذشت تاریخی و قبول یک موضع به ظاهر مقهور برای حفظ اسلام و آن همه حلم و بردباری و سیادت و آقایی در بین امت، چه کسی را نشان داده اند؟

آیا در جهاد و قیام برای خدا و ابطال باطل و استقامت در راه حق و فداکاری و پاسداری از دین، چه کسی را مانند امام حسین^ع × در قبول مصائب جانکاه و داغ جوانان و برادران و یاران و اسارت اهل بیت^ع و گذشت از جان نفیس خود، نشان می دهند؟

و آیا و آیا و آیا...

بالاخره این تاریخ بود که نشان داد و این حتی دشمنان اهل بیت^ع بودند که تصدیق کردند آنان به حق دارای مقامات بزرگ و رهبری امت بودند. حتی اشخاصی مانند «ابن خلدون» در برابر آنها و عظمت مقام مثل امام جعفر صادق^ع × و علم او به مغیبات، خاضعانه اعتراف می نماید.^۱

بی جهت نبود که شعرای آزاده و زنده دلی مانند «فرزدق» در موقعی که مدح این خاندان بزرگترین و بلکه یگانه جرم سیاسی بود، قصیده ای سرایید که تا تاریخ اسلام باقی است، این قصیده زنده و جاودان و نمونه بهترین اثر ادبی و حماسی و ایمانی و اعتقادی است. امام زین العابدین^ع × و همه اهل بیت^ع را مدح می نماید، به طوری که نه فقط احدی نتوانست به آن مدح ایراد بگیرد و این را ناحق

۱. ابن خلدون، تاریخ «مقدمه»، ج ۱، ص ۳۳۴.

۳۰۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

گویی بشمارد؛ بلکه از آن زمان تا حال همه آن را نمونه شعور زنده شاعر و شجاعت ادبی او و ترجمانی از فضایل اهل بیت[^] و بیان مقامات و مناصب الهی آنها دانستند، و حتی خلیفه مستبد اموی هم جز زندانی ساختن فرزدق، نتوانست عکس‌العمل دیگری نشان دهد.

خواننده عزیز! در این بحث مطالب و اسرار زیاد قابل طرح است که اگر دنبال شود، سخن به درازا خواهد کشید. ما در نوشته‌های دیگر نیز پیرامون این موضوع به گونه دیگر توضیحاتی داده‌ایم که امید است به نشر آنها موفق شویم.



چنان‌که می‌دانیم نظام امامت بعد از رحلت حضرت رسول اعظم|
جز در مدت پنج سال زمامداری حضرت علی و شش ماه زمامداری
امام حسن مجتبیٰ، استقرار نیافت، بنابراین آیا این نظام تا ظهور
حضرت مهدی* و انقلاب جهانی آن حضرت تعطیل و از تصرف در
امور ممنوع خواهد ماند و در این فاصله ممتد چگونه نظامی شرعی

و اسلامی خواهد بود؟

پاسخ: امامت دارای ابعاد مختلف و شئون متعدد است که از آن جمله زمامداری
و اداره امور و قیام به برقراری عدل و قسط و حفظ امنیت است. در سایر ابعاد
تاحدی که با این بُعد سیاسی امامت ارتباط نداشته یا کمتر ارتباط داشته است.
شکی نیست که رهبران نظام امامت وظایفی را که به عهده داشته‌اند، انجام
داده‌اند و در بُعد سیاسی نظام امامت هم، اگرچه مخالفت سیاستمداران غاصب
با اصل نظام و جلوه ابعاد متعدد آن از بیم این بُعد سیاسی بوده و هست، معذک
این مخالفت‌ها و ممانعت‌ها موجب بروز فترت و فاصله در این نظام نگردید و از
اصالت و اعتبار واقعی و شرعی آن چیزی کم نکرد.
اصولاً استقرار نظام مکتبی به دو گونه و در دو بعد صورت می‌گیرد: یکی به

تبعیت و پیروی اختیاری گروندگان به آن نظام، که می‌توان گفت اصل استقرار نظام است؛ و سپس به قدرت اجرایی و نیروی نظامی و مادی و تشکیلات رسمی. بدیهی است به صورت دوم، حکومت و ولایت شرعی فقط در عصر حضرت رسول^{پس} از هجرت آن حضرت به مدینه طیبه، و در دوره زمامداری امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی^ع استقرار یافت؛ اما به شکل اول همیشه تا زمان ما و تا عصر ظهور استقرار خواهد داشت. هرکس این نظام را می‌شناسد و مؤمن به این نظام است، خود را تابع آن می‌داند و از رهبر این نظام اطاعت می‌نماید. این نظام همیشه با نظام‌های غیرشرعی درگیر بوده و پیروان آن، نظام‌های غیرشرعی را رد می‌کردند و موظف بودند در داخل، خود به حسب دستور امامان، امور خود را با این نظام تطبیق بدهند.

شهرهایی مثل «قم» در عصر پادشاهان بنی‌عباس، اگرچه به ظاهر تحت رژیم غیرشرعی آنان بودند، در باطن بیش از آنچه تحت نفوذ رژیم بغداد باشند، تابع نظام امامت بودند. این ائمه بودند که پیروان خود و مؤمنین به نظام امامت را مأمور کرده بودند که در اختلافات و مرافعاتی که برایشان پیش می‌آید، به علما و حاملان علوم اهل بیت^ع رجوع نمایند و به قضاوت آنها تسلیم باشند. یگانه جمعیتی که در اسلام رژیم حکام جور و نظام‌های دمشق و بغداد و جاهای دیگر را نپذیرفت، و همواره این رژیم‌ها از آنها در هراس بودند، شیعه و پیروان نظام امامت بودند، اینها بودند که حکومت‌هایی که بر این اساس نبودند، حکومت ظلمه می‌دانستند.

این نظام همیشه دوام داشته و هیچ‌گاه منقطع نمی‌شود. مرحوم «سیدمحمد مجاهد» و سایر علما به‌عنوان رهبری این نظام (از جانب امام عصر^ع) فرمان جهاد با روس را صادر نمودند و خود شخصاً در آن شرکت کردند. مرحوم «حاج میرزا

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۳۰۷

مسیح تهرانی» در واقعه شورش علیه نفوذ روسیه در ایران، و قتل «گری بایدوف» سفیر مقتدر و مطلق‌العنان روسیه، موضعش اتکا به این نظام بود. در مسئله تحریم تنباکو که حکم قاطع «الیوم استعمال تنباکو در حکم محاربه با امام‌زمان × است» دماغ حکومت جبار انگلیس را به خاک مالید، نمونه‌ای از قدرت نظام امامت بود و «آیت‌الله میرزای شیرازی» از موضع نیابت عامه حضرت ولی عصر × این حکم تاریخی را صادر کرد. در انقلاب مشروطه، قیام علما علیه استبداد شاه که از عصر ناصرالدین شاه شروع شد، همه به استناد استمرار نظام امامت و نیابت عامه فقها بود. مجاهدات شخصیتی مثل «سیدشرف‌الدین» با استعمار فرانسه در سوریه و لبنان و انقلاب مرحوم «آقا میرزا تقی شیرازی» علیه استعمار انگلیس در عراق، که به یک جهاد تمام‌عیار با انگلیس شکل گرفت، و موضع‌گیری‌های «کاشف‌الغطاء» بر ضد سیاست استعماری انگلیس و «سیدمحمد سعیدحبوبی» و «آیت‌الله حکیم» علیه نظام مزدور عبدالسلام، و صدها حرکات کوچک و بزرگ دیگر، و بالاخره انقلاب اسلامی ایران به رهبری علما و فقها و مراجع بزرگ، علی‌الخصوص امام خمینی +، همه وجود این نظام و بقا و نفوذ آن را نشان می‌دهد و گواه این است که این نظام هیچ‌گاه منقطع نشده است، هرچند پیروان آن از حیث کمیت و کیفیت، به اختلاف اعصار و شدت سیاست‌های طاغوت‌ها و بعضی علل دیگر، یکسان نبوده‌اند. چنان‌که در عصر اول بعد از رحلت رسول اکرم، قلت عدد آنها به نهایت رسید و در یک حساب، به سلمان و ابوذر و مقداد، و در حساب وسیع تر به عمار محدود شد. بالاخره جز گروهی از صحابه، و بعضی مثل مالک بن نویره که حتی به تهمت ارتداد کشته شد و همسرش مورد بی‌شرمانه‌ترین تجاوزها قرار گرفت،^۱ افراد بیشتری باقی نماندند و یا اگر بودند، جرئت اظهار

۱. طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۳؛ ابن‌اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۵۷ - ۳۵۹.

۳۰۸.....امامت و مهدویت / ج ۱

نداشتند. اما به تدریج و مرور زمان گرایش مردم به این نظام زیاد شد و هرچه جلو آمدند، به سرّ برقراری این نظام، و اینکه این امت به این نظام و رهبری این دوازده نفر ارجاع شده‌اند، بیشتر پی بردند.

پس هیچ موجبی برای منقرض شدن این نظام پیش نیامده و هیچ کس نخواهد توانست آن را منقرض سازد. چنان که دیدیم بیش از نیم قرن رضاخان پهلوی، عامل انگلیس، و پسرش - نوکر سرسپرده آمریکا - برای از بین بردن نفوذ معنوی این نظام و حکومت آن تلاش کردند و چه جنایات هولناکی را که مرتکب شدند و حتی محمدرضا پهلوی در کتاب‌هایی که به او نسبت می‌دادند، به این افتخار می‌کرد که پدرم این کار را کرد؛ یعنی این نظام و حکومت را که مردم کم‌وبیش به آن نظر داشته و حلال و حرام را از آنها می‌گرفتند، از میان برداشت و حتی یکی از نوکران خود فروخته‌اش در کرج، طی یک سخنرانی افتخار می‌کرد که: دیگر زمان اجازه نمی‌دهد که یک نفر سیّد در سامرا با سیاست دولت مخالفت کند و با یک فتوا و حکم، اوضاع را آن‌چنان عوض نماید. اما علی‌رغم این تلاش‌های استعمارگران و نوکران آنها که قریب یک قرن است علیه این نظام به شدّت ادامه دارد، در این انقلاب اسلامی با چنین جلوه تابناک و درخشانی ظاهر شد که الحمدلله به صورت رسمی نیز امور را قبضه و نظام اسلامی را اعلام کرد.

اگر بقایای آن رژیم و آن مزدوران انگلیس و آمریکا و دست‌پروردگان فرهنگ استعماری و پیروان مکتب مارکس و لنین، و سرسپردگان به روسیه و چپ‌گرایان آمریکایی بگذارند و دست از تحریکات و تبلیغات سوء و کارشکنی بردارند و از پشت به اسلام و انقلاب خنجر نزنند، این انقلاب که کارسازی اسلام و نظام

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۳۰۹
سیاسی آن را نشان داد، امیدواریم مطلع حرکات و جنبش‌های بزرگ برای
بازگشت به اسلام در تمام جهان اسلام شود.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

خلاصه اینکه: این نظام از عصر خود پیغمبر^۱ تا حال باقی است، و در این
عصر که عصر غیبت است، در ولایت فقها و علمای عادل تبلور دارد و این
نظامی است که حدومرز ندارد و در هر کجا و هر نقطه از جهان، تحت هر رژیم
و حکومت، یک نفر مسلمان باشد، باید از این نظام تبعیت داشته باشد و تابعیت
واقعی او تابعیت از این نظام باشد. این نظام است که رمز وحدت سیاسی تمام
شیعه در سراسر عالم است.^۱

۱. پیرامون این بحث و بحث‌های مناسب آن، به کتاب‌های پاسخ به ده پرسش و نیز جلد دوم این
مجموعه و عقیده نجات بخش در این جلد نگارش نویسنده مراجعه شود.



آیا مهدی × از ائمه اثناعشر است که حضرت رسول معظم

اسلام امت را به امامتشان مژده داده است؟

پاسخ: در این مورد اختلافی بین شیعه و اهل سنت به نظر نمی‌رسد و همه بر این اتفاق دارند که حضرت مهدی × امام دوازدهم از ائمه اثناعشر^۱ است، و به طور متواتر ثابت است که پیغمبر از امامت و خلافتشان خبر داده است، و لذا «ابوداود سجستانی» که صاحب یکی از «صحاح سته»^۱ و از مشاهیر محدثین اهل سنت به شمار می‌رود، یکی از کتاب‌های سنن خود را به «مهدی» اختصاص داده و آن را «کتاب‌المهدی» نامیده است، در این کتاب، اولین احادیثی را که روایت می‌کند، حدیث ائمه اثناعشر می‌باشد.^۲

بنابراین، این موضوع که حضرت مهدی × امام دوازدهم است، مثل اصل ظهور مهدی × مسلم و مورد اتفاق مسلمین است.

۱. صحاح شش‌گانه عبارتند از: صحیح بخاری، صحیح مسلم، صحیح نسائی، صحیح ابی‌داود، صحیح ابن‌ماجه، و صحیح ترمذی که به این چهارتای اخیر «سنن» هم می‌گویند.
۲. ابوداود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۱.



دلایلی که بر وجود امامت حضرت صاحب‌الزمان مهدی

منتظر × اقامه شده، چند قسم می‌باشد؟

پاسخ: دلایل خردپسند که با آن اثبات چنین موضوعی معقول و منطقی است، بر وجود و امامت آن قطب زمان و ولیّ دوران × بسیار است و صدها و بلکه هزارها کتاب و رساله پیرامون این موضوع و مسائلی که با آن ارتباط دارد، تألیف شده است. احادیث متواتر و ملاقات‌ها و تشرّف‌های شخصیت‌های مشهور و افراد عادی و توقیعات و نامه‌ها و معجزات و خوارق عادات همه آن را اثبات می‌نمایند. امامت و غیبت و طول عمر و ظهور حضرت مهدی × و جهانی شدن دین اسلام و تشکیل حکومت واحد جهانی حقّ و عدل، به‌وسیله آن حضرت، از خبرهای غیبی مشهور و معروفی است که در کتاب‌های تفسیر و حدیث و تاریخ و رجال و لغت و غیره روایت شده است. صحابه مشهور و تابعین معروف و محدثین بزرگ و اصحاب مَسانید و جوامع و سنن، این احادیث را روایت کرده‌اند.^۱ و بیش از یک‌صد آیه از آیات قرآن مجید به ظهور آن حضرت و در ارتباط با آن تفسیر و تأویل شده است.

۱. برای اطلاع مختصر از کتاب‌هایی که در این موضوع نوشته شده و نام صحابه پیغمبر^ص و علمای محدثینی که این احادیث را روایت کرده‌اند، رجوع شود به *نوید امن و امان* تألیف نگارنده و نیز جلد سوم این مجموعه و مقدمه کتاب شریف *النجم الثاقب*.

۳۱۲.....امامت و مهدویت / ج ۱

صدق خبرهای غیبی پیغمبر اکرم| و اهل بیت آن حضرت، به مرور زمان ثابت تر شد و گذشت زمان ایمان و باور ما را به این خبرهای غیبی استوارتر می سازد. بیاید این کتاب های غیبت را که پیرامون انقلاب آخرالزمان و رهبر آن حضرت مهدی× از عصر پدر آن حضرت تا حال نوشته شده بخوانید، ببینید صدها شخص که خبر بسیاری از آنها منفرداً هم یقین آور است، از وجود آن حضرت و تشریف خود با دیگران به سعادت لقای آن امام بزرگوار، در عصر پدر بزرگوارش و در عصر غیبت صغری و عصر غیبت کبری (عصر کنونی) خبر داده اند. حال در صورتی که در اثبات یک موضوع، مثل ولادت فلان و وجود فلان و موضوعات دیگر، به خبر یک نفر موثق اکتفا نموده، اطمینان حاصل می شود، به طریق اولی به خبر جمع بسیاری از مشاهیر و موثقین، یقین حاصل خواهد شد.

آیا خبر افرادی مثل سید بحر العلوم ها و مقدس اردبیلی ها را می توان رد کرد؟
آیا می شود آنها را که از مکروهات محترز و مجتنب بوده و در زهد و تقوا کم نظیر بوده اند، تکذیب کرد و دروغ گو خواند؟

آیا تشریف ها و دیدارهایی که در همین عصر خودمان برای بعضی اتفاق افتاده و مشتمل بر معجزه و کرامتی بوده است، کافی نیست؟

آیا توسلات بسیار به آن حضرت که آثار عجیب داشته، ما را به آن حضرت راهنمایی نمی نماید؟ هیچ راهی برای تردید و شک در وجود و امامت آن حضرت با این همه تشریف ها و معجزات نیست. فقط غیبت طولانی و طول عمر ایشان موجب شده که با این همه نشانی ها و شواهد گوناگون، بعضی اهل زیغ و اهوا و انحرافات در شک و تردید افتند، یا خود را به شک و تردید بزنند.

اما آیا طولانی شدن غیبت و طول عمر آن حضرت می تواند به کسی اجازه و جرئت دهد که این همه احادیث و تواریخ و نقل های متواتر را تکذیب کند

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۳۱۳

و در قدرت مطلقه خدا شک نماید؟ یا به صرف اینکه برای ما شرف تشریف به لقای ایشان فراهم نشده، یا اگر شده ایشان را نشناخته باشیم، می‌توانیم دیگران را که به این سعادت نایل شده‌اند، تکذیب کنیم؟

آیا فضانوردانی که به ماه رفته و از آنجا وضع ماه را گزارش دادند، قولشان معتبر است؛ ولی قول این همه موثق مورد اعتماد نیست؟

وانگهی! مگر ما به هرچه باور داریم، غیبت آن شیء مانع از باور آن است؟ مگر آنان که به نیروی جاذبه معتقدند، آن را دیده‌اند؟ شرط ایمان به وجود یک شیء، این نیست که آن شیء دیدنی باشد، یا به یکی دیگر از حواس پنج‌گانه محسوس شود، یا اگر محسوس است ما آن را دیده و حس کرده باشیم، و یا اگر محسوس ما شده باشد، او را شناسایی کرده باشیم. مگر غیر از این است که بیشتر چیزهایی که ما وجود آنها را در گذشته و حال باور کرده‌ایم، محسوس خودمان نشده است؟

به یک نظر، همه اصل‌های اعتقادی ما غیب است، و ما به آنها ایمان داریم و ایمان ما معقول و منطقی است. مسلمانان عموماً به وجود و حیات عیسی و خضر و الیاس حتی دجال معتقدند، باینکه اکثر آنها را ندیده و به‌طور محقق جز در مورد خضر روایت آنها ثابت نشده است. چنان‌که عموماً مردم تاریخ را رد نمی‌کنند و به بسیاری از شخصیت‌های تاریخی و حوادث تاریخی یقین دارند، باینکه فعلاً همه غیب است.

همچنین مسلمانان به وجود موجودات ذرّه‌بینی پیش از آنکه به‌وسیله میکروسکوپ دیده شوند، معتقد بودند. چون اهل بیت پیغمبر^ع از وجود آن قبیل موجودات خبر داده بودند. پیش از اختراع تلویزیون، باهم برحسب احادیث که

از امکان وقوع دیدار از فاصله‌های دور، از مشرق تا مغرب و امکان تسخیر فضا و ماه و کرات دیگر خبر می‌داد، ایمان داشتند، و به استبعادات یا اشکالات به اصطلاح علمی^۱ و مقلدان آنها؛ یعنی گرفتاران ضعف ایمان، به قدرت و توانایی خدا و مغروران به اصطلاحات و توهمات اعتنا نمی‌کردند که چگونه تسخیر فضا و کرات امکان‌پذیر خواهد شد و مثلاً خرق و التیام (که در نظرشان محال بود) پیش می‌آید. یا چگونه دیدن یک جسم از فاصله بسیار دور با وجود موانعی مثل کوه‌ها و کروی بودن زمین قابل قبول است.

اکنون هم شخص مؤمن به خدا و رسول به مسائل و وقایع بسیاری که در آینده واقع خواهد شد، مثل تکویر شمس و انفطار سماء و انتشار نجوم و خروج دابة الارض و اشراط و علائم ساعت که از آن جمله، ظهور حضرت مهدی[×] است و در قرآن مجید یا احادیث و روایات آمده است، اعتقاد دارند؛ چون هیچ‌گونه برهان قطعی بر عدم امکان وقوع این امور نیست، فقط باید دلایل این پیش‌گویی و خبر از آینده و حال را بررسی نمود و اگر محکم و عقلانی بود، پذیرفت.

از جهت دیگر می‌گوییم: خبرهای غیبی و پیش‌گویی‌های قرآن مجید و پیغمبر اکرم و ائمه^ه، یک مسئله ثابت و واضح و حقیقت انکارناپذیر است و تاریخ چنان آن را ثابت می‌نماید که حوادثی مثل غزوه احد و بدر و هجرت و بیعت عقبه و رضوان را ثابت می‌نماید. مسلمانان به خبرهای غیبی قرآن مجید و پیغمبر ایمان

۱. متأسفانه برخی از علمای هیئت و طبیعت در گذشته و حال گرفتار این خطا بوده‌اند که فرضیه‌ها و حدس‌های غیرقطعی را مسلم گرفته و بر اساس آن فرض‌ها و حدس‌ها، که اسم علم به آنها داده و بلکه علم را به آنها منحصر شمرده‌اند، حقایق مهم را که از حیثه آن فرضیه‌ها خارج یا منافی با آنها بود، رد کرده‌اند، اما قرآن در آیه ۷۶ سوره یوسف، می‌فرماید: «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ» «و برتر از هر صاحب علمی، عالمی است».

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۳۱۵

داشتند، با اینکه غیب بود و هنوز خارج و آینده، مطابق بودن آن خبرها را با واقعیات و عینیات آینده آشکار نکرده بود؛ اما به تدریج و با مرور زمان، وقایعی که روی می داد، صحت این خبرها و ارتباط خبردهنده را با عالم غیب تأیید و بر قوت ایمان مؤمنین می افزود.

بسیاری از این خبرهای غیبی به جز آنچه در قرآن مجید است، در ضمن یک یا چند حدیث بیشتر بیان نشده و غالباً در حد استفاضه نیست، مع ذلک مسلمانان به آنها ایمان داشته و دارند؛ اما در موضوع «مهدی» و وجود و امامت و ظهور آن حضرت و اینکه جهان را پر از عدل و داد خواهد نمود چنان که از ظلم و جور پر شده باشد، نه فقط یک خبر و دو و سه و ده و بیست و صد خبر؛ بلکه صدها حدیث معتبر داریم که علاوه بر اعتبار فی نفسه موجب مزید قوت و اعتبار یکدیگر و شرح و بیان و تفسیر یکدیگر می باشند.

شواهد و مؤیدات تاریخی و صددرد صد معتبر این دلیل، بسیار است که برای طولانی نشدن کلام از بیان تعدادی از آن معذوریم.^۱ و اجمالاً علی التحقیق در کمتر موضوعی از مسائل اعتقادی مانند این موضوع، زمینه ایمان و یقین و باور و استناد به احادیث و تواریخ و مؤیدات و شواهد فراهم است.

بنابراین به اختصار، ادله وجود آن حضرت و امامت ایشان را در چند دلیل خلاصه می کنیم:

۱. خبر شخص امام حسن عسکری × و خواص آن حضرت، و اعلامیه های ایشان به بعضی از نقاط شیعه نشین مثل قم.^۲

۱. به کتاب *نوید امن و امان* و نیز جلد سوم این مجموعه و *پرتوی از عظمت امام حسین* × نوشته نگارنده رجوع شود.

۲. نگارنده، *منتخب الاثر*، ج ۲، ص ۴۰۲ - ۴۰۳.

۳۱۶.....امامت و مهدویت / ج ۱

۲. تشرّف صدها نفر به زیارت حضرت مهدی# در عصر پدر بزرگوارش و عصر غیبت صغری و عصر غیبت کبری (عصر حاضر).^۱

۳. صدور معجزات و کرامات بسیار از آن حضرت در اثر توسّلات، یا ضمن تشرّف افراد و به گونه‌های دیگر.^۲

۴. اخبار متواتر و بشارت‌های حضرت رسول، و ائمه^ه در ضمن صدها حدیث معتبر که در کتاب‌هایی که قبل از ولادت آن حضرت و قبل از غیبت صغری تألیف شده، ضبط و روایت شده است.^۳

۵. و بالاخره نقل تواریخ معتمد و کتاب‌های انساب، تا آنجا که بعضی از علمای عامه تشرّف به زیارت آن حضرت را ادّعا کرده و در اظهار اشتیاق به سعادت دیدار و ظهور آن رهبر عدالت‌گستر اشعاری سروده و بعضی از خلفای بنی‌عباس چون الناصر لدین‌الله که از دانشمندان این سلسله و اهل حدیث و روایت بوده است، چنان در ایمان به آن حضرت محکم بوده است که «سرداب غیبت» به امر او تعمیر شده و کتیبه در سرداب، که از آثار عتیقه و نفیسه بوده و هم‌اکنون نیز باقی و منصوب است، شاهد این عقیده اوست.

علاوه بر این دلایل، ادله دیگری نیز بر امامت آن حضرت اقامه شده است که به همین مقدار اکتفا می‌کنیم و علاقه‌مندان را به کتاب‌های بزرگ؛ مانند *کمال‌الدین صدوق*، *الغیبه نعمانی*، *الغیبه شیخ طوسی*، *النجم الثاقب* و *کشف‌الاستار* محدث نوری و *منتخب‌الاثار* تألیف نگارنده و کتاب‌های دیگر ارجاع می‌دهیم.

و از خداوند متعال تعجیل در فرج و ظهور امر آن حضرت و نجات جهان را

۱. نگارنده، *منتخب‌الاثار*، ج ۲، ص ۴۳۰ - ۴۸۳، ۵۴۷ - ۵۶۲.

۲. نگارنده، *منتخب‌الاثار*، ج ۲، ص ۳۶۷ - ۵۶۲.

۳. نگارنده، *منتخب‌الاثار*، ج ۲، ص ۳۶۷ - ۵۶۲.

نظام امامت و رهبری / شانزده پرسش پیرامون امامت حضرت بقیةالله × ۳۱۷

از این نگرانی‌ها و اضطراب‌ها و توطئه‌ها و جنایت‌های شرق و غرب و رژیم‌ها و مکتب‌های منحرف مسئلت می‌نماییم.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَزَيِّنِ الْأَرْضَ بِطَوْلِ بَقَائِهِ
وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ وَمُقَوِّبَةِ سُلْطَانِهِ وَصَلِّ عَلَيْهِ وَعَلَى
آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

تعليقات



تعلیقه ۱

به عقیده «عقاد» و «مونتگمری وات» کلماتی مثل قوم و شعب و فئه و غیر اینها در معرفی جامعه اسلامی نارسا می‌باشند و قالب آن، یا بهترین تعبیر از آن، همان «امت» است که در قرآن مجید آمده است که به شهادت «عقاد و مونتگمری وات»، یگانه واژه‌ای است که مرادف آن در لغت عرب و در لغات دیگر یافت نمی‌شود، چنان‌که به نظر «مونتگمری وات» فکر امت یک فکر تازه و بی‌سابقه و مختصّ به اسلام است.

و نیز «مونتگمری وات» در وصف و تعریف اجتماع اسلام می‌گوید: اجتماع انسانی از نظر اسلام، اجتماعی نیست که متشکل از دو طبقه زبردست و زیردست و برخوردار و محروم باشد؛ بلکه امتی است که به امام واحد و امامت واحد هدایت می‌شود که قبله آن خیر و تقوا است و همه در آن متساوی هستند. هیچ صاحب ثروت و سطوت و نیرویی نمی‌تواند از آنچه دارد، سوءاستفاده کند و به وسیله آن، خود را بر دیگران برگزیند.^۱

۱. مراجعه شود به ما یقال عن الاسلام، محمود عباس عقاد و الاسلام و الجماعة المتحدة و القيادة الاسلامية فی الفلسفة و التشريع.

تعلیقه ۲

در بیان این مطلب که: «تعیین امام و خلیفه برای هر عصر و زمان فقط از جانب خدا بجا و صحیح است و نمی‌شود در یک زمان، مردم مشمول این عنایت الهی بشوند و در زمان دیگر از آن محروم شوند؛ باتوجه‌به اینکه امامت و خلافت، لطف و عنایتی است که در هر زمان و به‌طور استمرار مورد نیاز جامعه است و رحمانیت و ربانیت خداوند متعال همیشه و در هر عصر و زمان مقتضی آن است».

می‌گوییم: از این آیات استفاده می‌شود که این لطف و عنایت در بعضی اعصار واقع شده است. بنابراین با عموم احتیاج به آن در تمام اعصار می‌فهمیم که به‌طور مستمر ادامه داشته و انقطاع‌پذیر نخواهد بود.

تعلیقه ۳

هنگامی که امیرالمؤمنین * به سوی شام می‌رفتند، دهقانان انبار آن حضرت را دیدند، از مرکب‌های خود پیاده شدند و پیشاپیش آن حضرت شتابان شدند. امیرالمؤمنین * فرمود: این چه کاری است که می‌کنید؟ گفتند: این خوی و عادتی (برنامه‌ای) است از ما که فرماندهان خود را به آن تعظیم می‌کنیم. امام فرمود: به خدا سوگند! فرماندهان شما از این برنامه منفعت نمی‌برند و شما در دنیا بر خود زحمت می‌نهدید و در آخرت به آن شقاوت می‌یابید و چه زیان دارد مشقت و زحمتی که بعد از آن عقاب باشد و چه سودبخش است راحتی و گشایشی که با آن امان از آتش باشد.^۱

یعنی انجام این تکلفات و برنامه‌های تملق‌آمیز، هم زحمت و تکلف است و هم موجب عقاب خدا است؛ چون همان‌طور که فرماندهان نباید از مردم تملق و توقع انجام این برنامه را داشته باشند و اگر اراده علو و برتری داشته باشند و مقام خود را وسیله تحمیل خود بر مردم قرار دهند، از ثواب خدا محروم و مستحق آتش خواهند شد، افراد هم نباید با عملیات تملق‌آمیز و برنامه‌های غرورانگیز، باد در بینی آنها انداخته و آنها را به ترفع

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷ (ج ۴، ص ۱۰ - ۱۱).

۳۲۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

و استضعاف دیگران تشویق و راه تکبر را برای آنها هموار کنند و از آن سو در ترک این تکلفات و برنامه‌ها، راحتی و آزادی و برابری است و موجب امن از آتش هم می‌باشد.

تعلیقه ۴

فلاسفه بزرگ مشائیان و اشراقیان؛ مانند ابن سینا در *الشفاء*، نظام امامت و رهبری را طبق مذهب شیعه تأیید نموده^۱ و مثل شیخ شهاب‌الدین سهروردی، خالی نماندن عالم را از وجود امام، چنان‌که مضمون احادیث و موافق با استمرار فیض و قواعد عقلی دیگر است، به صراحت پذیرفته است.

از او در حکمت اشراق نقل شده که می‌گوید: «لَا يَخْلُو الْعَالَمُ عَنْهُ» یعنی عالم خالی از امام و خلیفه نخواهد ماند. او آن کسی است که ارباب مکاشفه و مشاهده، او را قطب می‌گویند و ریاست و زمامداری و اختیار دین و دنیا با اوست، اگرچه در نهایت خمول و برکناری از دخالت در امور باشد و اگر سیاست بندگان به دست او باشد، روزگار نورانی خواهد بود و اگر زمان از مدبر و مدیر الهی خالی بماند (یعنی دست تصرف و اداره او در امور باز نباشد) تاریکی‌ها غالب خواهد بود.^۲

و در جای دیگری از این کتاب گفته است:

بَلِ الْعَالَمُ مَا خَلَا قَطُّ عَنِ الْحِكْمَةِ وَعَنْ شَخْصٍ قَائِمٍ بِهَا وَهُوَ
خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَهَكَذَا يَكُونُ مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ؛^۳

۱. ابن سینا، *الشفاء* (الالهیات)، ج ۲، ص ۴۵۱ - ۴۵۲.

۲. سهروردی، *مجموعه مصنفات*، ج ۲، ص ۱۲.

۳. سهروردی، *مجموعه مصنفات*، ج ۲، ص ۱۱.

.....۳۲۶.....امامت و مهدویت / ج ۱

عالم هیچ وقت از حکمت و از وجود شخصی که قیام به حکمت کند،
خالی نیست و آن شخص خلیفه خداوند در زمین است و این وضع ادامه
دارد تا آسمانها و زمین برقرار است .

كتاب نامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغة، الامام على بن ابى طالب ×، الشريف الرضى، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ق.
٣. الاختصاص، مفيد، محمد بن محمد (م. ٤١٣ق.)، قم، نشر اسلامى، ١٤١٤ق.
٤. الاربعين فى فضائل الامام امير المؤمنين ×، ابن ابى الفوارس، محمد بن احمد (م. ١٤١٢ق.)، مخطوط.
٥. الامالى، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق.)، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٧ق.
٦. الامامة و السياسة، ابن قتيبه دينورى، عبدالله بن مسلم (م. ٢٧٦ق.)، قم، الشريف الرضى، ١٤١٣ق.
٧. الباب الحادى عشر، علامه حلى، حسن بن يوسف (م. ٧٢٦ق.)، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامى، ١٣٦٥ش.
٨. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، مجلسى، محمدباقر (م. ١١١١ق.)، تحقيق محمدباقر بهبودى، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٣ق.
٩. بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد، صفار، محمد بن حسن (م. ٢٩٠ق.)، تهران، مؤسسة الاعلمى، ١٤٠٤ق.
١٠. تاريخ ابن خلدون، ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (م. ٨٠٨ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٣٩١ق.

- ٣٢٨.....امامت و مهدويت / ج ١
١١. *تاريخ بغداد*، خطيب بغدادى، احمد بن على (م. ٤٦٣ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٧ق.
١٢. *تاريخ الامم و الملوك*، طبرى، محمد بن جرير (م. ٣١٠ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤٠٣ق.
١٣. *تاريخ اليعقوبى*، يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب (م. ٢٩٢ق.)، بيروت، دار صادر.
١٤. *تحف العقول عن آل الرسول*، ابن شعبه حرانى، حسن بن على (م. قرن ٤)، قم، نشر اسلامى، ١٤٠٤ق.
١٥. *تفسير الصافى*، فيض كاشانى، محسن بن مرتضى (م. ١٠٩١ق.)، تهران، مكتبة الصدر، ١٤١٦ق.
١٦. *الثاقب فى المناقب*، ابن حمزه طوسى، محمد بن على (م. ٥٦٠ق.)، قم، انتشارات انصاريان، ١٤١٢ق.
١٧. *خصائص الائمة*، سيد رضى، محمد بن حسين (م. ٤٠٦ق.)، مشهد، آستان قدس رضوى، ١٤٠٦ق.
١٨. *دلائل الامامة*، طبرى امامى، محمد بن جرير (م. قرن ٥)، قم، مؤسسة البعثة، ١٤١٣ق.
١٩. *سفينة البحار و مدينة الحكم و الآثار*، محدث قمى، عباس (م. ١٣٥٩ق.)، تهران، دار الاسوة، ١٤١٦ق.
٢٠. *سنن ابن ماجه*، ابن ماجه قزوينى، محمد بن يزيد (م. ٢٧٥ق.)، دار الفكر.
٢١. *سنن ابى داوود*، ابوداود سجستانى، سليمان بن اشعث (م. ٢٧٥ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤١٠ق.
٢٢. *شرح الاخبار فى فضائل الائمة الاطهار*، مغربى، قاضى نعمان بن محمد تميمى (م. ٣٦٣ق.)، قم، نشر اسلامى، ١٤١٤ق.

نظام امامت و رهبرى / كتابنامه..... ٣٢٩

٢٣. شرح المقاصد فى علم الكلام، تفتازانى، سعدالدين مسعود بن عمر (م. ٧٩٣ق.)، قم، الشريف الرضى، ١٤٠٩ق.

٢٤. الشفاء (الالهيات)، ابن سينا، حسين بن عبدالله (م. ٤٢٨ق.)، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، ١٤٠٤ق.

٢٥. صحيح مسلم، مسلم نيشابورى، مسلم بن حجاج (م. ٢٦١ق.)، بيروت، دار الفكر.

٢٦. صحيح البخارى، بخارى، محمد بن اسماعيل (م. ٢٥٦ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤٠١ق.

٢٧. الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد بن سعد (م. ٢٣٠ق.)، بيروت، دار صادر.

٢٨. عدة الداعى و نجاح الساعى، ابن فهد حلى، احمد بن محمد (م. ٨٤١ق.)، قم، مكتبة وجدانى.

٢٩. علل الشرائع، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق.)، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ١٣٨٥ق.

٣٠. العلل الواردة فى الاحاديث النبوية، دارقطنى، على بن عمر (م. ٣٨٥ق.)، الرياض، دار طيبة، ١٤٠٥ق.

٣١. العين، فراهيدى، خليل بن احمد (م. ١٧٥ق.)، قم، مؤسسة دار الهجرة، ١٤١٠ق.

٣٢. الغيبة، نعمانى، محمد بن ابراهيم (م. ٣٦٠ق.)، قم، انتشارات انوار الهدى، ١٤٢٢ق.

٣٣. الفصول المهمة فى اصول الائمة^١، حر عاملى، محمد بن حسن (م. ١١٠٤ق.)، قم، مؤسسه معارف اسلامى امام رضا^٢، ١٤١٨ق.

٣٤. الفصول المهمة فى معرفة الائمة^٣، ابن صباغ مالكى، على بن محمد (م. ٨٥٥ق.)، قم، انتشارات دار الحديث، ١٤٢٢ق.

- ۳۳۰.....امامت و مهدویت / ج ۱
۳۵. *الكافي*، كليني، محمد بن يعقوب (م. ۳۲۹ق.)، تهران، دار الكتب الاسلامية، ۱۳۶۳ش.
۳۶. *الكامل في التاريخ*، ابن اثير جزري، علي بن محمد (م. ۶۳۰ق.)، بيروت، دار صادر، ۱۳۸۶ق.
۳۷. *كشف الاستار*، محدث نوري، ميرزا حسين (م. ۱۳۲۰ق.)، مخطوط.
۳۸. *كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر*، خزاز قمي، علي بن محمد (م. ۴۰۰ق.)، قم، انتشارات بيدار، ۱۴۰۱ق.
۳۹. *كمال الدين و تمام النعمة*، صدوق، محمد بن علي (م. ۳۸۱ق.)، قم، نشر اسلامي، ۱۴۰۵ق.
۴۰. *مجمع البيان في تفسير القرآن*، طبرسي، فضل بن حسن (م. ۵۴۸ق.)، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۴۱. *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، هيثمي، علي بن ابي بكر (م. ۸۰۷ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۰۸ق.
۴۲. *مجموعه مصنفات شيخ اشراق*، سهروردي، شهاب الدين يحيى بن حبش (م. ۵۸۷ق.)، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگي، ۱۳۷۵ش.
۴۳. *المستدرک على الصحيحين*، حاكم نيشابوري، محمد بن عبدالله (م. ۴۰۵ق.)، بيروت، دار المعرفة.
۴۴. *مسند ابي يعلى الموصلي*، ابويعلى موصلي، اسماعيل بن محمد (م. ۳۰۷ق.)، دار المأمون للتراث.
۴۵. *مسند احمد بن حنبل*، احمد بن حنبل، شيباني (م. ۲۴۱ق.)، بيروت، دار صادر.

نظام امامت و رهبری / کتابنامه..... ۳۳۱

۴۶. *مفردات الفاظ القرآن*، راغب اصفهانی، حسین بن محمد (م. ۵۰۲ق.)،
نشر الكتاب، ۱۴۰۴ق.

۴۷. *مقتل الحسين* ×، خوارزمی، موفق بن احمد، (م. ۵۶۸ق.)، قم، مكتبة المفید.

۴۸. *مناقب آل ابی طالب*، ابن شهر آشوب، محمد بن علی (م. ۵۸۸ق.)، النجف
الاشرف، المكتبة الحيدرية، ۱۳۷۶ق.

۴۹. *مناقب الامام امير المؤمنين علی بن ابی طالب* ×، کوفی، محمد بن سلیمان
(م. قرن ۳)، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامية، ۱۴۱۲ق.

۵۰. *منتخب الاثر فی الامام الثاني عشر* ×، صافی گلپایگانی، لطف الله، قم، دفتر
تنظیم و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مدظله العالی، ۱۴۳۰ق.

۵۱. *الوافی*، فیض کاشانی، محسن بن مرتضی (م. ۱۰۹۱ق.)، اصفهان، کتابخانه
امام امير المؤمنين علی ×، ۱۴۰۶ق.

۵۲. *ینابيع المعاجز و اصول الدلائل*، بحرانی، سیدهاشم حسینی (م. ۱۱۰۷ق.)،
قم، المطبعة العلمية.

۵۳. *ینابيع المودة لذوی القربی*، قندوزی، سلیمان بن ابراهیم (م. ۱۲۹۴ق.)،
دار الاسوة، ۱۴۱۶ق.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عقیده نجات بخش



پیرامون عقیده به ظهور
و حکومت حضرت مهدی ×

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا
ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا
وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ)؛^۱

«ای رسول ما) آیا ندیدی خدای تعالی چگونه کلمه پاکیزه را به
درخت زیبایی مثل زده که اصل ریشه آن ثابت و شاخه آن به آسمان
کشیده شده است. به اذن خدا همه وقت میوه‌های خوبی می‌دهد. خدا
این چنین مثال‌های واضح و روشن برای یادآوری مردم می‌زند».

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

بدون تردید، عقیده به ظهور «مهدی» یک عقیده کاملاً اسلامی است که ریشه‌های ثابت آن در کتاب و سنت، به‌طور صحیح و متواتر قرار دارد، و در اینکه نمی‌توان آن را از دعوت اسلامی جدا ساخت، هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست. آیاتی از قرآن مجید و بسیاری از احادیث و اخبار، چنان این اعتقاد را تحکیم و استوار نموده‌اند که حتی انکار آن (مانند انکار اصل رسالت و نبوت) در بعضی از روایات، کفر شمرده شده است.

اگر ما از این قرن خودمان - که قرن چهاردهم هجری است - تا عصر مقدس رسالت را بررسی کنیم، می‌بینیم اصل ظهور مهدی[×] در تمام این چهارده قرن، بین صحابه و تابعین و علما و محدثین و ادبا و شعرا و خلفا، همواره یک موضوع ثابت و غیرقابل انکار بوده است و شخصیت‌های سرشناس علمی و ادبی و سیاسی، به آن مؤمن و معتقد بوده‌اند.

اگرچه از کتاب‌هایی مثل کتاب *منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر*[×]، کثرت این اخبار و احادیث از طرق شیعه و اهل سنت معلوم می‌شود، هم‌اکنون کتابی جامع‌تر از حیث مصادر و مآخذ و مدارک و مطالب علمی و تحقیقی، در دست تألیف است که حیات امام[×] و مشخصات آن حضرت را از جهات مختلف روشن می‌سازد؛ اما با قطع نظر از تبعات گسترده می‌توان گفت: برای مردمی که کم‌وبیش، اهل اطلاع و تحقیق و مراجعه به کتاب‌های اسلامی در رشته‌های حدیث، تفسیر، تاریخ، کلام

و مذهب می‌باشند، دو نقطه حسّاس در این مسئله واضح و مسلّم است:
 نخست اینکه: مسئله ظهور حضرت مهدی* یک مسئله اسلامی خالص است
 که مسلمانان آن را از زبان پیغمبر اکرم| شنیده و از آن حضرت فرا گرفتند و مانند
 هر موضوع بدیهی اسلامی دیگری نیاز به اثبات ندارد.
 نکته دیگر اینکه: تعیین او در فرزند منحصر به فرد امام حسن عسکری* نیز
 عقیده‌ای است که قبل از ولادت حضرت مهدی*؛ یعنی قبل از سال ۲۵۵ هجری
 قمری و قبل از ولادت پدر بزرگوارش، توسط اهل بیت رسالت گفته شده است،
 و اهل بیت^۱ هم اخبار خود را مستند به رسول خدا| داشته‌اند. علاوه بر احادیثی که
 از طرق اهل سنت نیز در این باب رسیده است.^۱

۱. در قسمت اول (طریق شیعه در روایات بحث مهدویت) مراجعه شود به کتاب‌هایی چون: **کمال‌الدین و تمام‌النعمة صدوق، الغیبه نعمانی و الغیبه طوسی** - رحمهم الله - و در قسمت دوم (طریق اهل سنت در روایات بحث مهدویت) علاوه بر صدها مقاله و به‌ویژه کتاب‌هایی که اهل سنت در این موضوع نگاشته‌اند، در اینجا سخن سه نفر از برجسته‌ترین علمای آنها را می‌آوریم که چون هم‌عصر ما هستند، در خصوص این موضوع - به ملاحظاتی - ارزش گفتارشان از علمای قدیم، برای گروهی از نسل حاضر بیشتر است:
 الف. «احمد شاکر» که از علما و متخصصان فن حدیث و رجال، در عصر ما شمرده می‌شد، در کتاب **مقالید الکنوز صحت احادیث راجع به حضرت مهدی*** را تصدیق نموده و آن را عقیده‌ای اسلامی شمرده است که هر مسلمان باید بدان معتقد باشد.

ب. «شیخ منصور علی ناصف» که از علمای الازهر و مدرّس دانشگاه زینبی است، در کتاب **غایة المأمول** می‌گوید: احادیث مهدی را جمعی از نیکان صحابه روایت کرده‌اند و بزرگان محدثین آن را نقل نموده‌اند و علمای گذشته و حال بر این عقیده‌اند.

وی پس از اینکه تصریح به تواتر احادیث می‌کند، می‌گوید: این توضیح برای کسی که اندکی انصاف در نزد او باشد؛ یعنی هرکس ذره‌ای ایمان و اندکی انصاف داشته باشد، در صحت این احادیث و ظهور حضرت مهدی* تردید نمی‌کند.

ج. «ابوالاعلی مودودی» که از مشهورترین علمای اهل سنت است، در کتاب **البیانات احادیث مهدی*** را بررسی کرده و می‌گوید: این احادیث یک حقیقت اساسی را که قدرمشترک تمام احادیث این موضوع است، متضمن می‌باشند و آن این است که پیامبر اسلام| خبر داده: پیشوایی ظاهر می‌گردد تا زمین را از عدل و داد آکنده سازد و ستم و بیدادگری را محو و نابود نماید و کلمه اسلام را بلند گرداند و رفاه را در خلق خدا عمومی و همگانی سازد.

بنابراین، احتمال اینکه این اخبار و احادیث پس از ولادت حضرت، یا در زمان غیبت صغری یا کبری در منابع حدیثی و متون شیعه وارد شده باشد، به طور قطع غیرعقلایی و مردود است؛ زیرا کتاب‌هایی که این احادیث در آنها ضبط است، کسانی آنها را تألیف کرده‌اند که احتمال اینکه کلمه‌ای جعل نمایند، در حق آنها داده نمی‌شود و به وثاقت و صدق امانت، معروف و مشهورند.

این افراد، هر یک این احادیث را از شیوخ خود و از کتب حدیثی دیگری که قبل از ولادت پدر حضرت مهدی[×] نوشته شده و یا از واسطه‌های صددرصد مورد اعتماد، از مشایخ راویان معاصر ائمه[^] و عصر تابعین و صحابه روایت نموده‌اند.

هر کس به این احادیث رجوع کند، برای او جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که عقیده به اینکه حضرت مهدی[×] فرزند امام حسن عسکری[×] است، عقیده پیامبر گرامی اسلام، علی[×] و فاطمه[^] زهرا[^] و امام حسن و امام حسین تا امام هادی[^] بوده است.

پاره‌ای از افراد می‌گویند: از جنبه عقیده و استناد این فکر، به رسالت اسلام مناقشه‌ای نداریم؛ اما می‌توانیم آن را در سطح دیگری مورد بحث قرار داده و بگوییم: بسیار خوب! ما هم قبول داریم که در صدها حدیث و روایت، موضوع حضرت مهدی[×] مطرح است و جای شک نیست که این احادیث به طور تواتر از پیغمبر و امیرالمؤمنین و سایر ائمه[^] صادر شده است و همه به آن اعتقاد داریم و امیدواریم اگر عصر ظهور را به فضل خدا درک کردیم، در صف پیروان آن حضرت قرار داشته باشیم؛ ولی سخن و بررسی به اینجا تمام نمی‌شود.

ما می‌خواهیم بپرسیم: این عقیده اسلامی به ظهور مهدی[×] و حکومت جهانی او و اصلاحاتی که به دست او انجام خواهد گرفت، برای وضع فعلی ما و بر اعمال ما چه تأثیری دارد؟

۳۴۰.....امامت و مهدویت / ج ۱

می‌خواهیم بدانیم از این عقیده که سنی و شیعه بر آن اتفاق دارند، برای اصلاح امور اجتماعی و سیاسی، و علاج این همه مشکلات که با آن روبرو هستیم یا روبرو خواهیم شد، چه بهره‌ای می‌توانیم بگیریم؟

ایمان به خدا، اعتقاد به روز قیامت و حساب و جزا، عقیده به نبوت و امامت، همه با عمل ما ارتباط دارد و جهت زندگی و کار و کوشش ما را معین می‌نماید؛ اما این عقیده از کدام نقش عملی برخوردار است، و در برابر قدرت زور و زر و دروغ و فریب، و این دستگاه‌های استعمار و استثمار و استضعاف، چه نقشی را (مثبت یا منفی) ایفا می‌کند؟ و ما را چگونه و به چه سلاحی مجهز می‌سازد؟

ما نمی‌توانیم در دنیای امروز که کاروان مدنیت با شتاب به سوی ترقی پیش می‌رود، فقط از چنین عقیده‌ای که چهارده قرن است افکار را به خود مشغول داشته و رهبران اسلام آن را تبلیغ کرده‌اند، به جشن و چراغانی نیمه شعبان خود را قانع کنیم و از این فکر، مسئولیت و تعهدی را درک نماییم که این برداشت با روال عمومی اصول مسلم اسلام و احکام قرآن و عقاید دینی ما که همه آنها سازندگی دارند، سازگار نیست.

اسلام دین و مکتب مبارزه، کوشش، انقلاب، اصلاحات و آیین علم و ترقی است، این عقیده هم باید مردم را در این جهت تشویق نماید.

ما می‌دانیم و تفسیر سوء نمی‌کنیم و نمی‌گوییم: عقیده به ظهور مصلح آخرالزمان، اثر سلبی و منفی دارد، مردم را از کار و مبارزه و اقدام و قیام و اعتراض باز می‌دارد و سکون، سکوت، خفقان، سستی، گوشه‌گیری، انزوا و بی‌مسئولیتی را شعار مؤمنین قرار می‌دهد. نه ما چنین نمی‌گوییم؛ اما می‌گوییم: باینکه احکام اسلام در هیچ عصر و زمان تعطیل نمی‌شود و کسانی که موضوع آن

عقیده نجات بخش / مقدمه ۳۴۱

باشند، از آن معاف نخواهند بود؛ از این عقیده در جهت کمک به اجرای احکام و نظامات اسلام، چگونه باید استفاده کرد و چگونه برداشتی داشته باشیم؟ این سؤالی است که می شود و اگر بسیاری از افراد آن را به زبان نیاورند، چه بسا که در ذهنشان باشد.

به یاری خدا در این رساله به این پرسش پاسخ می دهیم و رابطه ایمان و عقیده به ظهور مهدی[×] را با کیفیات ذهنی و فکری، با وحدت جامعه و حکومت جهانی، با مساوات اسلامی، با عدالت اجتماعی و زمامداری و با عدل و قسط بررسی می کنیم، تا معلوم شود که این اعتقاد در زندگی و مواضع حساس آن و مبارزات و مجاهدات و تعیین جهت حرکت جامعه چه نقش بزرگ و سازنده ای را ایفا می نماید.

تا روشن شود این عقیده، علاوه بر اینکه ایمان به یک واقعیت است؛ یعنی ایمان به وجود امام دوازدهم فرزند امام حسن عسکری[×] است، و علاوه بر آنکه از فروغ ایمان به نبوت می باشد که لازمه آن، ایمان به هر چیزی است که پیغمبر از آن خبر داده است، در طرز فکر و اندیشه ما، و چگونگی برداشت ما از مطالب و مسائل حیاتی و نیز در روابط اجتماعی و سلیقه ها و روش های اخلاقی و سیاسی ما مؤثر است.

ولا حول ولا قوة إلا بالله العلیّ العظیم

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی ×

با چگونگی‌های ذهنی و فکری

افکار، آرا و عقاید، در تعیین جهت سیر انسان و مشخص کردن هدف و مقصود او، نقش مؤثری را ایفا می‌کند و هرچه عقاید و آرا صحیح‌تر و با واقعیات موافق‌تر و از خرافات منزّه‌تر باشد، هدف و مقصد شخص، انسانی‌تر و اعمال و حرکاتش پاک‌تر و ارزنده‌تر خواهد بود.

اسلام که بزرگ‌ترین انقلاب‌های تاریخ را به وجود آورد، انقلاب را از فکر و اندیشه آغاز کرد و در درجه نخست، عقاید و افکار را زیر چتر هدایت خود گرفت و کار خود را از انقلاب اعتقادی و تهذیب افکار و پرورش اندیشه‌ها آغاز نمود تا به هدایت و تهذیب اعمال رسید و در ثواب و پاداش و ارزش عمل نیز، وضع فکری و رشد عقلی و نیت عامل را میزان قرار داد و پاکی نیت و اخلاص را در طاعت و عبادت شرط قبول آن قرار داد.

مبارزه با بت‌پرستی، مبارزه با بشرپرستی، مبارزه با عادات نکوهیده، اعلان اینکه معبودی جز خدا نیست (لا اله الا الله)، اعلان برابری و برادری مردم، همه‌وهمه از مسئله انقلاب فکری سرچشمه می‌گیرد و منبع آنها دریافت‌های فکری صحیح است.

اسلام به مردم فهماند که شما آزادید، نباید استعباد شوید، نباید به بردگی دیگران درآیید، حتی لازم است که ذهن عامه مردم را نسبت به این موضوع

روشن سازیم و بارهای افکار وحشت‌زا و زنجیرهای عقاید پلید را از دوش و گردن مردم برداریم.

انقلاب فکری اسلام، کنار زدن و از بین بردن شرک و عقاید مشرکانه و استقرار توحید و عقاید توحیدی در افکار بود که پرستش‌ت‌ها را از افق اذهان مردم برطرف ساخت و ظلمت آن را با نورانیت توحید و پرستش خدا از میان برد.

عقیده توحید، در تعالی فکر بشر و جهان‌بینی و ظهور ارزش‌های واقعی انسان تأثیری بی‌نظیر داشته است. عقیده توحید، درجه نیت انسان را تا آنجا بالا می‌برد، و بینش و هدف بشر را - که گاه پست‌تر از مقصد یک حیوان و یک درنده وحشی می‌گردد - به حدی می‌رساند که جز به رضای خدا، به چیز دیگری قانع نمی‌گردد و جز به سوی او، به جهت دیگر متمایل نمی‌شود و به غیر او دل نمی‌بندد.

عقیده به رسالت و نبوت نیز شخص را متعهد می‌نماید که برنامه‌ها و وظایف دینی خویش را اجرا کند و در تکالیف و احکام الهی، فقط وجود مقدس پیامبر را واسطه بین خدا و خلق بداند و تسلیم رسالت او باشد، و در امور دنیا و آخرت، فقط از دینی که آن حضرت آورده است، الهام بگیرد و قوانین و برنامه‌های دیگر را از محیط زندگی خود طرد نموده، در همه چیز و هر امر، تابع و پیرو پیغمبر خدا باشد.

عقیده به امامت نیز انسان را شیفته پیروی از افراد نمونه و کامل و ملهم از جانب حق و ملتزم به حکومت خدا و نظام خدا و تبعیت از شایسته‌ترین و صالح‌ترین افراد بشر می‌سازد و او را از نظام‌های مستبد و استبدادگر و حکومت‌هایی که بر این اساس تأسیس شده‌اند، متنفر می‌نماید.

درک ابعاد مختلف امامت که یک بُعد آن، ولایت بر امور خلق و زمامداری از جانب خدا است، مردم را از دیکتاتورپروری و خضوع در برابر مستبدان و قدرتمندان باز می‌دارد. درک معنای امامت در این بُعد در سطح‌های پایین‌تر نیز،

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی[×] با چگونگی های ذهنی ۳۴۵
پیروی از اصلح و اعدل ناس را ایجاب می نماید و در اذهان، زمامداری ساده
و بی تشریفات و بی فاصله از دیگران را محبوبیت می دهد و حکومت متکبرانه
و باتشریفات و چاپلوس را مبعوض می کند و آن را تحمیل و ننگ و عیب و عار
و رسوایی جلوه می دهد و نزدیک شدن به چنین حکومت و یاری کردن
و ستایش نمودن آن را گناه معرفی می نماید.

عقیده به ظهور حضرت مهدی[×] و قیام انقلابی و حکومت جهانی
و عدالت گستر آن حضرت نیز، فکر و اندیشه را وسیع و جهان اندیش می سازد،
که به دورترین نقاط جهان بنگرد و خیر و رفاه مردم تمام مناطق گیتی را بخواهد
و عالم را مملکت خدا بداند، که عاقبت و پیروزی با پرهیزکاران و شایستگان
است، که خدای متعال در قرآن چنین بشارت داده است:

(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ

الصَّالِحُونَ)؛^۱

«ما بعد از ذکر (تورات)، در زبور (داود) نوشتیم، که البته بندگان

نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد».

از اخبار استفاده می شود: در زمان ظهور آن حضرت، خردها و اندیشه ها کامل
می گردد.^۲ این نه فقط در عصر ظهور است؛ بلکه در عصر غیبت نیز چنین است
که مؤمنان واقعی، حقایق را روشنگرانه درک می نمایند و عالم و مسائل جهانی را
با نگرش دوربین مطالعه می کنند.

انقلاب فکری یک مسئله مهمی است که با ظهور امام[×] انجام می گیرد. این
انقلاب فکری در آن زمان انجام می گیرد که مکتب های مختلف، افکار انسانی را

۱. انبیاء، ۱۰۵.

۲. نگارنده، منتخب الاثر، ج ۳، ص ۱۶۹-۱۷۲.

تاریک کرده و از نور اسلام، جز پرتوی در دل‌های خواص و آنان‌که از بوت‌ه آزمایش الهی سرفراز بیرون آمده‌اند، چیزی باقی نمانده است. در آن زمان که مردم، طالب نور هدایت الهی بوده، از تیرگی ارواح و افکار خویش گریزان، و از همه مکتب‌ها مأیوس و سرخورده شده و آنها را به نظمی که بشر بدان نیازمند است، وافی و کافی نمی‌بینند. در چنین موقعیتی، ناگهان بانگ ظهور آن حضرت، بازگشت به اسلام را اعلان می‌کند و قلوب و اذهان و افکار، به‌جانب آن صدای نجات‌بخش متوجه می‌گردد و انقلاب آغاز شده و کشورهای مختلف، یکی پس از دیگری فتح می‌شود و مورد استقبال مردم زمین و قاره‌های مختلف قرار می‌گیرد و مانند آغاز نهضت اسلام، پیش از فتح شهرها، دل‌های مردمان و به‌ویژه گروه‌ها و ملت‌های استضعاف‌شده را فتح می‌نماید.

وما ذلك على الله بعزيز

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی×

با وحدت جامعه و حکومت جهانی

اجتماعات دنیا همواره در تحوّل و تغییر است و اوضاع اجتماعی ملل دائماً عوض می‌شود. روابط بین ملل، پیوسته در حال توسعه و گسترش است. کوشش حکومت‌ها برای بالا بردن سطح تجهیزات نظامی و دست یافتن به اسلحه‌های ویران‌کننده‌تر و خطرناک‌تر، هرروز بیشتر می‌شود و ترس و وحشت از جنگ، ساکنان کره زمین را هرروز ناراحت‌تر می‌نماید. هم‌اکنون طبق یک آمار، در دنیا هر دقیقه هزارمیلیون دلار - که در هر ساعت معادل شصت هزارمیلیون دلار می‌شود - مخارج تسلیحاتی حکومت‌های جهان است.^۱ اگر اغراض شخصی، گروه‌بندی‌ها، منطقه‌سازی‌ها و سیاست‌های خاص و اعمال نفوذ متنفّذین بزرگ - که بشر را به اختلاف و تعصبات ناروا واداشته‌اند - و حرص و جاه و استثمارطلبی و اندیشه استکبار و استضعاف می‌گذاشت و فطرت بشر راهنمای او می‌شد، اکثریت مردم این گروه‌بندی‌های منطقه‌ای و این هزینه‌های سرسام‌آور جنگی را محکوم می‌کردند و خواهان آزادی از این ملّیت‌ها و وطن‌ها می‌شدند و به‌سوی برادری و برابری گام برمی‌داشتند و عضو یک

۱. روزنامه رستاخیز، شماره ۸۹۹، نقل از سالنامه سال ۱۹۷۸ میلادی انستیتوی بین‌المللی پژوهش که مقر آن استکهلم سوئد است.

خانواده و تابع یک جامعه می شدند و شرق و غرب و آسیا و اروپا و آمریکا باهم متحد شده و یک جامعه مشترک المنافع تشکیل می دادند.

کارشناسان اتمی دانشگاه «هاروارد» و انستیتوی تکنولوژی «ماساچوست» اعلام داشتند: دنیا قبل از سال ۲۰۰۰ میلادی، محکوم به یک جنگ اتمی است، مگر آنکه کلیه کشورهای جهان از حاکمیت ملی خود چشم پوشیده و یک دولت جهانی تشکیل دهند؛ اما تشکیل چنین دولتی در حال حاضر امکان پذیر به نظر نمی رسد.^۱

بنابراین از هر نظر که روی جامعه مطالعه شود، این حقیقت معلوم می شود که جامعه باید توسعه و گسترش یابد، چنان که گسترش یافته است. از زندگی و اجتماع خانواده به اجتماع قبیله و از اجتماع قبیله به اجتماع منطقه ای و کشوری و بالاخره به اینجا رسیده است که وحدت جهانی جامعه را مطرح کرده است. یک روز، یک خانواده تحت ریاست یک فرد بود. جلوتر که آمد، یک قبیله تحت سرپرستی یک رئیس اداره شده و امروز صدها میلیون نفر تحت یک حکومت و یک قانون اداره می شوند. فاصله های فرهنگی متعدد به تدریج از بین می روند و دنیا به سوی وحدتی اجتماعی حرکت می کند.

به طور یقین، هرکس سعادت یک ملت را فقط بخواهد و برای رفاه و ترقی و پیشرفت یک جامعه خاص تلاش کند، طبعاً بدبختی و بردگی و عقب ماندگی جامعه های دیگر را خواهد خواست، یا اگر خیلی شریف باشد، نسبت به دیگران بی تفاوت خواهد بود.

۱. این مسئله در سمینار کارشناسان اتمی دانشگاه هاروارد، و انستیتوی تکنولوژی ماساچوست و مجله ماهانه هاروارد (شماره ماه نوامبر) عنوان شده بود که گزارش آن را نقل کرده است. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۸۶۰، ص ۲، ۲۴ آبان ۱۳۵۴ش.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی[×] با وحدت جامعه ۳۴۹

تعلیمات اسلام، بشر را به سوی جامعه جهانی می برد، و اصولاً پیاده کردن تعلیم اسلام در جامعه های بزرگ تر، هدف های این دین را عملی تر می سازد.

اسلام قبل از آنکه دین جامعه های کوچک باشد، دین جامعه جهانی است، و قبل از آنکه دین یک خانواده باشد، جامعه های کوچک را به سوی جامعه بزرگ حرکت می دهد و این امتیازات و اعتباراتی که از آن، جامعه های گوناگون به وجود آمده است، در اسلام رسمیت ندارد. اسلام افراد بشر را معارض یکدیگر و در برابر یکدیگر قرار نمی دهد، و تضادها و برخوردها و مزاحمت هایی که از اسم و رسم این جامعه ها به وجود آمده است، همه باید در جامعه جهانی اسلام که فقط به خدا تعلق دارد، و هیچ رنگ و نژاد و خصوصیات وطنی در آن وارد نیست، و همه در آن مشترک می باشند، ادغام گردد، تا آنجا که غیر از مملکت خدا، که منزله از هرگونه ستمی بر اهل مملکت خود می باشد، کشور دیگری وجود نداشته باشد.

«سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ»؛^۱

«منزه و پاک است خدایی که بر اهل قلمرو و مملکت خود ستم روا

نمی دارد».

یکی از دانشمندان محقق می گوید: فکر گنجاندن بشریت در وطن واحد، بدون توجه به جنس، رنگ، زبان و حدود جغرافیایی، هدیه ای است که اسلام آن را به مدنیت بشر اهدا کرده است.

این وحدت جهانی، یگانه عامل نابودگر کینه های دولت ها، و دشمنی و اختلافی است که مدنیت و آبادانی را به سوی نیستی و زوال کشانده است.

۱. طوسی، مصباح المتبهجد، ص ۴۴۸؛ قطب راوندی، الدعوات، ص ۹۳؛ ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳۵۰.....امامت و مهدویت / ج ۱

مسیحیت اگرچه مانند اسلام، دین دولت است (از این جهت که دین بسیاری از امم و اقوام است)؛ اما از جهت مساوات و برابری بین ملل و اقوام و نشر انسانیت بین آنها، اسلام دینی عام و همگانی است و شکست مسیحیت در این ناحیه آشکار است.

مسیحی‌های سفیدپوست همواره تابه‌امروز با مسیحیان سیاه‌پوست، باینکه در یک منطقه زندگی می‌کنند، دشمنی دارند. در آمریکا نیز باینکه به‌اصطلاح مرکز دموکراسی است، وضعیت به همین‌گونه است، و سفیدپوست نمی‌تواند با سیاه‌پوست در زیر یک سقف زندگی کند و همواره مسیحیان غرب اعتقاد دارند که از مسیحیان شرق، بالاترند و اجازه نمی‌دهند که در کنیسه‌ها و معبدهای مخصوص (معبدهای مسیحیان غرب) با آنها به عبادت بپردازند.

کمااینکه آنان که از طوایف پست و پایین هندی به مسیحیت گرویده‌اند، مورد تحقیر آنان که از طوایف به‌اصطلاح عالی هستند، می‌باشند و از اینجا معلوم می‌شود که مسیحیت، امروز از تألیف و اتحاد جامعه انسانی عاجز است، درحالی که اسلام توانسته است نظامی جهانی بر اساس برادری همگانی بین غربی و شرقی، سفید و سیاه و آریایی، سامی و هندی و زنگی ایجاد کند و مساوات را بین آنها برقرار نماید.

سیاه‌پوست و کسی که از طبقه پست باشد، با سفیدپوست و طبقات به‌اصطلاح عالیه برابر است و مانند هر مسلمان دیگری محترم می‌باشد و به مجرد اسلام آوردن با همه افراد رابطه برادری خواهد داشت و در هر مسجدی بخواهد می‌تواند خدا را عبادت کند؛ بلکه می‌تواند دوش‌به‌دوش بزرگ‌ترین برادران مسلمان خود، از جهت مقام و موقعیت اجتماعی بایستد و با او بر سر یک سفره بنشیند.

عقیده نجات‌بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی[×] با وحدت جامعه ۳۵۱

این به‌هم‌پیوستگی و مساوات اسلامی، در هیچ جمعیت و دین و نظامی در تمام عالم شناخته نشده است و غیر از اسلام، هیچ مکتب و آیینی نمی‌تواند دموکراسی جهانی را به‌صورتی صحیح و با رعایت مساوات بین جمیع بشر برقرار نماید.^۱

دیگر جوامع و نظامات، اگر در ماهیتشان اختصاص به یک منطقه یا یک نژاد یا اهل یک زبان و یک کشور نباشد، حداقل قابل اختصاص هستند. مثلاً نظام دموکراسی هم‌اکنون رنگ مملکتی و قاره‌ای پیدا کرده است؛ می‌گویند: دموکراسی فرانسوی، دموکراسی انگلیسی، دموکراسی آمریکایی. باینکه همه آنها دموکراسی است؛ اما مثلاً نظام دموکراسی انگلیسی، با نظام دموکراسی سوئدی در برابر یکدیگر قرار دارند و باهم، رقابت اقتصادی و سیاسی می‌کنند.

در جامعه و نظام کمونیسم نیز این اختصاص و رنگ ملی حفظ شده است. کمونیسم چین، شوروی، یوگسلاوی، بلغار، مجار و کمونیسم کوبا با یکدیگر فرق داشته و هرکدام اختصاص به منطقه‌ای دارند. پس کمونیسم هم قابل اختصاص است و این رژیم‌های کمونیستی در برابر هم و مقابل یکدیگر قرار گرفته و تضاد و اصطکاک منافع دارند.

پس ماهیت رژیم دموکراسی و کمونیسم، جهانی بودن و یک جامعه بودن نیست؛ اما دین اسلام دینی جهانی است و هرگز جوامع و حکومت‌های متعدد اسلامی، امکان اختلاف ندارند.

نظام سعودی، نظام سوری، نظام مصری و ... با نظام جهانی اسلام قابل تعقل و تصور نیست، فقط یک شناسنامه است و آن‌هم شناسنامه مسلمانی و بس و برای غیرمسلمان هم شناسنامه در حمایت نظام اسلامی.

۱. نوفل، محمد رسولاً نبیاً، ص ۱۴۲ - ۱۴۳، نقل به مضمون.

۳۵۲.....امامت و مهدویت / ج ۱

اسلام و نظامش را نمی‌توان به اهل یک منطقه اختصاص داد که اهل آن منطقه در برابر منطقه دیگر قرار گرفته و حکومت آنها درصدد استضعاف و استعمار حکومت مجاور برآمده و با مردم خویش، بیش از مسلمانان دیگر مناطق برادری نمایند.

امت اسلام، امت واحده است و همه باید خدا را پرستش بنمایند، و تعدد جوامع و امم و پرستش افراد و الهه‌هایی غیر خدا و اتخاذ معبودهای متعدد موجب شرک بوده و باطل می‌باشد.

در قرآن مجید می‌فرماید:

(إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ)؛^۱

«به تحقیق که این امت شما امت واحده است و تنها من پروردگار

شمایم، پس مرا پرستش کنید».

قرآن برای ناس (مردم) آمده است، و به مردم خطاب کرده است:

«کعبه» اولین خانه‌ای است که برای مردم بنیاد شده است:

(إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا)؛^۲

«نخستین خانه‌ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد،

همان است که در سرزمین مکه است؛ که پربرکت است».

استفاده از آنچه در زمین است، برای عموم مردم حلال و مباح می‌باشد:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا)؛^۳

«ای مردم از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه بخورید».

۱. انبیاء، ۹۲.

۲. آل عمران، ۹۶.

۳. بقره، ۱۶۸.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با وحدت جامعه ۳۵۳

قرآن، بیان و هدایت برای همه مردم است:

(هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ)^۱؛

«این بیانی است برای عموم مردم».

(هُدًى لِلنَّاسِ)^۲؛

«برای راهنمایی و هدایت مردم»

فرستادن پیامبران و نزول کتاب بر آنان برای این است که مردم قسط را برپا دارند:

(لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ)^۳؛

«تا مردم قیام به عدالت کنند».

پیغمبر برای مردم فرستاده شده است:

(وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا)^۴؛

«و ما تو را رسول برای مردم فرستادیم».

پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم، خدای تعالی است:

(قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ)^۵؛

«بگو: پناه می برم به پروردگار مردم. به مالک و حاکم مردم. (به خدا و)

معبود مردم».

امامت نیز که یک بعد آن، زمامداری و تنظیم و تدبیر امور جامعه است، پیشوایی

و رهبری مردم است:

۱. آل عمران، ۱۳۸.

۲. بقره، ۱۸۵؛ آل عمران، ۴.

۳. حدید، ۲۵.

۴. نساء، ۷۹.

۵. ناس، ۱ - ۳. در قرآن مجید در ۲۴۱ مورد، کلمه ناس آمده است، خواننده عزیز، خود می تواند آیاتی را که با وحدت جامعه و نظام واحد جهانی ارتباط دارد، از بین آنها استخراج نماید.

(إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا)؛^۱

«من تو را پیشوا و امام مردم قرار دادم».

قرآن در همه جا و در هر مورد، تسلیم به خدا و اسلام را که دین فطرت و دین جهانی است، پیشنهاد نموده است:

(قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ
وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ
مُسْلِمُونَ)؛^۲

«بگویند: به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده و آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و آنچه به موسی و عیسی داده شد و آنچه به پیغمبران از جانب پروردگارشان عطا شده، ایمان آورده‌ایم و بین احدی از آنها فرقی نمی‌گذاریم و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم».

جهان یک خدا دارد و به این لحاظ واحد است، جامعه نیز باید واحد باشد؛ یعنی خدا در آن حاکم باشد و با نظام الهی و قانون الهی، سیر الی الله داشته باشد. مردم باید بکوشند تا در یک جامعه واحد زندگی کنند، و تعدد جوامع و افتراقات و استعمارهای موجود در آنها را ریشه‌کن ساخته و خود یک امت واحد گردند.

عقیده به ظهور مهدی موعود^x؛ یعنی عقیده به محقق شدن حکومت جهانی، عقیده به مجتمع واحد انسانی، عقیده به ملیت و قومیت همگانی و دین فطری انسانی، آخرین و بلندپایه‌ترین اجتماع انسانی در مقابل بشر است و کاروان

۱. بقره، ۱۲۴.

۲. بقره، ۱۳۶.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی× با وحدت جامعه ۳۵۵

بشریت به سوی آن نقطه می‌رود و بشر باید خواهان آن جامعه باشد.

هرکس چنین عقیده‌ای دارد، فکرش وسیع و مقصدش وسیع است. برای نفع یک جامعه، جامعه دیگر را استثمار نمی‌کند و برای سیادت یک گروه، گروه‌های دیگر را برده و بیچاره نمی‌پسندد و برای خاطر نژادی، نژاد دیگر را از حقوق انسانی محروم نمی‌سازد.

برای اینکه یک طبقه مرفه باشد، طبقات دیگر را غارت نمی‌نماید و برای اینکه مردم یک کشور، تنعم بیشتر و تجمل زیاده‌تر و عیاشی و شهوت‌رانی بیشتر نمایند، مردم کشورهای دیگر را عقب مانده نمی‌خواهد و از ترقی علم و صنعت و برخورداری آنها از مواهب و نعمت‌های خدا جلوگیری نمی‌کند.

چنان‌که می‌بینید امروز ابرقدرت‌ها با دیگران چنین معامله می‌نمایند و ملت‌ها و حکومت‌های ابرقدرت - بلکه ملل و حکومت‌های ضعیف هم اگر بتوانند - همه خود را می‌بینند و می‌خواهند دیگران را ببلعند.

چنان‌که یهود، خود و نژادش را «حزب برگزیده خدا» می‌شمارد و تمام افراد دیگر را که نژادشان اسرائیلی نباشد، بنده و برده و خادم یهود می‌داند.

چنان‌که نژادپرستان بی‌رحم بی‌شرف، سیاه‌پوستان را در شکنجه قرار می‌دهند، از هواپیما به زمین می‌اندازند و ابرقدرت‌هایی هم که اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده‌اند، از این جنایت‌ها پشتیبانی می‌نمایند.

از نظر معتقدین به ظهور حضرت مهدی×، بدترین جامعه‌ها و حکومت‌ها، جامعه‌های استعمارگر و استضعاف‌طلب است که باید با آنها مبارزه کرد و فکر و هدف و سازمان و رفتارشان را کوبید. این جامعه‌ها درست در قطب مخالف جامعه مورد انتظار ظهور حضرت مهدی× هستند و از زمین تا آسمان باهم فاصله دارند. اینها جهان را برای همه می‌خواهند و آنها جهان و همه را برای خود. اینها

برای همه خوشبختی و سعادت می‌خواهند و آنها برای دیگران بدبختی و فقر و جهل. اینها بیداری و رشد فکری بشر را دوست دارند و آنها از بیداری و رشد فکری بشر بیمناک‌اند و تا بتوانند از آن جلوگیری می‌نمایند.

ولی هرطور هست، سرانجام ستمگران نابود می‌شوند و پیروزی با اهل حق است و دیوارها و فاصله‌های جغرافیایی، فرهنگی و فکری، یکی پس از دیگری از میان برداشته می‌شود و شرک به مظاهر گوناگونش که در اجتماعات متعدد و مختلف به صورت وطن‌پرستی،^۱ نژادپرستی و فردپرستی جلوه دارد، به توحید تبدیل می‌شود و سرانجام خداوند آن موحد حقیقی، آن یگانه وارث ابراهیم بت‌شکن^{*} و فرزند

۱. گاهی می‌گوییم: «وطن‌دوستی» و مقصود این است که هرکسی برای عمران آب و خاک و شهر و دیاری که در آن بزرگ شده و پرورش یافته، کوشش کند، به ابنای وطن خود خدمت کند، برای پیشرفت علمی، صنعتی و ترقی اجتماعی آنها تلاش نماید. این نوع وطن‌دوستی بسیار پسندیده است. انسان مدیون اجتماعی است که در آن پرورش یافته و اگر دین خود را به آن ادا نکند، خائن است. این نوع وطن‌دوستی، معنایش کوشش برای برتر بودن شهر و زادگاه خود، بر شهر برادر دیگر و بی‌تفاوت بودن نسبت به آنها، یا استثمار آنها نیست.

گاهی می‌گویند: «وطن‌پرستی» و غرضشان کوشش برای بیشتر بهره‌مند گرداندن یک جامعه است، هرچند که به بیچاره کردن و استثمار جامعه دیگری منتهی شود. یا غرضشان نگاه داشتن یک رژیم یا حکومت یک شخص یا غرض‌های کثیف دیگر است. این‌گونه وطن‌پرستی است که از مظاهر شرک بوده و ترویج و دفاع از آن پوچ و بیهوده می‌باشد.

گاهی یک نفر سرباز، برای اینکه حمله گروهی متجاوز و غارتگر را از جامعه و وطنش دفع کند، فداکاری می‌کند. این کار، اگر وطن‌دوستی نامیده شود یا اسم دیگری داشته باشد، افتخار است. گاهی هم یک نفر جنگ می‌کند، سرسختی نشان می‌دهد، برای اینکه تجاوز کند و قلمرو حکومت یک فرد یا یک رژیم فاسد را گسترش دهد، یا فلان حزب و فلان حاکم را بر مردم تحمیل کند، این کار اگر هم وطن‌دوستی نامیده شود، جنایت است. چنان‌که به‌عکس، گاهی شما کالای یک منطقه را نمی‌خرید، برای اینکه می‌بینید در آنجا سرمایه‌داری رشد یافته و آنها قصد استثمار دارند و می‌خواهند شما را غارت کنند و هرچه بیشتر بدوشند و یا با نفوذ اقتصادی بر شما مسلط گردند، خود را قوی و شما را ضعیف سازند و برابری انسانی را از بین ببرند. اینجا باید مبارزه کرد، باید کالا را نخرید و مبارزه منفی را ادامه داد، باید خودتان دست‌به‌کار شوید از آب‌ونان خود هم اگر شده کم بگذارید، مؤسسات صنعتی بسازید و خود را از آنان بی‌نیاز نمایید.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی× با وحدت جامعه ۳۵۷

عزیز و گرامی پیامبر اکرم، حضرت ولی عصر× را استقرار می دهد.

مردمی که منتظر مهدی× و تشکیل جامعه واحد جهانی هستند، باید فکرشان نسبت به سازمان جهان، روشن باشد و ملتفت باشند که این عقیده، آنها را به سوی چه هدفی می برد. این پراکندگی هایی که در جهان کنونی اسلام است، مخالف روح اسلام و دعوت قرآن است و نمی توان آنها را شرعی و اسلامی شمرد؛ چون برنامه اسلام، یکی شدن جامعه و جهانی شدن آن است و اکنون اگرچه اسلام، گسترش نیافته است، باید جامعه اسلامی موجود، نمونه آن جامعه جهانی باشد.

سراسر جهان اسلام کنونی هم باید یک شکل حکومت، یک شعار و یک روز عید، یک تاریخ و یک قانون داشته باشند و این سرزمین های پهناور حجاز، نجد، تهامه، یمن، اردن، سوریه، لبنان، فلسطین، مصر، لیبی، تونس، الجزایر، سودان، عمان، کویت، بحرین، عراق، ایران، افغانستان، قفقاز، ترکستان، ترکیه، پاکستان، بنگلادش، مالزی، اندونزی و نقاط دیگر، همه باید یک واحد باشند که هیچ یک از آنها از دیگری جدا نبوده و این اختلافات در بین آنها نباشد.

ظهور حضرت مهدی× کاملاً با این وحدت جامعه ارتباط دارد و آیات و روایات، این نوید را داده اند و اوضاع جهان نیز، آماده شدن جهان را از هر جهت برای آن حکومت جهانی نوید می دهد. حکومتی که شاید عملی شدن آن در چهارده قرن پیش، یک محال عادی بود؛ زیرا با نقص وسایل ارتباط در آن زمان، اداره جهان در زیر یک پرچم و یک حکومت غیرممکن به نظر می رسید.

در صدر اسلام، حکومت های به ظاهر اسلامی آن زمان که بر ممالک گسترده، تحت لوای اسلام و به نام اسلام حکومت یافتند، با الهام از تعالیم اسلام، امکان این وحدت را ثابت کردند، در حالی که وسایل ارتباط جمعی که هم اکنون توسط آنها، تمام عالم به منزله یک مملکت و بلکه یک شهر شده است، امکان آن

۳۵۸.....امامت و مهدویت / ج ۱

حکومت موعود را بیشتر کرده است و تا بدانجا که بسیاری از مردان مشهور دنیا هم از آن سخن می‌گویند و آن را به‌عنوان یک طرح مهم و ممکن و علاج نابسامانی‌ها پذیرفته‌اند.

آینده هرچه بشود، هرچه اتفاق افتد؛ جنگ یا صلح، به‌سوی این هدف نزدیک‌تر و نزدیک‌تر خواهد شد.

در حدیث آمده است:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ، لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»؛^۱

«وقتی حضرت قائم × قیام فرماید، زمینی باقی نمی‌ماند مگر آنکه

شهادت «لا اله الا الله و محمداً رسول الله» در آن ندا داده می‌شود».

۱. عیاشی، کتاب التفسیر، ج ۱، ص ۱۸۳؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۳۶؛ نگارنده، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۳۰۲؛ ج ۳، ص ۱۳۶.

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی ×

با مساوات اسلامی

اسلام دین مساوات، دین برابری، دین حقوق بشر، و منشور آزادی و کرامت و فضیلت و شرف و احترام انسان است.

اسلام آزادی و مساوات واقعی را اعلام کرد. قدر و ارزش انسان از نظر اسلام عزیز است، او موجودی است که مورد تکریم خدا قرار گرفته^۱ و در نیکوترین تقویم و کامل‌ترین آفرینش، آفریده شده است.^۲

انسان بزرگ‌ترین حجّت‌های خدا و خلاصه تمام عوالم و دارای عالی‌ترین لیاقت و استعداد است.

از نظر اسلام، انسان‌ها در هر کجا که زندگی کنند و در هر قاره‌ای که باشند و به هر زبانی که سخن بگویند، هر نژاد و جنس و رنگی که داشته باشند، عضو یک خانواده و از یک اصل و یک پدر و مادر می‌باشند و در کرامت انسانی برابرند.

تکلیف الهی و مسئولیت، متوجه انسان است و در خطاب‌هایی مثل «یا ایها الناس» و «یا بنی آدم» که در قرآن مجید آمده است، انسان‌ها به‌طور مساوی مخاطب گردیده‌اند.

۱. اسراء، ۷۰.

۲. غافر، ۶۴؛ تین، ۴.

قرآن مجید افتخار و امتیاز نژادی، فامیلی، قبیله‌ای و این‌گونه مشخصات ظاهری مثل رنگ و زبان را صریحاً رد فرموده، از جمله در این آیه می‌فرماید:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ)؛^۱

«ای مردم، ما شما را از نر و ماده (مرد و زنی) آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم برای اینکه یکدیگر را بشناسید. به‌درستی که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است».

و از حضرت رسول خدا| روایت است که در حجّة‌الوداع فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَأَنَّ أَبَائَكُمْ وَاحِدٌ. أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَىٰ عَجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَىٰ عَرَبِيٍّ، وَلَا لِأَحْمَرَ عَلَىٰ أَسْوَدَ، وَلَا لِأَسْوَدَ عَلَىٰ أَحْمَرَ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ»؛^۲

«ای مردم! آگاه باشید همانا پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است و آگاه باشید از برای عرب بر غیرعرب و غیرعرب بر عرب و سرخ‌پوست بر سیاه‌پوست و سیاه‌پوست بر سرخ‌پوست برتری جز با تقوا نیست».

در احکام اسلام، از عبادات و معاملات و دیات و قصاص و حدود و قضا و غیره، این مساوات اجتماعی ملاحظه شده است و فرقی بین سفید و سیاه، فقیر و غنی، شاه و رعیت و جاهل و عالم نیست.

اگر کسی علیه رئیس مملکت و خلیفه وقت شکایتی داشته باشد، شکایت او در دادگاه شرعی عادی که به محاکمات همه رسیدگی می‌نمایند طرح می‌شود

۱. حجرات، ۱۳.

۲. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۲؛ سیوطی، الدرالمشور، ج ۶، ص ۹۸؛ صالحی شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۸، ص ۴۸۲؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۳، ص ۹۳.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با مساوات اسلامی ۳۶۱

و آن رئیس مانند یک فرد عادی به محاکمه احضار می گردد و در مجلس محاکمه در کنار خصم خود می نشیند و اگر مدعی هم رئیس مملکت یا بزرگترین مقامات ارتشی یا هر شخصیت دیگر باشد، باید به وسیله طرح دعوی در محکمه ادعا کند و نمی تواند با زور شخصی، حق خود را از کسی بگیرد؛ یا اگر بین ورثه یک نفر، پادشاهی باشد، مثل سایر ورثه ارث می برد؛ یا اگر پادشاهی، قاتل باشد و مقتول فردی از افراد مسلمانان باشد، ورثه مقتول می توانند او را قصاص نمایند. یکی از جریانهای سوئی که عوامل سیاسی موجب آن شد، این بود که خالد بن ولید را باینکه مرتکب قتل مالک بن نویره گردید و با زوجه او به زور در عده هم بستر گشت، از قصاص و حد شرعی معاف نمودند و به حق ورثه او ترتیب اثر ندادند.

و همچنین از مطاعن مهم یکی این بود که عثمان نیز «عبیدالله بن عمر» (قاتل هرمزان) را به ملاحظه اینکه پسر «عمر بن خطاب» است، از قصاص معاف کرد^۱ و نه ابوبکر و نه عثمان، به اعتراض صحابه در این قانون شکنی اعتنا نمودند. این اعمال و این گونه سوءاستفاده ها از مقام، مخالف روح مساوات اسلام است. امیرالمؤمنین × در وصیت خود، هنگامی که از «ابن ملجم» ضربت خورده بود، به بنی عبدالمطلب سفارش فرمود:

«يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَلِّبِ! لَا أُفِينَكُم تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ

خَوْضًا تَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي»؛^۲

«ای فرزندان عبدالمطلب، نیابم شما را (که به اسم خون خواهی من)

در خون مسلمانان غوطه ور شوید به این عنوان که بگویید امیرالمؤمنین

۱. بیهقی، السنن الکبری، ج ۸، ص ۶۱ - ۶۲؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۵۶۸.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷ (ج ۳، ص ۷۷)؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۹۵؛ طبری، ذخائر العقبی، ص ۱۱۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۳۹.

کشته شده است (و او یک فرد عادی نیست). آگاه باشید برای قتل من،
جز قاتل من دیگران را نکشید».

می گویند: یک روز عمر از صحابه پرسید: چه می گویند اگر امیرالمؤمنین
(مقصودش خودش بود) مردی را ببیند که زنا می کند؟

علی × فرمود: باید چهار نفر شاهد بیاورد و الا مانند سایر مسلمانان حدّ قذف
بر او جاری می شود.^۱

اسلام، حقّ غایب و سفیه و مجنون و بلکه جنین را برابر یک فرد کامل، حفظ
فرموده است.

در نماز جماعت که در شبانه روز، پنج مرتبه تشکیل می شود، این مساوات
در ضمن پرستش خدا جلوه می کند. صف اول به افراد یا طبقاتی اختصاص ندارد،
هرکس زودتر حضور یابد، در صف مقدم قرار می گیرد. گاهی سرباز یا سیاه پوست،
در صف اول و فرمانده لشکر و یا سفیدپوست در صف آخر، پشت سرهم می ایستند.

در مسجد نیز نابرابری نیست و مکان و اطاق درجه یک و دو وجود ندارد،
و هرکس در هر مکانی از مسجد نشست، احدی نمی تواند او را از آن مکان بردارد.

در حج که یکی از بزرگترین فرایض و شعائر اسلام است، جلوه این
مساوات، بسیار چشمگیر و حساس است. آنجا دیگر تمام امتیازات از بین می رود
و مکتب بی امتیازی و برابری و مساوات باز می شود.

در طواف و سعی و وقوف عرفات و مشعر و اعمال منی، هیچ اثر و خبری از

۱. غزالی، حقوق الانسان، ص ۲۷؛ شاید عمر می خواست با این پرسش، از اصحاب اختیار بگیرد و به
اسم اجماع، یک قدرت فوق العاده ای که همه از او بیمناک شوند به دست آورد؛ اما علی × در این موقع
حساس، مانع از ظهور این بدعت شد و اعلام کرد حکام و امرا این اختیار را ندارند، و عمر هم
نتوانست چیزی بگوید.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با مساوات اسلامی ۳۶۳

امتیازات و تشریفات پوچ و مقامات و مشاغل نیست. هر فرد است و خودش و گوشت و پوست و استخوانش و ارزش واقعی انسانی اش که خدا از آن آگاه است، هیچ رابطه ای غیر از رابطه اخوت اسلامی و پرستش خدا نیست، همه به هم کمک می دهند و به هم تواضع می نمایند و در سلام به یکدیگر پیشی می گیرند.

این اجتماعی است که محبوب خدا است و الگوی یک اجتماع فاضل و انسانی است. کسانی که در این اجتماع شرکت می کنند، باید پس از بازگشت، آن برنامه را در اجتماع شهر و کشور و منطقه خود ادامه دهند و اجتماع خود را بر این اساس و مشابه آن اجتماع روحانی بسازند.

در آغاز اسلام که هنوز مردم به مساوات اسلام آشنایی نداشته و شکستن طلسم آن عادات ناروا و نشستن با فقرا و زیردستان برایشان کاری دشوار بود، گروهی مانند «عیبته بن حصین» و «اقرع بن حابس» از کسانی که در ردیف سران آنان شمرده می شدند، به پیغمبر| پیشنهاد کردند که با آن حضرت، در صدر مجلس بنشینند (آن کاری که پیغمبر| تا زنده بود از آن دوری می نمود) و سلمان، ابوذر، صهیب، عمار، خباب و هم قطارانش از فقرای مؤمنین که لباس های پشمی پوشیده بودند را از خود دور کن تا ما با تو بنشینیم و از تو فرا بگیریم. مانعی بین ما غیر از این افراد نیست!

وقتی این پیشنهاد را که مخالف روح دعوت اسلام بود، عرضه داشتند، خدای متعال این آیه را نازل فرمود:

(وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ
وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ
أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا)؛^۱

۳۶۴..... امامت و مهدویت / ج ۱

«و شکبیا بدار خود را با آنان که پروردگارشان را در بامداد و شبانگاه می خوانند و رضای او را می خواهند، و چشمانت را از آنها برمدار درحالی که زینت زندگی دنیا را بخواهی و از کسی پیروی مکن که دلش را از یاد خودمان غافل کردیم و پیروی هوای خود را کرد و کارش تباه گردید».

وقتی این آیه نازل شد، پیغمبر اکرم| برخاست و به طلب یاران پشمینه پوش خود آمد، آنان را در آخر مسجد یافت که به یاد خدا مشغول بودند، پیغمبر| فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِثْنِي حَتَّى أَمْرَنِي أَنْ أَصْبِرَ نَفْسِي مَعَ
رِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي مَعَكُمْ الْمَحْيَا وَمَعَكُمْ الْأَمَاتِ»؛^۱

«حمد خدای را است که مرا از این دنیا نبرد تا امر فرمود که با مردانی

از اتمم بسازم و شکبیا باشم؛ با شما زندگی و با شما مرگ است».

محدث قمی در *سفینة البحار* ذیل لغت «فقر» روایت کرده است: مردی توانگر که جامه‌ای پاکیزه در بر داشت، به محضر رسول خدا| شرفیاب شد و نزد آن حضرت نشست، مرد فقیری که جامه‌ای چرکین داشت، آمد و در کنار توانگر نشست. توانگر لباس خود را برگرفت. پیامبر عزیز اسلام| به او فرمود: بیم کردی از فقر او چیزی به تو برسد؟

عرض کرد: نه.

فرمود: پس ترسیدی که لباس تو را چرکین سازد؟

عرض کرد: نه.

۱. طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۷۱۷ - ۷۱۸؛ حویزی، نورالتقلین، ج ۳، ص ۲۵۸؛ آلوسی، روح‌المعانی، ج ۸، ص ۲۵۰.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با مساوات اسلامی ۳۶۵

فرمود: پس چه چیز تو را بر آن داشت که این گونه رفتار کردی؟
عرض کرد: ای پیغمبر خدا! مرا قرینی (شیطانی) است که هر کار زشتی را
برای من زینت می دهد و هر کار نیک را ناستوده و قبیح جلوه می دهد، من نصف
مال خود را برای این شخص قرار دادم.
رسول خدا به فقیر فرمود: آیا می پذیری؟
عرض کرد: نه.

توانگر پرسید: چرا؟

فقیر گفت: می ترسم بر من نیز داخل شود آنچه بر تو داخل گردیده است.^۱
یکی از نشانه های این گونه مساوات و تساوی همگان در برابر قانون، قانون
امربه معروف و نهی از منکر است. به موجب این قانون، هر فردی نه فقط حق دارد
دیگری را - هرکس و صاحب هر مقام و رتبه ای که باشد - با شرایط مقرر،
امربه معروف و نهی از منکر نماید؛ بلکه این کار بر او واجب است.

قرآن مجید می فرماید:

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛^۲

«مردان و زنان باایمان یارویاور یکدیگرند، امربه معروف می نمایند

و نهی از منکر می کنند».

و به قدری این حق نظارت همگان بر اجرای قوانین و امربه معروف
و نهی از منکر، اهمیت و فضیلت دارد که امیرالمؤمنین × می فرماید:

۱. محدث قمی، سفینه البحار، ج ۷، ص ۱۲۹؛ نیز ر.ک: کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۲۶۲ - ۲۶۳؛ بحرانی،
حلیة الأبرار، ج ۱، ص ۳۸۱؛ حویزی، نورالتقلین، ج ۴، ص ۶۰۱.
۲. توبه، ۷۱.

«وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَفَفْتَهُ فِي بَحْرِ لُجِّي»؛^۱

«تمام کارهای نیک و جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر جز مانند آب دور ریخته شده دهن در برابر دریایی ژرف و عمیق نیست».

مختصر سخن این است: اسلام یگانه دینی است که مساوات صحیح را در جهان برقرار کرد و افرادی مؤمن به این مساوات را در تمام اعصار و ادوار در مکتب تربیتی خود پرورش داد و شخص رسول خدا|اولین کسی بود که بیش از همگان، اصول مساوات را در غزوات و مناسبات دیگر رعایت می فرمود. یکی از علل مهم پیشرفت و پیروزی مسلمانان در صدر اسلام که ملل بزرگی مثل ایران و روم را فتح کردند، همین مساوات اسلامی بود که کشورها و ملت‌های آن زمان، هرگز تصور آن را هم نمی کردند. این مساوات، ملت‌هایی را که گرفتار آن نابرابری‌ها بودند و از کرامت انسانی در آنها خبری نبود، چنان شیفته اسلام کرده بود که به هر کجا سپاه اسلام روی می آورد، پیش از فتح نظامی، دل‌های مردم فتح شده بود و مردم، نوید انقلاب آزادی‌بخش اسلام را انتظار می کشیدند و در جنگ با سپاه مسلمانان مقاومت نمی کردند. ایرانی، این جنگ را با قیصر و سپاه بیگانه نمی دید، جنگ با آزادی خودش و با اعلان ارزش انسانی خود می دید.

اگر اسلام فاتح نمی شد، همان رسوم و همان نابرابری‌ها و همان بی‌احترامی‌ها به حقوق انسانی ادامه می یافت. تمام آن تبعیضات و آن کاخ تیسفون و آن

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴ (ج ۴، ص ۸۹)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۸۹.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی[×] با مساوات اسلامی ۳۶۷

تجمّلات که چشم بشر را خیره می‌کرد، روزافزون می‌شد. هر ملت هوشیاری آنگاه که صدای الغای این برنامه‌ها را به گوش دل بشنود، از اعلام مساوات در بین ملت استقبال خواهد کرد. اگر او را به‌زور، به میدان جنگ ببرند، نمی‌تواند آن‌گونه بجنگد که طرف مقابل را شکست بدهد؛ چون شکست طرف مقابل، شکست واقعی خود اوست.

البته علل دیگری نیز در بین بود؛ ولی به‌نظر ما، علت عمده پیروزی مسلمانان در صدر اسلام، قوّت تعالیم توحیدی اسلام و تأثیر تربیت رسول خدا^{||} و نفوذ قرآن در قلوب و توجه گروه‌های بسیاری از کشورهای فتح شده به اصول عالی و هدف‌های مقدّس اسلام بود که در اینجا نمی‌خواهم این موضوع را به تفصیل مطرح کنم.

اجمالاً مسئله مساوات اسلام، فوق‌العاده جالب و جاذب بوده و بر تجلّی جمال اسلام نیز افزوده است. ریشه این مساوات از توحید اسلام آب می‌خورد و این مساوات یکی از میوه‌های لذیذ و شیرین درخت توحید است.

نظام امامت که یگانه نظام الهی است، این مساوات را اجرا می‌نماید و از تقدّم و تأخرهای بیجا و تبعیضات ظالمانه جلوگیری می‌کند و همه را به یک چشم می‌نگرد.

چنان‌که برنامه آن در عصر رسول خدا^{||} و امیرالمؤمنین[×] به دنیا عرضه شد و حدود و کیفرها به‌طور مساوی اجرا می‌گردید و در قضایای متعدد، مثل قضیه «فاطمه مخزومیه»^۱ همه دانستند که تبعیض در اجرای حدود امکان‌پذیر نیست، و حدود شرعی و قوانین علیه هرکس و هر مقام که باشد، بدون هیچ‌گونه استثنایی اجرا می‌شود.

چنان‌که در عصر امیرالمؤمنین[×]، در موارد متعدد مانند شرب خمر «نجاشی

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۶۳؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۸، ص ۲۶۹ - ۲۷۰.

شاعر» در ماه مبارک رمضان^۱ نیز این برنامه معلوم گردید که حدود و تعزیرات اجرا می‌شود، اگرچه در حقّ یک نفر شاعر مذهبی باشد که شعر و زبانش برای تحریک و تهییج مردم به جهاد و مبارزه با دشمن، کار هزارها سرباز را بنماید، نه شفاعتی پذیرفته می‌شود و نه جاه و اعتبار ظاهری افراد اثری دارد.

نظام امامت و مساوات اسلامی در زمان ظهور حضرت ولیّ امر، صاحب‌الزمان × توسط آن حضرت در روی کره زمین و بین تمام ملل و اقوام و نژادها و مرد و زن و کوچک و بزرگ استقرار می‌یابد و ظهور آن حضرت، که ظهور مطلق و تمام عیار اسلام است، ظهور مساوات جهانی اسلام نیز خواهد بود. عقیده به حکومت مهدی ×؛ یعنی عقیده به مساوات و برابری انسانی و اسلامی که معتقد به مساوات باید آن را در ایام غیبت ایشان، در هر سطحی که ممکن است اجرا کند؛ در خانواده، کوی و محله، شهر و مملکت، مطب دکتر، دکان نانوائی و گوشت‌فروشی، مسجد و اداره، خرید و فروش،^۲ محل کار و پیشه، همه جا و همه جا حتی در سلام و تواضع، مساوات اسلامی و ترک تبعیض را باید اجرا نماید.

معتقد به ظهور مساوات اسلام و ظهور مجری واقعی آن - حضرت مهدی × - از نابرابری‌ها رنج می‌برد و از تبعیضات متنفر است و با واگذارن کارها به نااهلان که یک تبعیض بسیار خطرناک است، تا می‌تواند مبارزه می‌نماید.^۳

۱. ثقفی کوفی، الغارات، ج ۲، ص ۵۳۳ - ۵۳۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب ج ۱، ص ۴۰۸.
 ۲. یکی از دستورات اسلام که از آن می‌توان دستورات مهم‌تر و کلی‌تر در مورد مساوات را به دست آورد، این است که فروشنده بین مشتریان فرق نگذارد که به یک نفر جنس را ارزان‌تر بفروشد و به دیگری به قیمت متعارف بدهد، مگر آنکه خریدار، اهل تقوا باشد. در این صورت هم مستحب است که خریدار این تبعیض را قبول نکند.
 ۳. یکی از علایم ظهور، تضييع است که در احادیث به واگذاری کارها به نااهلان تفسیر شده است.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با مساوات اسلامی ۳۶۹

پس طبع این عقیده اقتضا دارد که معتقدین به ظهور امام × مراعات مساوات اسلامی را در بین خود و دیگران بنمایند و معتقد به این ظهور، مساوات خواه باشد.

اگر ما بینیم بین مللی که به اسلام معتقد نیستند و دینی هم که دارند آنها را به مساوات نمی خواند، در بعضی زمینه ها و برخی موارد، رعایت مساوات می شود - هرچند در موارد مهم، مساوات و حقوق، فقط از جانب آنها مورد حمله و تجاوز است - و ما فاقد آن هستیم، باید علت آن را جستجو کنیم و بینیم چرا عمل ما عقیده ما را تأیید نمی کند و چرا به لوازم نظام امامت که هم اکنون برقرار است، ملتزم نمی باشیم؟

شیعه که معتقد به این نظام و آن ظهور کلی است، باید اجتماعش نمونه و معرف مساوات اسلامی باشد و نظامی را که رهبری آن با حضرت بقیة الله × است، را به مساواتش، به عدالتش و به فضیلتش به دنیا نشان دهد؛ زیرا دین یک وظیفه، یک تعهد و یک مسئولیت بزرگ است و اعتقاد به ظهور مساوات اسلامی و ظهور صاحب الزمان × بدون انجام عملی آن و بدون مساوات خواهی عملی، وفای به این تعهد و عمل به این وظیفه و توجه به این مسئولیت نمی باشد.

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی ×

با عدالت اجتماعی و زمامداری

عدالت از تعالیم و اصول مهم و اهداف عمده دعوت اسلام است که آیات قرآن مجید و احادیث شریفه با کمال تأکید و صراحت، همه را به آن مأمور و متعهد اجرای آن ساخته است.

از جمله در سوره مائده می فرماید:

(إِعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى)؛^۱

«عدالت ورزید که عدل به تقوا نزدیک تر است».

و در سوره انعام می فرماید:

(وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا)؛^۲

«وقتی سخن گفتید، به عدالت سخن بگویید».

و در سوره نحل می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ)؛^۳

«خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد».

امام علی ×، پس از آنکه امر به معروف و نهی از منکر را - چنان که در فصل رابطه

۱. مائده، ۸.

۲. انعام، ۱۵۲.

۳. نحل، ۹۰.

۳۷۲..... امامت و مهدویت / ج ۱

عقیده به ظهور حضرت مهدی × با مساوات اسلامی با آن تأکید نقل کردیم - بیان نموده، می فرماید:

«وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ»؛^۱

«برتر از امر به معروف و نهی از منکر، سخن عدل است که در حضور

پیشوا و زمامدار ستمکار گفته شود».

و نیز حضرت امیرالمؤمنین × در آغاز خلافت ظاهری، روش صریح خود را در اجرای عدالت چنین اعلام می نماید:

«آگاه باشید هر زمینی که عثمان - از اموال متعلق به حکومت اسلامی که عواید آن باید صرف مصالح مسلمین و رفع حوایج نیازمندان گردد - به کسی بخشیده باشد و هر مالی را از مال خدا اعطا کرده باشد، به بیت المال برگردانده می شود، برای اینکه حق قدیم است (یعنی بااساس و باریشه و سابقه است) و چیزی حق را باطل نمی کند».^۲

«اگر بیابم آن اموال عمومی را - که عثمان بخشیده است - درحالی که مهر زنان کرده باشند، یا کنیزان را با آن خریده باشند، آن را به بیت المال برمی گردانم که در عدل، وسعت و گشایش است و آن کس که عدل بر او تنگ باشد، ظلم بر او تنگ تر خواهد بود».^۳

از آن حضرت روایت است که رسول خدا|| فرمود:

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴ (ج ۴، ص ۹۰)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۸۹.

۲. مغربی، شرح الاخبار، ج ۱، ص ۳۷۳.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۵ (ج ۱، ص ۴۶)؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۷۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۹.

عقیده نجات‌بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی× با عدالت اجتماعی..... ۳۷۳

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ

مُتَّعٍ»؛^۱

«هرگز پاک و سعادت‌مند نشود امت و مردمی که در میان آنها حق

ضعیف از قوی بدون ترس گرفته نشود».

برای درک و فهم ابعاد این عدالت اجتماعی، مطالعه سیره و روش رسول اکرم| و حضرت علی× را باید راهنما قرار داد.

از این مطالعه دانسته می‌شود که روابط افراد با حکومت و روابط حکومت با افراد باید چگونه باشد.

روابط پیغمبر اکرم| با اصحابش، با ضعفای مردم، با همه افراد عادی بود. نقل کرده‌اند: شخصی در خدمت آن حضرت سخن می‌گفت، مهابت محضر رسول خدا| او را فرا گرفت. پیامبر عزیز اسلام| فرمود: «آسان باد بر تو! (بر خود آسان بگیر) که من پادشاه نیستم، من پسر زنی از قریش هستم که گوشت خشکیده می‌خورد».^۲

در خبر است که فرمود:

«مَنْ سَرَّهُ (أَحَبَّ) أَنْ يُمَثَّلَ لَهُ الرَّجَالُ قِيَامًا، فَلْيَتَّبِعْ مَقْعَدَهُ مِنْ

النَّارِ»؛^۳

«هرکس خوشحال شود و دوست بدارد مردم در پیش او ایستاده باشند

باید جایگاه خود را از آتش بگیرد».

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳ (ج ۳، ص ۱۰۲)؛ ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۴۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۶۰۸؛ ج ۷۴، ص ۲۵۸.

۲. طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹.

۳. احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۱۰۰؛ ابوداود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۵۲۵؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۵.

۳۷۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

در آن هنگامی که در روم و ایران، حاکم و سلطان، مالک الرقاب مطلق رعیت بود و هیچ قانون و قاعده‌ای رابطه حاکم را با رعیت کنترل نمی‌کرد و رعیت مکلف به خدمت حاکم بود و منطق این قدرت و تسلط، منطق فرعونی (أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى)^۱ بود. خدا به پیغمبرش امر فرمود که خود را به مردم بشناساند:

(إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ)^۲؛

«همانا من بشری مانند شما هستم که به من وحی می‌شود».

علی × کسی است که از او نقل می‌شود که فرمود: «هرکس می‌خواهد نگاه کند به یک نفر از اهل آتش، نگاه کند به مردی که نشسته است و در حضور او جمعی (به حال احترام) ایستاده‌اند».^۳

وقتی حضرت به جهاد اهل شام می‌رفتند، دهقانان «انبار» آن حضرت را دیدند، از مرکب‌های خود پیاده شدند و جلو امیرالمؤمنین × به شتاب می‌رفتند، حضرت فرمود:

«مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ»؛

«این چه کاری است که کردید؟»

گفتند: عادتت است که به آن امیران خود را تعظیم می‌کنیم. فرمود: به خدا سوگند! امیران شما از این سود نمی‌برند و شما در دنیا خود را در زحمت و در

۱. نازعات، ۲۴. «من پروردگار برتر شما هستم».

۲. کهف، ۱۱۰.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۰۶؛ همو، مرآة العقول، ج ۱۰، ص ۱۹۸.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدالت اجتماعی ۳۷۵

آخرت در شقاوت قرار می دهید.^۱

وقتی «حرب بن شرحبیل شبامی» پیاده در رکاب حضرت می رفت و او را مشایعت می کرد، امام × فرمود: «بازگرد که پیاده بودن مثل تو با مثل من، برای والی فتنه و برای مؤمن موجب ذلت است».^۲

یکی از اسناد مهم و یگانه دستورالعمل زمامداری و برنامه عدالت اجتماعی، عهدنامه حضرت علی × است که برای مالک اشتر & نوشت. ^۳ منشوری عالی تر و دقیق تر از این عهدنامه و موادی که امام × در آن بیان فرموده، نیست. ^۴ حقوق همه طبقات و انسان ها در این عهدنامه مطرح شده و تعیین گردیده است.

اگر وزارتخانه های تعلیم و تربیت ممالک اسلام، واقعاً بخواهند رشد فکری و اجتماعی مردم و شخصیت افراد را در برابر حکومت و مأموران آن تضمین کنند و این فاصله ای را که بین حکومت و مردم است، از میان بردارند، تا به جای آنکه حکومت خادم ملت باشد، مخدوم و ارباب ملت نباشد، باید این عهدنامه را جزء برنامه های مدارس قرار دهند و از کلمه نخست تا پایان آن، جمله به جمله، آن را در کتاب های درسی بنویسند و آن را شرح بدهند و به معلمان هم دستور بدهند که کاملاً مقاصد آن را به شاگردان بیاموزند. خدا

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷ (ج ۴، ص ۱۰ - ۱۱)؛ منقری، وقعة صفین، ص ۱۴۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۷۲.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۲ (ج ۴، ص ۷۶ - ۷۷)؛ اسکافی، المعیار و الموازنه، ص ۱۹۳؛ طبری، تاریخ، ج ۲، ص ۴۵؛ ابن اثیر جزری، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۲۴ - ۳۲۵.

۳. نهج البلاغه، نامه ۵۳ (ج ۳، ص ۸۲ - ۱۱۱).

۴. به کتاب الامام علی صوت العدالة الانسانیة تألیف جرج جرداق، نویسنده مسیحی که بین این عهدنامه و مواد اعلامیه حقوق بشر مقایسه کرده و علاوه بر صراحت و دقت متن و ابتکار، امتیازات دیگر این عهدنامه را یادآور شده است؛ (ج ۱، ص ۱۰۳ - ۲۴۵)؛ و به کتاب رمضان در تاریخ تألیف نگارنده رجوع شود.

۳۷۶..... امامت و مهدویت / ج ۱

می‌داند که در یک دوره، چنان وضع عوض می‌شود و سطح افکار بالا می‌رود و دهقان، کارگر، زحمت‌کش، کارفرما، کدخدا، حاکم، محکوم، رئیس و مرئوس به وظایف و حقوق و اختیارات خود آشنا می‌شوند که زمینه‌ای برای رشد هیچ‌گونه استثمار و دیکتاتوری و استبداد در جامعه باقی نخواهد ماند و بی‌عدالتی‌ها و فرعونیت‌ها و تملق‌ها و تعظیم‌ها همه از بین خواهد رفت. از جمله مواد عهدنامه این است:

«وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ
وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ؛ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْجِفُ بِرِضَى
الْخَاصَّةِ. وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْنِقُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ»؛^۱

«باید محبوب‌ترین کارها در نزد تو، کاری باشد که در راه حق (و پرهیز از افراط و تفریط) میانه‌تر و در عدل و دادگری فراگیرتر، و خشنودی رعیت را دربرگیرنده‌تر و گسترده‌تر باشد؛ زیرا خشم توده مردم، خشنودی خواص و نزدیکان را از میان می‌برد؛ اما خشم خواص را خشنودی همگان بی‌اثر می‌کند. (یعنی آنچه لازم است رعایت شود، رضایت عامه مردم است و با رضایت عامه، به خشم خاصه نباید توجه کرد)».

و باز در فراز دیگری از این عهدنامه می‌فرماید:

«وَأَيُّمَا عِمَادِ الدِّينِ وَجَمَاعِ الْمُسْلِمِينَ وَالْعِدَّةَ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ
مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صِغُوكَ لَهُمْ وَمَيْتُكَ مَعَهُمْ»؛^۲

«همانا ستون دین و پیوند مسلمانان و تدارکات جنگی و وسیله پیروزی

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳ (ج ۳، ص ۸۶).

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳ (ج ۳، ص ۸۶).

عقیده نجات‌بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدالت اجتماعی ۳۷۷

آنان بر دشمنان، جمعیت و عامه مردم‌اند (که باید روی آنها حساب کارها را

کرد) پس باید توجه و گرایش تو به آنها و میل تو به ایشان باشد».

مواد این عهدنامه بسیار است و هریک از دیگری ارزنده‌تر و در جای خود حساس‌تر است که باید شخص، با توجه به شرح‌هایی که بر این عهدنامه نوشته شده است، به دقت آن را مطالعه نماید تا بفهمد در حدود چهارده قرن پیش، امام × چه اصول عالی و بلندپایه‌ای را به بشریت عرضه داشته و چه حقوقی را برای مردم در برابر مسئولان امور قائل بوده است که در دموکراسی‌ترین کشورهای جهان در عصر ما، هنوز هم برقرار نشده است؟

در یکی از نامه‌ها که حضرت علی × به یکی از والیان امور مرقوم فرموده است،

دستور می‌دهد:

«فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَأَبْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَأَسِ
بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظْمَاءُ فِي حَيْفِكَ
وَلَا يَبْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ»؛^۱

«برای رعیت، بال تواضع و فروتنی را فرو آر، نرم‌خو و مهربان

باش و رویت را بر ایشان گشاده ساز، و در نگاه و اشاره، بین آنها به

تساوی رفتار کن، تا بزرگان به ظلم تو طمع نکنند و ضعیفان از عدل

تو مأیوس نگردند».

در **نهج البلاغه**، به خصوص روی اصل عدالت اجتماعی و حسن رابطه حاکم

و مسئولان امور با مردم، تأکیدات بلیغ شده و تعلیمات حضرت علی × هدف‌های

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۷ (ج ۳، ص ۲۷).

۳۷۸.....امامت و مهدویت / ج ۱

اسلام را در نظام حکومت و اجتماع اعلام می‌دارد؛ از جمله در خطبه ۲۱۶ می‌فرماید:

«أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ»؛^۱

«پس از حمد و ستایش خدا، خداوند سبحان برای من بر شما به جهت

سرپرستی حکومتتان حقی قرار داده است».

و در خطبه ۲۲۴ می‌فرماید:

«وَاللَّهِ لَأَنَّ أُبَيْتَ عَلَى حَسَبِكَ السَّعْدَانَ مُسَهَّدًا»؛^۲

«به خدا سوگند اگر شب را در حال بیداری بر روی خارهای سعدان

به سر ببرم...».

و نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف و خطبه‌ها و نامه‌های دیگر.

این عدالت، هدف اسلام، هدف قرآن، هدف مکتب حضرت محمدؑ و حضرت

علیؑ و هدف ظهور خاتم‌الاولیا حضرت مهدیؑ است.

رسول خدا و امیرالمؤمنینؑ عدالت را در فرصتی کوتاه و در یک بُعد زمانی

و مکانی محدود، به مردم نشان دادند و چهره مطلق و جامع و کاملش، به وسیله

حضرت مهدیؑ آشکار می‌گردد و از بارزترین و روشن‌ترین صفات و علایم،

مهدی موعودؑ است که در بیش از صد حدیث، آن رهبر دادگستر به این صفت

(عدالت‌گستری) توصیف و معرفی شده است.

در نظام امامت، حاکم در برابر پرخوری ستمگران و گرسنگی مظلومان و افراط

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶ (ج ۲، ص ۱۹۸).

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۴ (ج ۲، ص ۲۱۶)؛ عاملی نیاطی، الصراط‌المستقیم، ج ۱، ص ۱۶۳؛ قندوزی،
ینابیع‌الموده، ج ۱، ص ۴۴۲.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدالت اجتماعی ۳۷۹
و تفریطی که در امور واقع شود، مسئول است.

امام علی × این مسئولیت را در خطبه «ششقیه» چنین اعلام می دارد:
«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ
وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يُقَارُوا
عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعَبِ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»؛^۱
«سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر حضور انبوه
بیعت کننده ها نبود و حجت به داشتن کمک و یاور قائم نمی شد، و خدا از علما
پیمان نگرفته بود، که در برابر پرخوری ستمگر و گرسنگی مظلوم سکوت
نکنند، هرآینه مهار خلافت را بر کوهان آن انداخته و رهایش می کردم».

نظام حکومت حضرت مهدی ×

برنامه زمامداری حضرت مهدی × و روابط کارمندان و متصدیان امور بر اساس
حق و عدالت اجتماعی و بدون هیچ گونه استکبار جریان خواهد یافت و به مردم
چنان که در *نهج البلاغه* است:

«فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيْرَِةِ وَيُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَالسَّنَّةِ»؛^۲

«سیره و روش دادگرانه را برای شما نشان خواهد داد و آنچه را که از

کتاب و سنت مرده باشد، زنده خواهد کرد».

در حدیث است:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۳ (ج ۱، ص ۳۶ - ۳۷)؛ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۵۱؛ ابن مردویه اصفهانی، مناقب علی بن ابی طالب ×، ص ۱۳۵ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۸۸.
۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸ (ج ۲، ص ۲۲)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۵۴۹؛ ج ۵۱، ص ۱۳۰؛ قندوزی، ینابیع الموده، ج ۱، ص ۲۰۷؛ ج ۳، ص ۲۷۱؛ نگارنده، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۳۰۷.

«عَلَامَةُ الْمَهْدِيِّ أَنْ يَكُونَ شَدِيداً عَلَى الْعَمَالِ»؛^۱

«علامت مهدی × این است که بر عمال و کارمندان حکومتی

سخت گیر است».

در حدیثی از امیرالمؤمنین ×، چگونگی بیعت گرفتن حضرت مهدی × و مواردی که بر آن بیعت خواهد گرفت، بیان شده است. از جمله این است که: دزدی نکنند، مرتکب زنا نگردند، به مسلمانی فحش و دشنام ندهند، هتک حرمت کسی را نمایند، به خانه‌ای هجوم نبرند، کسی را به غیرحق نزنند، طلا و نقره و گندم و جو را احتکار و ذخیره نکنند، مسجدی را خراب نمایند، شراب ننوشند، خَزّ و حریر نپوشند، کمر بند طلا نیندند، راهزنی نمایند، راهی را ناامن نسازند، مواد غذایی را احتکار نکنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند.^۲

بر خود نیز شرط می نماید که مانند آنها سلوک کند، از لباسی که آنها می پوشند بپوشد، بر مرکبی مثل مرکب آنها سوار شود، چنان باشد که آنان می خواهند، به اندک راضی گردد، زمین را به یاری خدا از داد پر کند چنان که از ستم پر شده باشد، خدا را چنان که حق پرستش اوست عبادت کند و حاجب و دربان برای خود قرار ندهد.^۳

عقیده به این ظهور و این برنامه‌ها و این گونه رابطه‌ها، بین رعیت و حاکم که باید در تمام جهان مستقر گردد، میزان و معیار اسلامی بودن حکومت‌ها

۱. ابن حماد مروزی، الفتن، ص ۲۲۱؛ مغربی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۵۶۱؛ زرندی، معارج الوصول إلى

معرفة فضل آل الرسول، ص ۱۹۵؛ مرعشی نجفی، شرح احقاق الحق، ج ۲، ص ۳۳۰.

۲. نگارنده، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۳۳۹.

۳. نگارنده، منتخب الاثر، ج ۳، ص ۱۲۸-۱۲۹، بحث مربوط به کیفیت بیعت با امام زمان ×.

عقیده نجات‌بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدالت اجتماعی ۳۸۱

و زمامداری‌ها را مشخص می‌سازد و جهت و هدف تأسیس حکومت را تعیین می‌کند، و معتقد به این ظهور، برقراری این عدالت و این روابط را خواستار می‌شود، روابط استکباری و استضعافی و استعبادی را به هر شکل و صورت که باشد، رد کرده و با آن مبارزه می‌نماید.

معتقد به این ظهور و عدالت اجتماعی اسلامی، اگر مسئول و متصدی کاری باشد، خود را خدمتگزار مردم و برای مردم می‌داند و اگر از افراد عادی است، با مسئولان امور، سلوک خود را عادی و منزله از تملق و فروتنی‌های بی‌مورد می‌سازد و از آنان توقع تبعیض و مسامحه در انجام وظیفه نمی‌کند؛ بلکه در برقراری عدالت اجتماعی با آنان همکاری می‌نماید.

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی ×

با عدل و قسط

در احادیث و اخبار بسیاری که شیعه و سنی در کتاب‌های مورد اعتماد و معتبر حدیث، راجع به اوصاف و علایم و مشخصات حضرت صاحب‌الامر، مهدی منتظر × روایت کرده‌اند، این نشانه و علامت، مشهور و معروف و متواتر است که زمین را پر از قسط و عدل می‌فرماید، چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد. از جمله «احمد بن حنبل» در «مسند»^۱ و «ابوداود» در «سنن»^۲ این علامت را که از اوصاف فعلی و برنامه حکومتی آن حضرت است، از رسول خدا| به این لفظ روایت کرده‌اند:

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِنْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۳؛

«زمین را از مساوات و برابری و عدل و داد پر می‌کند؛ چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد».

و در حدیث دیگر است که فرمود:

«أُبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ! يُبْعَثُ فِي أُمَّتِي عَلَى اخْتِلَافِ مِنَ النَّاسِ
وَرَلَا زِلْ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِنْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا، يَرْضَى

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۳۶ - ۳۷، ۵۲.

۲. ابوداود سجستانی، سنن، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۰.

۳. رک: حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۴، ص ۶۵؛ نگارنده، منتخب‌الاثیر، ج ۲، ص ۶۵.

عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَسَاكِنُ الْأَرْضِ يُقَسِّمُ الْمَالَ صِحَاحًا. فَقَالَ لَهُ
رَجُلٌ: مَا صِحَاحًا؟ قَالَ: بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ النَّاسِ قَالَ: وَيَمْلَأُ اللَّهُ قُلُوبَ أُمَّةٍ
مُحَمَّدٍ غِنَى وَيَسَعُهُمْ عَدْلُهُ»؛^۱

«مژده می دهم شما را به مهدی که او در امت من، به هنگام اختلاف
و سختی ها فرستاده می شود. پس زمین را از مساوات و برابری و عدل و
داد پر می کند، همان طوری که از جور و ظلم پر شده باشد. ساکنان آسمان
و زمین از او خشنود می شوند، مال را در بین مردم به طور صحیح تقسیم
می کند. کسی پرسید چگونه صحیح تقسیم می کند؟ فرمود: در میان مردم
به طور مساوی قسمت می کند و خدا دل های امت محمد را از بی نیازی پر
می کند و ایشان را عدل او فرا می گیرد».

و در روایت دیگر است:

«يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِيُ اسْمَهُ اسْمِي وَخُلُقُهُ خُلُقِي
فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِنْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا»؛^۲

«مردی از اهل بیت من که اسمش، اسم من و خُلقش خلق من است
قیام می کند، پس زمین را از عدل و داد پر می کند، چنان که از ظلم و جور
پر شده باشد».

و در حدیث دیگر از پیغمبر اکرم نقل شده است:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى
يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي، فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِنْتَ جَوْرًا

۱. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۳۷؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۸۴؛ نگارنده، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۶۶.
۲. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۳۷؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۷۱؛ ابن بلبان فارسی، صحیح،
ج ۱۵، ص ۲۳۸؛ نگارنده، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۱۲۶.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدل و قسط ۳۸۵

و ظُلماً؛^۱

«اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خدا آن روز را طولانی و بلند می‌کند، تا مردی از فرزندان من قیام کند، پس دنیا را از عدل و داد پرکند، چنان‌که از جور و ظلم پر شده باشد».

معنای احادیث فوق

شاید بسیاری معنای این احادیث را واضح بدانند و بین «قسط» و «عدل» و همچنین بین «ظلم» و «جور» مانند دو کلمه مترادف فرقی نگذارند و قسط و عدل را به داد، و ظلم و جور را به ستم ترجمه نمایند. بنابراین عطف قسط را به عدل، و ظلم را به جور، یک نوع تأکید بگیرند.

ولی به نظر می‌رسد: در این احادیث، تمام مطلب در تأکید خلاصه نمی‌شود و لفظ قسط و عدل مترادف نمی‌باشند؛ چنان‌که دو کلمه مقابل آنها (جور و ظلم) نیز مترادف نیستند.

توضیح این مطلب حساس و مهم، موقوف بر بیان دو مقدمه است:

مقدمه نخست: نظام امامت، نظام عدل و قسط است

نظام امامت در آن معانی و ابعادش که با نظامات اسلامی یا نظام تمام اسلامی ارتباط دارد، حسن اجرای این نظامات را به عدل و حق عهده‌دار است. این نظامات عبارت‌اند از: نظام فکری و اعتقادی معقول و منطقی، نظام تعادل اخلاقی، نظام متوازن اقتصادی و مالی، نظام عدل اجتماعی، نظام صحیح سیاست

۱. کوفی، مناقب الامام امیرالمؤمنین ×، ج ۲، ص ۱۷۳؛ صدوق، کمال‌الدین، ص ۳۱۸؛ طوسی، الغیبه، ص ۱۸۰، ۴۲۵؛ نگارنده، منتخب‌الاشتر، ج ۲، ص ۲۲۳.

و اداره و حکومت، نظام معتدل ارضا و اشباع غرایز، نظام صحیح آموزش و پرورش و نظامات دیگر.

به عبارت دیگر: نظام امامت، نظام اجرای تمام این نظامات است و شخص امام[×] نمونه اعلا و نمایش عملی و تجسم ظهور تمام برنامه‌ها و نظامات اسلامی است و اگر این عبارت کوتاه نباشد؛ همانند آینه در برابر آفتاب که حاکی از آفتاب است، وجود امام نیز حاکی از حقیقت اسلام و معارف و نظامات اسلام است.

امامت یگانه نظامی است که استثمار و استکبار و استعمار، و استفاده‌های نامشروع را که موجب فاصله‌ها و تقسیم‌بندی‌ها و توزیع‌های غیرعادلانه است، از بین می‌برد و قسط و عدل را برقرار می‌سازد و از افراط و تفریط جلوگیری می‌نماید.

در این نظام، هم قوانینی که اساس عمل است، به عدل و حق و برقراری توازن و تعادل نظر دارد و هم حاکم و نظام حکومت و قوه مجریه‌ای که اجرای این قوانین را به عهده دارد، از طریق عدل منحرف نمی‌گردد.

این یکی از مشخصات و معرف این نظام است که استقرار آن، عدل مطلق و خیر و احسان برقرار می‌کند و اموال و مواد مورد نیاز، و مشاغل و مناصب را به قسط و عدل توزیع و تقسیم می‌نماید و غرایز فطری و جسمی انسان را اشباع و طغیان و سرکشی آنها را مهار می‌نماید چنان‌که بعضی آیات و احادیث به همین معانی نظر دارد؛ مثل آیه:

(الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ

وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ)؛^۱

«آنان‌که وقتی ایشان را در زمین قدرت و تمکن دهیم، نماز را برپا

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدل و قسط ۳۸۷

می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند».

و مانند این حدیث معروف که از حضرت امیرالمؤمنین × روایت شده است و علمای بزرگ در شرح و تفسیر آن، تحقیقات و توضیحات مهمی بیان داشته اند:

«اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ، وَالرَّسُولَ بِالرِّسَالَةِ وَأُولَى الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ

بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»؛^۱

«خدا را با خدا و پیغمبر را با پیامبری و اولیای امر (امامان) را با امر به

نیکی و دادگری و احسان بشناسید».

و مانند این جمله در ضمن احادیث اوصاف حضرت مهدی ×:

«يُقَسِّمُ الْمَالَ صِحاحاً، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: مَا صِحاحاً؟ قَالَ:

بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ النَّاسِ»؛^۲

«حضرت مهدی × مال را به طور صحیح قسمت می نماید، مردی از

معنای آن پرسید، پیغمبر فرمود: به طور مساوی در بین مردم تقسیم

می نماید».

نظام امامت، استضعاف را به هر صورت و شکلی که باشد؛ خواه به صورت استثمار صنعتی، یا استثمار سرمایه داری، یا استثمار فردی و جمعی، و خواه به آن استعباد یا استکبار و یا استعمار بگویند، از میان برمی دارد و با هر نظام استضعاف گر اعلان جنگ می دهد؛ چنان که علی × می فرماید:

«الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ

حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ»؛^۳

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۸۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۷۰؛ ج ۲۵، ص ۱۴۱؛ ج ۱۰۸، ص ۳۵۱.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۳۷؛ اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۸۴؛ نگارنده، منتخب الاثر، ج ۲، ص ۶۶.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳۷ (ج ۱، ص ۸۹)؛ قمی، الاربعین، ص ۱۷۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۳۵۱.

«فرد ذلیل و خوار نزد من عزیز است تا حقّ او را بگیرم، و قوی در

نزد من ضعیف است تا حقّ ضعیف را از او بگیرم».

«عدی بن حاتم» در ضمن آن سخنرانی بسیار مشهور و معروفی که در مجلس معاویه و به درخواست و اصرار او، پیرامون شخصیت حضرت علی × ایراد کرد - که برای هر جمله و فrazش، آن‌هم در چنان موقعیت حساسی، نمی‌توان قیمت قائل شد - و معاویه را تحت‌تأثیر قرار داد، می‌گوید:

«لَا يَخَافُ الْقَوِيَّ ظُلْمَهُ، وَلَا يَيْئَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ»^۱.

قوی و ضعیف هر دو در امان بودند، قوی از عدل علی × نمی‌ترسید؛ چون می‌دانست هرگاه بخواهد او - قوی که خلاف کرده - را کیفر و مجازات کند، از حدّ قانون تجاوز نمی‌نماید و به هوای نفس و کینه شخصی کیفر نمی‌دهد، ضعیف نیز از عدل او مأیوس نمی‌گردید؛ چون می‌دانست اگر تمام اقویا و زورمندان در یک صف بایستند و یک نفر ضعیف در صف دیگر، علی × در کنار ضعیف می‌ایستد و از او حمایت می‌کند. او حاکم و زمامداری است که هرگز حقّ ضعیف را وانمی‌گذارد و از احقاق حقّ او صرف‌نظر نمی‌کند.

مقدمه دوم: بحثی در الفاظ مترادف

علما و محققان علم لغت و ادب می‌گویند: اختلاف عبارات و اسما، دلالت بر اختلاف معانی دارد و عطف کلمه‌ای بر کلمه دیگر، در صورتی صحیح است که از کلمه دوم، معنایی غیر از معنای اوّل اراده شود؛ مثلاً اگر زید لقبش عالم یا فیلسوف باشد، نمی‌گویند: زید و فیلسوف آمد.

در این موضوع به نهج البلاغه مراجعه نمایید، تا نظام عمل و ضداستضعاف امامت را بشناسید.

۱. محدث قمی، سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۸۴.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدل و قسط ۳۸۹

بنابراین آنچه در قرآن و احادیث شریفه و کلام عرب و عجم آمده است، هنگام عطف دو لفظ متقارب المعنی به یکدیگر از لفظ معطوف، معنایی غیر از معطوف علیه اراده شده است؛ بلکه می گویند: محال است در لغت واحد، لفظ مختلف و معنا واحد باشد، چنان که بسیاری از نحویین و لغویین گمان کرده اند. حتی اینکه محققان می گویند: موردی نداریم که حرکت دو کلمه مختلف باشد، ولی معنا واحد باشد؛ مثلاً الفاظی که بر وزن «مفعال»، «مفعل»، «فعول» و «فعال» باشند، هر کدام معنایی را افاده می نمایند که دیگری آن معنا را افاده نمی کند و فردی که محقق نباشد، گمان می کند تمام این صیغه ها، فقط مفید مبالغه می باشند. وقتی اختلاف حرکات موجب اختلاف معانی باشد، به طریق اولی اختلاف کلمات باید براساس اختلاف معنا باشد.^۱

بنابراین در این احادیث، به طور مسلم از «قسط» معنای «عدل» و از «عدل» معنای «قسط»، همچنین از «جور» معنای «ظلم» و از «ظلم» معنای «جور» اراده نشده است و از هر لفظ و کلمه، معنایی غیر از کلمه دیگر اراده شده است. لذا برای فهم دقیق مقصود و معنای این احادیث و معنای این چهار کلمه، وقتی منفرداً یا با عطف به یکدیگر، در کلامی آمده باشند، مراجعه به کتاب های معتبر لغت و کلمات لغویین، به طور اختصار و به مقداری که بحث زیاد طولانی نشود لازم است.

تاج العروس - که یکی از کتب معتبر لغت است - در مورد کلمه «جور» می گوید:

۱. رجوع شود به *الفروق اللغویه*، ص ۱۳ - ۱۶، الباب الاول: في الابانة عن كون اختلاف العبارات، موجباً لاختلاف المعانی في كل لغة.

«الْجَوْرُ نَقِيضُ الْعَدْلِ؛ جَارَ عَلَيْهِ يَجُورُ جَوْرًا فِي الْحُكْمِ؛ أَيُّ ظَلَمَ، (وَ) الْجَوْرُ ضِدُّ الْقَصْدِ أَوْ الْمَيْلِ عَنْهُ»؛^۱

«جور نقیض عدل و به معنای ستم در حکم کردن است و به معنای ضد

میانه روی و انحراف از آن نیز آمده است».

لسان العرب نیز - که یکی از کتاب‌های مورد اعتماد لغت است - «جور» را مانند *تاج العروس* معنا کرده است.^۲

ابوهلال عسکری در *الفروق اللغویه* می‌گوید: «جور خلاف استقامت در حکم است؛ لذا خیانت جزئی را ظلم می‌گویند، نه جور؛ اما گرفتن مالی را از صاحبش به زور و جبر، هرچند یک درهم باشد، جور می‌گویند».^۳

معنی ظلم

زبیدی در *تاج العروس* گفته است: «ظلم، تصرف در ملک غیر و از حد گذشتن است».^۴

ابن منظور در *لسان العرب* می‌گوید: «ظلم، چیزی را در غیر جا و غیر موضع خود گذاردن است».^۵

راغب اصفهانی نیز در *مفردات*، ظلم را مثل *لسان العرب* معنا نموده است.^۶

۱. زبیدی، *تاج العروس*، ج ۶، ص ۲۱۷.

۲. ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۴، ص ۱۵۳.

۳. عسکری، *الفروق اللغویه*، ص ۱۷۲.

۴. زبیدی، *تاج العروس*، ج ۱۷، ص ۴۴۷.

۵. ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۲، ص ۳۷۳.

۶. راغب اصفهانی، *مفردات*، ص ۳۱۵.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی[×] با عدل و قسط ۳۹۱

معنی عدل

امیرالمؤمنین[×] در پاسخ این پرسش که کدام یک از عدل و جود افضل است، فرمود:

«الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا»؛^۱

«عدل و دادگستری کارها را سر جای خود می‌نشانند».

چنان‌که در *تاج العروس*^۲ و *لسان العرب*^۳ آمده است، عدل ضدجور است و آن چیزی است که در نفوس، مستقیم شمرده شده و میانه‌روی باشد و ترک افراط و تفریط و حکم به حق است و عادل آن کسی است که هوای نفس، او را از حق منحرف نمی‌کند که حکم به جور بدهد.

راغب اصفهانی می‌گوید: «عدل، تقسیم و تقسیط کردن به مساوات است»؛^۴ بنابراین روایت شده است:

«بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»؛^۵

«آسمان‌ها و زمین، با عدل و تقسیم مساوی و برابر برپا است (که اگر در اجزا و اعضا و اشیای آن کم و زیادی بود و هرچیز و هر رکنی از آن، از آنچه باید داشته باشد، چیزی کم می‌داشت یا چیزی زیادتر بر آن بود، برپایی آسمان و زمین به هم می‌خورد)».

۱. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷ (ج ۴، ص ۱۰۲)؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۷۳.

۲. زبیدی، تاج العروس، ج ۱۵، ص ۴۷۱.

۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۳۰.

۴. راغب اصفهانی، مفردات، ص ۳۲۵.

۵. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۲۶۶؛ ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۳.

از این عبارت معلوم می‌شود که عدل و توزیع و تقسیم برابر و متساوی به این نیست که تمام اشیا از هر چه باید داشته باشند، مانند هم داشته باشند؛ بلکه غرض این است که همه آنچه را و به هر مقدار که باید داشته باشند و آنچه را که داشتن آن، در بقای این نظام مؤثر است و آسمان و زمین و منظومه‌ها و کهکشان‌ها و کوه و دریا و آب و انسان و حیوان و کلیه جانداران و جماد و نبات و معادن به آن برقرار است، باید داشته باشند.

معنی قسط

راغب اصفهانی در *مفردات* می‌گوید:

«الْقِسْطُ هُوَ النَّصِيبُ بِالْعَدْلِ»؛^۱

«قسط، نصیب و سهم‌گذاری با عدالت است».

در *لسان‌العرب*^۲ و *تاج‌العروس*^۳ آمده است: قسط، عدل و حصه و نصیب است. و گفته شده است: اقساط (به کسر همزه) فقط عدل در قسمت است. در حدیث آمده است:

«إِذَا حَكَمُوا عَدَلُوا، وَإِذَا قَسَمُوا قَسَطُوا»؛^۴

«وقتی حکم برانند عدالت کنند، و زمانی که قسمت کنند به عدالت

قسمت نمایند و به عدل و انصاف نصیب و حصه بدهند».

ابوهلال عسکری در *الفروق اللغویه* می‌گوید: فرق بین نصیب و قسط این

۱. راغب اصفهانی، *مفردات*، ص ۴۰۳.

۲. ابن منظور، *لسان‌العرب*، ج ۷، ص ۳۷۷.

۳. زبیدی، *تاج‌العروس*، ج ۱۰، ص ۳۷۸ - ۳۷۹.

۴. طبرانی، *المعجم الاوسط*، ج ۳، ص ۸۳؛ همو، *المعجم الصغیر*، ج ۱، ص ۸۰.

عقیده نجات‌بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی× با عدل و قسط ۳۹۳

است که نصیب بر آنچه کمتر و زیادت‌تر از استحقاق باشد، اطلاق می‌شود؛ ولی قسط حصه‌ای است که به عدل و استحقاق معین شده است و گفته می‌شود:

«قَسَطَ الْقَوْمُ الشَّيْءَ بَيْنَهُمْ، إِذَا قَسَمُوهُ عَلَى الْقِسْطِ»؛^۱

«مردم چیزی را در میان خود قسط کردند، یعنی: زمانی که آن را بین

خود به قسط و مساوات تقسیم کردند».

و جایز است که گفته شود: قسط اسم است از برای عدل در قسمت و گفته شده

است: قسط آن نصیبی است که شخص استحقاق آن را دارد و به آن نیازمند است.

قسط در قرآن مجید

در قرآن مجید، ماده «ق س ط» مکرر آمده است؛ از جمله در آیه:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ

لِيُقْسَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛^۲

مفاد آیه این است: فرستادن پیامبران با دلایل و نشانی‌ها و نازل کردن کتاب و میزان، برای برپایی و قیام مردم به قسط و عدل است. اگرچه ظاهر این است که از قسط، معنای عام و عدل کلی و مطلق اراده شده است؛ ولی در آوردن کلمه قسط به جای عدل، شاید این عنایت باشد که خواننده و شنونده به نصیب به عدل و حق و نظم اقتصادی، و اهمّیت مداخله آن در قیام اجتماع به عدل متوجّه گردد.

ضمناً به این نکته هم باید توجه داشت که مکتب انبیا در اعصاری که تعادل مالی و اقتصادی در برقراری جامعه به عدل مؤثر شناخته نمی‌شد، آن را پیشنهاد

۱. عسکری، الفروق اللغویه، ص ۵۴۱.

۲. حدید، ۲۵.

۳۹۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

کرده و هدف فرستادن پیامبران و وحی و تعالیم و برنامه و کتاب بر آنان، نظم مالی و اقتصادی را نیز متضمن می‌باشد.

چون عدل مطلق، بدون تعادل مالی و نظم اقتصادی محکم و برنامه صحیح در تولید و توزیع حاصل نخواهد شد.

در آیه دیگر می‌فرماید:

(قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ)؛^۱

«بگو پروردگار من فرمان به قسط داده است».

که از این آیه نیز یا معنای عدل عام و مطلق مراد است، یا خصوص تقسیم و توزیع به نصیب حق و عدل.

و از جمله این آیه است:

(شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَانِمًا

بِالْقِسْطِ)؛^۲

در این آیه نیز ظاهر این است که از قیام خدا به قسط، همین اراده شده است که همه چیز را طبق حکمت، به نصیب معین و به مقداری که لازم باشد، آفریده است:

نموده خلق، هر	جهان آراسته، آن
چیزی که باید	سان که شاید
چنان داده نگارش	که به، هرگز
این جهان را	نیابد زان، گمان
از او عالم شده	را
آنسان منظم	که نه در آن
	زیاد ونه در آن

۱. اعراف، ۲۹.

۲. آل عمران، ۱۸. «خداوند گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست؛ و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‌دهند درحالی که قیام به قسط دارند».

ظاهر این است که عدل در حکم اراده شده است.

قسط در نهج البلاغه

در نهج البلاغه نیز قسط به همین معنای تقسیم به عدل و استحقاق طبق نظام آمده است.

مانند اینکه در وصف آفرینش طاووس در خطبه ۱۶۵ می فرماید:

«وَقَلَّ صِبْغٌ إِلَّا وَقَدْ أَخَذَ مِنْهُ بِقِسْطٍ»؛^۱

«و کم تر رنگی می توان یافت که طاووس سهمی از آن را نداشته باشد».

و در خطبه ۱۸۵ در وصف حضرت باری تعالی می فرماید:

«وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ»؛^۲

«خدا میان مخلوقاتش به قسط و داد رفتار کرد (هرچیز را با عدل

و حصه متعادل و موافق با نظام آفرید) و در حکم خود با عدل و داد بر

آنها حکم فرمود».

ابعاد متعدد عدل

باید توجه داشت: بسیاری از مردم در تعریف عدل و اطلاق لفظ عادل مسامحه می نمایند و نظامی را که رهبر سیاسی و کسی که اداره امور را در آن نظام در اختیار دارد، به اغراض شخصی و منافع خود و کسان خود حکومت نکند و قانونی را که هست و به دست دارد در حق همگان یکسان اجرا نماید، عادل

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۵ (ج ۲، ص ۷۴).

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵ (ج ۲، ص ۱۱۵).

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدل و قسط ۳۹۷
می گویند. خواه مردم آن قانون را به حق و علم و فهم قبول کرده باشند، یا از راه
جهل و اشتباه یا تحمیل پذیرفته باشند.

مثلاً انوشیروان را دادگر و نظام او را عادل می گویند، باینکه نظامی که
انوشیروان بر اساس آن حکومت داشت، نظام استضعاف و استعباد و استبداد
و کثیف ترین نظام طبقاتی بود و این انوشیروان بود که حکومت را حق خود
می دانست و آن را مثل اموالی که از قباد - پدرش - ارث برده بود، حق خود
می دانست و خاندان و افراد دیگر را از آن محروم می شمرد.

این حاکم و حکومت بود که آن نظام ناهنجار غیر عادلانه را حفظ می کرد
و تبعیضاتی را که بود، اجرا می نمود.^۱

داستان تهی شدن خزانه و نیاز انوشیروان به پول برای جنگ با روم و پیشنهاد
مرد کفش فروش به پرداخت پول مورد نیاز در برابر رفع تبعیض و لغو محرومیت
فرزندش از تحصیل علم، که فردوسی نیز آن را در **شاهنامه** آورده است، یکی از
ادله فساد آن نظام است.

وقتی پیشنهاد کفش فروش را به شاه رساندند، قبول نکرد و چنان که در **شاهنامه**
است، گفت:

مبادا کزو سیم	برو همچنان باز
خواهیم و دُر	گردان شتر
هنرمند و بادانش	چو بازارگان بچه،
	گردد دبیر

۱. مخفی نماند: حدیثی به این لفظ: «ولدت في زمن الملك العادل» (ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۴۹؛ محدث قمی، سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۷۵)؛ به پیغمبر نسبت داده اند که اعتبار آن ثابت نیست و محققان و اهل فن آن را از اخبار موضوعه (جعلی) شمرده اند. (فتنی هندی، تذکره الموضوعات، ص ۸۸؛ عجلونی، کشف الخفاء، ج ۲، ص ۳۴۰ - ۳۴۱) و قرائن و شواهد هم ضعف آن را تأیید می نماید که در اینجا مجال شرح و بیان آن نیست.

و ییادگیر	چون فرزند ما
دبیری ببایدش	برنشیند بهتخت
پیروزبخت	هنر ناید از مرد
بدین کار دیگر	موزه فروش
تو با من مکوش	

بدیهی است عامه و عوام، اگر چنین حاکمی را عادل و دادگر بدانند، عقلاً و روشنفکران این نظام و کسی را که حافظ این نظام غیرانسانی و تبعیض‌گر است، دادگر نمی‌خوانند و مجری قانون انحصار علم به طبقه خاص و شاهزادگان و لشکریان را ظالم و ستمکار می‌گویند.

چنان‌که «یان اسمیت» - رهبر رژیم نژادپرست آفریقایی - که مجری قوانین حکومت «رودزیا» است، ظالم است و حکومت‌هایی که طرفدار و حامی او هستند، ستمکارند. همچنین حاکم نظام کمونیستی و رژیم سرمایه‌داری، چون هر دو رژیم از جهاتی با کرامت و آزادی و شرافت انسان و حقیقت و واقعیت و فطرت مخالف است، ستمگرند.

چنان‌که حاکمی که با زور و قدرت شخصی حکومت را به‌دست گرفت و خود را بر مردم تحمیل کرد، اگرچه در رتق و فتق و حل و فصل امور براساس عدل و قسط حکومت کند، ظالم است.

بنابراین، این‌گونه عدل‌های عامیانه و عوام‌پسند را نباید عدل شمرد، هرچند به‌گونه‌ای و به نسبت ظلم مطلق آن را عدل گویند و هرچند یکی از ابعاد عدل را واجد باشد. آنچه را می‌توان عدل مطلق دانست که از هیچ جهتی ظلم نباشد و به هرگونه‌اش که بنگری، عدل باشد و تمام ابعاد عدل را که به چند بُعد مهم آن

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدل و قسط ۳۹۹
ذیلاً اشاره می شود، واجد باشد:

الف) عدل حاکم

عدل حاکم، که حکومت او مشروع باشد و بر اساس زور و استبعاد و به منظور فرمان رانی و تسلط بر مردم و تحمیل بر خلق الله و ملاحظه هوی و هوس و غرض و منافع شخصی خود و اشخاص معین و طبقه و حزب و گروه و جمعیت خاص و تبعیض نباشد و حاکم بر مبنای نادرستی برگزیده نشده باشد و فقط تقوا میزان انتخاب باشد، که اگر فرضاً حاکم یا قاضی، دیگری را از خود لایق تر و شایسته تر بشناسد، بدون تعلل و مسامحه، کرسی حکومت را به او واگذار نماید و قوانین بر پایه مساوات اجرا گردد و ستمی وجود نداشته باشد که این قسم، بُعد سیاسی عدل و قسط است.

ب) بُعد قانونی قسط و عدل

از این بُعد، به عدل قانون تعبیر می کنیم و مقصود این است که در قوانین، مصالح و منافع همگان، واقع و حقیقت نیازمندی های افراد جامعه و خواسته های حقیقی و فطری و غرایز بشر منظور شده باشد و برای فرد و طبقه و صنف خاصی در شرایط متساوی امتیازی نباشد و بر قانون فطرت بشر تحمیل نباشد. نصیب هرکس را از نعمت ها و مواهب به عدل و استحقاق تعیین کند و نقشه توزیع و تقسیم اشیا و مواد طبیعت، در زندگی آزاد انسان ها پیاده گردد و همه سهم واقعی خود را ببرند.

مثلاً از نعمت هوا، انسان، حیوان و نبات، هر یک به مقدار نیازی که دارد، بهره می برند. یا از نعمت آب و مواد غذایی، تمام اجزا و اغصان و اوراق و شاخ

۴۰۰.....امامت و مهدویت / ج ۱

و برگ یک درخت، به‌طور مساوی بهره می‌برند؛ یعنی هیچ‌یک بیشتر از آنچه باید ببرند و کمتر از آن، نصیبشان نمی‌شود. نه اینکه همه مقدار واحد و به اندازه واحد می‌برند؛ بلکه هرکدام آنچه را که لازم دارند.

فرضاً ماده‌ای که برگ از آن ساخته می‌شود، با ماده‌ای که شکوفه و میوه لازم دارند، هرکدام سهم خود و آنچه را که لازم دارند و حقشان باشد، می‌برند؛ مانند اعضای بدن که به هرکدام مواد لازم می‌رسد.

نظیر این نقشه در زندگی انسان‌ها و معاش و تولید و توزیع نعمت‌ها وقتی پیاده شود، عدل و نصیب به عدل، استحقاق و سهام صحیح و متعادل برقرار می‌گردد. ناموس عدل و قسط، چنان‌که در عالم تکوین است، باید در عالم اختیار و محیط خداداد آزاد بشر نیز مقرر باشد و استفاده از مواهب و مواد لازم مادی و معنوی، به‌قدر استعداد و کفایت و اشباع غرایز، در دسترس هرکس باشد که برای سالخوردگان و افتادگان، حتی دیوانگان و حیوانات هم در این تقسیم به قسط، سهم کافی مقرر باشد.

ج) بُعد اقتصادی قسط و عدل

این بُعد که آن را عدل اقتصادی می‌گوییم، عبارت از این است که بر اساس قانونی بودن حق مالکیت اختصاصی،^۱ قوانین اقتصادی و مالی، کار و نظامات مشاغل به قسط، نصیب به عدل، تنظیم سهام و جلوگیری از تورم، تراکم بی‌رویه

۱. قانونی بودن حق مالکیت اختصاصی، منافعی با مالکیت حکومت و جامعه به تفسیرهایی که در فقه مذکور است، نیست، مانند موقوفات عامه و اراضی «مفتوح العنوه» (آنچه را حکومت به احیا یا احداث یا وسایل شرعی دیگر تملک نماید) پس مقصود از این عبارت انحصار نیست، بلکه غرض فقط قانونی بودن حق مالکیت اختصاصی است، مثل مالکیت ملی و اشتراکی و در کنار هم.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی[×] با عدل و قسط ۴۰۱
و غیرمتعارف سرمایه‌ها، منع احتکار و ترتیب تولید، مطابق کردن عرضه با تقاضا،
توزیع عادلانه و صحیح محصولات، متعادل ساختن قیمت‌ها و دستمزدها
به طوری که هرکس بتواند با دادن آنچه دارد، از کار یا مزد کار، نیازمندی‌های
متعارف خود را بگیرد، نظر داشته باشد.

حکومت نیز بر اساس معیارهای دقیق و صحیح، صلاحیت و اختیار قانونی
داشته باشد که عدالت اقتصادی را بدون اینکه به حق کسی تجاوز نماید برقرار
کند، مسئول و متعهد باشد که با تمام قوا، عدل اقتصادی، مبارزه با فقر
و محرومیت از معاش متوسط و متناسب را در رأس برنامه‌های حکومتی خود
قرار دهد و جامعه و افراد را از فقر و ورشکستگی و افلاس نجات دهد و با
تدابیری مثل ایجاد کار و عرضه مواد مورد حاجت و عمران و احیای اراضی
موات و بایر، احداث قنوات و چاه‌های عمیق و برپا ساختن کارخانجات، و تدابیر
مشروع دیگر از تصاعد سطح مخارج، فقر و بیکاری، گرانی و فاصله‌های
نامتعارف جلوگیری نماید.

(د) بُعد اجتماعی قسط و عدل

به موجب این بُعد که همان عدل اجتماعی است:

اولاً: قوانین صحیح، روابط افراد را با یکدیگر و روابط آنها را با حکومت، بر
اساس عدل و حق و منزه از استکبار و استضعاف مقرر می‌دارد و به تمام افراد،
حق نظارت بر اجرای قوانین داده می‌شود که طبق آیه:

(وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛^۱

۴۰۲.....امامت و مهدویت / ج ۱

«مردان و زنان مؤمن همه یارویاور یکدیگرند، مردم را به کار نیکو

و ادار و از کار زشت منع می‌کنند».

امربه معروف و نهی ازمنکر نمایند؛ بلکه مسئول و متعهد باشند که این نظارت را انجام دهند.

علاوه، با یکدیگر در روی کار آمدن و روی کار بودن نظام صالح همکاری داشته باشند.

ثانیاً: افراد، به پیروی از قانون و ندای ایمان و وجدان مکلف هستند که تمام مقررات عدل و قسط را در رشته‌های مختلف، نسبت به خود و دیگران رعایت نمایند که جامعه و افراد، از جانب هر فردی امنیت داشته باشند و حسن‌ظن و حمل بر صحت در هر مورد، خیال هرکس را راحت سازد، و خیانت و غش و تقلب در جامعه مطرود و معدوم یا بسیار نادر و کم‌زمینه گردد.

ثالثاً: حکومت هم باید در این امور مشارکت کند و برنامه‌هایی اجرا نماید و وضع سلوک و استقبالش را از مردم متواضعانه و به نحوی قرار دهد که مردم، در نظارت بر امور تشویق و تقدیر شوند. چنان‌که باید تعلیم و تربیت و ارشاد نیز در اینجا با نقش مهم و سازنده، افراد را رشید و زنده و آگاه بسازد که خود را مسئول و متعهد حسن جریان امور بشناسند و از جنایت و تجاوز به حق و سهم دیگری پرهیز نمایند.

علاوه بر این ابعاد، ابعاد دیگر نیز هست، مثل: عدل در تعلیم و تربیت که علم و دانش و آموزش و پرورش برای همگان باشد، نه فقط قانون، انحصاری بودن آن را لغو کرده باشد؛ بلکه عملاً نیز به نحوی باشد که افراد مستعد بتوانند ترقی علمی داشته و تا آنجا که امکان دارد، برابر امثال و آقران خود جلو بروند.

باید از استعدادها که مواهب خدا به همه خلق است، استفاده شود

عقیده نجات‌بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی[×] با عدل و قسط ۴۰۳
و تعلیم و تعلم، کار و شغل، مقدّس و عبادت خدا تلقی شود و تأسیس مدارس
و دانشگاه‌ها برای کسب و جلب منافع مادی نباشد.

بالاخره تمام ابعاد مختلفی که عدل دارد، باید تأمین شود تا عدل مطلق مستقر
و برقرار شود. و از همه مهم‌تر عدل فکری و اعتقادی که به‌منزله زیربنا است،
باید تأمین شود تا عدل مطلق، مستقر و برقرار شود و تنها با اصلاح دادگستری،
عدل مستقر نمی‌شود؛ بلکه برای عدل در داوری و دادگستری، هم دادگستری
باید اصلاح شود؛ یعنی قوانین آن و برنامه‌های داوری و شرایط قاضی و شهود
عادلانه باشد و هم قوانینی که قاضی به آنها استناد می‌کند و قوانین اقتصادی
و مربوط به حقوق مالی و سهام، به‌منظور احقاق حق و رسیدن هرکس به حق
واقعی تشریح شده باشد، که بدون یکی از این دو، عدل مفهوم واقعی نخواهد
داشت و دستگاه قضا و داوری، دستگاه عدل و قسط نخواهد بود.

هم برای توزیع صحیح و اینکه هرکس در امور مالی به حق خود و سهم خود
و نیاز واقعی خود برسد و توازن اقتصادی موجود شود، نظام اقتصادی عادلانه
لازم است و هم برای عدل در حکم و داوری.

اگر بگوییم: عدل، مفهومی روبنایی دارد و از شکل روابط بین فرد و دیگران
و روابط هیئت‌حاکمه با مردم سخن می‌گویید، و قسط مفهومی زیربنایی دارد و آن
را به سهمی که یک فرد یا گروه، از مواهب مادی و معنوی و امکانات اجتماعی،
در قبال نقشی که در جامعه دارد، تفسیر کنیم، مفهوم لغوی و عرفی این دو واژه
عوض نمی‌شود و در قبال هم قرار نمی‌گیرند، تا آنجا که عدل خشنود و راضی
است، قسط خشمگین باشد و آن‌کس که در جامعه به‌واسطه ناتوانی، نقشی
به‌عهده ندارد، بی‌سهم باشد.

مفهوم عدل مطلق، میانه‌روی و اعتدال در تمام امور است؛ خواه در اعتقادات

۴۰۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

باشد و خواه در روابط مخلوق با خالق یا با مخلوقات دیگر، از انسان و حیوان و نبات و جماد و غیره؛ خواه در اخلاق و معنویات یا در امور مادی و مالی و اقتصادی باشد؛ خواه در افعال و وظایف فردی یا در وظایف سیاسی و اجتماعی، بالاخره همه عدل است و در همه باید رعایت عدل شود.

این، هم مفهوم عدل است و هم مفهوم قسط، با این تفاوت که قسط، در امور مالی و مادی و حقوقی و قابل تقسیط و مرافعات و محاکمات و تقسیمات سهام، صراحتش بیشتر و ظاهرتر است. به این نحو که استثنای این موارد از کلمه قسط، بسا مستهجن و ناستوده باشد؛ ولی عدل در شکل روابط بین فرد و دیگران، روابط هیئت حاکمه با مردم و هر قوی با ضعیف ظاهرتر می‌باشد. به هر حال، عدل در تمام این موارد، هرکجا با توزیع سهام ربط داشته باشد، باید بر اساس حق و واقع باشد و عدل بر آن صادق خواهد بود و هرکجا عدل صادق بود، قسط به معنای اعم نیز بر آن صادق است.

بنابراین در صورت نابرابری سهام و نرسیدن «محکوم^۱» به سهم حقیقی و حق واقعی خود، حکم به آن، حکم به عدل نخواهد بود، هرچند طبق قانون پذیرفته شده باشد.

بالاخره عدل مطلق و قسط مطلق، وقتی حاکم می‌شود که آنچه جنبه زیربنایی و روبنایی دارد، همه عادلانه باشد؛ زیرا هرکدام از این دو عادلانه نباشد، عدل برقرار نیست و همیشه هم چنان نیست که آنچه در نظر بعضی از مردم، یا بعضی از مکتب‌ها جنبه زیربنایی دارد، به تبع آن روبنا نیز اصلاح گردد. به عبارت دیگر: درستی زیربنا علت درستی روبنا نیست؛ بلکه نظیر مقتضی است که با عدم شرایط یا وجود موانع مؤثر واقع نمی‌شود و چنان نیست که مثلاً اگر نظام مالکیت دگرگون شود، به گفته آنان که دگرگونی آن را لازم و زیربنا

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدل و قسط ۴۰۵
می دانند، آنچه روبنا است، خودبه خود اصلاح گردد، و خلاف عدل انجام نگیرد،
که بگویند: قسط که آمد، عدل هست؛ اما عدل که آمد، ممکن است قسط نباشد.
نه این طور نیست.

هم اکنون در جوامعی که نظام مالکیت در آنها دگرگون شده است، هزاران گونه
نابسامانی ها و عیب و علت ها وجود دارد که با اجرای قوانین صحیح، هم
نمی توان روبنای آن را اصلاح و برطرف نمود.
این مکتب ها هم در تعیین و تشخیص زیربنا، در افراط و مبالغه و انحراف
و انحصار افتاده اند و هم در روبنا؛ زیرا زیربنایی که تعیین کرده اند، اصلاح
و تنظیم عادلانه نیافته است.

تقسیم سهام بر اساس واقع

راجع به عدل و قسط به معنای تعیین و تقسیم سهام، بر اساس واقعی هرکس،
توضیح داده می شود که هرکس از مواهب مادی و معنوی به میزان احتیاج
و نیازمندی خود سهم دارد؛ مثل خوراک، پوشاک، همسر، خانه، پزشک، دارو،
وسیله سواری، تفریحات سالم، مدرسه و تعلیم و تربیت صحیح و چیزهایی از این
قبیل؛ این مواهب و مواد باید در اختیار همه باشد و امکاناتی باشد که هر فردی
اگر می تواند شخصاً با شغل و عمل و نقشی که در جامعه دارد، آن را تهیه نماید
و الا هم دیگران و هم حکومت وظیفه دارند که این امور را در اختیار اشخاصی
که شغل و عوایدشان وافی نیست، قرار دهند.

در اسلام تأمیناتی هست که از طرق مختلف و برنامه های متنوع، این موضوع
عملی می شود و این برنامه ها از وجدان و ضمیر و عقاید شروع می شود، تا به
عالم عمل و تا سرحد ایثار پیش می رود.

۴۰۶.....امامت و مهدویت / ج ۱

بالاخره حتی برداشتن خاری و سنگی از راه مسلمانان، جزء ایمان شمرده می‌شود و آسان‌ترین حقّ برادر مؤمن بر برادرش این است که دوست بدارد برای او آنچه را که خود دوست می‌دارد، و ناخوش داشته باشد برای او آنچه را که برای خود ناخوش می‌دارد.

اما ارزش واقعی کار و ارزش اجناس و اشیا و اعمال، در صورتی که صاحب عمل یا جنس، خریدار و فروشنده و گیرنده و دهنده، هر یک با رضا و رغبت و طیب نفس اقدام نمایند، خلاف عدل و قسط نیست و از یکدیگر سهم و چیز بیشتری طلبکار نمی‌باشند، هر چند ناچار به معامله شده باشند.

مثلاً در تابستان، اگر یک نفر در نقطه‌ای دور از آبادی، یخ داشته باشد و دیگری از راه ناچاری واقعی یا عرفی، آن را بیشتر از قیمت آن در شهر از او خریداری کند یا اگر کسی برای معالجه خود یا فرزندش، جنسش یا مالش را کمتر از قیمت متعارف بفروشد، از سهم او چیزی کم نشده است؛ یعنی واقعاً از خریدار، چیزی بیشتر طلبکار نیست.

بله در نظام صحیح و کامل، هر کس سهمی دارد که باید جامعه آن را بدهد، یا حکومت که وکیل و نماینده جامعه است، آن را تأمین نماید؛ ولی به‌عنوان حقّ فردی از افراد دیگر چیزی طلبکار نیست و حکم طبق قوانین مالی و معاملاتی، براساس:

(إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ)؛^۱

«مگر آنکه تجارتي از روی رضا و رغبت کرده باشید».

حکم خلاف قسط نیست و این مانند این است که باید نظام بهداشتی،

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدل و قسط ۴۰۷

بهداشت را تأمین نماید که از بسیاری امراض مصونیت باشد، حال اگر آن نظام بهداشتی، وظیفه خود را به نحو کامل انجام نداد، یا نتوانست انجام دهد و فردی بیمار شد و نیازمند به دارو گشت و دارو خرید، از داروساز و داروفروش چیزی طلبکار نیست و خرید دارو و فروش آن برخلاف قسط نیست. خلاف قسط و عدل در برنامه‌های بهداشتی، یا وضع اجرای آن و یا عمل خود شخص است.

لذا بر حکومت لازم می‌شود که برای جلوگیری از این ناچاری‌ها، عرضه را در هر مکان و زمان طوری قرار دهد که وضع غیرعادی پیش نیاید. مثلاً در راه‌ها و مسیر مسافران، همه جا وسایل مورد نیاز در اختیار مردم باشد و برای متعادل ماندن قیمت‌ها تدابیری اتخاذ کند که هم قانونی باشد و هم احترام مالکیت و آزادی افراد برقرار باشد.

مثلاً برای کنترل قیمت کرایه وسایط نقلیه، اگر خارج از حد متعارف و موجب عسر و حرج باشد، وسایط دولتی را نیز در کنار آنها بگذارد که به قیمت متعادل، حمل و نقل را عهده‌دار باشند، یا بیمارستان و دارو و پزشک در اختیار مردم بگذارد که کسی از راه ناچاری، مال یا عمل خود را به کمتر از قیمت متعارف نفروشد. همچنین با اجرای قانون منع احتکار، شرایط غیرعادی را از بین ببرد، یا از افرادی که بازار سیاه می‌سازند و با خرید اجناس و اتلاف آنها و انحصار آن به خودشان قیمت را بالا می‌برند، جلوگیری نماید و مانع از اسراف و تبذیر گردد.

همه اینها در قوانین اسلام پیش‌بینی شده است. در قوانین مقدس اسلام، مواد و اصول و فروعی که برای رفع تمام مشکلات کافی باشد، وجود دارد.

مع ذلک اگر در مواردی استثنایی مخصوصاً نسبت به اشیای غیرلازم اتفاق افتاد، نمی توان گفت: خریدار یا فروشنده اگر باهم تراضی کردند، آنچه داده اند و گرفته اند، سهم واقعی آنها نبوده و یکی از آنها بیشتر طلبکار است؛ زیرا به قیمت واقعی معامله نکرده اند؛ بلکه اصولاً سهم واقعی در اینجا همان است که به آن تراضی کرده اند.

اگر کسی بگوید: دگرگون کردن نظام مالکیت و الغای مالکیت اختصاصی بر وسایل انتاج و تولید، مثل کارخانه و زمین و آب، موجب می شود که هر کارگر، سهم و نتیجه رنج و زحمت خود را ببرد و به نسبت عمل و اثرش، در انتاج و تولید سهم بگیرد و سهم واقعی همین است و کسی که اثری در انتاج و تولید ندارد، چه سهمی دارد، و برای مالک شدن و سهیم بودن، چه زحمتی غیر از زمین داری یا کارخانه داری کشیده است، این استعمار است و باید از بین برود.

پاسخ داده می شود: اولاً: پیرامون دگرگون ساختن نظام مالکیت و مفهوم آن و اینکه باید به طور مطلق صورت بگیرد یا نه؟ بعداً آن را توضیح خواهیم داد.

ثانیاً: اگر این دگرگونی به صورت مطلق باشد، به این صورت که مالکیت در اشیا استهلاکی باشد و در غیر آن، مالکیت نباشد، آیا تصور می نماید صرف نظر از معایبی که الغای نظام مالکیت دارد و دشواری های عمده ای که جلو می آورد، هرکس به سهم حقیقی خود می رسد و استثماری پیدا نمی شود؟ و آیا می توان سهم حقیقی هرکس را مشخص کرد؟ و چون این مسئله به این هم بستگی دارد که تولید تمام واحدهای صنعتی و کشاورزی و توزیع آنها به نسبت متعادل باشد؛ یعنی ارزش آنها بر یک معیار واقعی باشد که کارگر این کارخانه آنچه را که از تولید خود می دهد، عین یا بهای آن را از جنس دیگر بگیرد، مثلاً برای هر کیلو از کالایی، چهار ساعت از تولید جنس مورد نیاز او را به او بدهند. مثلاً بگویند:

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدل و قسط ۴۰۹

برای تولید شش کیلو قند، چهار ساعت به طور متعارف وقت لازم است. یا برای تولید ده خروار کشمش، یک سال و برای پنج خروار گندم، یک سال کشاورزی لازم است. بنابراین بگوییم: در مقابل یک کیلو جنس این کارخانه، به تولید کننده آن، شش کیلو از جنس کارخانه دیگر بدهند یا به کشاورزی که یک من گندم یا بهای آن را در اختیار دارد، دو من کشمش بدهند. به این ترتیب، آیا می توان اختیار زمین و آسمان و عوامل طبیعی را در دست گرفت؟ و آیا با این برنامه هرکس به سهم خود خواهد رسید؟ و آیا نسبت به کسانی که تولید مادی ندارند مانند پزشک یا مدیر - که تفاوت استعدادات و تصرفات آنها موجب تفاوت های بسیار است - و صاحبان مشاغلی مانند پاسبان و سرباز و ... چگونه باید سهم داد، باینکه بسا فرق بین آنها از زمین تا آسمان است؟ و آیا این نابرابری چگونه باید برابر شود که یک نفر در چهار ساعت، مساوی با چهار نفر در همین مدت کار می کند و در نتیجه اختلاف و فاصله پیدا می شود؟ آیا به او هم باید مثل دیگران سهم داده شود، یا مطابق کارش، و یا بیشتر از کار یک نفر به او واگذار نشود؟ هر کدام را برنامه قرار دهند، معایب زیادی خواهد داشت.

انقلاب در نظام مالکیت

اگر انقلاب در نظام مالکیت، الغای نظام غربی مالکیت و سرمایه داری بر اساس رباخواری و معاملات نامشروع و بانکداری و استثمار است که نظامات شرقی بر آن صحه گذارده و از آن دفاع می نمایند و به کشورهای اسلامی نیز سرایت کرده و مسلمانان هم به فساد و پلیدی آن آلوده شده اند، البته باید دگرگون گردد.

این نظام که در آن، هرکس و هر سرمایه داری به هر نحو و به هر طریق که بخواهد ثروت بیندوزد و بر ثروت و سرمایه اش بیفزاید، آزاد مطلق است و هیچ

قید و شرط و تحدید و ممنوعیتی مانع او نمی‌شود و در صرف اموال نیز مختار مطلق می‌باشد،^۱ که به هر مصرفی بخواهد، آن را برساند، آزاد است حتی اگر

۱. یکی از بزرگ‌ترین مفاسد این سرمایه‌داری آزاد و مطلق، تسلط سرمایه‌داران بر امور سیاسی و مقدرات اجتماعی است که تمام حقوق و حیثیات افراد و اجتماعات و ملل و امم را تحت تأثیر قرار داده و در مسیر ازدیاد سرمایه به کار می‌برند و به هیچ چیز جز بالا بردن ارقام ثروت و استثمار و به مصرف رساندن کالای خود نمی‌نگرند. این سرمایه‌دارها - به تعبیر آقای حسن صدر در روزنامه اطلاعات - همه چیز حتی جنگ و صلح و انتخابات را در اختیار می‌گیرند. از باب نمونه: خاندان «راکفلر» را در نظر بگیرید. این خاندان را کمتر کسی است که نشناسد، راکفلر از هیچ آغاز کرد و در تجارت و صنعت نفت چنان شهرتی به دست آورد، چنان ثروتی اندوخت که در تمام ایالات متحده آمریکا فقط چند ثروتمند نامی نظیر «هانری فورد» و «هوارد هیوز» و «پل گتی» توانستند دم از همتایی او بزنند.

دو نواده راکفلر؛ «دیوید» و «نلسن» هریک مؤسسات عظیم اقتصادی و مالی در اختیار دارند. نلسن معاون «جرالد فورد» - رئیس سابق آمریکا - بود. دیوید برادر او، در حوزه امپراطوری اقتصادی خود از سال ۱۹۷۳ میلادی کمیسیون سه‌جانبه‌ای را تأسیس کرد که به نام کمیسیون «تری لاتران» نامیده می‌شود. در این کمیسیون که قریب یکصد نفر از کارشناسان نامی آمریکا و کانادا و یکصد نفر از متخصصین اقتصاد و سیاست اروپای غربی و ژاپن عضویت دارند، ماهی یک‌بار مسائل مهم سیاسی و مالی دنیا مورد مطالعه و مباحثه قرار می‌گیرد. کمیسیون، هر بار افرادی را مأموریت می‌دهد در فلان مسئله که مبتلابه کشورهای صنعتی است، گزارشی تهیه کنند که راهنمای دولت‌های مربوطه قرار گیرد (سپس با ذکر مثال درگیری شاخ آفریقا) می‌گوید: برای این قبیل مسائل پیچیده چندپهلوی، کمیسیون سه‌جانبه باید راه‌حل پیدا کند.

نظیر این مشکل، هر هفته در جهان سوم، خط‌مشی سیاسی کشورهای صنعتی را بر سر دوراهی قرار می‌دهد (سپس مسئله حقوق بشر را مثال آورده) و پس از آن می‌گوید: این قبیل معماها که راستی حل کردن آن، مغز افلاطون و سقراط می‌خواهد، کار این کمیسیون سه‌جانبه است.

هارلد براون و شخص «کارتتر» و «والتر ماندل» - معاون رئیس‌جمهور - و «وانس» - وزیر خارجه - و بسیاری از وزرا و مردان سیاسی درجه اول حکومت آمریکا، اعضای این کمیسیون سه‌جانبه‌اند که از سال ۱۹۷۳ میلادی در طرح و بحث و حل و فصل مسائل سیاسی و اقتصادی درجه اول دنیا شرکت داشته‌اند. (در این مقاله در معرفی براون گفته است): کسی است که در بمباران ویتنام شمالی و منابع حیاتی این ملت، نقش مؤثری داشته است.

از توصیه‌های چشمگیر این دانشمند فیزیک‌دان در جنگ ویتنام، این مسئله است که نباید به هیچ صورت پایبند تقوای سیاسی بود. شرط بردن جنگ این است که از این ملاحظاتی اخلاقی چشم‌بندید، و حریف را تا مغز استخوان خرد کنید (روزنامه اطلاعات، شماره ۱۵۵۹۲، ص ۶، مقاله آقای حسن صدر).

عقیده نجات‌بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی[×] با عدل و قسط ۴۱۱

بخواهد ورثه خود را محروم کند و میلیون‌ها دلار، اموال خود را به سگ و گربه خود ببخشد یا در پای یک زن روسپی و رقاصه و خنیاگر بریزد، یا در راه تجملات غیرمعارف صرف کند، یا به قمار بزند، اگر منظور این نظام است، شک و شبهه‌ای نیست که این نظام باید از بین برود.

این نظام حتی اگر در کشورهای مسلمان‌نشین هم باشد و این سرمایه‌دار اگر خود را مسلمان نیز بشمارد، با اسلام ارتباط ندارد و فاصله آن با نظام اسلام، فاصله جهل از علم، ظلمت از نور و شب از روز است.^۱

از این مثال می‌توانید مفهوم نظام سرمایه‌داری - که تمثیل و تجسم آن قدرت حکومت ایالات متحده آمریکا است - و تأثیر سرمایه را در همه جهات اجتماع و سرنوشت بشر مطالعه نمایید و ببینید این سرمایه و سرمایه‌دار است که همه‌چیز را معین کرده و حکومت‌ها را می‌آورد و می‌برد. این‌گونه سرمایه‌داری و سرمایه‌دار، نقطه ضد انبیا و رجال الهی و وحی و مکتب قرآن و اسلام و عدالت است و باید دگرگون گردد، که هرچه بیشتر بماند و استثمارش زیاده‌تر شود، مانند خوره به جان انسان و مفاهیم ارزنده انسانیت رحم نمی‌کند.

اما دگرگون شدن این نظام و جایگزینی نظامی کامل، بدون اعتقاد به عالم غیب و ارتباط آن دگرگونی با وحی و قدرت مطلقه حق متعال و نظام جهان هستی و بدون ایمان به ارزش‌های اخلاقی و هدف بودن کمالات حقیقی غیرمادی و خلاصه بدون برنامه‌های تعلیماتی و انسان‌ساز اسلام، هرگز میسر نیست.

وقتی دگرگونی، متکی به موازین الهی و هماهنگ با تعهدات همه‌جانبه اسلامی نباشد، هر شکل دیگر، و بر اساس هر مکتب و اندیشه‌ای که به وجود آید، فقط صورت معایب و مفسد را عوض می‌نماید، و ریشه معایب و مفسد را از بین نمی‌برد. لذا انقلاب اقتصادی در هیچ‌جای جهان، دزدی از دردهای بشر را درمان نکرده و علاوه بر آنکه با انسان، معامله ابزاری نموده و شرافت انسانی را لغو کرده و زندگی پوچ و بی‌معنایی را تحویل انسان داده است، اگر سرمایه‌داران بزرگ را از بین برده و حکومت و حزب حاکم را قائم مقام خودمختار و ارباب ضعفا و کارگران و کشاورزان قرار داده، بدترین نظام برده‌داری و بلکه دامداری را همچون حکومت‌های بلغارستان و مجارستان و آلمان شرقی ایجاد کرده است، که حتی در آنها زندگی و معاش ظاهری مردم عادی و افراد جامعه بهتر از افراد عادی و متوسط جوامعی که در آنها این‌گونه انقلاب‌های اقتصادی رخ نداده است، نمی‌باشد.

۱. یکی از نویسندگان غربی که از نوشته‌اش معلوم است اهل تحقیق است، بر اساس یک سلسله کاوش‌ها و اطلاعات جامع نوشته است، هرچند در موارد زیاد هم به واسطه نقص اطلاع از اسلام

و خصوص تشیع، به‌طور کامل حق اسلام را ادا نکرده و جلوه واقعی اسلام در ناحیه‌های متعدد در نوشته‌های او در پرده مانده است. وی پیرامون مقایسه اسلام و امتیازات آن بر بعضی از مکتب‌ها، به‌خصوص مکتب مارکسیسم، توضیحاتی دارد که به‌طور فشرده و تلخیص، قسمت‌هایی از گفتارش را به لفظ یا به مضمون - نظر به ارتباطی که با بحث دارد - در اینجا می‌آوریم و اگرچه این رساله را طولانی می‌سازد؛ اما در جهت فایده‌ای که دارد بی‌موجب نخواهد بود.

این دانشمند که «ویلفرد کنت ول اسمیت» نام دارد، در کتاب *اسلام در جهان امروز* ترجمه حسین علی هروی (انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۶۱۹) در ضمن فصل اول این کتاب چنین می‌گوید: سرانجام می‌توان با طرح مقایسه‌ای میان موقعیت اسلام با سه جهان‌بینی هندو، مسیحی و مارکسیسم، نمای درست و توضیحات مفیدتری درباره ارتباط میان اسلام با تاریخ به دست آورد. مسلماً مسئله در هرکدام از این موارد پیچیده و دقیق است و در اینجا فقط به توضیحی بسیار ساده و کلی اکتفا می‌کنیم، بی‌آنکه وارد جزئیات شویم، می‌توانیم مؤمنان به این مذاهب را به‌ترتیب اهمیتی که به تاریخ می‌دهند، طبقه‌بندی کنیم: هندوها که تاریخ و تطور آن در آخرین مرحله حساب ایشان اهمیتی ندارد. مسیحیان که تاریخ برایشان بی‌اهمیت نیست؛ ولی قطعیت ندارد. مسلمانان که تاریخ برایشان قطعی است؛ ولی آمال همه اشیا نیست و مارکسیست‌ها که هیچ‌چیز دیگر جز تاریخ برایشان وجود ندارد.

پس از آنکه از آیین هندو و مسیحیت بحث کرده و ضعف آنها را نشان داده است، می‌گوید: یقیناً اسلام هرگز حتی در تعبدی‌ترین شکل خود، به پرستش خود نپرداخته است. توجه او به ارزش ظاهری و زمینی محدود نبوده است؛ چون تکالیفی که مسلمانان در تاریخ و این جهان دارند، فقط یک روی سکه است. روی دیگر سکه که از زر ناب ساخته شده، دنیایی دیگر با تالو دل‌انگیز خود می‌باشد.

اسلام با خدا آغاز می‌شود و اطمینان دارد که به‌سوی او باز می‌گردد.

گرچه کوشش او در نجات تاریخ کلی است؛ ولی کوشش مشروط است؛ یعنی درحالی‌که رستگاری ابدی را به‌عنوان هدف اصلی در نظر می‌گیرد، می‌خواهد عدالت دنیایی این جهان را در راه وصول به این رستگاری شرط و شریک گرداند.

بعضی از معانی عمیق اینها که گفتیم، در مقایسه با اختلاف‌هایی که در مثال چهارم نسبت به آن معانی وجود دارد، روشن می‌گردد و آن مثال، مارکسیسم است.

اسلام و مارکسیسم - این دو نیروی عظیم جهانی - در بعضی از جنبه‌های رهبری تاریخی خود، برای به تحقق درآوردن یک ایده‌آل اجتماعی، دارای نقطه‌های مشترک بسیاری هستند. اختلاف نظر اسلام و مارکسیسم در مورد خاص تاریخ، روشنگر و آموزنده است. در واقع ما می‌توانیم از این تضاد نظر میان آنها معلومات ذی‌قیمتی برای روشن کردن این مسئله قاطع به دست آوریم که ورود یک کشش غیرتاریخی، در تاریخ چه تأثیری دارد.

پس از آنکه از جنبش مارکسیسم و وسعت و تشکل و تصمیم آن برای ساختن یک جامعه، خوب

تعریف می‌نماید، در پاورقی هم توضیح می‌دهد: کلمات «خوب» یا «بد» کاملاً بجای به کار نرفته است. مثل اینکه می‌خواهد بگوید: خوب یا بد در صورتی است که انسان به اخلاق معترف باشد؛ اما کرمین بعداً انکار کرد که هدف نهایی کمونیسم، دارای جنبه اخلاقی باشد. معذک یک عامل نیرومند اخلاقی در انگیزه اصلی جنبش کمونیسم یافت می‌شود.

این عامل، هنوز برای طرفداران و جوانان حزب، نیروی خود را از دست نداده است. پس معلوم می‌شود کمونیسم، اگرچه بعداً تاریخ را یک سیستم بسته شمرد که به خودی خود کفایت می‌کند و به ماوراءالطبیعه نیاز ندارد، اصلش از اخلاق برخاسته و اگر اخلاق نبود، جنبش کمونیسم هم نبود.

جنبش مارکسیسم، با تمایل به برقرار کردن یک جامعه خوب (همان چیزی که هدف اسلام است) آغاز شد و از این جهت، هنوز هم دنیای خارج، مخصوصاً آسیا نسبت به آن نظر مساعد دارد؛ یعنی بر اساس همان چیزی که کمونیسم منکر آن است با او نظر مساعد دارد و حداقل قسمتی از ناتوانی آن برای نیل به این هدف (برقراری یک جامعه خوب) در داخل کشور، مربوط است به اشتباه جهان‌بینی آن در ماوراء طبیعت.

سپس می‌گوید: این جنبش (جنبش مارکسیستی) با انسان‌دوستی غربی تفاوت دارد. از جهت اینکه مارکسیسم، همه مسائل را در این جاه‌طلبی منحصر و متمرکز می‌سازد و خود را وقف آن می‌کند و با تمام فعالیت‌هایی که آزادی‌خواهی دنیوی و انقلابات آمریکا و فرانسه نیز داشته‌اند، تفاوت دارد.

مارکسیسم همه تخم‌مرغ‌ها را در یک سبد می‌گذارد؛ سبد تاریخ. هیچ چیز برای او جز نوع تاریخی که مطمئن است آن را می‌سازد و مصمم است آن را برقرار کند، ارزش ندارد. از نظر او زندگی فردی انسان، نه معنا دارد و نه ارزش و در آخرین مرحله نتیجه‌گیری از محاسبه واقعیت فرد، انسان جز به‌عنوان یک عامل شرکت‌کننده در پیشرفت یا توقف وقایع تاریخی فردا معنایی ندارد.

بنابراین انسان در تفکر مارکسیسم، جز یک وسیله برای رسیدن به هدف نیست. به‌رحال در رابطه با این هدف که از جانب تاریخ، داده و معین شده است، شخصیت انسانی در مارکسیسم معنای نامعینی پیدا می‌کند و این تنها معنا برای شخص او و دیگران است.

آنچه در حوادث قابل ملاحظه تاریخی روی داده، نتیجه قطعی همین طرز فکر است که مانع از کشتن، شکنجه کردن یا استثمار یک انسان شود. اگر تکامل تاریخ بتواند با تصفیه، شکنجه کردن یا بردگی این شخص، گامی به جلو بردارد، برای مارکسیسم دلیلی وجود ندارد.

سپس بعد از اشاره به اینکه این نتیجه منطقی هر طرزفکری است که احساس متعالی را از نظر افکنده باشد و مطالبی دیگر، می‌گوید: هم‌اکنون گفتیم: تاریخ برای مسلمانان دارای اهمیت است؛ اما برای مارکسیسم، فقط تاریخ است که اهمیت دارد و اختلاف آنها در این معنا بسیار است.

مسلمان نیز مانند مارکسیست و برخلاف هندو، آنچه را که در این جهان می‌گذرد، با معنای دوام و استمرار می‌نگرد و گریز از آن برایش میسر نیست. او برقرار ساختن یک زندگی دلپذیر را در روی زمین، یک فرمان عالی تلقی می‌کند.

دستگاه اسلامی، یقیناً تا امروز، جدی‌ترین و پسندیده‌ترین کوشش را برای برقرار ساختن عدالت در جامعه به عمل آورده و این کوشش از لحاظ وسعت عمل و بلندپروازی تا ظهور مارکسیسم، مقام اول را داشته است (بعد از آن نیز اگر بیگانگان مانع نشوند، مقام او را دارا خواهد بود) مع‌ذلک، اختلاف آن با کوشش مارکسیسم در این معناست که از نظر اسلام، هر حادثه این‌جهانی دارای دو جنبه است و در دو زمینه مفروض ثبت می‌شود. هر جنبشی که از جانب انسان به عمل آید، دارای یک معنای ابدی و یک معنای آئی است.

حرکت امور این جهان به جلو، افسانه‌ای بزرگ و همگانی است که گروه انجام می‌دهد و در عین حال، این حرکت از یک دسته اعمال مشخص ترکیب شده که هر فرد به‌سهم خود، در روز محشر مسئول آن عمل است؛ یعنی هر عملی که انجام می‌دهیم، در دنیای آینده به‌نوعی دارای عاقبت است. پس به‌عبارت دیگر: هر عمل باید از یک سو به‌تنهایی ارزیابی شود و از سوی دیگر، در رابطه‌اش با گسترش تاریخی؛ این نوع قضاوت، هم می‌تواند علمای ماوراءالطبیعه را راضی کند و هم با واقعیت - یعنی جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم - مناسب است و از طرف دیگر، با نوع موجوداتی که انسانند و نوع زندگی که تاریخ بر ما عرضه می‌دارد مناسب است. در صورتی که تحقق این منظور، از یک هدف تنگ‌نظرانه که وجود اخلاق برتر از تغییرات متوالی دنیا را انکار کند، ساخته نیست.

تاریخ معنا دارد، معنای نهایی؛ ولی این معنا به خود او محدود نمی‌شود. به‌عبارت‌بهرتر می‌توان گفت: مقیاس‌ها و نمونه‌هایی یافت می‌شوند که بالاتر از سیر تکامل تاریخی جای دارند و این سیر تکامل برطبق آنها باید قضاوت شود و عملاً نیز قضاوت شده است.

برای مورخی که روش‌های استقرایی را به‌کار می‌بندد، صرف‌نظر از هر نوع عقیده‌ای که درباره ماوراءالطبیعه داشته باشد، این امکان هست که صحت استدلال ما را درباره جنبه غیردینی و تاریخی دریابد. آنهایی که از انکار متعالی آغاز می‌کنند، سرانجام عملاً و نظراً به انکار همه ارزش‌ها کشیده می‌شوند.

فلسفه مارکسیسم در جنبشی شریک شده که در آن، نه‌تنها وسایل برطبق هر ملاکی که اتخاذ شوند، بی‌اعتنا به اخلاق و حتی ضد اخلاقی هستند؛ بلکه در آن، هدف نیز از میان رفته است. «عدالت اجتماعی» که ابتدا به‌متابه هدفی موردنظر مارکسیست‌ها بوده، در دست تشکیلات فعلی شوروی، یک عقیده تاریخی زاید و در خدمت عملیات قدرت آشوب‌گرای دنیایی و یک سلاح ایدئولوژیک گردیده است.

جنبش مارکسیسم با طرد هر نوع ملاک خارجی برای قضاوت درباره خود، به‌سرعت مبدل به دستگاهی شده که دیگر ملاکی برای قضاوت ندارد. تنها تکاپوی انسان برای رسیدن به عدالت - که تماماً جنبه این جهانی داشت - به‌سرعت تلخ‌کام شد.

هدف ما این است که چگونگی روش اسلام را نسبت به تاریخ نشان دهیم. روشی که می‌خواهد هر قدمی را که در تاریخ برداشته می‌شود، از زاویه نوعی تعالی بنگرد. این قید تعالی عاملی بوده است که در جریان تاریخ، جنبش‌های اسلامی را از تندروی‌ها و عواقب ناگوار آن مصون داشته است. برای ارزیابی این تعالی در اسلام، میزان‌هایی در نظر گرفته شده که از طریق اعتقاد به بهشت و دوزخ، اعتقاد به جهان دیگر (بعد از

عقیده نجات‌بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی[×] با عدل و قسط ۴۱۵

نظام اسلامی تدابیر و برنامه‌هایی در رشته‌های مختلف پیشنهاد کرده است که این‌گونه سرمایه‌داری و استثمار و تفریط مال و اندوخته‌های کلان از بین برود و زمینه برای پیدایش آن فراهم نگردد، چه در به دست آوردن مال باشد و چه در خرج کردن آن. اسلام دست افراد را آن‌گونه باز نگذاشته و مختار نساخته است که بتوانند این‌همه سرمایه را گرد آورند و راه‌هایی جلوی پای بشر در خرج و مصرف گذارده و تشویق‌ها و ثواب‌هایی وعده داده، جرایم و کفّارات و سیاست‌هایی مقرر کرده است که خودبه‌خود، تعادل ممکن برقرار می‌گردد.

ختم تاریخ) متجلی می‌شوند. و این مستعار بدیع و شگفت، به نحوی قابل انعطاف؛ ولی بدون غفلت از تکلیف اصلی خود، مجموع گسترش تاریخی مسلمانان را هدایت کرده است.

مسلمانان مجتمعاً و منفرداً در ورای این جهان، بهشتی یافته و در داخل تاریخ نیز جامعه‌ای دیده‌اند که به‌گمان آنها این جامعه، هم برای آماده کردن شخص برای ورود به آن بهشت و هم برای زیستن در عرصه زمین مناسب است. پس یک نوع جامعه‌ای یافته‌اند که برای زندگی در این جهان و در جهان فردا شایسته است.

سخنان این نویسنده پیرامون اسلام و توسعه و قدرت و تحرک و مایه عظیم و جاودانی آن طولانی است. خوانندگان عزیز، خود می‌توانند آن کتاب را مطالعه کنند. در پایان این فصل می‌گویید: تصدیق کردیم که اسلام اصولاً یک دین است. بنابراین امری است عمیقاً شخصی و مآلاً از تمام قانون‌های ویژه و محدود جهان غیردینی بالاتر قرار می‌گیرد. مع‌هذا قبول کردیم که نسبت به این مسائل جهانی، توجّه مخصوص و آشکار داشته است.

اصولاً چنین معتقد بوده است که فرمان خداوند را درباره طریقه زندگی کردن، هم در مقیاس فردی و هم در مقیاس گروهی دریافته است؛ بنابراین اعتماد زیادی به جامعه مذهبی خاص خود نشان داده است و این ایمان تا جایی پیشرفته که وسایل ساختن یک جامعه ایده‌آل را در نظر گرفته و به حساب آورده است. یا اگر از زاویه دیگر بنگریم، می‌بینیم برای برپا شدن جامعه ایده‌آل به‌جای خواهش‌های انسان، دعوت خداوند را عنوان کرده است. با اغماض بیشتر می‌توان گفت: مسلمان حقیقی در جامعه ایده‌آل زندگی می‌کند و نسبت به زندگی اجتماعی این جامعه، احساس یک ایمان جهانی دارد.

پس تاریخ اسلامی در جوهر خود، اجرای تمایلات تاریخی انسان در زیر هدایت خدایی است. اگر بخواهیم به اصطلاح مسیحی سخن بگوییم، باید بگوییم: این قلمرو خدا در روی زمین است. و اگر بخواهیم اصطلاح یونانی را به کار ببریم، باید بگوییم: این جامعه خوب و ایده‌آل است.

در جامعه اسلامی، مال و سرمایه هرگز نمی‌تواند عاملی برای روی کار آمدن حکومت‌ها و انتخاب این‌وآن باشد. نقش توانگر و بینوا در حکومت و اجتماع اسلامی برابر است.

اسلام در عین حال که به مال و بی‌نیازی و کار و تلاش اهمیت داده است و ضایع کردن اموال و نیروها و ضایع گذاردن آن را ممنوع نموده است، همه را به سعی و عمل برای برداشت هرچه بیشتر از نعمت‌ها و مواهب طبیعی امر فرموده و عمران اراضی و احداث قنوات را ستوده است، از اشخاص نیکوکار و فعال و تولیدکننده و آبادکنندگان زمین‌ها - نه به‌عنوان یک ثروت‌اندوز و سودجو؛ بلکه برای نقشی که در رفاه و آسایش و فراوانی و رفع نیازمندی‌های جامعه دارند - تشویق و تقدیر می‌نماید. در واقع ارزش این افراد را از هدف آنها مشخص می‌سازد و هدف آنها را از برداشتی که از عواید خود می‌نمایند و از چگونگی به کار انداختن اتفاقات و مخارج آنها می‌شناسد. هرگز نباید مال، بیهوده و اسراف‌گرانه در راه‌های باطل صرف شود و نباید مال داشتن، کسی را در اجتماع مقام و منصبی بدهد و بر دیگران تحمیل نماید.

اصلاً مال‌اندوزی و جمع مال به‌عنوان یک هدف و لحاظ استقلال برای بشر عیب و عار است؛ اما کسب مال نه به‌عنوان یک هدف؛ بلکه به‌قصد استفاده‌های مشروع و مستحب و واجب مثل انفاق فی سبیل الله کمال افتخار می‌باشد. تولید ثروت، به معنای تولید مواد مورد احتیاج جامعه، ممدوح و مورد تقدیر است. چنانچه انفاق آن هم، در راه امور اجتماعی و عام‌المنفعه و سعادت جامعه ممدوح است؛ اما نگهداری ثروت جز گرفتاری و مناقشه در حساب و سنگین شدن بار و عوارض سوء و معایب دیگر اثری ندارد و هرکس از فرد توانگری برای توانگری او تواضع و فروتنی نماید، دو ثلث دین خود را از دست داده است:

عقیده نجات‌بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدل و قسط ۴۱۷

«مَنْ تَوَاضَعَ لِعَنِي لِعِنَاهُ (لِأَجْلِ غِنَاهُ) ذَهَبَ ثَلَاثًا دِينَهُ»^۱؛

«هرکس برای ثروتمندی به خاطر ثروتمندی‌اش فروتنی کند، دو سوم

دینش از بین می‌رود».

این حدیث بسیار حساس و پرمعنا است و نقش اسلام را در رفع اختلاف طبقاتی و اهمیتی که به آن داده است و درجه‌ای که برای آن قایل شده است، را نشان می‌دهد.

در قرآن مجید، ذیل داستان قارون - یهودی سرمایه‌دار - می‌فرماید:

(تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ)^۲؛

«این خانه آخرت را برای آن کسانی که اراده علو و برتری و فساد در

زمین ندارند قرار داده‌ایم و عاقبت (و پایان نیک) برای پرهیزکاران است».

این است تعریف اجتماع اسلام، اجتماعی که احدی نباید در آن گردنکشی و برتری‌جویی داشته باشد که حتی برحسب بعضی تفاسیر از امام‌علی × روایت شده است که فرمود:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجَبُهُ شِرَاكُ نَعْلِهِ فَيَدْخُلُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ...»^۳؛

مضمون روایت این است که: اگر کسی از بند کفش خودش به‌خود ببالد، گردنکشی کرده و علو و برتری جسته است. این آیه همه را می‌شناساند و اجتماع متواضع اسلام را معرفی می‌نماید. انصافاً باید

۱. حر عاملی، الجواهرالسنیه، ص ۷۹.

۲. قصص، ۸۳.

۳. طبری، جامع‌البیان، ج ۲۰، ص ۱۴۹؛ طبرسی، مجمع‌البیان، ج ۷، ص ۴۶۴.

گفت: اجتماعات کمونیستی و سرمایه‌داری کجا و این اجتماع سراسر فضیلت و برابری کجا؟ رهبران متکبر، مغرور، پرنخوت و فرعون‌منش و پرباد آن اجتماعات کجا و رهبر بی‌مدعا، بی‌تشریفات و بی‌فاصله از مردم و اجتماع واقعی اسلام کجا؟ از بامداد تا شامگاه هرچه می‌بینیم، گردنکشی، تظاهر، کبر و نخوت، استبداد، فرعونیت، تعظیم و خم شدن، نیایش و مدح و چاپلوسی گردنکشان است. هرکس کمترین قوه مالی یا مقامی یا بلکه علمی داشته باشد، نسبت به کسی که فاقد آن است، بی‌اعتنا و بی‌احترام می‌شود. در ادارات، مؤسسات و برنامه‌های مختلف، عدول از هدف این آیه نمایان است.

اسلام دینی است که زمامدار متواضع و فروتنش، یک نفر استاندار عالی‌قدر و صحابه را با سوابق درخشانی که دارد، برای شرکت در یک مجلس میهمانی توانگرانه، و نشستن بر سر سفره کسی که توانگران را بر آن خوانده و بینوایان را واگذاشته، به‌شدت مورد بازخواست قرار می‌دهد و نامه‌ای توییح‌آمیز برایش می‌فرستد.^۱

دینی است که بانوی اول آن، حضرت زهرا - خودش شخصاً آن‌قدر جو دستاس می‌کند و آب می‌کشد که آثار آن در دست و بدنش ظاهر می‌شود.^۲ وقتی در خانه شوهرش - یگانه قهرمان فاتح و بزرگ‌مرد اسلام - بود، فرششان یک پوست گوسفند بود!^۳

پیغمبر و رهبر عالی‌قدر اسلام | دعا می‌کرد که:

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۴۵ (ج ۳، ص ۷۰ - ۷۵)؛ بری انصاری، الجوهره فی نسب الامام علی و آله، ص ۸۱ - ۸۳؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۴۷۳ - ۴۷۶؛ ج ۴۰، ص ۳۴۰ - ۳۴۲؛ ج ۶۷، ص ۳۲۰.
 ۲. طبری امامی، دلائل الامامه، ص ۱۴۰-۱۴۱؛ طوسی، الامالی، ص ۶۶۱؛ طبرسی، مکارم‌الاخلاق، ص ۲۸۰؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۳۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۱۹ - ۱۲۰.
 ۳. طبرسی، مکارم‌الاخلاق، ص ۱۳۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۶۶؛ طبری، ذخائرالعقبی، ص ۳۵.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدل و قسط ۴۱۹

«اللَّهُمَّ احْنِي مَسْكِينًا، اَمْتِنِي مَسْكِينًا وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ

الْمَسَاكِينِ»؛^۱

«خدایا مرا مسکین زنده بدار، مسکین بمیران و با مساکین محشورم کن».

این دعا معنایش این نیست که به من نعمت نده، و کار و عمل مرا بی نتیجه کن و من می خواهم نقشی در جامعه نداشته باشم؛ بلکه این دعا معنایش، اظهار تنفر از ثروت اندوزی و سودجویی، جمع مال، حرص و بخل و نگاه داشتن مال و ترک انفاق فی سبیل الله است؛ زیرا آن کس که مسکین بودن را دوست می دارد و آن را از خدا می خواهد، از وبال مال و عواقب سوء اخلاقی و عملی آن بیم دارد.

چنان است که معاویه در تعریف حضرت علی × گفت: اگر دو انبار، یکی از گاه و دیگری از طلا داشته باشد، اول طلا را در راه خدا انفاق می نماید.^۲ آری پیغمبر رهبری بود که بسا یک ماه می گذشت و در خانه اش غذایی پختنی - با آنکه در اختیارش بود - فراهم نمی شد و آن را به نیازمندان می داد.

سوید بن غفله گفت: وقتی امیرالمؤمنین × ظاهراً خلافت و زمامداری جهان اسلام را در اختیار داشت، بر آن حضرت وارد شدم، دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در خانه غیر از آن حصیر، چیز دیگری نیست.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت المال (خزانه اموال حکومتی جهان اسلام) در دست توست و در خانه چیزی از لوازم خانه نمی بینم.

فرمود: «ای پسر غفله! خردمند برای خانه ای که از آن باید انتقال کند، اثاث

۱. طبرانی، الدعاء، ص ۴۲۲؛ ابن عبدالبر، الاستذکار، ج ۲، ص ۵۴۰؛ طبرسی، مشکاة الانوار، ص ۲۲۸؛

ابن ابی جمهور احسانی، عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۳۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۷، ۳۰، ۴۶، ۴۹.

۲. ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۳۴؛ قمی، الاربعین، ص ۴۱۷؛ مغربی، شرح الاخبار، ج ۲، ص ۹۹؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲.

۴۲۰.....امامت و مهدویت / ج ۱

و لوازم فراهم نمی‌نماید. ما را خانه دیگری است که بهترین متاع و اثاث را به آنجا نقل کرده‌ایم (جهان دیگر) و خود نیز پس از مدت زمان کوتاهی به آنجا خواهیم رفت»^۱.

ابن عباس می‌گوید: در ذی‌قار به محضر حضرت علی × مشرف شدم، آن حضرت کفش خود را وصله می‌زد.

به من فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟

عرض کردم: قیمتی ندارد.

فرمود: به خدا سوگند! این کفش نزد من از امیر بودن بر شما محبوب‌تر است، مگر آنکه حقی را به‌پا دارم، یا باطلی را دفع کنم.^۲

وقتی شخصی از آن حضرت، از جامه وصله‌داری که پوشیده بود پرسش کرد (که مثلاً این چه جامه‌ای است، یا چرا باید امیرمؤمنان این جامه را بپوشد؟) فرمود: قلب به آن خاشع می‌گردد و نفس رام می‌شود و مؤمنین به آن اقتدا می‌نمایند (و رقابت و هم‌چشمی در پوشیدن لباس‌های گران‌قیمت و تجملی از بین می‌رود).^۳

این دین، این تعلیمات، این تربیت و ایمان و وجدان اسلامی، سرمایه‌داری و مال‌اندوزی و فسادگری را می‌کوبد، وجدان مسلمان را از آن متنفر می‌سازد و آن را غسل مسموم جلوه می‌دهد.

مال، در حلالش حساب و در حرامش عقاب است،^۴ هرکس در دنیا مال

۱. ابن‌فهد حلی، عده‌الداعی، ص ۱۰۹؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۳۲۱ - ۳۲۲.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳ (ج ۱، ص ۸۰)؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۲، ص ۱۸۵.

۳. نهج‌البلاغه، حکمت ۱۰۳ (ج ۴، ص ۲۳)؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۱۴.

۴. نهج‌البلاغه، خطبه ۸۲ (ج ۱، ص ۱۳۰ - ۱۳۱)؛ سید مرتضی، امالی، ص ۱۰۷؛ کراچکی، کنزالفوائد، ص ۱۶۰.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی[×] با عدل و قسط ۴۲۱
بیشتری داشته باشد، در قیامت سهم و حظش کمتر است، مگر آنکه آن را در راه
خیر و صلاح اجتماع انفاق کند.

یک نفر که مال اندوزی نکرده، به فکر جمع سرمایه و ثروت نبوده است، از
اینکه روی زمین پر از سرمایه دار و توانگر باشد، بهتر است.

غرض این است که نظام اخلاقی و نظام تربیتی و وجدان اسلامی، بزرگترین
عامل اعتدال و حفظ توازن اقتصادی است و اگرچه مالکیت محدود و مشروط
اختصاصی اسلام، هیچ یک از معایب سرمایه داری را ندارد؛ اما اگر سایر نظامات
اسلام هم با آن ضمیمه شود و نظام تمام عیار اسلام در هر رشته و قسمت اجرا
گردد، احتمال بروز آن معایب هم داده نخواهد شد.

بیشتر افرادی که در مقام انتقاد از نظام مالکیت هستند، مقابل چشمشان، نظام
مالکیت غرب را - که، سرمایه دارانی چون راکفلر و اوناسیس و یا فؤدالهایی
چون ژاکلین کندی و ... می باشند - قرار داده اند، و همه عیبها را به حساب نظام
مالکیت می نویسند. از سوی دیگر، از برنامه های جامع الاطراف و سازنده اسلام
چشم می پوشند و فقط به همان نظام مالکیت خشک و خالی آن، منهای ایمان به
خدا، و بدون تأسی و پیروی از پیغمبر[×] و علی[×] و زهرا⁺ و تربیت اخلاقی
و تعالیم حساس اسلام و با حذف ناله های علی[×] و دعاها و بالاخره منهای
فرهنگ اسلام می تازند و حمله می کنند. باینکه نظام مالکیت و مالی و اقتصادی
خشک و خالی اسلام هم بر نظام های دیگر برتری دارد.

این اسلام است که مسلمانش وقتی می خواهد از دنیا برود، ناراحت است، نگران
است و گریه می کند که پیغمبر[×] با ما عهد فرموده است که اثاث یک نفر شما از دنیا،
باید به مقدار زاد و توشه یک نفر مسافر باشد، و در کنار من این همه اثاث است،
در حالی که چیزی نبود جز یک آفتابه و یک کاسه و یک ظرف لباس شویی!

این اسلام که مسلمانان، استاندار مداین - پایتخت شاهنشاهان ساسانی و کاخ تیسفون که مردم، آن همه جلال و جبروت و تجملات بی نظیر خیره کننده را در آنجا دیده بودند - خانه اش، یک حجره ای بود که از قامت یک انسان، ارتفاع و طولش بیشتر نبود و با آن همه تواضع و فروتنی در بین مردم، به عمل مهم استانداری می پرداخت.^۱

این سلمان بود که حضرت علی × می فرمود: مردی از ما اهل بیت است و علم و دانش او را می ستود^۲ و پیغمبر را هم فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است»^۳ و فرمود: «بهشت به سه نفر مشتاق است: علی و عمار و سلمان».^۴

این سلمان، از شیعیان علی × و شاگردان مکتب اوست که عطایش از بیت المال پنج هزار بود و همین که دریافت می کرد، آن را در راه خدا انفاق می نمود و از دسترنج خود، مخارج منحصر خود را فراهم می کرد.^۵

ابوذر اسلام، با وضعی که در عصر عثمان جلو آمد و سرمایه دارهایی مثل طلحه و زبیر و مروان و دیگران، مخصوصاً از بنی امیه در صحنه اجتماع مسلمانان ظاهر شدند، و با ولخرجی های عثمان و کاخ سازی ها و اسراف معاویه به مبارزه برخاست و آن نظام ضد اسلامی را محکوم کرد.

این مسلمانان بودند که گاه اتفاق می افتاد غذایی برای مسلمانی هدیه می شد.

۱. ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۳۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۱.

۲. ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۳۱؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۳۶ - ۶۳۷.

۳. ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۴۶؛ ثقفی کوفی، الغارت، ج ۲، ص ۸۲۳؛ کوفی، مناقب الامام امیر المؤمنین ×، ج ۱، ص ۲۲۱؛ ج ۲، ص ۳۸۴؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۲۱۳.

۴. ترمذی، سنن، ج ۵، ص ۳۳۲؛ ص ۸۹؛ ابویعلی موصلی، مسند، ج ۵، ص ۱۶۶؛ طبری، ذخائر العقبی، ص ۸۹.

۵. ابن اثیر جزری، اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۳۱.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی × با عدل و قسط ۴۲۳
آن هدیه تا ده خانه می گشت و به خانه شخص اوّل می رسید و خدا ایشار
مسلمانان صدر اسلام را در قرآن مجید مدح فرموده است.^۱
پیغمبر اسلام | دختر عزیزش فاطمه ÷ را مخیر می نماید که مال به او بدهد یا دعا
به او بیاموزد. او با کمال نیازی که بر حسب ظاهر به مال داشت، دعا را اختیار
می کند و به حضرت علی × می گوید:

«ذَهَبْتُ مِنْ عِنْدِكَ لِلدُّنْيَا، وَأَتَيْتُكَ بِالْآخِرَةِ»؛^۲

«از نزد تو برای دنیا بیرون رفتم و آخرت را برایت هدیه آوردم».

و حضرت علی × به او می گوید:

«خَيْرُ أَيَّامِكَ خَيْرُ أَيَّامِكَ»؛^۳

«بهترین روزهای توست، بهترین روزهای توست».

نظام مالکیتی که این مکتب عرضه کرده است، نباید دگرگون شود و نه منطق
فقه قابل دگرگون شدن است. تجارت و بازرگانی، مزارعه و مضاربه و مساقات
و اجاره در این نظام موضع محکم و غیر قابل نفوذ هستند.
نظام مالکیت اسلام، نظامی است که نظام های مالکیت جاهلیت را که هم اکنون
در دنیاهای غرب، به وضع بسیار بی رحمانه و بی شرمانه ای اجرا می شود
و متأسفانه در مجتمع به اصطلاح اسلامی نیز آن نظامات جاهلی وارد شده است،
دگرگون کرد.

آنان که به نظام اسلام حمله می کنند، اشتباهشان از اینجا ناشی می شود که نه
نظام اسلام را می بینند و نه از آن اطلاع دارند. گروه هایی سرمایه دار را می بینند که

۱. حشر، ۹.

۲. زرنندی، نظم درالسمطین، ص ۱۹۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۲، ص ۶۶۹.

۳. زرنندی، نظم درالسمطین، ص ۱۹۱؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ۲، ص ۶۷۰.

در کشورهای اسلامی، مانند غرب، خون مردم را می‌مکند و چه تزئینات و چه تجملات، چه اسراف‌ها و چه خرج‌های بیهوده و عیاشی‌ها که می‌نمایند.^۱ گمان می‌کنند نظام اسلامی یعنی این. دیگر نمی‌پرسند: پس نظام مالکیتش کو؟ نظام هزینه و مصرفش کو؟ نظام اخلاق و زهدش کجا رفته؟ نظام برادری، مساوات و ایثارش کجا است؟ نظام تعلیم و تربیتش را چرا ندارد؟ نظام حکومت و سیاستش چرا در بین نیست؟

بله، نظام اشتراکی در مقایسه با نظام سرمایه‌داری غربی ممکن است در مذاق بسیاری شیرین‌تر و در رسیدن هرکس به سهم خود نزدیک‌تر و از اجحاف‌ها و ستم‌کاری‌های سرمایه‌داران خالص‌تر باشد و معایب خاص سرمایه‌داری را نداشته باشد؛ اما نمی‌توان به‌طور مطلق هم آن را از نظام اشتراکی منهای خدا و دین و وجدان و اخلاق که زیربنای همه‌چیز را اقتصاد می‌داند، بدتر شمرد. و بالاخره معلوم نیست که شوروی و چین و آلمان شرقی از ژاپن و آلمان غربی ایده‌آل‌تر بوده و مردم آنجا خوشبخت‌تر باشند و معلوم نیست که کارگر آمریکایی با تمام عیوبی که نظام آنجا دارد و همچنین کارگر آلمان غربی حاضر باشد محل شغل خود را با کارگر روسی یا آلمان شرقی عوض کند.^۲

از نظر نظام اسلامی، این دو نظام هر دو باطل است. نظام سرمایه‌داری به اسم آزادی فردی، دایره مالکیت و اختیارات مالی فرد را بی‌قید و شرط و نامحدود توسعه

۱. در همین کشور خودمان، طبق نوشته روزنامه کیهان شماره ۱۰۴۷۴ در ظرف نه ماه، سی‌ونهمیلیون ارز از کشور، به‌وسیله پنجاه شرکت خارج شده تا ایرانی‌های خارجی پسند بتوانند روزانه صد هزار قوطی آب‌جو خارجی سر بکشند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۲. بلکه طبق بعضی آمارها در برابر گروه‌های کارگر آلمان شرقی که از بدی اوضاع و فشارهایی که بر آنها وارد می‌شود و نداشتن آزادی، همواره به آلمان غربی می‌گریزند، یک کارگر آلمان غربی به آلمان شرقی فرار نمی‌کند.

عقیده نجات‌بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی[×] با عدل و قسط ۴۲۵

می‌دهد که بتواند هر جور خواست، از فرد دیگر بهره‌کشی کند و او و رأی و فکرش را مالک شود و یک جام شراب را برای هوس و آسم و آوازه، به صد هزار تومان خریداری کند و مبالغه‌گزافی صرف نگهداری یک سگ یا گربه بنماید.

و مانند «هاریمان» چهارهزار دختر کارگر را وسیله عیاشی و شهوت‌رانی خود قرار دهد.

و نظام اشتراکی، فرد را به کلی پایمال می‌نماید، مانند یک محجور؛ بلکه به یک ابزار و آلت کار تبدیل و آزادی او را از بین می‌برد. مالکیت خصوصی که فطرت بشر آن را به وجود آورده است و اگر نباشد، معایب بزرگ پیدا می‌شود را الغا می‌کند و دیکتاتوری حزبی بدتر از دیکتاتوری فردی، مثل دیکتاتوری استالین و اختناق افکار تشکیل می‌دهد و انسان و فکر و فطرت انسانی، آزادی ضمیر و قلم و زبان او را در نظام اشتراکی زندانی می‌کند.

باری اگر مقصود از نظامی که باید دگرگون شود، نظام سرمایه‌داری غربی است، حقّ همین است که باید دگرگون شود و اسلام آن را با تمام لوازم و محتویاتش دگرگون کرد. این نظام باطل است، چنان‌که نظام کمونیسم نیز باطل است.

اگر مقصود از انقلاب اجتماعی در نظام مالکیت این است که مالکیت خصوصی بر وسایل انتاج و تولید، مثل کارخانه، زمین، باغ، قنات، خانه اجاره‌ای و دکان، باید ملغی شود تا فسادها برطرف گردد و برابری و قسط برقرار شود.

جواب این است که:

اولاً: نظام مالکیت و اختصاص، ریشه فطری دارد و بشر فطرتاً به آن توجّه دارد و مانند سایر غرایز، وجود آن و اشباع آن تحت نظم منطقی و عقلایی لازم است و فواید بزرگ دارد و باید از آن مانند سایر فطریات و خواسته‌های فطری

و غرایز استفاده کرد و ندیده گرفتن آن، مثل ندیده گرفتن غریزه جنسی و غرایز دیگر است.

چنان‌که غریزه جنسی موجب تولید نسل است، این غریزه هم در تولید مواد مورد نیاز و رفع احتیاجات بشر مؤثر است و درحقیقت از قوه تولید حمایت می‌کند و پشتیبان آن است و آن را هرچه بیشتر به کار می‌اندازد و تنبلی و تن‌پروری را از شخص دور می‌سازد و به‌خصوص اگر خدای نخواست، بشر وجدان نداشته باشد و به معنویت و فضیلت ایمان نیاورده باشد و همه‌چیز و همه‌کارش، اقتصاد و برای اقتصاد باشد و همه‌چیز را به ظاهر وضع اقتصادی و تحول آن بداند و تحولات را ناشی از آن بشمارد. اگر این غریزه اختصاص و مالکیت هم نباشد، چرا کار کند؟ و چرا بهتر، کار را انجام دهد؟ هیچ دلیل معقولی ندارد.

لذا اصل مالکیت را با همان قیود و حدود و شرایطی که اسلام برقرار کرده که نظامات فرهنگی و اخلاقی و تربیتی نیز در تعدیل و حسن استفاده از آن، سهم عمده و مؤثر را داشته باشد، باید پذیرفت.

ثانیاً: آن چیزی که موجب به وجود آمدن نظام طبقاتی و فاصله‌های زیاد است، آزادی نامحدودی است که در کشورهای سرمایه‌داری به سرمایه‌داران داده شده است که امکانات ثروت را در آنها به‌طور نامحدود فراهم کرده و قانون و حکومت و مردم هیچ‌گونه نظارتی بر آن ندارند. در نتیجه سرمایه‌داران بر همه اوضاع سیاست، حکومت، اقتصاد، فرهنگ، مطبوعات و تبلیغات مسلط هستند و این سرمایه‌داران و کارتل‌ها و کارخانه‌دارها هستند که سیاست کشورهای سرمایه‌داری و کشورهای تحت نفوذ آنها را در اختیار گرفته‌اند و از رحم و وجدان و احترام به معنویات، در آنها خبری نیست، که نمونه آن، تسلط

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی[×] با عدل و قسط ۴۲۷

سرمایه داران یهودی بر ایالات متحده آمریکا و جانب داری و حمایت بی دریغ نامحدود آن کشور از اسرائیل و آن جنایت های وحشتناک است.

اما در نظام اسلامی به علل زیر، اوضاع اقتصادی، مالی و امکانات مردم در تحصیل مال و ثروت متعادل می شود:

۱. بانکداری غیراسلامی و رباخواری به شدت ممنوع و اعلان جنگ با خدا^۱ و درهمی ربا در نظر اسلام، از زنا با مادر بدتر است^۲، که از این تأکید، کمال توجه اسلام به نظام اقتصادی صحیح معلوم می شود.
۲. مالیات های اسلامی مانند خمس و زکات، به خصوص زکات نقدین (طلا و نقره) که همه ساله باید ادا شود، تا از نصاب بیفتد.
۳. مسئله ثلث مال، اگرچه استفاده از آن اجباری نیست؛ اما در محیط تربیت و ایمان اسلامی و ارشاد دینی، مانند یک واجب اعتبار می شود و هر ثروتمند و هرکس هرچه داشته باشد، ثلث آن را از اختیار ورثه خارج می نماید و برای خیرات و مبرات و مصارفی که در نظر می گیرد، اختصاص می دهد.
۴. مشاغل و کسب هایی که موجب جمع ثروت می شود، یا برای ثروتمندان، مصرف های بیهوده و غیرمفید به حال اجتماع می سازد، مانند: قمار، شراب سازی، شراب فروشی، مجسمه سازی، خوانندگی، نوازندگی، دایر کردن مراکز فساد و کاباره ها و امثال آن ممنوع است.
۵. به طور کلی اسراف و تبذیر اموال که سرمایه داران و زن و بچه هایشان به آن گرفتار می شوند و اگر راهش بسته شود، سرمایه را در خیر اجتماع مصرف می نمایند، جایز نیست و اکیداً ممنوع است.

۱. بقره، ۲۷۵ - ۲۷۹.

۲. ابن ابی شیبہ کوفی، المصنف، ج ۵، ص ۲۳۴؛ طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۴۱.

۴۲۸..... امامت و مهدویت / ج ۱

۶. از اسباب مهم تعادل ثروت و خرد شدن اموال، قانون ارث است. با نظام دقیق، علی‌رغم قوانین جاهلیت که ثروت را در دست فرد واحد نگهداری می‌کرد و حتی اگر ثروتمند فرزند نداشت، به او اجازه داده می‌شد که دیگری را فرزندخوانده خود بنماید تا از او ارث ببرد، و علی‌رغم قوانین کشورهای سرمایه‌داری که به سرمایه‌دار، اجازه می‌دهد ثروتش را برای گربه یا سگش قرار دهد، درحالی‌که میلیون‌ها مردم گرسنه باشند، اسلام اجازه چنین اموری را نمی‌دهد.

۷. تشویقات اکید به انفاقات و خیرات و مطلق صدقات و مبرّات و صرف اموال در خیر و ترقی، رفاه عموم، تأسیس مدارس، بیمارستان‌ها، دارالایتام، دارالعجزه، خدمات اجتماعی، پل‌سازی، راه‌سازی و مددکاری نیز یکی از وسایل مهم جلوگیری از تمرکز ثروت و مشوق صرف آن در مصالح اجتماعی است.

۸. قوانین مربوط به اراضی موات و جنگل‌ها و اراضی مفتوح‌العنوه.

۹. وقف، که یکی از راه‌های صرف سرمایه در مصالح مشترک مردم است.

۱۰. دعوت به انصاف در معاملات، و اکتفا به سود کم و به‌مقدار کفایت و ترک غش و خیانت در معاملات نیز از عوامل کنترل‌کننده و تعادل‌بخش است.

۱۱. همچنین تشویق به قناعت و رضا به آنچه مقدر و فراهم می‌شود و معاش و خرج به اقتصاد و میانه‌روی.

۱۲. نکوهش از سرمایه و اندوخته بیش از حد کفاف و به‌طور کلی مذمت از اندوخته کردن و پس‌انداز نمودن که در تربیت اسلامی خلاف توحید در توکل و خلاف اعتماد به خدا است.

۱۳. مذمت و نکوهش از بخل و حرص، و مدح سخاوت تا آنجا که در روایات آمده: «بخیل از خدا و بهشت و مردم دور بوده و به آتش نزدیک است».^۱

۱. طبرسی، مشکاة‌الانوار، ص ۴۰۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۵۶.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی× با عدل و قسط..... ۴۲۹

۱۴. تحریم استعمال ظروف طلا و نقره و آراستن مرد به آنها که علاوه بر اینکه دلیل بر حرمت این استعمالات است، نشانه محبوب بودن سادگی معاش و اثاث و لباس است.

بالاخره مکتب اسلام و نظامات اسلام در شعب مختلف و متعدد، همه در کنترل وضع مالی و جلوگیری از مفاسد سرمایه‌داری نقش بزرگ و حساسی را ایفا می‌کنند که در مجتمع اسلامی، هرگز از مفاسد تورّم ثروت و تمرکز سرمایه نباید بیم داشت.

اینکه در عصر عثمان، آن‌همه صحابه روشن و آگاه، از سوء اوضاع انتقاد می‌کردند، به‌همین جهت بود که سرمایه‌دارهایی مانند طلحه و زبیر و مروان و دیگران، عدول حکومت را از نظام اسلامی، مخصوصاً نظام مالی نشان می‌دادند و عاقبت این روش ناپسند، موجب انقلاب و منجر به خاتمه دادن به حکومت عثمان گردید.

ثالثاً: تفاضل و اختلاف، از نوامیس خلقت است که باید از آن استفاده شود و با یک نظام صحیح، از همه جوانب کنترل گردد. شاید شما دو نفر را پیدا نکنید که در مجموع خصایص و استعدادها و مواهب و نیروی ذاتی، نتیجه و بازده عمل آنها یکسان باشد. این ناموسی از نوامیس خلقت است و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، این یک واقعیت و حقیقت است.

در قرآن به همین قانون خلقت که در تمام موجوداتی که ما می‌شناسیم و در انسان ساری و جاری است، اشاره شده و چنین می‌فرماید:

(وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا

سُخْرِيًّا وَرَحِمْتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ)؛^۱

«برخی از ایشان را بر بعضی دیگر، درجاتی برتری دادیم تا بعضی از ایشان بعضی دیگر را استخدام نمایند (و از یکدیگر و عمل دیگری انتفاع ببرند و با کمک هم، نظام معیشت را برقرار نمایند، نه اینکه استعلا و امتیاز برقرار سازند) و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه جمع می‌کنند».

یعنی از اموال و دارایی‌هایی که اندوخته می‌نمایند، رحمت خدا بهتر است؛ بنابراین شرط عقل و ایمان به خدا، این نیست که شخص، بهتر را رها کند و کمتر را بگیرد.

نظام اقتصاد و معاش و تمدن بشر، بر این تفاضل و تفاوت صحه گذارده است و افرادی هستند که بازده اقتصادی آنها از دیگران بیشتر است و کارشان بیشتر از افراد متوسط است، یا بیشتر ارزش دارد. مثلاً کاری را که دیگران در هشت ساعت انجام می‌دهند، در چهار ساعت تمام می‌کنند. آیا می‌شود به این افراد گفت که شما کار نکنید و جامعه نباید از خرد و نیرویتان استفاده کند؟ یا کار کنید و به قدر دیگران مزد بگیرید؟ یا مزد کارتان باید اسکناس و دلار و پوند بماند و نمی‌توانید آن را به کسی ببخشید یا به فرزندتان بدهید، یا تبدیل به اموالی که استهلاک ندارد نمایید؟ یا نباید با آن زمین بایری را احیا کنید و باغی احداث نمایید و قناتی حفر کنید و مزرعه و خانه‌ای بسازید یا آن را به دیگران قرض بدهید و سود نگیرید، یا نباید به مضاربه بدهید که دیگری با شرط شرکت شما در خسارت به آن عمل کند و از بهره آن چیزی به شما بدهد؟

یقیناً مصلحت اجتماع و اقتصاد، ترقی، رفاه و جلو رفتن جامعه در این نیست که این اختیار اندک از آنها سلب شود و از این مختصر دلگرمی در حق آنان دریغ شود؛ ولی می‌توان به آنها گفت: شما باید به آنان که از شما ضعیف‌ترند و یا بازده اقتصادی آنان کمتر است، کمک کنید و معاش و رفاه آنها نیز باید تأمین شود.

عقیده نجات بخش / رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی[×] با عدل و قسط ۴۳۱

شما در محضر عدل الهی و در برابر وجدان خودتان مسئولید. باید رسماً مبلغی از سود خود را که زاید بر حاجت دارید، یا وقتی مال شما به نصابی معین رسید، به عنوان خمس و زکات به بیت المال بدهید، و علاوه برای کسب ثواب و نیل به ارزش های واقعی انسانی نیز بیشتر از اینها را در مصالح عموم صرف کنید و باید خدا و رسول و جهاد در راه او را (جهاد به مال و بدن) از همه چیز و هرکس که دارید، بیشتر دوست بدارید و الا منتظر عذاب خدا باشید. تا حدّ ایثار و برگزیدن دیگران بر خود، اگر جلو بروید عالی ترین مدال های افتخار نصیب شما شده است و به مقام برّ و نیکی نمی رسید، مگر آنچه را دوست می دارید، در راه مصلحت عموم بدهید.

از یک سو، تدابیر و نظامات اقتصادی و مالی، از تراکم ثروت جلوگیری می کند. و از سوی دیگر، نظامات اخلاقی شوق آنان را به خیر و انفاق برمی انگیزد.

این نظام اسلامی هیچ گونه عیبی ندارد و به خصوص در دنیای کنونی که وسایل اجرای این نظام، به مراتب فراهم تر از چهارده قرن پیش است، اجرای آن آسان تر است. چنان که انسان می بیند، اسلام با هر روز و عصری موافق تر و مطابق تر از روز و عصر گذشته است و همه سال و همه وقت، نو تر و تازه تر جلوه می نماید.

این مقاله اگرچه برای بیان این مطالب نبوده؛ اما اجمالاً اشاره ای شد تا معلوم شود تمام ابعاد عدل، فقط در قوانین کامل اسلام و نظام اسلامی فراهم می شود.

این جامعه اسلام است که این امتیازات را دارا است و از تبعیضات ناروا و نابجا مبرا است. چنان که شما می بینید درهای مدارس اسلامی به روی همه باز است و تا این اواخر که دانشگاه ها و مؤسسات تعلیمی به سبک تقلید از غرب افتتاح نشده بود، طلاب علوم در دانشگاه های بزرگ اسلامی، علاوه بر اینکه شهریه

۴۳۲.....امامت و مهدویت / ج ۱

نمی‌دادند، شهریه می‌گرفتند و بزرگ‌ترین دانشمندان در علوم مختلف از طبقات پایین اجتماع برمی‌خاستند.

عدل اسلام اجازه نداد که محاکم اختصاصی تشکیل شود؛ مثلاً کارمند یا ارتشی را در محکمه‌ای که دیگران را محاکمه می‌نمایند، محاکمه کنند.

روی هم‌رفته اگر نظامات اسلام، در تمام جوانب زندگی بشر اجرا شود و جهانی گردد، در این جهان مادی که قانون تفاضل و تفاوت نیز از نوامیس ثابت آن است - و نمی‌توان آن را فلسفی دانست؛ چون نظام به آن وابسته است - آخرین حدّ برابری و اعتدال و قسط برقرار خواهد شد و مکتب متعالی اسلام و نظام الهی آن، نظامی است که تمام محاسن و امتیازات را دارا و از معایب و نواقص سایر مکتب‌ها پاک و پیراسته است.

نتیجه

اگرچه سخن طولانی شد، به هر حال از مجموع مطالب گذشته و سخنان علما و لغت‌شناسان و تحقیقاتی که در معنای عدل و قسط و ابعاد متعدد آن شد، چنین نتیجه گرفته می‌شود:

اولاً: برحسب لغت، اگرچه عدل و قسط مترادف نیستند، هرکجا یکی از این دو واژه به‌تنهایی در گفتاری باشد، به مطلق عدل و عدل مطلق و ابعاد متعدد آن دلالت دارد. اگرچه به‌نصّ علمای ادب، استعمال هریک از این دو کلمه به‌جای یکدیگر، خصوصاً کاربرد لفظ قسط به‌جای کلمه عدل، مجاز بوده و حقیقت نمی‌باشد؛ اما دلالت این دو لفظ بر مطلق عدل و قسط، وقتی به‌تنهایی در کلامی باشند، قابل‌انکار نیست. مگر اینکه قرینه‌ای بر اراده معنای خاصی وجود داشته باشد که در این صورت به قرینه، آن معنا اخذ می‌شود (نظیر استعمال لفظ عام در معنای خاص).

همچنین ظلم و جور نیز اگر منفرداً در کلامی بیایند و قرینه‌ای نباشد، هرکدام بر مطلق وضع شیء در غیرموضع دلالت می‌نمایند، که تصرف در ملک غیر، بدون رضایت او، تجاوز از حدّ، ظلم حاکم، ظلم به نفس و عدم استقامت از مصادیق آن می‌باشند. هرچند ظلم در مطلق وضع شیء در غیرموضع خود ظاهر است.

اما «جور» در خصوص معنای جور حاکم، شاید ظاهرتر باشد و بدون قرینه‌ای که دلالت بر اراده مطلق ظلم کند، نمی‌توان آن را به کجروی و انحراف از حقّ و معانی دیگر تفسیر کرد.

۴۳۴.....امامت و مهدویت / ج ۱

اما اگر عدل با قسط و ظلم با جور در یک کلام آمده باشند، قرینه است بر اینکه از هر کدام معنایی دیگر اراده شده است و احتمال تأکید در عطف قسط به عدل یا عدل به قسط و همچنین عطف یکی از دو کلمه ظلم و جور به یکدیگر صحیح نیست.

ثانیاً: یگانه مکتبی که به تمام ابعاد عدل و کیفیاتش نظر دارد و می‌تواند عدل مطلق و همه‌جانبه را برقرار سازد، مکتب اسلام است.

ثالثاً: یکی از مواد مهم برنامه نظام امامت که نظام تمام عیار اسلام و مجری اهداف و عدالت اسلام است، استقرار قسط و عدل مطلق است که این نظام عهده‌دار آن می‌باشد و بایستی در راه تحقق عدالت، به معانی وسیعی که دارد، هرچه ممکن است و قدرت دارد، کوشش و تلاش نماید و این ماده چنان مهم است که بیشتر مواد برنامه نظام امامت را تحت الشعاع قرار داده است.

بیشتر انتقاداتی که از نظام‌های دیگر شده و می‌شود، بر اساس همین ماده است و بزرگ‌ترین دلیل بر بطلان آن نظام‌ها و اینکه اولیای آنها غاصب و متجاوزند، فقدان همین ماده است.

این هدف اگرچه به‌طور کامل و مطلق در زمانی که حضرت پیغمبر و حضرت علی^ع رسماً عهده‌دار حکومت اسلامی بودند، به‌واسطه عدم اجتماع شرایط محقق نشد و در اعصار سایر ائمه معصومین^ع هم امکاناتی نبود؛ اما همان مدت کوتاه زمامداری رسمی پیغمبر^ص در مدینه - بعد از هجرت - که آغاز تشکیل حکومت رسمی اسلام بود، و همچنین زمامداری حضرت علی^ع و قیام تاریخی سیدالشهداء^ع و سیره تمام ائمه طاهریین^ع که مسئولیتی را در حکومت زمامداری غاصب غیرعادل قبول نکردند و مبارزه منفی را ادامه دادند، جهت نظام امامت را معین کرد و به مردم فهماند که آن نظام‌هایی که غاصبان به وجود آورده‌اند، در جهت عدالت و مساوات و برادری و برابری اسلامی قرار ندارد.

عقیده نجات بخش / نتیجه ۴۳۵

علاوه بر اینکه روش ائمه^ه برنامه امامت و جهت آن را تعیین کرد، هر مسلمان را مکلف کرد تا به هر نظامی که در خلاف این جهت باشد، معترض باشد و الغای آن را خواستار گردد. در احادیث متواتری که اهل بیت^ه حکومت حق و عدل را به زمامداری حضرت مهدی[×] نوید داده اند، با تکیه به این امتیاز که «زمین را پر از عدل و قسط می نماید»، به طور صریح دخالت عدالت در نظام امامت و مأموریت بزرگ و جهانی حضرت مهدی[#] را برای استقرار عدل جهانی اعلام فرموده اند.

از نظر روانی، این اعلام و این منطق و این آینده نگری در انسان، یک حالت شدید تنفر از ظلم و ستم و دوستی و خواهش عدل و قسط به وجود می آورد که هیچ چیز جز عدالت و قسط او را قانع نمی سازد.

بر اساس این بررسی ها و توضیحات به اصل مطلب مورد نظر؛ یعنی شرح و تفسیر احادیث «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا»^۱ می پردازیم و نتیجه می گیریم که عطف قسط به عدل و ظلم به جور، به ملاحظه این است که تمام ابعاد عدل را در یک آینده درخشان و فرصت مناسب که نظام امامت استقرار کلی و تمام پیدا می کند و حکومت جهانی اسلام، در هر قاره و منطقه، سراسر گیتی را فرا می گیرد، نوید می دهند.

اگرچه «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا» هم این معنا را افاده می نماید؛ اما در جمله «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا» که عدل در برابر جور و قسط در مقابل ظلم قرار گرفته است و قسط به عدل، و ظلم به جور عطف شده است، با توجه به اینکه در عطف باید از کلمه معطوف معنایی غیر از

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸.

معطوف علیه اراده شده باشد، استفاده می‌شود که در این دو جمله، مراد از عدل، عدل حاکم و عدل نظام و رژیم است و مراد از جور، جور نظام و حاکم است و مراد از قسط، تقسیم با عدل و توزیع امور مالی و قابل تقسیم بر اساس عدل بوده، و مراد از ظلم، نابرابری در قسمت‌ها و نصیب‌هاست (به معانی دقیق و صحیح که قبلاً توضیح داده شد).

بنابراین نباید کسی تصور کند عدل انبیا و عدل اسلام و عدلی که در زمان ظهور حضرت مهدی[×] به وسیله آن حضرت مستقر می‌شود، فقط عدل روبنایی، ناقص و یک‌بعدی است یا اینکه مختص به یک اقلیم و منطقه و مملکت است که از مرز یک کشور و یک جامعه تجاوز نکند.

چنان‌که تذکر داده شد، در بسیاری از این احادیث، چون قسط در برابر ظلم، و عدل در برابر جور قرار گرفته است، استفاده می‌شود که تمام ابعاد عدل در نظر است، هم عدل حاکم، هم عدل فکری و عقیدتی که زیربنای ابعاد نظام عدل است، هم عدل اقتصادی و مالی و تقسیم به عدل، و هم ابعاد دیگر که اگر همه آنها برقرار شود، نقاط ضعف اقتصادی، مالی، سیاسی، اجتماعی، فکری و موجبات واقعی نارضایتی و نگرانی و کینه و دشمنی مرتفع شده و جهانیان در صلح و آشتی و بی‌نیازی و حسن تفاهم باهم زندگی خواهند کرد.

این است زندگی ایده‌آل و شرافتمندانه و درخور شأن انسان، و این است آن مجتمعی که انسان‌ها همیشه باید کوشش کنند تا خود را به آن نزدیک نموده و رسیدن به آن را نصب‌العین خود قرار دهند و آنی و لحظه‌ای از عشق به آن نظام و آرزوی آن غافل نباشند و تا می‌توانند فاصله‌های اجتماعی، فکری، مالی و سیاسی را با آن نظام الهی و مجتمع مقدس انسانی کم کنند و آن نظام عزیز و نهایی را معیار ارزش نظامات دیگر قرار دهند.

عقیده نجات بخش / نتیجه ۴۳۷

همه باید به سوی آن نظام بروند و آن را درک کنند و آن را بخواهند و منتظر آن باشند. روزی که آن نظام جهان گیر گردد و جهان با دست پاک پاک ترین بندگان خدا اداره شود و نابرابری ها و تبعیض ها برطرف گردد و نعمت های الهی به عدل و براساس معیارهای الهی و اسلامی توزیع و تقسیم گردد. همه چیز و همه مواد و مواهب مادی و معنوی، مطابق و برابر تقاضا عرضه شود و در حکومت به هوی و هوس و استکبار و استضعاف و استثمار، خط بطلان و پایان کشیده شود و دست حکام و فرمانروایان خیانتکار و عیاش، از بیت المال و اموال عمومی و سرمایه هایی که همگان در آنها حق دارند، کوتاه شود.

ترس، بیم، تملق و ستایش، نیایش و مدح و تعظیم، خم شدن و به رکوع رفتن در برابر حاکم لغو گردد و از امتیازات مادی، تجملات، تکبر، جلال و جبروت حکام اثری باقی نماند. جمع زر و سیم، گنج نهادن، سرمایه داری و انباشتن پول در بانک ها عیب و عار شود و پرستش خدا و اطاعت از نظامات الهی، بی هوایی و بی امتیازی، برادری، برابری، تواضع، فروتنی و کار و عمل افتخار گردد.

به امید آن روز و به انتظار آن روزگار جلو می رویم، کوشش می کنیم و اجتماع را هرچه اسلامی تر بر اساس عدل و نصیب به قسط می سازیم. ان شاء الله تعالی.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَادِلِ الْقَائِمِ بِالْقِسْطِ، الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ

وَأَخْرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

ششم جمادی الثانیه ۱۳۹۸

مطابق با ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۷

كتاب نامه

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغة، الشريف الرضى، الامام على بن ابى طالب، تحقيق و شرح محمد عبده، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ق.
٣. الاحتجاج، طبرسى، احمد بن على (م. ٥٦٠ق.)، النجف الاشرف، دار النعمان، ١٣٨٦ق.
٤. الاربعين، قمى، محمد طاهر بن محمد (م. ١٠٩٨ق.)، قم، مطبعة الامير، ١٤١٨ق.
٥. الاستدكار، ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله قرطبى (م. ٤٦٣ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ٢٠٠٠م.
٦. الاستيعاب فى معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله قرطبى (م. ٤٦٣ق.)، بيروت، دار الجيل، ١٤١٢ق.
٧. اسد الغابة فى معرفة الصحابة، ابن اثير جزرى، على بن محمد (م. ٦٣٠ق.)، تهران، انتشارات اسماعيليان.
٨. الاصابة فى تمييز الصحابة، ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (م. ٨٥٢ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.
٩. اقبال الاعمال، ابن طاووس، سيد على بن موسى (م. ٦٦٤ق.)، قم، مكتب الاعلام الاسلامى، ١٤١٤ق.

- ٤٤٠.....امامت و مهدويت / ج ١
١٠. *امالى*، سيد مرتضى، على بن حسين (م. ٤٣٦ق.)، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، ١٤٠٣ق.
١١. *الامالى*، طوسى، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، قم، دار الثقافة، ١٤١٤ق.
١٢. *الامام على صوت العدالة الانسانية*، جرداق، جرج، بيروت، دار مكتبة الحياة، ١٩٧٠م.
١٣. *الامامة و السياسة*، ابن قتيبه دينورى، عبدالله بن مسلم (م. ٢٧٦ق.)، قم، الشريف الرضى، ١٤١٣ق.
١٤. *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار*، مجلسى، محمدباقر (م. ١١١١ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٣ق.
١٥. *تاج العروس من جواهر القاموس*، زبىدى، سيد محمد مرتضى حسينى (م. ١٢٠٥ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤١٤ق.
١٦. *تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام*، ذهبى، محمد بن احمد (م. ٧٤٨ق.)، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤٠٧ق.
١٧. *تاريخ الامم و الملوك*، طبرى، محمد بن جرير (م. ٣١٠ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤٠٣ق.
١٨. *تحف العقول عن آل الرسول*، ابن شعبه حرانى، حسن بن على (م. قرن ٤)، قم، نشر اسلامى، ١٤٠٤ق.
١٩. *تذكرة الموضوعات*، فتنى هندی، محمد طاهر بن على (م. ٩٨٦ق.)، ١٤٣٢ق.
٢٠. *تفسير نور الثقلين*، حوىزى، عبدعلى بن جمعه (م. ١١١٢ق.)، قم، انتشارات اسماعيليان، ١٤١٢ق.

- عقيدة نجات بخش / كتاب نامه ۴۴۱
۲۱. **الجامع لاحكام القرآن (تفسير قرطبي)**، قرطبي، محمد بن احمد (م. ۶۷۱ق.)، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.
۲۲. **جامع البيان عن تأويل آي القرآن**، طبري، محمد بن جرير (م. ۳۱۰ق.)، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۵ق.
۲۳. **الجواهر السنوية في الاحاديث القدسية**، حر عاملي، محمد بن حسن (م. ۱۱۰۴ق.)، قم، مكتبة المفيد، ۱۳۸۴ق.
۲۴. **الجوهرة في نسب الامام علي وآله**، بري انصاري، محمد بن ابي بكر (م. قرن ۷)، دمشق، مكتبة النوري، ۱۴۰۲ق.
۲۵. **حقوق الانسان بين تعاليم الاسلام و اعلان الأمم المتحدة**، غزالي، محمد، القاهرة، المكتبة التجارية، ۱۳۸۳ق.
۲۶. **حلية الابرار**، بحراني، سيدهاشم حسيني (م. ۱۱۰۷ق.)، قم، مؤسسة المعارف الاسلامية، ۱۴۱۴ق.
۲۷. **الخرائج و الجرائح**، قطب راوندي، سعيد بن هبة الله (م. ۵۷۳ق.)، قم، مؤسسة الامام المهدي، ۱۴۰۹ق.
۲۸. **الدر المشور في التفسير بالمأثور**، سيوطي، جلال الدين (م. ۹۱۱ق.)، قم، كتابخانه مرعشي نجفي، ۱۴۰۴ق.
۲۹. **الدعاء**، طبراني، سليمان بن احمد (م. ۳۶۰ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۳ق.
۳۰. **الدعوات**، قطب راوندي، سعيد بن هبة الله (م. ۵۷۳ق.)، قم، مدرسة الامام المهدي، ۱۴۰۷ق.
۳۱. **دلائل الامامة**، طبري امامي، محمد بن جرير (م. قرن ۵)، قم، مؤسسة البعثة، ۱۴۱۳ق.

- ۴۴۲.....امامت و مهدویت / ج ۱
۳۲. *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، طبری، احمد بن عبدالله (م. ۶۹۴ق.)،*
القاهرة، مكتبة القدسی، ۱۳۵۶ق.
۳۳. *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، آلوسی، سیدمحمود (م.)*
۱۲۷۰ق.)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.
۳۴. *رمضان در تاریخ، صافی گلپایگانی، لطف‌الله، تهران، انتشارات*
قدر، ۱۳۶۲ش.
۳۵. *سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، صالحی شامی، محمد بن*
یوسف (م. ۹۴۲ق.)، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۴ق.
۳۶. *سفینه البحار و مدینة الحکم و الآثار، محدث قمی، عباس (م. ۱۳۵۹ق.)،*
تهران، دار الاسوة، ۱۴۱۶ق.
۳۷. *سنن ابی داوود، ابوداوود سجستانی، سلیمان بن اشعث (م. ۲۷۵ق.)،*
بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۰ق.
۳۸. *سنن الترمذی، ترمذی، محمد بن عیسی (م. ۲۷۹ق.)، بیروت، دار*
الفکر، ۱۴۰۳ق.
۳۹. *السنن الکبری، بیهقی، احمد بن حسین (م. ۴۵۸ق.)، بیروت، دار*
الفکر، ۱۴۱۶ق.
۴۰. *السیرة النبویة، ابن هشام، عبدالملک حمیری (م. ۸ - ۲۱۳ق.)، القاهرة،*
مکتبة محمدعلی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳ق.
۴۱. *شاهنامه، فردوسی، ابوالقاسم (م. ۴۱۶ق.)، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۲ش.*
۴۲. *شرح احقاق الحق، مرعشی نجفی، سیدشهاب‌الدین (م. ۱۴۱۱ق.)، قم،*
کتابخانه مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ق.

- عقيده نجات بخش / كتاب نامه ٤٤٣
٤٣. شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار^١، مغربي، قاضي نعمان بن محمد
تميمي (م. ٣٦٣ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٤ق.
٤٤. شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، عزالدين (م. ٦٥٦ق.)، دار احياء
الكتب العربية، ١٣٧٨ق.
٤٥. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، ابن بلبان فارسي، علاءالدين على
(م. ٧٣٩ق.)، مؤسسة الرسالة، ١٤١٤ق.
٤٦. الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، عاملى نباطى، على بن يونس
(م. ٨٧٧ق.)، المكتبة المرتضوية، ١٣٨٤ق.
٤٧. الطبقات الكبرى، ابن سعد، محمد بن سعد (م. ٢٣٠ق.)، بيروت، دار صادر.
٤٨. عدة الداعي و نجاح الساعي، ابن فهد حلى، احمد بن محمد (م.
٨٤١ق.)، قم، مكتبة وجدانى.
٤٩. علل الشرائع، صدوق، محمد بن على (م. ٣٨١ق.)، النجف الاشرف،
المكتبة الحيدرية، ١٣٨٥ق.
٥٠. عوالى اللئالى العزيزية فى الاحاديث الدينية، ابن ابي جمهور احسائى،
محمد بن على (م. ٨٨٠ق.)، قم، مطبعة سيدالشهداء، ١٤٠٣ق.
٥١. الغارات، ثقفى كوفى، ابراهيم بن محمد (م. ٢٨٣ق.)، چاپخانه بهمن.
٥٢. الغيبة، طوسى، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، قم، مؤسسة المعارف
الاسلامية، ١٤١١ق.
٥٣. الغيبة، نعمانى، محمد بن ابراهيم (م. ٣٦٠ق.)، قم، انتشارات
انوارالهدى، ١٤٢٢ق.
٥٤. الفتن، ابن حماد مروزى، نعيم بن حماد (م. ٢٢٩ق.)، بيروت، دار
الفكر، ١٤١٤ق.

- ٤٤٤.....امامت و مهدويت / ج ١
٥٥. *الفروق اللغوية*، عسكري، ابوهلال حسن بن عبدالله (م. ٣٩٥ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤١٢ق.
٥٦. *الكافي*، كليني، محمد بن يعقوب (م. ٣٢٩ق.)، تهران، دار الكتب الاسلامية، ١٣٦٣ش.
٥٧. *الكامل في التاريخ*، ابن اثير جزري، علي بن محمد (م. ٦٣٠ق.)، بيروت، دار صادر، ١٣٨٦ق.
٥٨. *كتاب التفسير*، عياشي، محمد بن مسعود (م. ٣٢٠ق.)، تهران، چاپخانه علميه، ١٣٨٠ق.
٥٩. *كشف الخفاء*، عجلوني، اسماعيل بن محمد (م. ١٦٢ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٨ق.
٦٠. *كشف الغمة في معرفة الائمة*، اربلي، علي بن عيسى (م. ٦٩٣ق.)، بيروت، دار الاضواء، ١٤٠٥ق.
٦١. *كمال الدين و تمام النعمة*، صدوق، محمد بن علي (م. ٣٨١ق.)، قم، نشر اسلامي، ١٤٠٥ق.
٦٢. *كنز العمال في سنن الاقوال و الافعال*، متقي هندی، علي (م. ٩٧٥ق.)، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ق.
٦٣. *كنز الفوائد*، كراچكي، محمد بن علي (م. ٤٤٩ق.)، قم، مكتبة المصطفوي، ١٣٦٩ش.
٦٤. *گنجينه گهر يا سخنان پيامبراه به نظم و نثر*، صافي گلپايگاني، محمدجواد (م. ١٣٧٨ق.)، مخطوط.
٦٥. *لسان العرب*، ابن منظور، محمد بن مكرم (م. ٧١١ق.)، قم، نشر ادب الحوزة، ١٤٠٥ق.

- عقيدة نجات بخش / كتاب نامه ٤٤٥
٦٦. *مجمع البيان فى تفسير القرآن*، طبرسى، فضل بن حسن (م. ٥٤٨ق.)، بيروت، مؤسسة الاعلمى، ١٤١٥ق.
٦٧. *محمد رسولاً نبياً*، نوفل، عبدالرزاق (م. ١٤٠٤ق.)، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٣٩٤ق.
٦٨. *مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول*، مجلسى، محمدباقر (م. ١١١١ق.)، تهران، دار الكتب الاسلاميه، ١٤٠٤ق.
٦٩. *المستدرک على الصحيحين*، حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله (م. ٤٠٥ق.)، بيروت، دار المعرفه.
٧٠. *مسند ابو يعلى الموصلى*، ابو يعلى موصلى، اسماعيل بن محمد (م. ٣٠٧ق.)، دمشق، دار المامون للتراث.
٧١. *مسند احمد بن حنبل*، احمد بن حنبل، شيبانى (م. ٢٤١ق.)، بيروت، دار صادر.
٧٢. *مشكاة الانوار فى غرر الاخبار*، طبرسى، على بن حسن (م. قرن ٧)، انتشارات دار الحديث، ١٤١٨ق.
٧٣. *مصباح المتهدد*، طوسى، محمد بن حسن (م. ٤٦٠ق.)، بيروت، مؤسسة فقه الشيعة، ١٤١١ق.
٧٤. *المصنف فى الاحاديث و الآثار*، ابن ابى شيبه كوفى، عبدالله بن محمد (م. ٢٣٥ق.)، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٩ق.
٧٥. *معارج الوصول الى معرفة آل الرسول*، زرندى، محمد بن يوسف (م. ٧٥٠ق.)، تحقيق ماجد احمد عطيه.
٧٦. *المعجم الاوسط*، طبرانى، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠ق.)، دار الحرمين، ١٤١٥ق.

- ٤٤٦.....امامت و مهدويت / ج ١
٧٧. **المعجم الصغير**، طبرانى، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠ق.)، بيروت، دار الكتب العلمية.
٧٨. **المعجم الكبير**، طبرانى، سليمان بن احمد (م. ٣٦٠ق.)، بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٤٠٤ق.
٧٩. **المعيار والموازنة فى فضائل الامام امير المؤمنين على بن ابي طالب**، اسكافى، محمد بن عبدالله (م. ٢٤٠ق.)، ١٤٠٢ق.
٨٠. **مفردات الفاظ القرآن**، راغب اصفهانى، حسين بن محمد (م. ٥٠٢ق.)، نشر الكتاب، ١٤٠٤ق.
٨١. **مكارم الاخلاق**، طبرسى، حسن بن فضل (م. ٥٥٤ق.)، الشريف الرضى، ١٣٩٢ق.
٨٢. **مناقب آل ابي طالب**، ابن شهر آشوب، محمد بن على (م. ٥٨٨ق.)، النجف الاشرف، المكتبة الحيدرية، ١٣٧٦ق.
٨٣. **مناقب الامام امير المؤمنين على بن ابي طالب**، كوفى، محمد بن سليمان (م. قرن ٣)، قم، مجمع احياء الثقافة الاسلامية، ١٤١٢ق.
٨٤. **مناقب على بن ابي طالب**، ابن مردويه اصفهانى، احمد بن موسى (م. ٤١٠ق.)، قم، انتشارات دار الحديث، ١٤٢٤ق.
٨٥. **متخب الاثر فى الامام الثانى عشر**، صافى گلپايگانى، لطف الله، قم، دفتر تنظيم و نشر آثار حضرت آيت الله العظمى صافى گلپايگانى مدظله العالى، ١٤٣٠ق.
٨٦. **نظم درر السمطين فى فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطين**، زرندى، محمد بن يوسف (م. ٧٥٠ق.)، اصفهان، مكتبة الامام امير المؤمنين × العامة، ١٣٧٧ق.

عقيده نجات بخش / كتاب نامه ٤٤٧

٨٧. *وقعة صفين، منقري، نصر بن مزاحم (م. ٢١٢ق.)*، القاهرة، المؤسسة العربية
الحديثة، ١٣٨٢ق.

٨٨. *ينابيع المودة لدوى القربى، قندوزى، سليمان بن ابراهيم (م. ١٢٩٤ق.)*،
دار الاسوة، ١٤١٦ق.

